[illegible]

هو الواقف على السرائر [illegible]

[illegible]

[illegible] شوال ۱۲۵[illegible]

هذا كتاب هموم العارفين واكسير الصادقين

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الملك المنان . القديم الاحسان . الذي لا من شيء كان
ولا من شيء كون ما كان . عظيم السلطان . كان كنزا مخفيا في سرادق
سبحات غيوب قدسه . لا يعلم كيف هو في سره ولا علانيته . الا
بما دل على نفسه . واشهد انه الله الذي خلق ما خلق . وجعل
ما جعل عن امر مبرم . وقضاء محكم . وعلم متقن . واشهد ان
محمدا صلى الله عليه وآله عبده المقرب . ورسوله المنتجب . قال الله
ع في شأنه ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين
آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما . اللهم صل على محل مشية
الله . وقلبه وسع شؤون الله . سر المعبود . ومنبع الكرم والجود
الرسول المسدد . ابي القاسم محمد صلى الله . وصل على مشكوة
النور . ومظهر الظهور . وملتقى القدرة والمقدور . ومتكلم
موسى من الطور . اصل اليقين . ومشيد الدين . امير
المؤمنين علي بن ابي طالب صلع . وصل على البضعة السنية .

من خير

من خير البرية . والدرة النقية من الحضرة القدسية . البتول
العذراء . والانسية الحوراء . ام السادة النجباء . ابنة خير
الورى . ام الحسنين فاطمة الزهراء صلع . وصل على نور الصباح
وزجاجة النجاح . ورابع الاشباح . وروح الارواح . الامام المؤتمن
ابن الامام . اخي الامام . سبط رسول الله ابي محمد الحسن صلع . وصل
على مظهر القدرة . وسلالة الذرة . قتيل الاسرة . الممدود
بالنصرة . يوم الكرة . عظيم الفجعة . صريع الدمعة . المنصور
في الرجعة . الذبح العظيم . الذي حزن لمصرعه ابراهيم . فقال لوحيه
اني سقيم . بكاه نوح والمسيح والكليم . صاحب المصرع العظيم . المبتلى
بالخطب الجسيم . المقاتل على حقه بلا معين . صاحب المصيبة التي
طبقت الخافقين . قطيع الودجين . وعفير الخدين . المقتول
يوم الاثنين . مرجان البحرين . ابن الاذن والعين . والخيرة ابن
الخيرتين . ابي الائمة التسعة . سبط رسول الله ابي عبد الله
الحسين صلع . وصل على البئر المعطلة . الفاتح للاسرار المغفلة .
الامام بالنص واليقين . ابي محمد علي ابن الحسين زين العابدين صلع
وصل على الوجه الزاهر . والجنب الطاهر . ابي جعفر الاول محمد بن
علي الباقر . وصل على الامام الناطق . الامام بالنص الطابق .

ابی عبد الله جعفر ابن محمد الصادق ع • وصل علی الامام العالم بالنص
القائم • ابی الحسن الاول موسی ابن جعفر الکاظم ع • وصل علی مظهر
الجود والمن • ومجلی الفتنة • نور الله الظاهر فی جمیع الفضاء • ابی
الحسن الثانی علی ابن موسی الرضا ع • وصل علی نور البلاد • وهادی
العباد • الامام بالنص المتناد • ابی جعفر الثانی محمد بن علی الجواد ع •
وصل علی کاشف الظلمة • ودافع الوصمة • الامام بالنص البادی •
ابی الحسن الثالث علی بن محمد الهادی ع • وصل علی عیبة العلم • و
معدن الحلم حجة الله علی المنادی والولی • الامام بالنص الجلی •
ابی محمد الحسن بن علی العسکری ع • وصل علی المولی المحتدی •
والاولی العلوی • والاعلی الفاطمی • ماحی الادیان • ومقیم دین
الملک الدیان • وشریک القرآن • وساطع البرهان • وموضع نظر
الرحمن • وحجة الله فی سایر الاکوان • الامام بالنص والبیان • ابی
القاسم بن الحسن العسکری صاحب العصر والزمان • اللهم عجل
فرجه • وسهل مخرجه • واشدد ازره • وقو ظهره • وطول عمره •
واحی به العباد • ونور به البلاد • وارحمنا به یا ارحم الراحمین •

دیباچه کیمیای سعادت حمد احد یکتایی است که کثرت کاروان ذرات وجود سو
از قدرت کامله وحکمت بالغه خود بهار شهر بند عدم در دایره امکان لباس هستی کرون

پوشانید

پوشانیدند • واکسیر طاعت خاصه احمد محمود حبیب الهی است که در شان او کریمه من اطاع
الرسول فقد اطاع الله نازل • وسویدای عروق اشجار وانجم مزرعه ایجاد را حضرت (کیمیاوار گردانیده)
منان از ماء معین آثار وجودش نوش بند • قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم
بماء معین • وبه آواز حلقه الفاتح لما سبق • والخاتم لما استقبل والمهیمن
علی ذلک کله رشته درر این بیان را باسماع واذان کل مخلوقات کشیدند • و
مجموعه مکره و محک قبول عبادت مجموعی میزان اعمال • وسیف ذو الجلال • وساقی سلسبیل زلال
یعنی ید الله الباسط امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع ویازده نفر اولاد طیبین وحفاد طاهرین
اوست که موازین اعمال اند • وشریفه ونضع الموازین القسط لیوم القیمة • در
شان ایشان شاهد است پیدا • وکریمه ومن ثقلت موازینه فاولئک هم
المفلحون • در حقشان گواه است هویدا • **لمؤلفه وفقه الله تعالی**

بحر حیتان غوص ممکنات ⁂ رشته تسبیح سر کاینات ⁂
نور بخش بقعه امکان همه ⁂ بر همه ذرات این ماء الحیات ⁂
این بود آیینه اصل قدیم ⁂ ذات را این مظهر اسم وصفات ⁂
باب حق دان حضرت اسما را ⁂ باب حق خوان کعبه اهل نجات ⁂
کل شیء هالک الا وجهه ⁂ وجه حق دان قبله فی کل صلوات ⁂
اینما تولوا از قرآن بخوان ⁂ ثم وجه الله را میدان جهات ⁂
خامه دم در کش عنان این بحر را ⁂ نیست ساحل این این هیهات هات ⁂

وخلاصی نشئی از اخلاص در عبودت وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین
اختصاص بر وقوف ذوالاساسی دارد که در قعر بیدای قلوب غرقی ینابیع خشوع فرمهم
و از آن بحر میاه مهره و لالی امر ساری و از غیم قلوب ورق جگرگون از عینین
سیحون وجیحون جاری و صفحه حسین را رنگین و گلناری نموده **للمؤلفه**

خاصه آن اشک غم کز شور شین ÷ آید از یاد جراحات حسین ÷
آن سرشکی کآید از غیم بصر ÷ در عزای زادهٔ خیر البشر ÷
آن دُر اشکی که آید در نثار ÷ در عزای اکبر عالی تبار ÷
آن جگرگون وابلی کز مزن عین ÷ آید از یاد اسیران حسین ÷
شوید آن گرد کدورات عمل ÷ شیعه را حتی علی خیر العمل ÷
این سرشک اکسیر شد بهر خواص ÷ هر عمل را او بر آرد از خلاص ÷
در قبول هر عمل مهر حسین ÷ باشد از خدای فرض عین ÷
هر عمل کز مهر شاه دین بری است ÷ حاجتی نبود بسان او مرتدی است ÷
با کسی کز هرچه گویم برتر است ÷ دشمنش او کافر است او کافر است ÷
از شروط حد ایمان است این ÷ از بدیهیات اسلام است این ÷
حمد آن حی رحیم ذوالمنن ÷ کز کرم بنمود اکسیرم بدن ÷
یعنی از مهر شه دین ساختم ÷ زان سبب عزای حسین انشاختم ÷
آنچه دارم دوست باران و بند ÷ زانکه دیده گریان و بند ÷

شهیدان

مهر آل

مهر آل احمد عالی مقام ÷ اوست در اول بیت غرض والسلام ÷
اما بعد چنین گوید بنده شرمسار محتاج بفضل و رحمت سبحانی محمد عطا البرغانی
مولی قزوین که در سفری از اسفار زیارت عرش رحمن و معدن تأویل و تنزیل آیات
قرآن سید شباب اهل رضوان و جنان قرین آه و ناله و درد و شین جناب
ابا عبدالله الحسین صلعم از دامنه کوه بی ستون جبال چشمهٔ آنم آب زلالی
چون در زر و لالی از سویدای قلب پر آذر از منزل صدر و جگر بر چشمه
سار نم جاری و جبین جگرگون از سرشک عداد بنان و حرکات بنان نم
لاله زاری گوید لما تغشیتم از لب لباب اذن بتألیف کتاب در تعزیه و
فصل الخطاب اعنی حجابات جلال و سرادقات جمال درداد بغواشی از لوح
فؤادم مسلوب و سطوری چند در آن مکتوب بنظر عینین قلب آمده بعد از تلاوت
از لوح فؤاد در تحریر و کتابت بسواد مداد آمد و چون مطالعه آن منشأ
تهییج غموم و تشحیذ هموم ارباب عرفان و زنگ زدای آینه قلوب ارباب
ایقان و تخلیص کدورات شعشعه صادقان بود لهذا او را موسوم بهموم العارفین
واکسیر الصادقین گردانیدیم امیدوار از کریم غفار که رضا حین صدر
و قلب و ملتمسین فؤاد و لب بذرهای این اکسیر در میزان ولایت کامل
عیار و در موازین نقادین اعمال در بازار سعادت قابل سکه رواج و
محل اعتبارش گرداند و این وجیزه مشتمل است بر مقدمه و **بیست و دو** مجلس

در بیان تألیف کتاب و تسمیه آن بهموم العارفین و اکسیر الصادقین

مقدمه در بیان فضیلت گریستن و ثواب شعر گفتن در مصائب آل محمد صلوات الله علیه و آله

در روایت فضیل بن یسار

وخاتمه و دو وصیت **اما المقدمة** در بیان فضیلت گریستن و شعر گفتن در عزای اهل بیت
الطهار و احیا نمودن امر آل محمد مختار صلعم **در عوالم العلوم** از مولای ما حضرت ١٢
صادق علیه السلام مرویست که فرمودند بفضیل که یا فضیل آیا در مجلسها می‌نشینید و حدیث ما
آل محمد را ذکر می‌نمایید عرض کردم که بلی فدای تو گردم حضرت فرمودند که یا فضیل بدرستیکه این مجلسها را
من دوست میدارم پس زنده بدارید امر ما را یا فضیل پس خدا رحمت کند کسی را که احیا کند
امر ما را بدان ای فضیل کسی که ما را ذکر نماید و بخواطر بیاورد یا در نزد او مذکور گردیم پس بیرون آید
اشک از چشمش برابر پر مگسی می‌آمرزد حق تعالی گناهان او را هر چند بیشتر از کف دریاها
باشند **و در حدیث** دیگر بهمین قدر بر بشر فرمودند **و از آل محمد** صلعم و آله مرویست ١٢
که فرمودند ما قال فی مؤمن شعرا یمدحنا الا بنی الله له مدینة فی
الجنة اوسع من الدنیا سبع مرات و یزوره کل ملک مقرب
و کل نبی مرسل و فرمودند که من قال فینا بیتا بنی الله تعالی له بیتا
فی الجنة و مروی در عوالم از مولای ما حضرت صادق علیه السلام که فرمودند که نفس ١٢
المهموم لظلمنا تسبیح و همه لنا عبادة و کتمان سرنا جهاد
فی سبیل الله ثم قال ابو عبد الله علیه السلام یجب ان یکتب هذا الحدیث
بالذهب **تذییل المقدمة فی فهرست الکتاب المجلس الاول**
در بیان ذکر مصیبت سرور انبیا و خاتم پیغمبران و سر حلقه رسولان نبی مختار
احمد مختار ابی القاسم محمد رسول الله صلعم و آله و سلم **المجلس الثانی** در بیان ذکر

فی فهرست الکتاب

مصیبت

مصیبت انسیه حورا بتول عذرا المزوجه فی عرش الله المنشورة بالاء الله فاطمة
الزهرا صلوات الله و سلامه علیها **المجلس الثالث** در بیان شهادت اصل قدیم
و فرع کریم حافظ الثغور و مدبر الامور و معدل الایام و الشهور عماد العالمین
مولینا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه **المجلس الرابع**
در بیان شهادت احدی القرطین و احدی الثقلین المسموم الممتحن سیدنا و مولانا
الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام **المجلس الخامس** در بیان مجملی از اسرار شهادت
سیدالکونین ابا عبد الله الحسین علیه السلام و در ضمن روایت قدامه بن زایده که مشتمل است
بر مجملی از احوال مولینا علی بن الحسین علیه السلام و معرفت عصمت بانوی بقعه امکان حضرت
زینب خاتون علیها السلام مذکور میگردد **المجلس السادس** در بیان مجملی از اسرار
زایران قوام بقعه امکان مولینا ابا عبد الله الحسین علیه السلام و مجملی از احوال حاجیان
و فرق میانه مقام زایران کعبه و کربلا و حاجیان حج بیت الله الحرام **المجلس
السابع** در بیان سری از اسرار عماد نشئتین و قوام خافقین و امیر الکونین
سیدنا و مولینا ابی عبد الله الحسین علیه السلام در ضمن روایت مفضل بن عمر جعفی رحمة الله
علیه **المجلس الثامن** در بیان مجملی از اسرار شهادت مظهر عبار و مرکز دایره
ایجاد و شمس الخافقین ابا عبد الله الحسین علیه السلام در ضمن روایت حمامة البری و
حکایت زراع نهر علقمه و اسرار کیفیت دفن شهدا سعدا و نکات چند در
کیفیت نظم خفتگان در جوار آن سید الثنی و جان در جایران الام و الالتقام است

المجلس التاسع در بیان سرّی از اسرار علم ارواح ائمه کرام و انوار یعنی جناب سید الشهداء
در ضمن حدیث اعمش در عروج ارواح آنحضرت بسماء مخامره و برابر بودن بصورت امیر المؤمنین ع
و در روایت ام سلمه در دیدن حضرت رسول صلعم **المجلس العاشر** در بیان فضیلت گریستن
و محزون بودن برای آنحضرت و زیستن در ضمن روایت زرارة بن اعین است و در اوّلش اسرار
چندی **المجلس الحادی عشر** در بیان سرّی از اسرار آن خورشید سپهر اقتدار در
ضمن روایت ابن مسعود و روایت اباذر و میثم تمار است **المجلس الثانی عشر**
در بیان اسراری از اسرار آن مهر فلک اقتدار در ضمن روایت ابن الهیثم و حضار ابن
زیاد بی بنیاد آل حیدر کرّار را در مجلس و طلبیدن مختار را بجهت دیدن اسیران اهل بیت
نبی مختار صلعم است **المجلس الثالث عشر** در بیان احوال و اسرار جمله از رؤیاها چون
خواب اعرابی و خواب دیدن سید الشهداء صلعم و خواب دیدن هند لعینه و بعض از احوال
زینب خاتون و خواب دیدن سکینه خاتون اجداد طاهره را و در شام خراب **المجلس
الرابع عشر** در بیان سرّ مستتر آن کوکب رخشان و بدر سپهر مکرمت و احسان
سید الشهداء جان است صلعم در ضمن روایت داود رقی است در بیان کیفیت احوال واقعه
مبانه آنحضرت و محمد بن الحنفیه است **المجلس الخامس عشر** در بیان جمله از اسرار سیدة
ذریة محمد مختار صلعم حضرت زینب خاتون علیها السلام است که هشت مرتبه آن مخدره بی اختیار
از خیمگاه بیرون آمد **المجلس السادس عشر** در بیان طلب نمودن اهل بیت خاتم الانبیاء
صلعم از لشکر شقاوت اثر کوفه و شام که ایشان را دلالت بر قتلگاه امام انام نمایند که

و دلالت کردن ایشان و صحن اهل بیت در قتلگاه خصوص حضرت زینب خاتون در آن زمین بلا است
و در اوّلش روایت بشیر و حذلم و یونس بن ظبیان و غیرهما **المجلس السابعة عشر**
در بیان مجملی از احوال زینب خاتون علیها السلام است در ضمن روایت فاطمه بنت الحسین صلوات الله
و سلامه علیه و علیها در یوم عاشورا و کیفیت غارت کردن خیمگاه **المجلس الثامنة عشر**
در بیان مجملی از احوال زینب خاتون و حکایات حال آن مخدره در زمین قتلگاه و مخاطبات آن مظلومه
با جسد برادر بزرگوار خود **المجلس التاسعة عشر** در بیان جمله از حالات حضرت زینب خاتون
و محاکات آن مظلومه با سر پرخون برادر بزرگوار خود در کوفه در ضمن حدیث مسلم جصاص
المجلس العشرون در بیان کیفیت صبح یوم العاشورا و رستخیز آن یوم
التنّور و حکایت جبرئیل امین با آنحضرت و جواب حضرت با جبرئیل علیه السلام
المجلس الحادی والعشرون در بیان شهادت زبدهٔ دودمان
حضرت خیر البشر باب الحوائج جناب موسی بن جعفر علیهما السلام است
المجلس الثانی والعشرون در بیان شهادت غریب الغربا
و ثامن ائمه هدی مولینا علی بن موسی الرضا علیهما السلام **خاتمه**
در بیان مجملی از احوال خیر مآل صدف یکتا گوهر صاحب
الزمان حضرت نرجس خاتون سیده زنان
اهل زمان است **اما الوصیة**
پس آن بدوستان و شیعیان است

المجلس الاول در بیان ذکر مصیبت سرور انبیا و خاتم پیغمبران و سر حلقهٔ رسولان
نبی مختار ابی القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی جعل سید الاحزان والعویل لمعدن الوحی والالهام
والتنزیل والمعارف بمتشابهات القران والتأویل والمرسل
بجمیع المخلوقات ولهم خیر هاد ودلیل وللتهدیات امین و
للدهریات بشیر وللرهبانیات نذیر ولسرادق المکونات هو
السراج المنیر المهیمن علی الرسل والهادی بجمیع السبل والراکب
للبراق والغضباء والدلدل والامیر من عالم الانوار الی الاجساد
علی الجمل والکل القائم فی مقام الذات فی عالم القدس لتادیة
مسئولات الذرات واداء حقوق الکائنات فی شرع الشرع وشرع الوجود
الذی جعل نفسه الشریف هدفا لسهام البلایا وسیوف الجفایا
ورماح الرزایا وقناة الردایا ووطّن نفسه بالاصطبار علی الخوف
من الاعادی والجوع فی دهره والعطش فی العمران والبراری ونقص

روز او تر در نقد و کای نقص من
اندرون الملاک [illegible] و فرار از ضعف
بدنه از اتم [illegible] بکره [illegible]

من الاموال

من الاموال فی نهب الخیام وسلب الایتام والانفس فی شهادة الاولاد
والانصار والاحفاد فی بیداء عرصة الکربلاء باغماء کرب وانواع
البلاء والثمرات القرة للعیون من النسل فی فلاة النینوا وذلک
لبشارة الصابرین فی المحن من اهل الخیام من اهل الحریم والبنات
الکرائم والاطفال سید الانام اعنی به الممتحن فی کرور اللیالی والایام
بالبلایا سید الاولین والاخرین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
وعلی اخیه المقتول وبنته الموصول وولدیه الشهیدین الغریبین
واهل بیته الطاهرین وعترته الانجبین وشیعته المومنین
آه آه من مصیبة آه آه من کربة ثم آه مما ورد علیه من لعنة ربه فان
مصدر جلال ومشرق ان مبدا کیمیای کون سعادت دو جهان وساعیان تحصیل قرب ومقبلان
وطالبان اکسیر وصال محبوب مستور نماند که حکیم در مقام طلب وتحصیل این مطلب در
خم خانهٔ ضمیر بر مشق این اکسیر بسبب تفکر فرو برد ودر ایصال وصول بمجمع این
مقام در سپیداوجند قدم ثبات بر دوام افشرد اول نزد ری که در تحصیل این بحر و
تعزیل این شجر باثمر لازم است تمسک بنار هجران وبعد از اخوان ومفارقت از
فرزندان وترمیل زنان وتخریب عمران ومهاجرت از اوطان وتسویهٔ الشوید از الواید
بلی تا نار وداد وحزن در سپیدار کورهٔ کانون سینه در قعر قرع دل فروخته نگردد
تسویهٔ این علقهٔ موسوم بدل از کجا حاصل وتا نگار را از خوناب دل و جگر بحرارهٔ این

اخگر و آذر در انبیق و اسیر دماغ تصعید نماید و قطرات گلگون عبرات در قابلتین
عینین تقطیر نماید کی تخلع امراض این مادهٔ اکسیر صافی تواند واصل گردید و در
این مقام رفیق شفیق که همرنگ چون حمیم صدیق که در لجهٔ محبت غریق و در غوامض تخرج
لآلی افکار دقیق بلکه بید لازم کار و دمساز و با این کنوز اسرار آشنا دانسته تا این حجر مستخرج
از انبیق را بادی در قواریر تخمین گذارد و در مقام رفع پوست حاصل از تصعید بنار
ملایم این اشعار تحصیل ملایمت نماید شعر علوم الکیمیاء للذی اجلی من الشمس
المنیرة للبصیر علوم حقة لاشک فیها بتصعید و تقطیر تبین اذا
ما دمت تصعید فصعد الی الرحمن انفاس الزفیر و قطر دمعک
المکنون حتی یبین لک الصفاء من الضمیر و قل یا سیدی نفقا
بعبد لما انزلت من خیر فقیر پس بدان حاصل از عقب اوهام عقول که
در کاسهٔ لب شمس حقیقت افتابیش نموده با قشر البیض ملطف صافی قلب با بیاض
البیض عینین ترکیب نموده بجهت تحصیل مفتاح بر تسقیهٔ آن حجر پرداخته و بمهرهٔ انظار
و افکار درستی آن بکمال اجتهاد بعمل آورده شاید که بعد از دمسی در دماغ و تنکیس
در شیشهٔ قلب متشمع گردد و عوض در استتار سبعه و جنان که قابل طرح این حجرت
نماید و تأویل آیهٔ صبغة الله و من احسن من الله صبغة بظهور پیوندد
و صبغ صحیح و تکمیل صریح در او ظاهر گردد که تا در بوتهٔ تمحیص خلاص و اختبار اختصاص
و امتحان رو بالکی بی غل و غش از اهل خواهی بر آید و محک میزان مخلصین صحیح العیار

و در صف

و در صف ارباب ولا و وداد محل اعتبار گردد آن زمان عاری از انها و اعوجاج و مصفی
از خباثت اعوجاج و مبرا از انواع لجاج گشته بجوم اصناف حاج راتاج و مهیمن بر ذرات
شکوفهٔ ناسوت علاج شده جناح طیران بجهت عروج سمای معراج رستهٔ قابل سکهٔ مهر
نبوت خاتم النبوات که سکهٔ قائم مقام ذات را سکهٔ رواج گردد و در شان نبی لایق
آید ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و در حقش
شاید و شاید من اطاع الرسول فقد اطاع الله و در تقاضش سزاید قول
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لمؤلفه بر در غوامض بحر ملال ÷
سیر شد بر قبهٔ انس و ظلال ÷ بر نظر آمد گلستانی ز دور ÷ طیر او حم کرد کو راز عبور ÷
دیده هر سو لاله لکن داغدار ÷ در بن هر گلبنی گریان هزار ÷ دید سوسن سینه پر آه داشت ÷
همچو نرگس دیده در راه داشت ÷ لاله در عباسی اندر خم خون ÷ جامهٔ گلگون کبود با بخت زبون ÷
دسته‌ها افکن چنار از درد غم ÷ بید مجنون مو پریشان در الم ÷ قمری اندر شاخ در کوکو زنان ÷
نوحه گر کبک دری با صد زبان ÷ سر بلبل در چرخ دیدم شور شین ÷ هر طرف گریان چکاوک غمگین ÷
مشعل مهر و مه اندر تاب و تب ÷ از مجره میکند گریان طلب ÷ جملهٔ ذرات جهان در انقلاب ÷
هر یکی از هر دلی بودی کباب ÷ کردم از هر جزو از غم سؤال ÷ بر لسان حال نطق مقال ÷
منقلب از حیث اوضاع جهان ÷ جمله ذرات گریان زبید از نهان ÷ آه از هر ذره شعور تا سماک ÷
اشک ریزان هر یکی بر روی خاک ÷ گفت کای غافل ز اکثر حال ÷ هیچ از این غم دوام سؤال ÷
اگر چه هستی از غم و آه و فغان ÷ از همه ذرات سیلاب دو نهان ÷ ناله و درد و غم و آه حزین ÷

هست بامر موت خیر المرسلین ؛ رفت از دار فنا ختم رسل ؛ سوخت از داغش تمام خرد و کل ؛
گشت زهرای پدر بر سر زنان ؛ مرتضی شد با برادر نوحه خوان ؛ شد حسن بر جد و دیگر شد حسین ؛
عالمی زین داغ پر شد شور و شین ؛ آنچه بینی در سما و در زمین ؛ ناله و غم گشته روز واپسین ؛
باشد از هجران ختم انبیا ؛ جمله در شورند و آه با نوا ؛ باده نوشان جام وصال
و دردکشان بزم خیال مجلس نشینان خلوت سرای علا و اعلا ؛ و مخموران میکدهٔ سرادق
مقام قاب قوسین او ادنی چنین در نقل خبر رحلت حضرت ختمی مآب خیر البشر زالقلم
آه ؛ و شکاف ناله جانگاه ؛ و جنون و مداد و ماه ؛ بر الواح صافیه ضمایر عرفا ؛ در دفتر خانهٔ
کاف و نون بجنان مستوفیان قضا و قدر ؛ و محرران ؛ ذوفنون کشیده اند که چون
آن در صدف خلیل و مهر منیر سپهر مکرمت و تبجیل ؛ و کار تفخیم را لآلی پاک محاط بحر بر
لولاک لما خلقت الافلاک خلیل وار احرام عمرهٔ طواف کعبهٔ مقصود حضرت
معبود را بست ؛ بعد از ادای رکعتین در مقام و سعی جبل صفا ؛ در جبال جبیل مروه گشت
بلی محرم کوی عرفان عرفات ؛ و از آن راجع بمشعر ادراکات ؛ و بمنای وصال محبوب خلع
ماسوای مطلوب را رمی جمرات عقبهٔ معقبات فرمود ؛ پس در مسجد خیف بر منبر خوف اشعار
بقایم مقام بودن ولی قدسی مقام نمود ؛ پس عود بطواف حرم علیین ؛ بمقام حل لسعی تمام
نموده ؛ توجه بمقام انس بطواف نساء فرمود ؛ شتابان بخم غدیر ؛ بامر صانع بصیر ؛ بر منبر
تبلیغ ؛ مخاطب بخطاب یا ایها الرسول بلغ بر آمده و بگزیریر ؛ من کنت مولاه
فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل

من خذله

من خذله بلسان قدسی بیان گویا گوید ؛ و سورهٔ نفر بر مز نفرت غیر از دو فرخاله مستوفیان
لا ریبی نزول ؛ و از آن استشمام رجوع بعالم بالا ؛ و مدار آفتاب عمر را در افق افول فرمود
و حضرت روح الامین گریان و بریان ؛ چون طایر هزاران ؛ بر شاخسار گل اندیشه بهار
قلب آن سید ابرار آیهٔ فَاِنَّکَ مَیِّتٌ وَاِنَّهُم مَیِّتُونَ داعی قسان ؛ در مزار حجاز
بنوای حسینی چنان رهنمائی داد که بزرگ و کوچک صفاهان و عراق زنگوله سان فریاد
و دردا و انبیاه و وا محمداه بر آوردند ؛ پس نزول اجلال ؛ بامر حضرت ذوالجلال ؛ با وقار
سکینه در ارض طیبهٔ مدینه نمود للمؤلفه کوس طبل رحیل از بام عرش ؛ نار سا زالرحیل آمد بگوش ؛
شد بلند از لامکان آغازها ؛ بر حبیب آمد از آن آوازها ؛ شمع بزم عالم کون و بیان ؛
مالک القدر اقوام جسم و جان ؛ جذب شوق عالم محبوب پاک ؛ ساخت مجذوبش از این ناسوت خاک ؛ (در حاشیه: در معشوق)
نار عشق لامکانی در قفس ؛ شعله زد چون جان موسی زقبس ؛ ریخت ترکیب عناصر را زهم ؛
شد فنا در بحر او چون نم بیم ؛ تخته بند جسم را از هم گسیخت ؛ تار پود این طلسم از رشته ریخت ؛
در قفس آن طایر قدسی نشان ؛ از مکان کرد ای هوای لامکان ؛ چون امیر کشور وجود ارحلت
نمودن بعالم شهود معلوم گوید ؛ بتکرار خطب خلق را انذار ؛ از مخالفت حیدر کرار می
فرمود ؛ تا اینکه عساکر مرض طغیان ؛ و بر جسد آن قوام بقعهٔ امکان نزول نمود پس آن روح
روان ؛ با امیر مومنان ؛ چون هزار بر بستان رفیع ؛ بر مزار بقیع ؛ آفتاب مثال بر ارض
اجساد آن طایران پر و بال ؛ خفتگان خاک و آلودگان آن مغاک تاجید للمؤلفه
چه مه جسم خوش بارض بقیع نزول نمود ؛ بقیع زان شده محمود نشستن وجود ؛

کنون چون دُر لب از برای استغفار ∴ حیوة لؤلؤ رحمت بمژده کرد نثار ∴

بآن نفخهٔ صور آن شفیع یوم نشور ∴ روان روح فکندش بکشتگان قبور ∴

بمردگان ز سر التفات جان بخشید ∴ چو آینه که شعاع بروی افکند خورشید ∴

نمود عظم رمیم از حیوة کسب روان ∴ ببقعهای بقیع ستر حشر گشت عیان ∴

پس آن سید ابرار از برای اهل آن مزار طلب آمرزش و استغفار از رحیم غفار نمود. و برای آن خطاب فرمود که سلام بر شما ای اهل نجاة یافتگان از فتنهای بسیار که برای امت چون پارهای شب تار نزول خواهد نمود پس فرمود که یا علی تکرار نزول قرآن بر من درین سال دلیل بر قرب وفات و وقوع زوالست بدانکه حکیم رحیم مرا مخیر ساخت بماندن دنیا و مالک بودن خزائن آنرا یا بهشت را من اختیار لقای او نمودم لمؤلفه

بسر فتاده مرا شوق طارم اعلا ∴ چه صوت مهر بخور طیر بسته بر صحرا ∴

ز بوده جذبهٔ معشوق آنچنان هوشم ∴ که گشته جان و جنان و جهان فراموشم ∴

شعاع مهر هویت بعالم ناسوت ∴ چنان کشیده مرا بر فریضهٔ لاهوت ∴

که عالم بشریت بجان چنان تنگست ∴ چنانکه آینه مسجون خانهٔ سنگست ∴

طلسم تخته ترکیب عنصرست قفس ∴ بروح قدسیم آن الیق قفس شده بس ∴

ز تن خرابی فنا میل داوری دارم ∴ هوای عالم تجرید سر ملی دارم ∴

یا علی چون طایر روح من از آشیانهٔ قفس تن بفضای ریاض قدس پرواز و باجمع کروبیان دمساز و با مجلس نشینان ملاء اعلی هم آواز گشت عورت مرا بپوشان

زیراکه

زیراکه هرکه بعورت من نظر نماید نور بصر از او برود. پس عود بمنزل فرمود مرض آنحضرت شدید گردید و بعد از سه روز عصابه بر سر بست و به یمین بدوش امیر المؤمنین و بیسار بدوش فضل بن عباس تکیه فرموده بمسجد در آمد و بر منبر نشست و خلق را انذار و از معصیت خداوند جبار و امیدوار با طاعت پروردگار گردانید و بعد از مواعظ شافیه و نصایح کافیه در روانه نمودن جبت و طاغوت را با جیش اسامه بجانب شام سلام رجوع فرمود پس عایشه ملعونه به تلبیس و حیل آن مثل عدیم المثل را بخانه خود برده بعد از اشتداد مرض آنحضرت بلال با دل پرملال از برای نماز صبح مژدهٔ وصال آورد. در آنوقت بجهت توجه آنحضرت بعالم قدس متوجه ندای بلال نگردید عایشه ملعونه ندا داد که ابوبکر با مردم نماز کند و حفصه اذن نماز عمر داد چون سید ابرار از مکر آن غدار آگاهی بهم رسانید دانست که آن دو ملعون از جیش اسامه تخلف ورزیده و بجهت اغراض فاسدهٔ مکنونهٔ خود بمدینه رجوع نموده اند لیبار رمحزون. و با آن شدت مرض از خانه بیرون آمده بر دوش امیر المؤمنین و فضل بن عباس تکیه نموده بمسجد آمده و داخل محراب گشته و ابوبکر محراب و منبر را از آن مکان دور و با جسد رنجور متوجه نماز با مرده دلان اهل حجاز گردید لمؤلفه

وداع منبر و محراب سید ابرار ∴ نمود با دل پردرد و خاطر افکار ∴

ز منبر آه بماهی بماه از محراب ∴ فغان و ولوله برخواست از حجاز خراب ∴

ز باب مسجد و هر سنگ و خشت گل ناله ∴ رسید بر فلک از آن بماه شد هاله ∴

زمین نشسته لولاک شور شینی برخواست ∴ چنانکه عرش بلرزید و جامه نیلی خواست ∴

چه دید ضعف در اندام آن عدیم مثال ❊ بچرخ بدر بکاهید گشت همچو هلال ❊
ز بوریای مصلای سید ابرار ❊ سرشک ریخت چو باران ز ابر فصل بهار ❊

پس از اداء فریضه بامر آنحضرت او را بر منبر رسانیدند و جمیع حجازیان از مهاجر و انصار
بجهة ادراک خدمت و شنیدن مواعظ آن سید ابرار حتی دختران از حجلها بمسجد دویدند
و مردان و زنان با ناله و افغان بشور و اویلا انا لله و انا الیه راجعون گویان
بجمع گرد بیان رسانیدند پس آنحضرت از روی مرحمت بعد از حمد و ثنای خداوند جبار
بمواعظ مهاجر و انصار پرداخت و بکافه انس و جان امر بتبلیغ غایبان
نمود و فرمود که ای گروه خلایق حق را بپوشانید و بدانید که من میروم و در میان شما
میگذارم کتاب خدا را که مشتمل است بر نور و هدایت و بیان هر چه محتاجند بر آن است
و آن حجت خداست از برای من بر شما و میگذارم در میان شما علم اکبر را که آن راه
دین و نور هدایت است و او وصی من امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است پس لوای
مبارک با دل و ثنا نمود و از آن ملعون مواخذه فرمود و امر بالحاق لشکر اسامه
نمود و لعنت فرمود کسی را که تخلف از لشکر اسامه نماید از منبر فرود و بمنزل نزول و از
تعب رفتن بمسجد آنحضرت مدهوش گردید پس از هر مرد و زن صدای ناله و شیون
برخواست دیده حق بین را گشود و برای نظر فرمود کتف و دواتی طلبید
که بنویسم چیزی را که بعد از این گمراه نگردید قابیل اولاد آدم و فرعون سلسله حضرت
خاتم زبان هذیان گوی خود را گشوده بهایم سیرتان اهل حجاز را گوش زد هذیان نمود

واز کریمه

واز کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اعراض کرده مجملاً
پس مرض تب بر آن سید عالی نسب مستولی گردید چون هنگام فریضه رخفتن رسید
بلال با دل پر درد و ملال بدر حجره آن شهریار قدسی خصال ندای الصلوة
یا رسول الله را در داد چون آن بدر لیالی دیجور از شدت مرض هلال سان
ضعیف و رنجور بود جواب قد بلغت یا بلال رحمک الله فرمود مکرر ندا
و جواب از بلال و از آن مسندنشین بزم صدق و صواب بظهور پیوست
چون بلال از آمدن بمسجد آن خورشید عدیم المثال مایوس گردید فریاد واغوثاه
وامصیبتاه انکسر ظهری و انقطع رجائی قد خرب المدینة اذ
یخرج منه صاحب السکینة بر آورد **لمؤلفه** ناله و حسرت از دل بلال ❊
با فغان و آه از روی ملال ❊ آنچنان آهی کشید از نهاد ❊ گرد حسرت بر جام گردان برکمال ❊
گفت باران شود بی خوف و آب ❊ میرود از روی رسول بی مثال ❊ کی بگیران تشنگان این سراب ❊
آب بنوشید از عیون این زلال ❊ طیر روح احمدی شد از قفس ❊ تخته بند عنصری شد در وبال ❊
از ظلم عالم ناسوت رفت ❊ آشیانه جز انه مقام لایزال ❊ که کوششی انتفاع از ستر غیب ❊
یا حبیبی الحق تعلیک تعالی ❊ بلال با دل پر غم و ملال با نعره حسرتاه و ناله و امصیبتاه
بر آورد و گفت ای بیخبران شهر بند حجاز و مجتمعان حول منبر و محراب و منتظران
ادراک نماز آگاه گردید که مهر منیر السماء از وجود بدر منیر ابا در کرم و جود را عزم افول
از عالم مرکب فضول و ارکان ون خمر خلیده و آن طایر قدسی مقام در حجله قبول را میل

آشیان گزیند در شاخسار شجرهٔ اوهام عقول و رجوع و وصول بعوالم انوار اصلی بسر افشاندهم
لهذا از ندای الصلوة بر جواب اجابت بر صواب خجول شرمنده ایکاش که پیش از این
واقعه مرده بودم و حضرت رسول را بدینحال ندیده بودم. اصحاب کبار از مهاجر و انصار چون
بدر مسجد آمدند و منبر و محراب را از آن مهر سپهر جلالت خالی دیدند فریاد و ناله و افغان و غلغله
در صوامع عالم ملکوت افکندند. از فغان اصحاب آن سید عالیجناب از فاطمه سؤال فرمود
عرض کرد که یا ابتاه اصحاب تو اند که از مفارقت شما گریانند. و از نار هجران شما سینه بریان شدند
در آنحال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که یا رسول الله در واقعه دیدم که زره پوشیده
بودم ناگاه آن زره از تن من افتاد و من بی زره ماندم حضرت رسول صلعم فرمود که
یا علی آن زره من بودم که ترا محافظت مینمودم و حصار از تو مفارق میشوم و تو بی پناه و
یاور میمانی حسین و نام خواهی ماند بی فاطمه عرض کرد که یا ابتاه من در خواب دیدم که ورق
مصحف در دست من بود که آنرا میخواندم ناگاه از نظر من غایب شد حضرت فرمود ای نور دیده
آن ورق مصحف منم زود است که از نظر تو غایب خواهد شد و دیگر او را نخواهی دید پس حسنین
با آه و حنین داخل شده عرض کردند که ای جد بزرگوار ما هر یک در خواب دیدیم که تختی بر
روی هوا میرفت و ما با سرهای برهنه در زیر آن تخت میرفتیم حضرت فرمود که ای
نور دیدگان آن تخت تابوت جد شماست که بردارند و شما با سرهای برهنه و
مویهای پریشان در دو بیرون گرد و غبار رو و دیده های گریان در زیر آن روان گردید
از آن واقعات و تعبیرات خروش و فغان از اهل بیت برآمد لمؤلفه

خواب دیدن اهل بیت [illegible] در خواب نمودن نزد حضرت و تعبیر آنحضرت

شورش

شورش از آل احمد شد عیان ∴ همچو شور عشقشان در ششجهت ∴ تار و پود آه و غم از هم گسیخت ∴
از ابر اوراق انجم خون ریخت ∴ دیدهٔ گردون بخون خونبار شد ∴ زآه و دود و ناله گردون تار شد ∴
در مدینه شور محشر شد عیان ∴ از غم پیغمبر آخر زمان ∴ مسجد و محراب و منبر گریست ∴
اهل بیت زار پیغمبر گریست ∴ در این حین ملک الموت هم با مالک ملکوت با هزاران هزار ملک
نزول از فلک نمود بدر خانهٔ آنحضرت بصورت اعرابی ایستاده و ندای السلام علیکم
یا اهل بیت النبوة در داد و گفت مردی غریبم و از راه دور آمده ام و از حضرت
مسند نشین صدرهٔ اعجاز عرض سؤال و نیاز دارم و از جانب قلب بکامل مأمورم
که بی اذن داخل خانهٔ توام آیا دستور داخل شدن است بجهت من یا خیر رسول خدا صلعم
در آنحال مدهوش بود و حضرت فاطمه آنحضرت را در آغوش داشت جواب فرمود که یا اعرابی
الآن ملاقات آن مهر سپهر بقعهٔ امکان ممکن نیست زیرا که حضرت رسول چون صلهٔ
موصول بتحقیق خود مشغول. حضرت عزرائیل رفت بعد اندک زمانی عود بآن باب و
مشغول بدق الباب. عرض کرد که غیر مرخصی مطلب که نزد حضرت رسول آید آیا غیر یاراً
اذن میدهید در اینحال آن محور فلک الافلاک کمال و مرکز دائرهٔ جلال بهوش آمده
و دیدهٔ مبارک را گشود و فرمود که ای فاطمه میدانی که این مرد کیست گفت نه یا ابتاه
حضرت فرمود که هُوَ مُفَرِّقُ الجَمَاعَاتِ وَ قَاطِعُ اللَّذَّاتِ لمؤلفه
اوست آنکس که ز خداوند جلیل ∴ گشته قابض روح هر انسی و جان ∴
اوست مر اطفال را سازد یتیم ∴ او کند هر شیخ و شاب [illegible] دل دو نیم ∴

او جدا سازد پسر را از پدر ÷ بشکند پشت پدر بهر پسر ÷
اوست سازد بر عروسی زر نگار ÷ حجلهٔ عیشش بدل بر گور تار ÷
خلعت داماد را سازد کفن ÷ مهد بر مادر کند بیت الحزن ÷
پس برادر یا اخی گویان کند ÷ خواهران را داغ در دل بریان کند ÷
لاله سان زنها کند داغ دار ÷ از غم شوهر چو سان بر گل هزار ÷
خانها از یک نظر ویران کند ÷ تاج دارا نرا بگل پنهان کند ÷
لذت عالم همه بر هم زند ÷ جمله صفهای جماعت بشکند ÷
هست یکسان در برش از نور غنی ÷ صاحب تخت و کلاه و شور نشین ÷
در بستید بر جهان بسته در ÷ تا که آید چون بگور آری نظر ÷
گر توانی نامش کنی از من طلب ÷ هست عزرائیل ای مرد عرب ÷

بدان ای نور دیده که حضرت عزرائیل پیک کردگار جلیل است نه قبل از این و نه بعد از این از کسی اذن دخول نطلبیده و نطلبد و این استیذان از برای کرامت من است در نزد حضرت رحمن و او را دستوری دهید تا در آید ماذون شده حضرت عزرائیل داخل خانهٔ آن برگزیدهٔ خداوند جلیل گشته عرض نمود که السلام علیک یا ابا القاسم لمؤلفه

سلام بر تو ای مرکز دوائر وجود ÷
سلام بر تو ای محور سپهر وجود ÷ سلام بر تو ای قاسم نعیم و جنان ÷
سلام بر تو ای قطب و مرکز ایمان ÷

حضرت فرمود و علیک السلام و رحمة الله

دبوگاه

دبوگاهش پس عزرائیل بقدم ادب در خدمت آن سید عرب عرض نمود که از حضرت قدیم لایزال مژدهٔ وصال بر مهر سپهر مکرمت و کمال آورده ام لیکن مامورم که قبض روح پاک مسندنشین بزم لولاک لما خلقت الافلاک ننمایم مگر باذن او حضرت فرمود چون چنین مأموری پس زمانی در صدف صبوری گوهر دهر را باقی گذار تا یک جانان سر ملی در آید شاید که عقدهٔ مکنون در ممکن خمخانهٔ ضمیر را از هم گشاید حضرت عزرائیل روان بجانب آسمان گردید و حضرت قدسی مقام محمدی دیدگان چون از دنیا گذشتگان بر هم نهاد حضرت فاطمه نزد پدر بزرگوار شده با دیدهٔ گریان عرض کرد که یا ابتاه جوابی نشنید لمؤلفه

آتش هجران و نار و اهمه ÷
شعله ور شد از نهاد فاطمه ÷ سیل اشکش داد از طوفان نشان ÷
دود آهش تیره کردی آسمان ÷ گفت کای جان عزیزم ای پدر ÷
دیدها بگشا بروی من نظر ÷ با عزیز خود سخن آغاز کن ÷
یکدمی با خویشتن هم راز کن ÷ بین که از غم طیر روحم از قفس ÷
چون طپید از هجر فریادم برس ÷ پس گشود چشم حضرت ختمی مآب ÷
دیده سوی مهر کردون احتجاب ÷ گفت کم کن گریه ای نور بصر ÷
فاطمه ای قوت جان پدر ÷ از فغانت چرخ شد پرشور و شین ÷
اشک انجم چرخ بارد از دو عین ÷

پس آن خواجهٔ لولاک بدست مبارک اشک از دیدهای گریان فاطمه پاک میکرد و عزرائیل چون از خدمت آن سید جلیل مرخص شده و اجازهٔ

بجانب آسمان روان کوید در بین راه جبرئیل را ملاقات نمود آن پیک خداوند جلیل از کیفیت
سؤال نمود جواب گفت که در خرات خاتم انبیا آ تا خبر قبض روح شد که تا روح الامین آید
وداع او نماید جبرئیل گفت که یا عزرائیل مگر نمی بینی که گشوده گوییا ابواب افلاک از برای
عروج روح سید لولاک و زینت نموده اند حوریان جنان از برای صعود روان خاتم پیغمبران
پس جبرئیل بجای تعجیل تحویل اجابت سید جلیل رسانیده عرض نمود که اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا اَبَا
الْقَاسِمِ حضرت ختمی مآب در جواب فرمود که وَعَلَیْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ
ای برادر آیا در چنین حالی مرا تنها میگذاری جبرئیل عرض نمود که ای غرّای نگار تجمیل و عظمت و
مستخرج درّ افکار و لآلی حکمت و ای عینیکه در بین جهان نمار ستار غیب و منشی
فرمان دفترخانه مستوفیان هستی خارج از حد ابطال و تشبیه حضرت لاریب و ای
ادیب مهر و لیر بشیر نذیر حضرت قدس نمائی از درج جواهر اعیان و حبیب نجیب حبیب
طبیب امراض نفوس ذرات بقعه امکان در ملا اعلا همه ذات با اهتمام تو مشغول
بوده و در حجب و استار غیب از انجام خدمت گذاری لحظه آسایش نبوده لمؤلفه قدس الله تعالی
آتش نیران را کردم خموش ⁂ خلد در تزیین طوبی در سروش ⁂
حوریان در زینت و اندر شعف ⁂ خیل املاک سماوی بسته صف ⁂
ساکنان قدسی اندر انتظار ⁂ جمله را کف بر زده بهر نثار ⁂
دیده برره بر عروجت دوختند ⁂ مشعل یاقوت خور افروختند ⁂
از مقام سرمدی تا روی خاک ⁂ هر قدم صف از کروبیان پاک ⁂

[illegible]

التقم

ایستاده بهر تعظیم جلال ⁂ بر عروج روحت ای قدسی خصال ⁂
چون غلامان خط و طوق بندگی ⁂ بسته بر گردن تمامی جملگی ⁂
یَا رَسُولَ اللّٰهِ اِنَّ النِّیْرَانَ قَدْ اُخْمِدَتْ ⁂ وَالْجِنَانَ قَدْ زُخْرِفَتْ ⁂
وَحُوْرُ الْعِیْنِ قَدْ زُیِّنَتْ ⁂ وَالْمَلَآئِکَةُ قَدْ صُفَّتْ ⁂ لِقُدُوْمِ
رُوْحِكَ آن محرم حرم علیتین بحضرت روح الامین فرمود که ای برادر این بشارت
بسیار نیکوست ولیکن مرا خبر ده که چشم من بدان روشن شود و قلبم خرسند گردد جبرئیل
عرض نمود که ای مظهر صفات ذات و ادیب حقایق جمیع ذرات بهشت را حق تعالی بر جمیع انبیا
و امم ایشان حرام فرموده تا وقتیکه تو و امت تو داخل شوید آنحضرت طلب زیادتی
بشارت فرمود جبرئیل عرض نمود که مقرر گشته که در عرصه محشر اول کسیکه تاج شفاعت بر سر
نهد تو باشی حضرت فرمود که مرا بشارتی ده که گرد ملال از خواطرم بزدائی و دیده ام سو
بدان روشن نمائی جبرئیل عرض نمود که بیان فرما که آن کدام غمست که غبارش بر آیینه
ضمیرت نشسته و شیشه خاطر عاطرت را بسنگ کدورت شکسته حضرت فرمود که ای برادر
همیشه غم و اندوه من بجهة امتست که نمیدانم که مآل کار ایشان بکجا خواهد رسید
جبرئیل عرض نمود که وَلَسَوْفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی دلشاد دار که حضرت
پروردگار آن مقدار از امت گناهکار را بتو بخشد که راضی شوی چون مژده اینمقام
بسید انام رسید فرمود که اَلْآنَ طَابَ قَلْبِیْ حال دلم شاد گردید و مرگ بر من گوارا
شد و از خداوند مسئلت می نمایم سه حاجت را اوّل آنکه مرا شفیع امت گرداند دوّم

بجانب آسمان روان گردید در بین هوا جبرئیل را ملاقات نمود آن پیک خداوند جلیل از کیفیت

سؤال نمود جواب گفت که در خواست خاتم انبیا آن تا خبر قبض روح شد که تا روح الامین آید

و وداع او نماید جبرئیل گفت که یا عزرائیل مگر نمی‌بینی که گشوده گویا است ابواب افلاک از برای

عروج روح سید لولاک و زینت نموده‌اند حوریان جنان از برای صعود روان خاتم پیغمبران

پس جبرئیل بجای تعجیل نمود تا آن سید جلیل رسیده عرض نمود که اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا

الْقَاسِمِ حضرت ختمی مآب در جواب فرمود که وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ

ای برادر آیا در چنین حالی مرا تنها میگذاری جبرئیل عرض نمود که ای غواص بحار تجلی و عظمت و

مستخرج دُرَر افکار و لآلی حکمت و ای عندلیب دو جهان نمای ستار غیب و منشی

فرمان دفترخانهٔ مستوفیان هستی خارج از حد ابطال و تشبیه حضرت لاریب و ای

ادیب دبیر و دلیر بشیر نذیر حضرت قدسی نما ای از درک جواهر اعیان و حبیب نجیب حبیب

طبیب امراض نفوس ذرات بقعهٔ امکان در ملاء اعلاء بمهم ذات باهتمام تو مشغول

بودم و در حجب استار غیب از انجام خدمت گذاری لحظه نیاسودم **لمؤلفه قدس الله تعالی**

آتش نیران را کردم خموش ؛ خلد در تزیین طوبی در سروش ؛

حوریان در زینت و اندر شعف ؛ خیل املاک سماوی بسته صف ؛

ساکنان قدس اندر انتظار ؛ جمله را کف بر در بهشت زار ؛

دیده بر ره بر عروجت دوخته‌اند ؛ مشعل یاقوت خضرا فروخته‌اند ؛

از مقام سدره تا روی خاک ؛ هر قدم صف از کروبیین پاک ؛

جمله کف بر در بهشتند صح

البته

ایستاده بهر تعظیم جلال ؛ بر عروج روحت ای قدسی خصال ؛

چون غلامان خطه طوق بندگی ؛ بسته بر گردن تمامی جملگی ؛

يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ النِّيرَانَ قَدْ أُخْمِدَتْ ؛ وَالْجِنَانَ قَدْ زُخْرِفَتْ ؛

وَحُورُ الْعِينِ قَدْ زُيِّنَتْ ؛ وَالْمَلَائِكَةَ قَدْ صُفَّتْ ؛ لِقُدُومِ

رُوحِكَ آن محرم حرم عليين بحضرت روح الامين فرمود که ای برادر این بشارت

بسیار نیکوست ولیکن مرا خبر ده که چشم من بدان روشن نمود و قلبم خورسند گردد جبرئیل

عرض نمود که ای مظهر صفات ذات و ای حقایق جمیع ذرات بهشت را حق تعالی بر جمیع انبیا

و امم ایشان حرام فرموده تا وقتیکه تو و امت تو داخل شوید آنحضرت طلب زیادتی

بشارت فرمود جبرئیل عرض نمود که مقرر گشته که در عرصهٔ محشر اول کسیکه تاج شفاعت بر سر

نهد تو باشی حضرت فرمود که مرا بشارتی ده که گرد ملال از خاطرم بزدائی و دیده ام سو

بدان روشن نمائی جبرئیل عرض نمود که بیان فرما که آن کدام غم است که غبارش بر آینهٔ

ضمیرت نشسته و شیشهٔ خاطر عاطرت را بسنگ کدورت شکسته حضرت فرمود که ای برادر

اندیشهٔ غم و اندوه من بجهت امت است که نمیدانم که مآل کار ایشان بکجا خواهد رسید

جبرئیل عرض نمود که وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ دلشاد دار که حضرت

پروردگار آن مقدار از امت گناهکار را بتو بخشد که راضی شوی چون مژدهٔ اینمقام

بسیدانام رسید فرمود که اَلْآنَ طَابَ قَلْبِي خوشحال دلم شاد گردید و مرگ بر من گوارا

شد و از خداوند مسئلت می نمایم سه حاجت را **اول** اکرم را شفیع امت گرداند **دوّم**

انکه گناهانی را که از امت بر خود خریده ام همه را بیامرزد سوم آنکه اعمال ایشان را هر گاه بر من
عرض نمایند تا بر ثواب ایشان شکر خداوند رحمن نمایم و بر معاصی ایشان استغفار فرمایم
مجملا پس آنحضرت فرمود که یا جبرئیل عزرائیل را طلب نما و بگو با آنچه مأمورست قیام نماید
پس جبرئیل در جانب راست و میکائیل در جانب چپ و عزرائیل در پیش روی آنحضرت
مشغول قبض روح پاک آن شهید لولاک گردید و جبرئیل و عزرائیل بامر خداوند جلیل اشاره
بر رفیق و همراه در قبض روح آنحضرت نمود و رسول خدا صلعم و آله دست مبارک بسوی
حبیب خود امیر المؤمنین علیه السلام دراز فرمود و او را بزیر لحاف خود برد و دهان مبارک خود را
بر دهان او گذاشت و با او رازهای بسیار و اسرار بیشمار اظهار فرمود پس روح
شریف آن جان جهان و حیات تکوینی ذرات بقعهٔ امکان از بدن مبارک کشی
بسوی آشیان عرش پرواز کرد لمؤلفه طایر قدسی روان ابر آشیان شد از قفس ؛

کاروان چرخ روان شد طالب فریادرسی ؛ قطب این نیلی حصار و محور لیل و نهار
گو از ترکیب عنصر اوج تجرید را هوسی ؛ اختیار بزم سرمد کو خلوت گاه انس
طرف دامن بر کشید از این هم خوار و خسی ؛ از پی آن سیر سرمد را باین دار فنا
تا بکی بتوان نظر کردن اسیر آخر نه بس ؛ ای موالی ای جدا از مهر تابان تا بکی
غافلی از هجر و من نالان با دار نفس ؛ خون چو جیحون یا چو سیحون بار از چشمان سر
یا چو دجله یا فرات و نیل یا رود ارس ؛ گر تو ای ارشیعه فریاد کن در نیم شب
آن زمانی را که بی راه نیست از غم هیچکسی ؛ ناله کن که یا شفیع المذنبین فی یوم حشر

همه فغان ناله آخر نفرین بر بستند ؛ پس آنگاه خروش و فغان از خانواده پیغمبر آخر
الزمان بر خواست پس حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام باطراف آنحضرت
جمع شده و جسد شریف عنصر لطیف آنحضرت را نگین سان در میان خوابانیده و جامه
بر روی نعش کشیدند و حضرت فاطمه بر دور جنازهٔ آن شمع بزم خلوت سرای محرمان حرم
قاب قوسین او ادنی پروانه سان نوحه سرا گردید و اجناس فغان و زاری و انواع نوحه
و بیقراری نمود لمؤلفه از فراق حضرت خیر النسا ؛ خواست از هر شیخ و شابی ناله‌ها

چون هزاران از هجر گل افغان نمود ؛ از الم عقد گریبان را گشود
هر دلی را لاله سان داغی نهاد ؛ سرو قد تشنی از الم از پا فتاد
کیوان بر سر پریشان کرد و گفت ؛ داغ خیر المرسلین نتوان نهفت
ای پدر ای قطب این نیلی حصار ؛ ای امین سترهای کردگار
ای بباطن محرم حق قدیم ؛ ای بظاهر باب بهر هر یتیم
ای بباطن راز دار قدسیان ؛ ای بظاهر بر اسیران مهربان
ای بباطن کشور حق را امین ؛ ای بظاهر با فقیران همنشین
ای بباطن معنی ام الکتاب ؛ ای بظاهر یار بر هر شیخ و شاب
ای بباطن جان جسم کاینات ؛ ای بظاهر شهر بند حاجات
ای بباطن لی مع الله را اثر ؛ ای بظاهر فردی از نوع بشر
ای بباطن بر کروبین امیر ؛ ای بظاهر بر ابو جهلی اسیر

این گروه ناصواب بی‌حیا ❊ هم ز یثرب هم حجازی هم قرا ❊
ذات پاک قدسیت نشناختند ❊ دام کید از بهر تو انداختند ❊
چون شکستند گوهر دندان پاک ❊ جبههٔ پاکت کشیدندی بخاک ❊
پای عرش آسایت ای میر وقار ❊ از جفا مجروح کردند و نزار ❊
روی از درّ کلامت تافتند ❊ بهر خود از مکر دینی بافتند ❊

پس در آنحال ملکی با وقار متصور بدر خانهٔ آن سید عدیم المثال بجهة تعزیت گفتن آمد و صدا او می‌شنیدند که میگفت السلام علیکم یا اهل البیت و رحمة الله و برکاته حق تعالی سلام بر شما میرساند و میفرماید که در رحمت و ثواب الهی عوض هست از هر مصیبتی و او تسلی فرماینده است از هر گذشته و تدارک نماینده است از هر فوت شده پس بتعزیت قدیم لایزال صبر کنید و بدانید که اهل زمین میمیرند و از اهل آسمان کسی باقی نمیماند پس آواز دیگر شنیدند که گوینده میگفت که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و آیهٔ کل نفس ذائقة الموت را تا آخر تلاوت نمود و بعد گفت بدرستیکه رحمت الهی صبر فرماینده است از هر مصیبتی و خدا خلف است از هر گذشته پس بر خدا اعتماد کنید و از او امید بدارید بدرستیکه مصیبت یافته کسی است که از ثواب خدا محروم گردد السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که این حضرت خضر بود که بتعزیت ما آمده بود

للمؤلفه

از فغان خضر زاکی طاهرین ❊ شورشی برخواست در آن سرزمین ❊

سینه‌ها

سینه‌ها صد چاک دلها پر ز خون ❊ کرده هر چشمی سرشکی گلگون جبین ❊
آه از هر سینه‌ای افگند شور ❊ از زمین تا ذروهٔ عرش برین ❊
شور در پا شور بر رخ گفت و غم ❊ عقل گفتش شور روز واپسین ❊
از الم شد منقلب اوضاع چرخ ❊ چون ندیدی بعد از آن ماتم قرین ❊
ناله از هر سینه چون اشتر قطار ❊ آه و غم بر هر دلی محمل نشین ❊
گشت در یثرب ز آه و شور حشر ❊ خون روان از چشمهای اهل دین ❊

پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشغول غسل دادن آنحضرت شد مرویست که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشغول شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله طشت و آفتابه طلبید و بدست شریف خود او را می‌شست و در حین شستن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در طشت میکرد چون طرفی شسته میشد طرف دیگر ظاهر میکردید بی آنکه او را بگردانند چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشاهده می‌نمود گریان گوید فاطمه بنت اسد از بس گریه آنحضرت سؤال نمود فرمود که گویا می‌بینم که این پسر مرا غسل میدهد و من در پی بدن بگردیم بی آنکه کسی مرا بگرداند لهذا چون آنحضرت مشغول تغسیل آنحضرت شد هر طرفی را که میشست طرف دیگر خود بخود میگردید چون از غسل آنحضرت فارغ شد آنحضرت را کفن کرد و جامه از روی مبارک او دور کرد و

للمؤلفه

بر کشید از سینه آه دردناک ❊ جامه بر تن کرد از غم چاک چاک ❊
گفت ای مهر سپهر مه سوای ❊ هم پدر هم مادرم بادا فداک ❊
منقطع شد وحی حق از سر مدی ❊ کی بدی لایق بوحی حق سواک ❊

داغ حزنت می‌سزد بر هر سری ∴ کانقدر نالد که تا گردد هلاک ∴
بر همه دلها غمت شبگیر کرد ∴ آنچه سرّ و حالت یزدان پاک ∴
ناله از هر انس و جن شد بر فلک ∴ خون ز چشم قدسیان ریزد بخاک ∴
طیر دل در این قفس چون آرمد ∴ آن زمانی را که آرد دل هواک ∴
گر نبودی صبر بر من فرض عین ∴ اشک سر دیگر نماندی در مغاک ∴
روح را میدادمی عزم رحیل ∴ میشدم بر قبر جسمش پی فداک ∴
هان فرامشم مکن یا ابن عمّم ∴ چون رسی در محضر معبود پاک ∴

پس بعد از نالیدن بسیار حیدر کرّار بر روی جسد آن سیّد ابرار افتاد و روی مبارک وی را بوسید و آه سرد از سینهٔ پر درد بر کشید و جامه را بر روی آنحضرت پوشانید مجملاً پس ملائکهٔ سموات نازل گردیدند با جبرئیل و ملائکهٔ شب قدر و حق تعالی دیدهٔ حضرت امیر المؤمنین ع را روشن گردانید که ایشان را از منتهای آسمانها تا زمین میدید و ایشان در تغسیل و نماز معاونت آنحضرت میکردند و جز ملائکه کسی دیگر حفر قبر آنسید بشر را نمود پس آنحضرت را بر قبر گذاردند و حضرت رسول با ملائکه گفتی آمده در سفارش امیر المؤمنین ع و ملائکه عرض کردند که در خدمت و اعانت و یاری وی خواهیم او تقصیر نخواهیم نمود زیرا که او امام و پیشوا و صاحب ماست و بعد از تو پیوسته بنزد او خواهیم آمد و حق تعالی گوش امیر المؤمنین را شنوا گردانید که آن رازها همه را می‌شنید پس آن گوهر پاک را در حفر مزار خاک دفن کردند مرویست که آنحضرت در مصیبت

سیّد عالم

سیّد عالم بعد از دفن فرمود که **شعر** نفسی علی زفراتها محبوسة ∘ یا لیتها خرجت مع الزفرات ∘ نفس من بر نالهای آن محبوس شده کاش که بیرون آید با نالهای زار و آههای آتش بار یعنی ناله با نفس بر سینه می گره گردیده از مصیبت تو لا خیر بعدک فی الحیوة و انّما ∘ ابکی مخافة ان یطول حیاتی یعنی خیری نیست بعد از تو در زندگی دنیا و بدرستیکه گریه من از خوف آنستکه مبادا حیات من بعد از تو بطول انجامد **لمؤلّفه**

جامه بر تن تا کی رقم زین بحر خون ∴ گوییا انّا الیه راجعون ∴
شرح اندوه غم احمد کجا ∴ می‌توان در دهر گوای ذو فنون ∴
بحر و بر مهر و قمر علوی و سفلی ∴ جمله را دل از غمش گردید خون ∴
چرخ را بنگر که زان غم صدهزار ∴ کاسه‌ها پر ز اشک کرده دارد سرنگون ∴
(در) جسم وی اندر جلد با ابر برز خون ∴
آسمان در ماتمش بین در عزا ∴ کرده در بر جامهای نیلگون ∴
خور نگر در دهر هر صبح و مسا ∴ جامه زین غم می کند در بحر خون ∴
مؤمنین را نیست چون پای زین الم ∴ غم بهر دل هم چو کوه بیستون ∴
دیده بگشا بین زهر کان جگر ∴ خون چسان آید ز چشم سر برون ∴
بعد موت رحمة للعالمین ∴ هر سری افتاده در شور جنون ∴
می‌طلب اندر عزا یی ای فقیر ∴ هم مثوبا بهر این بخت زبون ∴
سازد ای در حرب یاران حسین ∴ در میان کشتگان غرق خون ∴
در قیامت حشر سازد نیز هم چنان ∴ گوی تا آیی کشته را شود ان ∴
مستجاب از رحمت حق خواستم ∴ این دعا را نیست در ما لیعلمون ∴
از شفاعت شیعیان دارم امید ∴ قول اکسیر کتی کاف نون ∴

در بیان وفات فاطمه زهرا ع

المجلس الثانی

در بیان ذکر مصیبت انسیّة حوراء بتول عذراء المزوّجة فی عرش الله المنشورة بالآء الله فاطمة الزهراء صلوات الله وسلامه علیها

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الحزن والبکاء فی عزاء فاطمة البتول فرضاً علی الملائکة والجان وعلی بنی نوع الانسان من الشباب والکهول والعویل علیها مرقاة للعروج الی سماء القرب ووسیلة للوصول وجعل الانین علیها اکسیراً لاجساد ارباب الخمول والضجیج علیها زاداً للسالکین السائرین من ظلمات الجهل ودرکات الفضول الی اعالی الجنان من اوهام العقول والصلوة والسلام علی القائم فی الکون مقام الذات المسمی بالرسول المؤثر علی شیعته باولاده واحفاده کصلة الموصول وعلی ابن عمه الذی کان للمؤمنین الباکین اصل الاصول وعلی قرتی عینیه وشبلیه وسبطیه الذین کانا لاعمال المؤمنین وسیلة للقبول وعلی الباکین المتتالیة المتتابعة النائلین الی عالم القرب بجمیع الذوات من الضعفاء والفحول خصوصاً علی الشمس الغائب التی تطلع من مغربها و تکون لموضوعات الممکنات محمول اعنی المهیمن لذوات بقعة الامکان سیدنا ومولینا صاحب الزمان صلی الله علیه اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه واجعلنا من انصاره وشیعته وارحمنا به یا ارحم الراحمین بر طایران بر بسته پر و بال در قفس تن و محبوسان در گورستان عالم

بشریت

بشریت در این انجمن مخفی و مستور نماند که اسباب گشودن پر و بال این طایر بسته در ماتی این غریب در زندان الم غربت نشسته گردد از اسباب وصلات از عبادات و طاعات اعلی و اکمل از زاری و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات نیست خاصه آن زاری که اکسیر آن جسد را بعد از تنقیه بحلول احزان یکسره جان و در عوض روان گرداند و نیست آن زاری مگر نوحه و بیقراری در عزای سیدة النساء جهان و با نور خطه جنان و نور بخش جمال حوریان و پروانه بزم مزار بقیع در عزای خاتم پیغمبران و شمع انجمن بیت الاحزان که از نیک سوزان و از دو چشم اشک ریزان و با پهلوی شکسته و بازوی خسته و دل سوخته و فرزندی سقط شده از مهاجر و انصار گریزان بود و گاهی از بلال تمنای اذان و گاهی امیر المؤمنین ع از درد دست بداماان و گاهی از ابر دیدگان چون باران نیسان اشک خونین چون ارغوان بر چهره ریزان و گاهی از پدر مهربان تمنای خروج از این جهان و گاهی در ماتم چادر بر سر کیوان بر آن اعنی بتول عذرا فاطمة الزهرا صلوات الله وسلامه علیها و در عزای پدر و شوهر و فرزندان احدی عشر و دختران بی یار و یاور

لمؤلفه

از سویدای دل آمد زار زار ❊ باز ناله چون هزار اندر بهار ❊ سقف گردون بسران این آه گوز ❊
شد رها کی انجم وی بیقرار ❊ شور یوم رستخیز آمد بگوش ❊ سمع و عین جن و مه و حزن نالند زار ❊
ذوق این ماتم بدل تا با نهار ❊ برد ما غم از سر آمد بوی یار ❊ تن زاحسای زمانی باز ماند ❊
چون تن تغسیده اهل مزار ❊ شد سوای از سیر محراب قلب ❊ از چه آید ز غلو شغلی قطار ❊
کاروان ناله و غم سر بسر ❊ از فغان عار و بگسسته مهار ❊ ماه بر چهبت بشد در خسوف ❊

نامی اه و غم

شمعی از سر کنده تاج زرنگار ٭ از کجا باد عقیم غم وزید ٭ کز غبارش روی انجم گشته تار ٭
خون دل از اطراف جبین چرخ جست ٭ مشعل خورشید و مه زان چو شرر ٭ ناله از طرف گلستان از چه رو ٭
آید از زاغ و تذرو هم هزار ٭ کو گریبان چاک سنبل از چه جست ٭ از چه شبنم هر گلی را داغ دار ٭
لاله عباسی و هم ارغوان ٭ از چه رو در خون کشیده‌اند عذار ٭ کو قرنفل جامه تا دامن چرا ٭
کرده چاک سر گرفته بر کنار ٭ جامه نیلی بر گل نیلوفری ٭ کو خلیده بار هر گل از چه خار ٭
جعفری هم گل مینا بسر ٭ از چه رو عمامه کرده پاره پار ٭ از چه بر گوشم آید هر دم خروش ٭
از دو جوی تر و حیوان بکار ٭ شور بر کام آب شیرین از چه شد ٭ بر مذاقم تلخ می آید شمار ٭
در جوابم میر محراب قلوب ٭ کشف شان اگر نه‌ای از اسرار کار ٭ از غم زهرا است این شور و فغان ٭
منقلب اوضاع چرخ و روزگار ٭ رفت از دار فنا خیر النسا ٭ با دل بریان و قلب داغدار ٭
پهلوی بشکسته بازو نیز هم ٭ محسنی در خون چو لاله در بهار ٭ ناله کرد زهرا شد از دار فنا ٭
گلشنی بی‌خزان شد بر هزار ٭ خامه‌ام بی آغاز ناله نارسان ٭ شرح کن احوال آن بی غمگسار ٭

طوطیان شکرشکن شیرین گفتار و عندلیبان مهجور گلزار گسسته مهار و منتظمان دُرر و لآلی اخبار و محرران کتب غم و دفاتر آثار خبر رحلت خیر النساء بتول فاطمه زهرا بنت الرسول را از دار فنا بعالم بقا چنین در نظم خبر و در رشته اثر کشیده اند که چون از مصدر جلال سلطان عظمت رب العزة فرمان همایون کل نفس ذائقة الموت از دفترخانه اختراع بقلم ابداع بر ثبت ولاة امر باهین رب الرحمة رسید نون منادی برقم قلم بر آیینه الواح نفوس بنی آدم آیه انا لله و انا الیه راجعون را

نهاده

تقریر فرمود

تقریر فرمود امین وحی منت برد بر اراده بعد که قدر حکم قضا فرمود که ارواح قادسه جبروتی را که محبوس قبور اجساد ناسوتی بوده شدند بحکم امضا و بانجام اذن و اجل و کتاب بندای فرح افزای یا ایتها النفس المطمئنة از قبور ظلمانیه اجساد تیره نهاد اخراج نمود و بموجب ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در مهد لحد اجسام نورانیه برزخیه ساکن و متمکن گردانند که ناگاه از میکائیل اختراع باسرافیل ابداع حکم گردید که جبرائیل جلیل بعزرائیل قضا فرمان کوفتن دوال سرادقات بر کوس حجابات در بام عرش رحمن که مقام اصطفا است بندای الرحیل و الرجوع الی بارئکم کوبد پس حضرت عزرائیل بعد از نواختن طبل عزا در بام عرش آسا از سید انبیاء محمد مصطفی صلعم و اگر بندای انک میت و انهم میتون طبل و کوس رحلت نامی بندای رحلت را بر در خانه حور شیم و ملایک خدام اعز محنت زده زمان و رنج کشیده دوران بازو و پهلو شکسته زار و بستمها و جورها را اول قلیل گرفتار بتول عذرا و انسیه حورا فاطمه زهرا صلع کوفت و چون آن نخل خمیده قامت بار الم و سر بار اندوه و ماتم و سرو بوستان سید امم و اشرف بنی آدم و گل همیشه بهار ریاض علی مرتضی و ریاحین بو ماداران حسن مجتبی و لاله داغدار انجمن سید الشهداء بندای یا فاطمة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را که ندا و وصل حبیب محبوب و ملاقات طالب بمطلوب است اصغاء و استماع فرمود تا دیل خ اخرجی که در شب پیش دیده بود که سید انبیاء محمد مصطفی صلعم در مکان مرتفع اعلای برقرار

و مانند امید واران؛ دیدگان حق بینش در راه انتظارت آن سیدة النساء و جان. از آن
سید آخر الزمان سؤال نمود که ای روح روان؛ وای پدر مهربان؛ لاله ستان داغ هجران
که ابر دل داری؛ و تصویر وصال مثال که از منتظرانه بر شمس منیر آئینهٔ ضمیر میکاری؛ آن
مرکز دائرهٔ امکان؛ و قوام بقعهٔ کن فکان؛ بلسان حال تبا و بل این آیه بشاره فرمود
که إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَفِي الْآخِرَةِ مضمون منظوم بعزای گرفتار غم خانه‌ام؛ و بازو شکسته از جور و ستم لمؤلفه

وقت آن شد کز فغان و شور و شین ؛ وارهی آئی بباغ جنتین
وقت آن شد کی مه و مهر جهان ؛ پا نهی بر خلد از بیت الحزان
وقت آن کاین قد خم از بار غم ؛ وارهد از درد و از جور ستم
وقت آن کز عالم سجین رهی ؛ پای بر فردوس علیین نهی
وقت آن شد کز دو رخت نیلگون ؛ با سرور عیش خوش آیی برون
رخت اول جامهٔ حزن و عزاست ؛ در برت از موت ختم انبیاست
رخت دوم جامهٔ جسم حزین ؛ کو شده نیلی ز سوط مشرکین
گرچه بازو بیت شکسته از ستم ؛ سقط گشته محسن غلمان خدم
گرچه از شور غش اهل حجاز ؛ شکوه‌ها نزد علی کردند باز
گرچه از مرکم زآرام سکون ؛ رفتی و شد طشت دل لبریز خون
سینه آه دل چه لاله داغ دار ؛ اشک تا ماه رخ جان بهار

موسم

موسم هجران تو آخر رسید ؛ شام غم را صبح فیروزی دمید
اینکه می‌بینی مرا در انتظار ؛ دیده‌ام در راه و چشم اشکبار
مقدمت را یکجان و دل دارم امید ؛ ز انتظارت دیدگانم شد سفید
در حجاب عنصر ای جان باب ؛ تا بکی در این قفس مانی شتاب
جسم دهری گر بود جان را حجاب ؛ هان تو ترکیب عناصر دان عذاب

ای آرام جان مصطفی و روح روان خاتم انبیا؛ زمان هجران عالم بشریت
ناسوتی منتهی بعالم قدسی دهری گردید؛ و صفایح طومار عمر را مستوفی دیوان قضا و
در دفترخانهٔ عالم ایجاد درهم پیچید؛ لیالی ظلمانی هجران؛ بصبح وصال نور افشان
جانان مبدل؛ و تصویرات عالم انوار را در آئینهٔ ضمیر هنگام ممثل رسید؛ وقت
آن شد که از کدورات البسهٔ ناسوتی تجرید؛ چون قطرهٔ شبنم از صفحهٔ فروع سبزه زار
عالم بشریت بحرارهٔ شمس جذبات ربانی با شیق سماء عالم جبروتی تصعید نمائی
و از اداناس کلمات ناهموار تیم و عدی تخلیص؛ و از حرکات نامناسب حمیرا تمحیص شده
بتخنیق عالم لاهوتی بتحلیل مشکلات؛ و تشنیع معضلات؛ ملکوتیان پرواز نموده بر
از دهر با حوریان قدسی سرشت چون طایران سکان ملاء اعلی مصاحب زنی. از بجنی
دار فنا بجنت نعیم ماوی عالم عقبی درآئی؛ و دیدهٔ هجران کشیده؛ و جسم از بار گران فراق
خمیده‌ام را. از زندان ناصرهٔ ان مهجوری برآورده بیاد زلال جاری برسانی لمؤلفه

قدم از هجرانت از زه را خمیده ؛ دو دیدگانم ز انتظارت شد سفیده ؛ خوار هجرانت چو مژگان خیال

از جسد بگذشته بر قلبم خلید ∴ طیر روحم ز آشیان قدسیان ∴ سوی وصلت چون روان و اپرید ∴
تا بکی طوطی تواند در قفس ∴ همچو طیر نیم بسمل در طپید ∴ لخت دل بنگر که از تار فراق ∴
گشت خونابه ز چشمم بر چکید ∴ در جهانم جز فراقت غم نبود ∴ شکر لله مژدهٔ وصلت رسید ∴
دل بکجا دارد دگر تاب فراق ∴ گوش تا بشنیده از وصلت نوید ∴ ای نور دیده بدانکه خارستان
دنیا لایق آن نیست که سرو بالایت در آن بار در گل ماند ∴ و مزارع این عاریت سرا را
آن قابلیت نی که رشت تمنایت در او تخم امید افشاند ∴ ای نور دیده بیا که ارواح قادسهٔ
انبیا ∴ و حور و غلمان ملاء اعلا ∴ و مجلس نشینان بزم علیین ∴ و انجمن آرایان محفل وصال
از کروبیین ∴ انتظار مقدم ترا دارند ∴ و دیدهٔ امید وصال از روزن انجم چرخ بر راه
نزول اجلال ∴ مقدم شریفت در بروج مکلل افلاک از تودهٔ خاک می نگارند ∴ حضرت زهرا
از آن نوید تأویل خواب خویشی را فهمید ∴ مسرورانه میان از بهر ملاقات قدسیان
عالم جان بربست ∴ و از شوق وصال پدر ∴ چون لطیفهٔ اخگر و آزار از بستر غم و فراش
اندوه و الم برجست و نشست **لمؤلفه** هوای گلشن فردوس کرد طوبالیش ∴
بکوی سیار جنان میل سرو بالایش ∴ بر آشیانهٔ قدسی نمود بلبل روح ∴
چنان هوا که بفلک گاه حضرت نوح ∴ چنان ضیاء وصال پدر بدل تابید ∴
تو گو مقابل شده ماه چرخ بر خورشید ∴ بعزم بستن رخسار جا ز جهان عشاق ∴
رها نمود دل و دیدهٔ بنی اهل نفاق ∴ فکنده مهر مه کوچک و بزرگ ز دل ∴
مگر نوای حسین و حسن که بد مشکل ∴ درین قضیه بخاطر خلیده ام از احوال ∴

سوآل

سوآل حضرت زهرا ام از اذان بلال ∴ مرویست که بعد از رحلت سید انبیاء محمد مصطفی ص
گرد کلال ∴ و غبار ملال چندان بر چهرهٔ مؤذن آنحضرت یعنی بلال شکسته بال نشست که ترک
اذان در مدینهٔ رسول آخر الزمان نمود ∴ و میگفت که بعد از رسول الله در محنت سرای دنیا
از برای کسی دیگر زبان به الله اکبر اذان اعلام نمیکنم ∴ و برسانیدن صوت اذان
بر اصقاع و اسماع یاران ∴ گرد و غبار کدورت زمان از آیینهٔ ضمایر قلوب نگار زبان
نمی زدایم که با بلبان حال بدین منقبت مترنم **لمؤلفه** بعد فوت اشرف رسل مرا آید نظر ∴
این جهانم از شب ظلمات غم تاریک تر ∴ طایر روحم دگر در چار سوی این قفس ∴
یک نفس دیگر ندارد تا که برآرم دیگر ∴ در زوالم شمس جهت تاریک چون شبهای تار ∴
چون نمی افتد دیگر بر مهر بطحا ام بصر ∴ نالم از غم تا بر آید از تن غمدیده جان ∴
باشد آسایش حرامم در سفرها در حضر ∴ میزنم بر سینه و سر تا که گردد جسم زار ∴
همچو خط یا چون هلال و یا از آن باریکتر ∴ چون توان گفتن اذان بعد از رسول ثقلین ∴
بو این قومی که باشند از نصاری زشت تر ∴ کی نصاری با عیسی سوختند این قوم جهول ∴
سوختند در از پیمبر با ستمهای دیگر ∴ بازو پهلو شکستند از جناب فاطمه ∴
کی نصاری کرده این بیداد مانند عمر ∴ این ستمگر کرد زهرا را ز غم بیت الحزن ∴
کی نصاری کرده اولاد پیمبر دربدر ∴ کی نصاری جبههٔ نورانی عیسی شکست ∴
کی نصاری خاک مالیدی ز عیسی بر فرق و سر ∴ کی نصاری دختر داماد پیغمبر زدی ∴
کی نصاری غصب کردی زاد و جهاد میراث پدر ∴ کی نصاری ریسمان در گردن شمعون فکند ∴

خط مصدر یا هلال آنگی

کی تصاری کرد عیسی را ز غم خونین جگر ٭ پس حضرت فاطمه زهرا صلعم روزی فرمود که می خواهم
گرد کلال ٭ دل پر درد ملال را ٭ از شنیدن اذان مؤذن پدرم بلال شست شو نمایم
و زنگ غم خانه دل را ٭ بصیقل صوت آن طایر هزاران از آئینه ضمیر بزدایم پس جناب
امیر مؤمنان ٭ بجهت تسلی خواطر آن ستیده ء دو جهان ٭ بلال را امر باذان فرمود ٭ بلال
بجهت امتثال امر ٭ ندای الله اکبر در داد فاطمه چون آواز بلال را شنید زمان پدر
بزرگوار ٭ و ایام معاشرت آن ستید ابرار بخاطر آورده خود را از گریه ضبط نتوانست
نمود ٭ و سیلاب اشک حسرت از دیدهای مبارک جاری فرمود ٭ و چون بلال به اشهد
ان محمدا رسول الله رسید و نام پدر بزرگوار ٭ گوش زد آن ستیده عالی تبار
گردید ٭ نعره ء زد ٭ و بر رو در افتاد و غشی نمود مردم گمان کردند که روح آن ستیده بسرا
از عالم دنیا مفارقت کرد ٭ بلال را امر بترک اتمام اذان نمودند و گفتند که از شنیدن
صوت اذان تو فاطمه دختر پیغمبر از دار دنیا رفت و گریه بلبان حالی بگفته لمؤلفه

ای بلال اگر شد از صوت اذان ٭ هوش از سر از تن زهرا روان ٭
بین که از هر سینه خوناب دل ٭ گشته است از چشمها سر روان ٭
بنگر از شور فغان فاطمه ٭ هر زن و هر مرد را سینه زنان ٭
اشک از هر سر روان تا بر سمک ٭ آه هر دل تا بهفتم آسمان ٭
هر سر از سر با غم شد ناشکیب ٭ چون هزار بوستان فصل خزان ٭
هر زبان در هر سری نالد بزار ٭ هر دلی سوزد چه شمع میزبان ٭

آه از هر دل تا بهفتم آسمان

از شنید

۲۲

گر شنید این ناله از پا می فتاد ٭ از سریر عدل خود نوشیروان ٭
می زنند بر سر ز آه فاطمه ٭ هر دو دست خود امیر مؤمنان ٭
شد حسن از هوش دیگر شد حسین ٭ تا خزان شد گلشن نوبهاران ٭
زینب و کلثوم بنگر در خروش ٭ چون اسیران بلای ناگهان ٭
از غم زهرا نگر چون رستخیز ٭ منقلب اوضاع آفاق جهان ٭
کرد از صوت اذان خویشتن ٭ یثربی را چون صف آخر زمان ٭
حال یثرب اینچنین تا چون بود ٭ حال اهل خلد در بزم جنان ٭
شور بر دلها فکندی ای بلال ٭ قطع کن آواز کن ترک اذان ٭

شد چون

مرویست که بلال ترک اذان نمود و تمام نکرده گریان از مناره بزیر آمد و چون آن سیده
حورا و صلعم بهوش آمد فرمود که ای بلال اذان را تمام کن عرض کرد که ای نور چشم جهان
و ای ستیده ء زنان می ترسم که از استماع صوت اذان من طایر هزاران روح شریف از
چهار سوی قفس تن باشیانه قدس طیران فرماید پس آن شجره طیبه اندوه ماتم و قرة
العین ستید اولاد آدم ٭ بلال را از اتمام اذان معاف فرمود لمؤلفه

چون شدم مستغرق این بحر غم ٭ از نهادم موج طوفان زد الم ٭
شد عنان ناله از دستم رها ٭ آهم از کانون دل شد بر سما ٭
ام ز خوناب دل و لخت جگر ٭ طرف دامان چون گلستان شد دگر ٭
می رود هر سو فغان از قلب زار ٭ چون خروشی از ابر نیسان بهار ٭

نالهٔ زارم نمیکرد شکیب ∴ کوی اندر بوستان عندلیب ∴
دل فتاد اندر هراس داهیه ∴ خواطر آمد چون وفات فاطمه ∴

وفات حضرت آن معصومه بعد از رسول الله

مرویست که آن مظلومه بعد از پدر مهربان هفتاد و پنج روز زنده بود ولکن از مفارقت
آن مهر جهان افروز سپهر جلالت و بدر عالم آرای انجمن رسالت و از جفاهای منتهای
ستم اعدای و سایر اشقیا راحت لحظه نیاسود و در روز و شب در عزای آن مولای عجم و سید
عرب ملول و محزون بود تا آنکه در شب هفتاد و پنجم خبر ارتحال بعالم بقا گوش زد آن شکستهٔ
حوراء گردید چون صبح دم از افق اندوه و الم دمید آن محزونه با تن خسته و خاطر
شکسته و ضعف بیماری و بر زندان هجران گرفتاری قدری آرد خمیر کرد و بجهة پختن نان
و قدری گل تر ساخت بجهة جامهای حسنین و گیسوهای ایشان که در آن اثنا مهر منیر
سپهر ارتضا حضرت علی مرتضی داخل خانهٔ آن انسیهٔ حوراء گردید و آن ستیده
بآن احوال مشغول آن شاغل دید متعجب گردید و بلسان حال فرمود که ای بازو
و پهلو شکستهٔ زار زار ای مبتلای بلاها و هجران وای ساکن غمکدهٔ بیت الاحزان
ای غم زدهٔ مصیبت وای از جور زنی بهترین اخیار وای سبب گریهٔ اولو الافئدة والابصار
ای مخدومهٔ دو جهان وای معصومهٔ زن ولی آخر الزمان ایجاد دو جهان کی بی وای مریم دو عیسی
ای بلقیس حجرهٔ تقدیس و جلال وای آسیهٔ زمان عالم تکمیل و کمال ای زهرای مرضیه
وای حوراء انسیه ایجاد دو مظلوم وای دختر نبی معصوم وای عروس کم جهاز وای
بانوی حجلهٔ اعزاز ای ستارهٔ راه قبول وای ستارهٔ جلوه گاه رسول ای بضعهٔ

شنیدن حضرت رسول را در خواب و خبر دادن از ارتحال آن حضرت

سؤال امیرالمؤمنین از آن حضرت

احمدی

احمدی وای بضاعت محمدی حق هرگز درین مدت ندیدم ترا ای فاطمه که در یک روز به دو
کار مشغول گردی و درین چه حکمت است که باین درد و زاری که داری امروز به دو کار دنیا
مشغول گردیدهٔ گویا بلسان حال می فرمود لمؤلفه ای انیس مونس جان فکار ∴

روز روشن پیش چشمم گشته تار ∴ ای شکسته بازو رنجور غمم ∴
از چه رو گردیدهٔ در روز کار ∴ بر دو ام کار دنیا مشتغل ∴
کی شدی در ام مشغول دو کار ∴ این چه احوال است ای در یتیم ∴
در تو می بینم بدین احوال زار ∴ از چه رو ای شمع بزم قدسیان ∴
از سر سوزی روان سو اشکبار ∴ آه زارت از چه ای مهر منیر ∴
می رسد بر گوش هوشم زار زار ∴ از چه رو ای مهر چرخ حزن غم ∴
شوئی از خوناب دل رو و عذار ∴ همان جوابم باز گو ای فاطمه ∴
رفت هوشم از سر و از دل قرار ∴ حضرت فاطمه چون این کلمات اندوه آثار

جواب حضرت فاطمه با امیرالمؤمنین ع

از حیدر کرار شنید قطرات عبرات از دیدگان حق بین بارید و گفت که ای تاجدار
سورهٔ هل اتی وای شهسوار عرصهٔ لافتی وای خطیب منبر سلونی وای وارث مرتبهٔ
هرونی وای طراز حلقهٔ صفا وای رازدار حضرت مصطفی وای شیر بیشهٔ شریعت
وای محیط زخار طریقت وای رهنمای اولو الالباب وای قاید ارباب سلوک از صدق
و صواب وای مقصود ارباب نیاز و بر عنوان حضرت ذات پیوسته همراز وای
ستودهٔ خداوند عالمیان وای مرکز دایرهٔ امکان گویا بلسان حال لمؤلفه

گفت ای مه سپهر اقتدار ٭ شهسوار لافتی در کارزار ٭ ای خطیب منبر ذرات کون ٭
در بیان ذکر عهد کردگار ٭ از تو گویا در مقام فضل خویش ٭ اسئلونی قبل تفقدونی روزگار ٭
ای رخت شد مقصد هر طائفی ٭ از خلیل این نکته گوید آشکار ٭ ای ولایت گشته فرض هر مقام ٭
در قبول فرض فضل کردگار ٭ ای طراز مروه کوه صفا ٭ کوه عرفات از توئی قطب و مدار ٭
هر کس اعرفت از اسرار تو ٭ در منایت کی جان خود نثار ٭ رمی سازد ماسوای وصل تو ٭
بندد احرام تو اسمعیل وار ٭ طاق شیب کرا الکند قتل ٭ از نعیم زمزمت شد کامکار ٭
هر ولی کز صخره موت شد ثقیل ٭ یافت از شرح حجر اسرار کار ٭ ای محیط بحر زخار علوم ٭
ای طریق ره روان کوی یار ٭ ای توئی بدر ستاره جود فضل ٭ عارفان از مشعل شبهای تار ٭
مهر نور افروز قلب مؤمنین ٭ سکه هر نقد و قلبی را عیار ٭ کرده از فضلش خداوند کریم ٭
حب تو ایمان بغضت کفر و نار ٭ ای شکوفه باغ ابو طالب و نواخته بلقب اسد الله الغالب
یا علی هذا فراق بینی و بینک زمان مواصلت بسر رسید ناچار شربت
تلخ کام مفارقت باید چشید و کیفیت خواب دیدن سید انبیا که آن سیده کون آن را
نوید خلاصی از رنج و محنت دنیا و رسیدن بعالم عقبی داده بود بیان نمود فرمود
و عرض نمود که یا علی چون از خواب بیدار شدم اشتیاق عالم جاوید بر قلب مجروح
از دنیا نومیدم غلبه کرده و میدانم که در آخر امروز یا اول شب آینده از این دار فنا
بعالم قدس بقا خواهم رفت ناله از برای آن میزنم که چون فردا بمصیبت من مشغول
گردی فرزندان من گرسنه مانند و کلی بجهة آن تر کرده ام که جامه ایشان را

بگویم

مهر در

کیفیت خواب دیدن حضرت فاطمه و جنت امیر المؤمنین بیان فرمودن

فاطمه

بگویم که نمیدانم که بعد از من که جامه های ایشان را بشوید و رضای دل [illegible] درد و الم یتیمان مرا جوید
و میخواهم که سر فرزندان خود را بشویم و موی ایشان را شانه کنم که معلوم نیست که بعد از من
کسی گیسوان ایشان را شانه کند و گرد و غبار یتیمی از سر و موی ایشان افشاند لمؤلفه
چون رقم شد این سخن آمد بیاد ٭ کربلا و یوم عاشورا بیاد ٭ نیم شب شد شور و غوغا بر بلند ٭
آتش غم زد بجانم شرار ٭ خاطرم آمد از آن طوفان غم ٭ خرمن صبر و شکیبم شد بباد ٭
یادم آمد گیسوان شاه دین ٭ بر سنان نیزه آل زیاد ٭ چون توان دیدن که سنان آن گیسوی ٭
کو بجلصائیل و ردا و قراد ٭ شد بخون آلوده آن گیسو که بود ٭ مصطفی بر دیده روی نهاد ٭
کای مسیبدی جناب فاطمه ٭ گیسوانی را که شستی از رماد ٭ چون بخون آلوده کردند از کین ٭
آل ابوسفیان اتباع زیاد ٭ خولی بیدین بفرمان عبید ٭ بر سنان خونین جبین جلوه داد ٭
گفت برکن تارکات بن زور ٭ عقده قلب بزرگان را کشا ٭ آه از آن وقتی که آن بیحیا ٭
دید گیسو بر گیسوان شه فتاد ٭ از شعف آن کینه زجار خونی ٭ هر دمی بر خواست بر ما الیناد ٭
آه از آن ساعت که در بزم یزید ٭ رای شاه دین لطف زرد زنهار ٭ لیت اشیاخی ببدر شهدوا ٭
کشف می کرد از آبا ناشعوا ٭ مست جام کفر کرد آن کفر کیش ٭ خرمن دین را بباد کفر داد ٭
خاطرم دیگر خلید ابید و ستان ٭ گیسوان زینبم آمد بیاد ٭ گیسوی کلثوم اطفال حسین ٭
چون شام حزین نکرید داد داد ٭ ای شیعه که خاطر بیاور آن زمانی را که معجر از سر زینب خاتون
کشیدند و آن مخدره غمگین گیسوان را چون خرقه بر این بر سر ریشان کرده بود و در اکثر اخبار آمده میکردید
وا زوجاه وا اخاه وا سیداه وا ابتاه وا اماه وا جداه از دل پر درد بر میکشید و میگفت که

دیده ور

یا جداه هذا حسینك منبوذ بالعراء مقطع الاعضاء غریق بالدماء ای شیعه گیسوان حسین علیه السلام را حضرت فاطمه زهرا غبار آلود نمی‌توان نظر نماید آیا در کجا بود که ببیند بجای آن بخاک خون آن زیبا زبان آلوده نمودند و سر مطهر آن مهر خاور را بر سر نیزه جفا کردند و تن اطهرش را چگونه پامال ستم ستوران نمودند لمؤلفه

کی رسد پایان با آه و شور شین ✤ قصه غمهای شاه دین حسین ✤
گر بیان سازی بچشم اشک ریز ✤ تا بروز حشر یوم رستخیز ✤
همان عنان ناله گیر و آه همه ✤ روی کن بر شرح حال فاطمه ✤

مرویست که چون امیر مؤمنان خبر ناگوار فراق جانگداز و قصه هجران رحلت بر انداز را از فاطمه زهرا شنید آتش حسرت از کانون سینه اش زبانه کشید و قطرات عبرات از ابر دیدگان چمن باران نیسان در فصل بهاران باریدی و کف افسوس بر هم سود که ای فاطمه هنوز از داغ فراق پدر بزرگوارت نیاسوده ام و شب و روز از هجران و الم آن مهر عالم افروز در سیلاب اشک و اندوه آلوده ام اینک نوبت مفارقت تو رسید و داغ بر بالای داغ جدید و پدید آمد لمؤلفه هنوز فرقت داغ محمد مختار ✤

مرا بجز من جان می زنند چه نار شرار ✤ هنوز ناله ام از درد و داغ آن سردار ✤
مقر کنند چه رقم بر جبین چرخ قسمر ✤ هنوز سیل سرشکم چه رود چرخ برین ✤
بصبح و شام نماید جبین من رنگین ✤ هنوز جامه غم چاک چاک در بر ماست ✤
هنوز خاک سیاه فراق بر سر ماست ✤ هنوز ناله دل هر دم رود بفلک ✤

مپائی

مپائی بر دل مجروحم از فراق نمک ✤ حضرت فاطمه عرض نمود که یا علی در مصیبت پدر بزرگوارم صبر کردی در تعزیت من نیز شکیبائی پیشه نما در آنحال ضعف بر آن معصومه علیها غلبه نمود با وجود آن حضرت جانب حسنین علیهما السلام نظر داشت و از روی حسرت نگاه بصورت ایشان میکرد و آه پر درد بر میکشید و با دیده گریان می فرمود که ای نور دیدگان نمیدانم حال شما بعد از من چگونه خواهد بود و انجام کار شما بکجا خواهد رسید حسنین از سخنان مادر مهربان گریان شدند و سیل سرشک از دیدگان جاری نمودند حضرت فاطمه فرمود که ای بی مادر زمانی چون طایر بهاران بگلشن مزار بقیع و بحجره بیت الاحزان روید مادر مهجور بیمار و رنجور خود را دعا کنید که خداوند کریم بلطف عمیم او را شفا بخشد حسنین با دل مجروح و افگار روانه آن مزار گردیدند پس جناب فاطمه با جسد رنجور بر بستر بیماری تکیه فرموده عرض کرد که یا علی بنشین که هنگام وداع است لمؤلفه ای قرار دل بیتاب حزینم بنشین ✤

جز وصال تو نباید دل زارم تسکین ✤ بنشین تا نفسی هست بدین مهر جبین ✤
اگرم دیده که دیدار فتد باز پسین ✤ توشه از مهر رخت بهر جنان بر گیرم ✤
باشدم مهر تو در بزم جنان یار و قرین ✤ پس اسماء بنت عمیس امر نمود که طعام بجهة آمدن حسنین فرموده و مکان ایشانرا مقرر داشت و فرمود که مگذار که نزد من آیند و مرا بدین حال ملاحظه فرمایند چون حسنین علیهما السلام از مزار بخانه مادر وفادار آمدند اسماء کیفیت را بحضرت زهرا بمکان مقرر طعام آن دو نور دیده رسید امام رضا فرمود آن دو در یتیم فرمودند که ای اسماء آیا هرگز دیده که بی مادر طعام بخوریم اسماء اظهار ملال حضرت زهرا نمود

از دل

فرمودند که ای اسماء عمار طعام برای مادر گوارا نیست این بگفتند روانهٔ حجرهٔ مادر گردیدند
دیدند که آن نظاره گر شکسته بال باندوه و ملالی که دارد بر بستر تکیه کرده و امیر المؤمنین عم
در بالای سر آن حضرت با دل پرخون غمناک و محزون نشسته حضرت فاطمه ایشانرا چون
نظر بر آن دو دردانه یگانه افتاد گفت که یا علیا بگو ایشانرا بروضهٔ پدرم بفرست حضرت
ایشانرا روانهٔ روضهٔ رسول خدا کرد پس فاطمه فرمود که یا علیا ساعتی قرار گیر و سر مرا در
کنار گیر که از عمر من چندانی نمانده **لمؤلفه** گذشت روز وصال و رسید روز فراق ؛
ببزم باب چنین روح خسته شد مشتاق ؛ چنان فتاده بسرم شوق عالم تجرید ؛
تو گوئی ز روزن خورشید روی کرسی دید ؛ درین قفس نشود طیر روح دیگر رام ؛
ولی گداخته زهجرت حسن شوم آرام ؛ جدا ز حسنین تلخ میکند کامم ؛
برای زینب و کلثوم رفته آرامم ؛ ولیک دیده و دل سیر از مجاز شده ؛
بسر هوای جنانم ره نیاز شده ؛ حضرت امیر مؤمنان با دل بریان و دیده
گریان چون شمع سوخته شب زنده داران و با آه افغان و نالهٔ سوزان چون طایر پرواز
فرمود که ای فاطمه مرا طاقت شنیدن این مقال و دیدن ترا بدین احوال نیست جناب
فاطمه عرض کرد که یا بن عم امری روی داده و راهی در پیش آمده که بضرورت باید رفت
درین نفس بازپسین و ساعت آخرین زمانی در برابر این محزون غمین بنشین و سخن مرا
گوش کن که زمان نوشیدن شربت تلخ فراق نزدیک گردیده حضرت ابو تراب
با دیدگان پر آب چون شمع بیدلان از سویدای دل سوزان و در جبین اشک ریزان

بربالین

فاطمه

بربالین آن معصومه زار و با زو شکسته دلفگار نشست و سر مطهر آن مظلومه را چون دستهٔ
ریحان بر طرف زانو و دامان بنهاد و جناب فاطمه از بسیاری ضعف بیهوش گردید و رنگ
مبارکش بزردی مایل شد حضرت امیر المؤمنین عم از شدت اندوه آن حالت گریان و اندوهگین
گردید و گمان کرد که مگر فاطمه از دار دنیا رحلت کرده ردا از بر و عمامه از سر افکند
و هر چند او را ندا نمود که شاید جواب بگوید سخن استماع ننمود بی تاب گردید و سیلاب اشک
از دیده جاری نمود **لمؤلفه وفقه الله** گفت کای مونس مرا درین قفس ؛
جز توام نبود انیسی هیچ کس ؛ یکزمان زدیده بر رویم گشا ؛ یک نظر بر سویم از مهر و فا ؛
از غم و اندوه درد خویش گو ؛ از دل پر درد داغ ریش گو ؛ ای شکسته طایر پربسته بال ؛
از چه لب بستی از گفت و مقال ؛ طرف دامانم ز خون دیده گل ؛ می نگر چون در بهاران گلستان ؛
بروی زارم دیگر این تاب نیست ؛ در گلستان بر مزار این باب نیست ؛ طوطی نطقت چرا خاموش گشت ؛
بلبل اوحت چرا بی هوش گشت ؛ گر ترا اند میل بزم سرمدی ؛ گو بهجر چون سازد علی ؛
چون گزینی شاخ طوبی آشیان ؛ گو چه سازم از غمت اندر جهان ؛ این دل مجروح را مرهم کجاست ؛
رازهای سینه را محرم کجاست ؛ بر که شرح حال و راز غم کنم ؛ محنت و رنج و غم ماتم کنم ؛
گله از دوران نمایم زار زار ؛ میدهد تسکین بچشم اشکبار ؛ کو انیسم در غم هجران تو ؛
چون کنم با درد بی درمان تو ؛ الی فرمود که ای فاطمه ای یار دیرینه من این ابن عم محزون غمناک دلخون
تو آخر ساعتی با من تکلم نما و از مهر و وفا نظر مبارک بر رویم گشا قطرات عبرات آن
حضرت چون شبنم بر گل عذار آن بدر سپهر مکرمت و رفتار ریخت آن معصومه دیده مبارک گشود

وچون غزال رمیده نگاه ونظر بر چهرهٔ آن مهر فلک الافلاک مرحمت نمود دید که آنحضرت گریبان
دار شعلهٔ نار فراق چون خورشید آسمان سوزان است عرض کرد که یا علی هنگام وصیت است
نه زمان تعزیت للمؤلفه مرا دیگر زمان زیست ای شوهر وفادار * زمان آخر شد و افتاد دست و چشم از کار *
بگوشش آید ندای الرحیل از عالم بالا * روم از منظرت ای سرو طوبی در قد و رفتار *
بغمهایم بساز و پیشه کن صبر و شکیبائی * مکن بی‌تابی بهر سر زغم پیراهن و دستار *
پس از مرگم تسلی ده برین اطفال بی مادر * که میدانم زغم دارند هر یک آه آتشبار *
زمانی بر وصایایم فراده گوش ای یار غم * روانم از ندای ارجعی گو خفته شد بیدار *
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای فاطمه هر وصیت داری بیان نما آنمظلومه فرمود که یا علی
وصیت اول من آنست که اگر در ایام مواصلت در خدمت گذاری شما تقصیر کرده باشم
مرا عفو نموده و بحل فرمائی حضرت امیر المؤمنین فرمود که حاشا ای یار وفادار و ای محزون
دلفکار تو دل آزار من نبودی نه دل آزار من و من بجز نیکوکاری و وفاداری چیزی از تو ندیده‌ام
نظم بجز وفا و محبت من از تو هیچ ندیدم * زگلبن تو بجز لاله مراد نچیدم *
نخواستی ز من ای نور دیده فرش و اساسی * نه جامهای نفیس و نه معجر و نه لباسی *
گفت وصیت دوم من آنست که فرزندان من حسن و حسین و زینب و کلثوم این‌ها را
عزیز داری و دست شفقت و مرحمت از سر ایشان بر نداری و نگذاری که غبار ملال بر خواطر
ایشان نشیند که بعد از من یتیم میشوند للمؤلفه خامه چون این نکته بر دفتر نهاد *
کربلا و فتنهٔ کم آمد بیاد * آن زمانی که با آه و شور و شین * زینب آمد بر سر نعش حسین *

لیلی

وصایای حضرت فاطمه

فاطمه علیها

بی لیلی و مجروح و اشکبار * نوحه گر بر ناقهٔ عریان سوار * آمد لیلی با صد فغان و درد و آه *
تا بخاک مشک بیز قتلگاه * دیده‌ها بگشود چون بر آن نزار * گلستانی دید لیکن بی بهار *
کشته‌ها نگار خزان و خوار زار * بر گلستان میوزد باد خزان * از حسینم میرسد عطر یمن *
اکبر یعقوب بوی پیرهن * این بگفت از ناقه آمد بر زمین * از زمین شد نالهٔ او عرش برین *
کشته در تفتیش با افغان و شین * تا رسید آن بر سر نعش حسین * دید جسمی بی سر و بی کفن و مزار *
بی مزار از تیر و نیزه زخمدار * دید کاو فرش از خاک کربلا * بوده با پوشش ز چوب نیزه‌ها *
گرد خاک کربلا بوده کفن * چاک زد از غصه زینب پیرهن * گوشش آمد از سکینه شور و شین *
آن عزیز شاه مظلوم حسین * آن زمانی را که با آه بلند * دستها بر سینهٔ بابش فکند *
گفت کای بابا یتیمم ساختی * از برت بر شام غم انداختی * بی تو ای بابا بغریبیم چون کنم *
دیده از خواب دل چگونه کنم * گر ایشب روز و هم شبهای تار * اگر آن مهر سپهر اقتدار *
گو مرا عباس و اعمام دگر * از چه ره بنشم بهم برگشته سر * گاه بر تن جامه کردی چاک چاک *
گاه بر سر میفشاندی مشت خاک * گاه با شور و نوا اندر خروش * گاه از داغ پدر رفتی ز هوش *
بود بر آنگاه آن بی غمگسار * تا جدا کردندش از باب نگار * بر اسیری جانب کوفه و شام *
رفت کرد این دختر خیر الانام * آن وصیتهای زهرا از زهر * این وفا از اقت خیر البشر *
کی به پایان میرسد از شور و شین * ذکر حزن زینب و طفل حسین * ها عنان ناله بر زن آن گفتگو *
از وصیتهای زهرا باز گو * یا علی وصیت سوم من آنست که مرا بشب دفن نمائی تا جماعتی که در
حال حیات کسی قد و قامت مرا ندیده بعد از ممات نیز نه بینند یا علی وصیت چهارم من

بر تن

بیداد دگر

آنکه باید نماز نگذارند بر من اقتی که شکستند عهد خدا و عهد پدرم رسول خدا را در حق امیر مؤمنان و در حق من و بمن ظلم نمودند از منع نمودن ارث من و تکذیب شهود من نمودند و دیگر آنکه قسم بخدا که ایشان جبرئیل و میکائیل و امیر مؤمنان و ام ایمن بودند من با امیر مؤمنان و حسنین بخانهای ایشان میرفتیم و خدا و رسول او را بخاطر ایشان می آوردیم که بر ما ظلم نکنند و ایشان در شب با وعده اجابت میکردند و چون روز میشد مخالفت میورزیدند تا آنکه بخانه ما قنفذ و عمر و خالد بن ولید را فرستادند که ابن عم مرا بسقیفه بنی ساعده بجهة بیعت ببرند و آنحضرت بوصیت پدرم مشغول جمع نمودن قرآن مجید و اداء دین آنحضرت بود از رفتن ابا فرمود پس آن اشقیا هیمه خشک بدر خانه من جمع نمودند که در خانه ما را بسوزانند من بعضاده در ایستادم و ایشانرا بخدا و رسول قسم دادم که دست از ما بردارند عمر تازیانه از قنفذ گرفته بر بازوی من زد که بر بازوی من پیچید و پا بر در زده آنرا بر من افکند و من حامله بودم بر روی در افتادم و آتش شعله میزد و روی مرا میسوخت پس آن بی حیا بدست خود مرا زده تا آنکه گوشواره من پاره و پراکنده شد از گوش من و درد زائیدن بر من عارض شد و فرزند محسن را سقط نمودم و به تقصیر آنقوم زنده گشته شد پس چنین امتی چگونه نماز میگذارند بر من و دیگر آنکه خدا و رسول خدا و من از ایشان بیزارم **وصیت پنجم** من با علی آنستکه نعشی برای من قرار ده زیرا که ملائکه را دیدم که صورت نعشی برای ما ساخته اند **وصیت ششم** من آنستکه بعد از من امامه را بعقد خود در آوری زیرا که مردان را ناچار است از زنان و او بجهة فرزندان من مشغل

من آنست

فاطمه

وصایای امیر المؤمنین علیه السلام بفاطمه

من است **وصیت هفتم** من آنستکه یا علی با از زیارت من کوتاه منمای زیرا که من با تو انسی گرفته ام و جای نگاه از تو جدا میشوم **للمؤلف** بر مزارم گر گذاری پا از اهل قبور میشوم

از روی خاک آرد عدن فردوس نعیم ❁ شمع ان گر قدم روزنت نگاهم با نهند ❁

جزم از خاک لحد پروانه سان بی خوف و بیم ❁ ای حیات عالم جاوید از روی کرم ❁

گاه گاهی کن نگاهی سوی این عظم رمیم ❁ خود صفت جلوه گر بر خاک گور بابن عم ❁

تا کنم آیینه سان تصویر ذاتت مستقیم ❁ خواستم تصویر ذاتت بهر زاد رستخیز ❁

تا شود در حشر ظاهر آیتی قلب سلیم ❁ چون امیر مؤمنان وصایای آنسیده النسا و جان سوز

شنید آه آتش بار از سینه افکار برکشید اشک خونین از دیدگان حق بین بر چهره و جبین بارید و بلسان حال گریه برای مقام مترنم گردید **للمؤلف** از بقایای رسول انس جان ❁

جان محزون را نشد آتش فشان ❁ ز آه زارت سوخت ای دختر یتیم ❁

از قبض چون جان موسی کلیم ❁ ز آه و درد و ناله و زار نحیف ❁

سوخت قلب و سینه جسم ضعیف ❁ چون شوم از مهر رویت بی نصیب ❁

عندلیب از هجر گل نارد شکیب ❁ لاله سان چون بر لحد گیری قرار ❁

بر مزارت زار نالم چون هزار ❁ ارغوانه چهره را سازم مدام ❁

چون گل عباسی اندر صبح و شام ❁ چون قرنفل جامه سازم چاک چاک ❁

آرزو دارم که باشم زیر خاک ❁ پس فرمود که ای دختر سیده انام بر وصایای تو قیام

و اقدام مینمایم اما من نیز با تو وصیت چند دارم فاطمه گفت که ای ابن عم وصیت خود را بفرما

آنحضرت فرمود وصیت اول من آنست که اگر در این ایام مواصلت در خدمت تو تقصیر
رفته باشد مرا عفو فرمائی گویا بلسان فرمود زیرا که در خانه من لمؤلفه

بلقمه نان جوی ساختی و سر بردی ÷ گرسنه بودی و خونابه جگر خوردی ÷
نبود مشغله و گر ره وفا نکنی ÷ شبی نبود که تا صبح آسیا نکنی ÷

وصیت دوم من آنکه چون در روضه جنان بخدمت پدر مهربان برسی سلام
من فراق زده را باو برسانی و آنچه از امت جفا کار و جفا زبان ستمکار بمن
رسیده عرض نمائی وصیت سیم من آنکه از من با آنحضرت شکایت ننمائی جناب
فاطمه عرض کرد که یا علی حاشا و کلا که از شما چیزی دیده باشم که موجب شکایت بوده باشد
بغیر از جوانمردی و مروت و مهر و وفا و محبت آن مهر و ماه • درین سخن جانکاه بودند
که ناگاه خروش و واویلا و ناله و امصیبتاه حسنین از در حجره طاهره بلند شد و عرض
کردند که یا ابتاه در بگشا که وداع آخرین مادر خود نمائیم حضرت در را گشود و از
این دو سرور آل فرمود که چگونه دانستید که مادر شما مهیای سفر عالم بقا میباشد گفتند
که چون داخل روضه سید انبیاء شدیم خروشی بگوش ما رسید و آوازی شنیدیم
که اینک ابراهیم خلیل الله میگوید که یتیمان فاطمه زهرا آمدند و اسمعیل ذبیح الله می
گوید که شفیعان فردا و روز جزا آمدند و محمد حبیب الله میفرماید که جگر گوشگان ما
آمدند و چون سلام بمرقد مطهر آنحضرت نمودیم آوازی آمد که ای فرزندان و ای نور دیدگان
جد بر گردید و مادر خود را وداع باز پسین نمائید که بهمین زودی از دار فنا بعالم

جاوید

جاوید رحلت خواهد فرمود پس حسنین خود را برداشت و بپای مادر مهربان افکندند و چون
پروانه بر دور قد آن شمع بزم عزا میگردیدند • و زار زار با دیدهای اشکبار میناليدند
و بلسان حال میگفتند لمؤلفه

دیده بگشا برخ غمزدگان ای مادر ÷ جام دل بین که لبالب شده از خون جگر ÷
بار هجران تو باریست گران ای سفری ÷ خبر گو وعده دیدار بود در محشر ÷

چون آن النسیه حورا صدای غم افزای آن جگر
در یتیم را استماع فرمود • دیدگان مبارک گشود و ایشانرا در بغل گرفت و گفت که ای یگانگان
مادر ندانم که حال شما بعد از من بکجا رسد و از دشمنان بیحیا و امت بیوفا بشما چه جفا
برسد • پس فضه را طلبیده و سفارش ایشانرا به برادران فرمود و همچنین ایشانرا با امیر المؤمنین
سپرد و حسنین روانه مرقد مطهر حضرت رسول فرمود و اسماء را طلبیده در خصوص حنوط خود
سفارش فرمود و حجره طاهره را خلوت نمود اسماء میگوید ساعتی صبر نمودم آوازی گریه آنحضرت
بگوشم رسید دیدم که در مناجات محو بدرگاه قاضی الحاجات عرض میکرد که خداوندا لمؤلفه

بحرمت شه ختم انبیاء و رسل ÷ که قائم است بتبلیغ امر جزو بکل ÷
بشوق رؤیت دیدار من که او دارد ÷ بانتظار ره چشم امید افشارد ÷
بدرد سینه داغ دل علی ولی ÷ که در مفارقتم نالد از خفا و جلی ÷
بسوزش الم و درد نهانی حسن ÷ که از عراق حسین آید و حجاز حسن ÷
بشور خرد و بزرگ و نوان اطفالم ÷ خصوص زینب و کلثوم تیره احوالم ÷
که در گذر ز گناهان امت پدرم ÷ بلطفهای عمیم و بفضل رحم و کرم ÷

درین مقام دیگر حال دل پریشان شد ÷ ز دیدگان حزین زار گوهر افشان شد ÷

که کاش حضرت زهرا نمود قسم بدعا ÷ که ای کریم خداوند قادر یکتا ÷

بخون اصغر و اکبر که در زمین بلا ÷ ز جور کینه فرو ریز از گروه دغا ÷

بدلت حضرت عباس و نالهٔ کلثوم ÷ بعینی قاسم و افغان مادر مغموم ÷

بدرد زینب و لحن و آه شیون و شین ÷ بخون طپیدن دشت بلا امام حسین ÷

بآن سری که بر اسی سنان شهادت خواند ÷ بآن تنی که برای نثار جان افشاند ÷

بآن زنان که با شتر سوار نوحه کنان ÷ گهی بکوچه و بازار و گاه در کوفان ÷

که در گذر ز خطای موالیان یکسر ÷ نمازدی تو ز تسنیمشان و وز کوثر ÷

بحرمت پدرم محمد مصطفی و لسوفیکه بیدار من دارد و بدرد دل علی المرتضی که در مفارقت من مینالد و میزارد و بسوز دل حسن و حسین مظلوم که در مصیبت من خواهند داشت و بنالهٔ دختران نارسیدهٔ من که بر گناهکاران امت پدرم رحمت کن و از خطای عاصیان امت پدرم درگذر در اینحال اسما گوید که افغان من بلند شد و آواز نالهٔ من بگریهٔ آنحضرت رسید آنحضرت فرمود که ای اسما گفتم بس عمر مرا تنها گذار و بعد از ساعتی مرا بخوان اگر اجابت ننمودم داخل خانه شو بدان که ملحق شده ام بمسندنشین بزم قاب قوسین او ادنی اسما گوید بر آمده بعد از زمانی که آنمعصومه را خواندم جوابی نشنیدم داخل خانه شدم دیدم که آنمظلومه پای مبارک را بسمت قبله نموده و بنداء ارجعی الی ربک طایر عرش آشیان روح شریفش بجوار ربانی لقای حق تعالی پرید پس اسما خود را بر روی جسد شریف آنحضرت افکنده آن

وفات آنمعصومه

بان

بان مطهر رامی بوسید و میگفت که ای دختر خیر البشر سلام مرا بخدمت پدر بزرگوارت برسان که درین گریه و زاری و ناله و بیقراری بود که ناگاه دو لؤلؤ صدف اعتبار و دو گوهر درج افتخار شمس المشرقین حضرت امام حسن و جناب امام حسین علیهما السلام از در در آمدند و گفتند که ای اسما مادر ما درین وقت چرا بخواب رفته است اسما گریست و عرض نمود که ای نور دیدگان احمد مختار وای جگرگوشگان حیدر کرار مادر شما بخواب نرفته است لیکن بجوار حضرت رحمن طایر هزاران روح آشیان گزیده آن دو نونهال حدیقهٔ رسالت و تذرو بوستان کرامت چون این خبر جان گداز هوش پرواز راحت برانداز را شنیدند خود را بر روی جسد آنمظلومه افکندند

لمؤلفه

دو گل در شاخسار جا گرفتند ÷ دو بلبل گلبن ماوی گرفتند ÷

حسن بوسید رویش با دل زار ÷ بنالید از دل پر درد افگار ÷

حسین رو بر کف پایش مالید ÷ چو بلبل کز فراق گل بنالید ÷

چنین گفتند آن نور دو دیده ÷ که ای مظلومهٔ محنت کشیده ÷

نظر بکشا بفرزندان حیران ÷ ببین مثل هزاران با صد افغان ÷

دو چشم ما چو ابر نوبهاری ÷ گهی در ناله گه در آه و زاری ÷

پس اسما پیش آمده عرض کرد که ای جگرگوشگان رسول خدا و ای نور دیدگان علی مرتضی ع برخیزید و پدر بزرگوار خود را از مرگ مادر مطلع سازید پس ایشان با خاطر پریشان و دیدهٔ گریان با دل دردمند و جسم مستمند از خانه بیرون آمدند

لمؤلفه غفر الله

آه از آن ساعت که با چشم پر آب ÷ مهر و ماه آسمان بو تراب ÷

دلت غم پر سر زنان شیون کنان ❊ سوی مسجد آمدندی با شتاب ❊
آه آتش بارشان گردون بسوخت ❊ شد جهان از سیل اشکشان خراب ❊
شد ز دود نالهٔ آن بیکسان ❊ مهر و ماه آسمانی در نقاب ❊
از خروش ناله گردون گریست ❊ بود هر انجم در آن دریا حباب ❊
از غم و اندوه این بیمادران ❊ شد زمین گیرا فرش گردون در شتاب ❊
ناله کز هر مرد و زن اندر حجاز ❊ نوحه کز آن ناله هر هوشیار و خواب ❊

مجملاً آن ماه رویان افغان و خیزان متوجه مسجد سید آخرالزمان گردیده بمسجد درآ
چون نالهٔ آن مهر و ماه استماع گردید باستقبال ایشان شتافتند و از سبب ناله و زاری و گریه
و بیقراری ایشان استفسار نمودند گفتند در جواب ایشان **لمؤلفه وفقه الله**

گلشن بو مادران ما شده یاران خزان ❊ گم کرده از هجر مادر ما هر بلبل آشیان ❊
مادر ما دست غم افکند از دار رفت ❊ طرهٔ روحش آشیان بگزید در بزم جنان ❊
رفت از بیداد ظلم حیدر و نیم لعین ❊ هم عنان گوید با حوران بزم قدسیان ❊

مادر ما رخت از جهان بسوی جنان کشید و از این سبب که ما نالان و گریان گردیده ایم
که پدر بزرگوار خود را مطلع سازیم و سرعت نمودند بسوی پدر بزرگوار خود آه آه نمی توان چون
حضرت امیرالمؤمنین تا ایشان را آن حالت دید و از وفات فاطمه زهرا مطلع گردید
بر رو درافتاد و مدهوش شد و چون آنحضرت بهوش باز آمد میفرمود که ای زهرا در مصیبت
پدر بزرگوارت خود را تسلی میدادم اکنون دریغا که مصیبت خود را بکه تسلی دهم **لمؤلفه**

اطلاع امیرالمؤمنین بوفات آنحضرت

ولی از دل

پس از وفات جناب رسول عالمیان ❊ تو مونس دل غمدیده ام بدی بجهان ❊
تسلی دل پر درد با تو میکردم ❊ درین بکار جهان سوم و جبال درد نهان ❊
سفینه کو مرا بد سکینه از وی ❊ لقای روی تو آرام بود ای صفای جنان ❊

و میفرمود که ای زهرای مرضیه بعد از تو خاک بر سر دنیا باد و شعری چند در مصیبت آنحضرت
میخواند که سکان زمین و ملائکه آسمان و مجمع قدسیان را بگریه درآورد و چون این خبر
وحشت اثر در مدینه خیرالبشر منتشر گردید مردان و زنان همه گریان شدند و صدای
شیون از خانهای مدینه بلند شده و همگی مرد و زن بخانهٔ آنحضرت دویدند و زنان بنی هاشم
در خانهٔ آنحضرت جمع شدند و نزدیک شده که از صدای شیون و گریهٔ ایشان زمین بلرزه
درآید و میگفتند که ای سیدهٔ زنان و ای خاتون زنان و با نور جهان و ای دختر پیغمبر آخر
الزمان مصیبت تو برما تازه گرد ماتم رسول خدا ما را **لمؤلفه**

شد از افغان انجم مصیبت ❊ مدینه چنین صف یوم القیمه ❊
فغان و ناله از هر دل بگردون ❊ شد از هر گریه شد آن آستانه ❊
دل از داغ غم پر درد بودی ❊ شد از زهرا انیس و غمها بهانه ❊
سرشک از هر سوی مانند سیلاب ❊ روان گشتی ز اشک دانه دانه ❊
حسن بر سر زدی با آه و زاری ❊ حسین بر سینه زد پیمادرانه ❊
امیرالمؤمنین از جوش آن غم ❊ فکندی از سر سر در عمامه ❊
غم زهرا شدی داغ محمد ❊ یکی مرثیه نگنجد در میانه ❊
فغان از نالهٔ زینب بشبها ❊ سر زاری بخاک آستانه ❊
بنالید از دل پر درد کلثوم ❊ چه مرغ گم نماید آشیانه ❊
چگونه وصف آن ماتم توان گو ❊ شد خالی از آن نوچه خانه ❊

مجملاً پس حضرت امیرالمؤمنین بموجب وصیت آن معصومه در خانه متوجه غسل دادن

افتادن حسنین بر روی جسد مادر

و تجهیز آنحضرت شدند فضه میگوید که امیر المؤمنین آنشب ده و نه بار از آب طهور غسلش داد و از
بقیه حنوط رسول خدا صلعم حنوطش کرد و کفنی که بهتر از سندس بهشت بود بر او پوشید پس چون خواست
سر کفن را بپوشد ندا در داد فرزندان خود را که یا ام کلثوم و یا زینب و یا حسن
و یا حسین هلموا تزودوا من امکم فهذا الفراق واللقاء فی الجنة
یعنی ای فرزندان من بیایید و زاد از لقای مادر خود بردارید که دیگر آنحضرت را ملاقات نخواهید کرد
پس در آنوقت پس حسنین بسوی مادر آمده و خود را بر روی نعش آنحضرت افکندند و میگفتند که ای مادر
پسران حسرت است که خاموش نمیشود از دوری جد ما و مادر ما ای مادر بعد از تو بشنو سلام ما
مصیبت زدگان را بجد ما برسان و بگو که بعد از تو ما در دار دنیا غریب ماندیم و بداغ
شما و فراق مادر مبتلا گردیدیم از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که چون حسنین بر سر
نعش مادر مهر پرور خود آمدند آغاز گریه و ندبه نمودند دیدم که جسد آن معصومه بحرکت در آمد
و دست خود را آورد و ایشان را بر سینه خود چسبانید پس ایشان میگریستند که هاتفی
آواز داد که یا ابا الحسن ارفعهما عنها فلقد ابکیا والله ملائکة
السموات یعنی یا ابا الحسن حسنین را از روی سینه مادر بردار که از گریه ایشان ای
ملائکه آسمانها بگریه در آمدند **لمؤلفه** که یا علی حسنین را از سینه اش بردار ؛

بنای صبر سموات این بجز نگذار ؛ که از غم حسنین در سپهر نیلی رنگ ؛
سرادقی نبود کو نشد زخون گلرنگ ؛ بلطف چرخ ز آه حزین گریست چشم ملک ؛
لبالب است زخونابه دیدگان فلک ؛ فقد اشتاق الحبیب الی المحبوب

مینا

حبیب

فاطمه

حبیب مشتاق و راحت خود طلب شد پس حسنین را آنحضرت از روی سینه فاطمه زهرا بر داشت و
چند کفن آنحضرت را بست و این ابیات را میخواند فراقک اعظم الاشیاء عندی
و فقدک فاطم ادهی الثکول یعنی فاطمه عظیم تر از همه اشیاء فراق و جدائی تو است
در نزد من و مفقود شدن تو ای فاطمه سخت تر و اقوی است ساَبکی حسرة و انوح شجوا
علی خل مضی اسنی سبیل از روی حسرت گریه میکنم و از روی اندوه نوحه مینمایم
بر دوستی که بهترین راهها رفت الا یا عین جودی و اسعدینی فحزنی دائم
ابکی خلیلی ای دیده بخشش کن بریختن اشک و یاری کن مرا در مصیبت فاطمه که حزن من دائم
و بر دوست خود گریانم پس امیر المؤمنین و حسنین و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر و سلمان و
بریده و گروهی از بنی هاشم و خواص آنحضرت بعد از آنکه شب داخل شد بر آنحضرت نماز کردند و آنحضرت را
بحرم پر از نور احمد مختار و پدر بزرگوارش بردند و جناب امیر المؤمنین ع نعش آن معصومه را برداشت
و نزدیک شد بسوی قبر حضرت رسول صلعم و آله و گفت السلام علیک یا رسول الله
السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله التحیة
واصلة منی الیک عنی و لدیک و هی ابنتک النازلة علیک
بفنائک و ان الودیعة قد استردت و الرهینة قد اخذت فواحزنا
علی الرسول ثم من بعده علی البتول ثم وا اسفاه و سخنان گریه آمیز و
ناله انگیز چندی فرمود پس آنسیده را در آن شب در حجره دفن کرد انا لله و انا
الیه راجعون **لمؤلفه** تا کی بکام خون بدل کنی ؛ سیل خون از دو چشم جاری کنی ؛

بعقل

شروع هجران جناب فاطمه ⁂ کی رسد پایان بفکر واهمه ⁂ زانکه واغمی حین غم ختم رسل ⁂
میرسد آن شمع حجره وتن کل ⁂ سال کاه و نیست پس مطلب دراز ⁂ عمر کوتهی کی عنان زین رشته باز ⁂
می شود عمر کر آید بسر ⁂ شرح حال تفصیل حیدر در ⁂ حافظ اندر دل برو آن شرح هم ⁂
شرح کن داغ امیر المؤمنین ⁂ مطلب از استماع درد کر غم ⁂ یکدعا کو مدفن کرده او حرم ⁂
در جوار شاه باز عالمین ⁂ سرور ملکوت تا نفخ حین ⁂ التماس دارم از خواص و عام ⁂
ختم الحمد بود اخلاص تمام ⁂ المجلس الثالث در بیان شهادت اصل قدیم و فرع کریم
حافظ الثغور ومدبر الامور ومعدل الاثم والشهود على العالمين مولينا امير
المؤمنين على ابن ابيطالب صلوات الله وسلامه عليه

شروع مجلس امير المؤمنين عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اجل مصيبتنا بمصيبته نور الانوار وسليل الاطهار
وعناصر الاخيار ووالد الائمة الابرار وعظم رزيتنا بنوايب
الاصل القديم والفرع الكريم وحامل اللواء بين الجنة والجحيم
وساقي الشيعة من السلسبيل والتسنيم وراوي محبيه
من المعروفات والحوض والنعيم ثم الشكر لله الذي كثر احزاننا
لعظم اجورنا بحزن مركز الكون وعماد سرادق الامكان وشمس
سموات الاسرار والاعلان وقمر افلاك الجود والامتنان ونجم
ابا دي الخيرات والبذل والاحسان اعني القوام للعالمين

واليعسوب

واليعسوب للمتقين والمعلن لعلوم الاولين والاخرين سيدنا
ومولينا امير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه وعلى اخيه
رسول الله صلعم وعلى زوجته وبنيه سادات العالمين آه آه من
مصيبته ثم آه من كربته واحزناه من بليته وواكربتاه من
اشجانه برآینهٔ ضمیر نفوس سالکان وجام جهان نمای الواح عارفان پوشیده و مستور نیست
که برق جهان سوزی که خانهٔ جسد را از جان و قفس جسم و تن را از روان وآشیانهٔ سر را
از طایر روح و کاشانهٔ غمخانهٔ دل را از هزاران ارواح درهم سوزد و رعد زهره شکافی که
سویدای دل را از غلاف اختلاف روح الشهوة معاف سازد و صاعقهٔ عالم گدازی که
خرمن خاشاک سیئات و دران انبار خطیئات را ذوب نماید نیست جز سیلاب
طوفان خیزی که منهمر از غیوم سحاب عیون بحرین دیدگان در مصیبت اشرف اولیا جناب
امیر مؤمنان جاری گردد که آن منشا تحریک ریاح مبشرات است ومن آیاته ان یرسل
الریاح مبشرات که سفینهٔ ارباب ولا را که عبارت از سفینهٔ نجات ولا یشتند بلنگر گیر
ساحل حوض کوثر که غایهٔ سیر ارباب هموم و اولیا عموم سیرت رساند پس ارباب ولا و محبین
سرور اولیا را از ما کاف از احوال یوم اختلاف میباید حضور ازاین ماتم و غم و الم معاف
نداشته باعقیدهٔ صاف قدم سعی و طواف دراین الم زهره شکاف بیمرده شاید بدین
وسیله تحصیل سعادات که منشا نجات کهف درگیرودار یوم العرصات که یوم الحسرات
جمیع ذرات در کل مقامات بجهة اغتشاش نیات در حرکات و سکنات و صلوات

وسایر عبادات باختلاف اوقات واقع گردیده نموده و رحل اقامت در بوستان
استقامت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا لهم البشری
فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة که معراج سیر عارفانست افکنند و بهزاران قدسیان
توام و هم عنان گشته در ریاض قرب جنان آشیان گزینند لمؤلفه غفر الله

باز شد طغیان دلم لبریز خون ٭ آه آتشبار می‌آید برون ٭ ابر دیده باز گوهر بار شد ٭
چون عیون پای کوه بیستون ٭ شد ز تیر درد آه و ناله‌ام ٭ هوش از سر از دلم صبر و سکون ٭
خواست از طوفان دل صدگونه درد ٭ وز ناله هرکو چرخ نیلگون ٭ از سویدای دلم کردم سؤال ٭
دفتر غم گرچه شد با سطر و ن ٭ کاروان ناله‌ام بی قطار ٭ از کجا آید وزاین بد همرهان ٭
گفت این عالم ز اوضاع جهان ٭ بیخبر را در اق فرد کافرون ٭ می‌نگر ذرات عالم بیقرار ٭
ماسوا را دل شده در سینه خون ٭ خون روان شد از رخ انجم با فلک ٭ پا نهاده از قطار خود برون ٭
بهر حیثیت این وضع میدان برین ٭ رفت امیرالمؤمنین از دهر دون ٭ تا ره او بود پرده عالم گسیخت ٭
شد قوام از این سپهر واژگون ٭ شد حسن در جامهٔ نیلی ز جور ٭ بر حسین شد رخت گلگون نیلگون ٭
حضرت کلثوم و زینب بی پدر ٭ سر زنان در ناله‌ها از ذوفنون ٭ مخفی نماند که بعد از رحلت حضرت
خاتم الانبیاء الی زمان شهادت گلگون قبای آل عبا جناب سید الشهدا در خانوادهٔ نبوت
الم و مصیبتی چون مصیبت امیرالمؤمنین و قبلة العارفین واقع نشده بود زیرا که صبح شهادت
آن غایب چون شام رحلت حضرت ختمی مآب بود و شام رحلتش چون صبح مصیبت حضرت
فاطمه زهرا صبح حسنینش چون طایر هزاران گریان و زینب و کلثومش فاطمه سان

درماتم

درماتم پدر مهربان چون ابر بهاران خونابه‌افشان ٭ سکان سموات چون کروبیین در عزایش
نالان ٭ اهل حجابات در ماتمش با آه و افغان ٭ اشک سکان عرش بدامان فرش ریخت خونابه دیدگان
اهل کرسی بکار در ماتمش سید جبلی نشینان علیین ناله و اعلیاء از سویدای دل کشیدند ٭ سر قدم
سخلکان افق بسیمین از خونابهٔ جگر که بفیض از این اخگر و آه زنزا آمده جامه رنگین ٭ اهل
سموات از عیون انجم بر چهره و جبین خون چکان که نار از آتش الم بریان اجزاء آه و اهوار از
طوفان غمش اجزاء و هیات کوه بد سکان بکار در دریای آتشین در با کربلا شده و اهل با آه و ناله قرین گوینده
کوه از کمر در غمش سنگ بر سر هر اهل در ماتمش هزاران هزار خار بر جگر ٭ دریاها در الم با امواج
که کوه وشط در مصیبتش با ناله و اندوه هر شجر در ناله و حفیف و هر انجم و سبزه در زاری و کثیف
هر جنس در اطباق ارض در خروش و هر انسی در وجه الارض از ناله مدهوش و هر وحشی از کران بری
این الم در آه و سر و ش و هر دابه از دود آه تشخیص بر سر و هر طایر از زیرانش ابر الم در اخگر
و آرزو عالم حقایق در غمش غرق در خون چون شقایق ٭ و عالم الباب در موج الم مانند حباب
و عالم افئده از توقید نار ماتمش پر صد عالم عقول در افق اندوهش در افول عالم ارواح
در نار هجرانش در ناله و آه عالم الواح نفوس از انتشار مصیبتش از حجابات با تو حی و عالم طبیعت در
عزای آن ذخایر شریعت در الم و کربت عالم مواد از سواد آه و الم چون مداد و عالم صور
و مثال از کربتش چون ماه منخسف در انکدار و کمال عالم اجسام در بکار غمش چون سواد
پرده شام عالم اجساد از تند باد حادثه‌اش بر باد رفته مجملا محرران دفترخانهٔ عالم
صنع و ابداع و منشیان اوراق مثبت و اختراع بمداد ارادهٔ قلم قدر قضیهٔ شهادة

حیدر صفدر و ساقی تسنیم و کوثر و قسیم جحیم و جنان. حضرت امیر مومنان را. در الواح قضا افتاده
وصفحات ضمایر اصفیای شیعیان و محبان چنین در نظم خبر و بیان ثبت و رقم اند که مشهور در
میان علمای شیعه و ارباب دفاتر اثنی عشریه آنست که آنحضرت در شب نوزدهم شهر رمضان المبارک
در هنگام طلوع صبح صادق که شصت و سه سال از عمر شریف آن برگزیده حضرت ذو الجلال گذشته
بود و چهل و سه سال از بعثت حضرت رسالت و سی و سه سال از مدت امامت آنحضرت و پنج سال
از انتقال خلافت ظاهری از اهل ضلالت بسوی آن معدن انصاف و مروت در مسجد کوفه
ضربت خورد از دست ابن ملجم ملعون خارجی مرادی بمعاونت وردان و شبیب بن بجیر و
اشعث بن قیس و قطامه زانیه دختر اخضر سود الله وجوههم در آن شب قطامه ملعونه خیمه
در مسجد زده بود و مشغول اعتکاف بود و آن نامردان نیز در خیمه او بودند و آن ملعونه
جامهای حریر بر سینه آن سنگین دلان بست و شمشیرهای زهر آب داده را بدست ایشان
داد و ایشان را بیرون فرستاد و آن سه غدار ابو بکر شعار و عمر کردار و عثمان اطوار
بنزدیک آن در می آمدند که حضرت داخل مسجد میشد و در آنجا قرار گرفتند که چون مهر سپهر
ولایت در نصف النهار فلک محراب طالع از برای صلوة و عبادت قرار گیرد خورشید
جمال آن شمعون راجع شمس بکر قدر را در افق اول غارب و خمول سازند مجملاً از
زینب خاتون دختر امیر المومنین علیه السلام مرویست که چون شب نوزدهم شهر رمضان
المبارک شد پدر بزرگوارم بعد از فراغ از نماز از مسجد بخانه تشریف آوردند و بنان
خشک جوین قدری نمک افطار فرمودند و زیاده از سه لقمه میل نکردند و تمام آن شب را

شب نوزدهم شهر رمضان

بعبادت

بعبادت حضرت رب العزت بسر می بردند و هر لحظه بمیان صحن خانه می آمد و نظر بسوی آسمان
و اقطار آن می نمود و میفرمود که صدق رسول الله صلعم و سخنان جگر گداز حسرت
انگیز و کلمات راحت برانداز وحشت آمیز و اشارات هوش پرداز که دل ازآن
خون ریز میگردید که مشتمل بر شهادت آنحضرت بود میفرمود. گویا در آن شب ارکان
زمین و آسمان و آفاق نه سپهر و اقطار کن فکان در تزلزل بود. و آنحضرت وداع
عبادت پروردگار می نمود و شبی بر اهل بیت عصمت ازآن اضطراب و وحشت نگذشت مگر شب
جمعه دهم عاشورا که او رئیس جناب سید الشهداء صلعم در صحرای کربلا بدرجه شهادت رسید
و جناب زینب خاتون شب نوزدهم ماه رمضان را دید و شب جمعه دهم عاشورا نیز دید و
آن شب شبی بود که پدر بزرگوارش وداع عبادت پروردگار خود می نمود و لیلة العاشورا شبی بود
که برادرش مدارک ترتیب آلات حرب بجهت جهاد با دشمنان میفرمود **لمؤلفه**

بود آن شب مر علی اندر نماز ÷ اندرین شب شاه دین اندر نیاز ÷ بود آن شب مر علی در شور و شین ÷
اندرین شب در وداع بوحسین ÷ اندر آن حیدر گذشت از مجاز ÷ اندرین عشاق جان میر حجاز ÷
اندر آن حیدر برون از کون و کار ÷ اندرین بوحسین در گریه و زار ÷ اندر آن گر بود حیدر اشک ریز ÷
بود این شب هم او در شور و ستیز ÷ اندر آن در راز حیدر با جلیل ÷ اندرین شب شاه دین فکر قتیل ÷
اندر آن حیدر بغم یعقوب وار ÷ یوسفش در این بچاه و هم قرار ÷ صبح آن شام امیر المومنین ÷
شام این چون صبح روز واپسین ÷ در صبح آن حیدر کرار بفرق شکافته در بستر خوابید و در روز
این شب سید الشهدا در میان خاک و خون غلطید اما در آن که شاه مردان

یعقوب آن خبر شهادت نور العترت طاهره میداد اعادی آنحضرت در شهر کوفه زیاده از سه هزار نفر بودند
ولکن در آن شب که غریب کربلا یوسف وار در زندان غم گرفتار بود صد و بیست و دو هزار کافر
آدم خوار در اطراف آن مهر منیر سپهر اقتدار احاطه کرده بودند لمؤلفه وفقه الله

هیچ شب نامد بپایه هیچکس ❊ از بلا کیفیت این ویران قفس ❊ که بود از درد و داغ شورشین ❊
هیچ شب چون شب شهیدان حسین ❊ و در این شب آن مهر سپهر ولایت در خانه فرزندی امام حسین ع
تشریف داشت ارشاد میکرد فرزند دلبند خود را که در لیلة العاشورا چگونه وداع عیال حضرت
قادر یکتا نماید و بچه سان طریق طاعت و راه بندگی بجا آورد لمؤلفه وفقه الله

لیلة القدر امیر المؤمنین ❊ بود قرین لیلة العاشورا این ❊ لیلة القدر از شبها گشته فرد ❊
او دلیل لیلة العاشور بود ❊ لیلة القدرت مصباح ملک ❊ لیلة العاشور مهر نه فلک ❊

و چون صبح نزدیک رسید حضرت امیر المؤمنین ع تجدید وضو نمود و اراده مسجد فرمود
مرغابیان چندی که از برای حضرت امام حسین ع بهدیه آورده بودند بر سر راه آنحضرت
آمدند و بالها گشودند و دامن آنحضرت را بمنقار میگرفتند و فریاد میکردند تا آنکه
صدای ایشان بر فلک آمد و نمیگذاشتند که آنحضرت بیرون رود و آنحضرت چون آواز آن مرغان
بسته زبان را شنید و ایشان را بدان حالت دید فرمود که لا اله الا الله هن
صوائح تتبعها نوائح وفی غداة غد یظهر القضا فریاد کنندگان
چندی هستند که از عقب ایشان نوحه کنندگان چندی خواهند بود و بامداد و فردا قضای حق تعالی
ظاهر میشود ام کلثوم عرض کرد که ای پدر بزرگوار چرا فال بد میزنی حضرت فرمود که هیچیک

از غالب

از ما اهلبیت فال بد نمیزنند و فال بد در ما اثر نمیکند ولکن سخن حقی بود که بر زبانم جاری گردید
و وصیت در آب دادن آن زبان بستگان در حق ایشان فرمود و فرمود که دلم گواهی
میدهد که در این ماه از جمله شهیدان خواهم بود پس بر اهل بیت سخنان چندی گفت که هر
یک از ایشان از آن کلمات اشارات وداع از آنحضرت استماع نمودند چون خواست که
بیرون رود قلاب در بر کمربند آن فاتح خیبر افتاد آنحضرت کمربند را برداشت و بر کمر محکم بست لمؤلفه

کمر بر بست آن شهی کو اندر طارم اعلا ❊ کمربند ولایت بست بر روی خالق یکتا ❊
کمر از بهر مردان بست و کشتی این بسر و آمد ❊ که آمد موسم معراج سوی بزم او ادنی ❊
رسیدش لیلة الهجران درین ظلمت سرا آخر ❊ ترا شمس حقیقت در گران شرق شد پیدا ❊
خزان هجر پایان روز نوروز وصالت آمد ❊ خراب آباد غربت واگذار و دیده بر ما وا خوش بکن ❊
هزاران سال طی گشته بدر عالم ناسوت افکنی ❊ بده هر آن دلبر مه بازار مهر جهان پیما ❊

پس حضرت فرمود که اللهم بارک لی فی لقائک ام کلثوم گوید که من در عقب
آنحضرت میرفتم و چون این کلمات حسرت آثار را شنیدم گفتم واغوثاه وا ابتاه
در تمام این شب خبر مرگ خود را میدهی حضرت فرمود که یا بنتاه اینها علامت مرگ است
که از پی یکدیگر ظاهر میشود پس در را گشود و بجانب مسجد رفت و من بحجره حضرت امام حسن ع رفتم
و او را از احوال پدر آگاه گردانیدم آنحضرت برخواسته و از عقب پدر بزرگوار خود رفت در
اثنای راه آنحضرت ملاقات نمود عرض کرد که ای پدر بزرگوار چرا در این وقت شب از خانه
بیرون آمده آنحضرت فرمود که ای نور دیده سبب بیرون آمدن آن بود که خواب هولناکی دیده

خواب مرا با اضطراب افکند حضرت امام حسن ع عرض کرد که خواب شما چیست بیان فرمایید آن
حضرت فرمود که ای فرزند در خواب دیدم که جبرئیل ع بر کوه ابو قبیس نازل شد و دو سنگ از
آنجا برداشت و ببام کعبه رفت و آن سنگها را بر هم زد که ریزه ریزه شد پس آنها را باد برد و آن
سنگ ریزه ها را پراکنده کرد و هیچ خانه در مکه و مدینه نماند مگر آنکه از آن سنگ داخل شد
حضرت امام حسن ع از تأویل آن خواب سؤال نمود حضرت فرمود که این خواب دلالت میکند که
پدرت شهید شود و هیچ خانه در مکه و مدینه نماند مگر آنکه اندوه از مصیبت او در آن خانه
داخل شود حضرت امام حسن ع عرض کرد که ای پدر بزرگوار این واقعه کی و در چه زمان خواهد بود
فرمود که رسول خدا ص مرا خبر داد که در دهه آخر ماه مبارک رمضان بضربت ابن ملجم
مرادی شهید خواهم شد حضرت امام حسن ع اشاره بقتل آن لعین فرمود حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که قصاص قبل از جنایت نمی باشد **مؤلف گوید** که قائل را بر ضمیر نگذرد که چگونه حضرت
امام حسن ع میفرمود که ابن ملجم لعین را بکشد و حال آنکه هنوز امری از او صادر نشده بود که او را
جواب این است که چون حضرت امام حسن ع از مخبر صادق شاه ولایت شنید که آن لعین
کشنده امیر المؤمنین است و این عمل از او خواهد بظهور آمد و این دلالت بر کفر ذاتی و نفاق
باطن او مینمود لهذا عرض کرد که آن لعین را بقتل رسانند اما جواب امیر المؤمنین ع اشاره
برای است که احکام ظاهر را در باره این لعین مراعات می نمایم تا اینکه کفر باطنی او ظاهر گردد
و من نیز بدرجه رفیعه شهادت فایز گردم مجملا پس آنحضرت داخل مسجد کوفه دار العبادات
و بیت الشهادات است گردید و چند رکعت نماز کرد و ساعتی مشغول تعقیب گشت و باز برخاست

دو رکعت

یا علی

دو رکعت نماز کرد و بر بام مسجد برآمد و انگشتهای سبابه را در گوشهای خود نمود و اذان گفت
بنوعی که آواز آنحضرت بهمه خانهای کوفه رسید و بروایتی ابن ملجم لعین و شبث و وردان در مسجد
بودند و انتظار آنحضرت را می کشیدند و بعد از فراغ از اذان تسبیح خوان متوجه محراب گردید
و صلوات بر محمد و آل او میفرستاد و خفتگان را برای نماز بیدار میکرد و چون بابن ملجم لعین
رسید آن ملعون بر رو خوابیده بود آن فتنه خفته را بیدار کرد و فرمود که برو خوابیدن
خواب شیطان است و بدست راست خوابیدن خواب مؤمنان است و بر پشت خوابیدن خواب
پیغمبران است پس فرمود ملعون از قصدی که کرده نزدیک است که آسمانها از هم پاشیده شود و زمین
شق شود و کوهها سرنگون گردد و میدانم که در زیر جامه تو چه داری این بگفت و از او درگذشت
و داخل در محراب عبادات گردید **لمؤلفه**

چه آمد بر نماز آن بحر و تموج ؛ تو گفتی گشت احمد سوی معراج ؛
چه معراجی که بود از او هم برون ؛ حضیض طی بلند از اوج عرش افزون ؛
بلندی او ز ذره اش منظر گه حق ؛ فرازش جلوه گاه نور مطلق ؛
قدم بنهاد در معراج تجرید ؛ بود از لامکانی مهر تا بید ؛
لباس تنهات افکند از بر ؛ که شد در بال در لاهوت داور ؛

مجملا پس آنحضرت در محراب طاعت مشغول نماز و عبادت گردید و چنانچه عادت بر این آن امام
راستین بود رکوع و سجود را بسیار طول داد و پس ابن ملجم ملعون بنزد ستونی آمد که نزدیک
محراب آن قبله اولوا الالباب بود ایستاد و چون آنحضرت سر مبارک از سجده اول برداشت
آن کافر ستمکردار قدم در پیش گذاشت آه آه ثم آه و ضربتی بر سر مبارک آنحضرت
زد قضا را بجائی فرود آمد که عمرو بن عبدود در جنگ احزاب ضربت بر سر آن برگزیده

ضربت سر زدن علی علیه السلام

رب الارباب زده بود **لمؤلفه** گر خاک پای شاه شد ٭ آدم از مهرش صفی الله شد ٭
گاه بر بازوی شحر بر کتف نشست ٭ نوح از طوفان عالم که برست ٭ گاه علم آموخت از وی جبرئیل ٭
نار شد گلزار از وی بر خلیل ٭ گاه بر برق ظلمتی گردیده نور ٭ برد موسی سوی شبی بر کوه طور ٭
عیسی از مهرش شد اندر فلک ٭ همدم او شد از خیل ملک ٭ خضر را او نور در ظلمات بود ٭
ورنه در ظلمات ظلمت یاب بود ٭ گاه همره یونس دیگر ایوب زار ٭ بر زبان او بود همی چون هزار ٭
گاه یعقوب از مقامی راه یافت ٭ یوسفش از چاه بیجاه ام شتافت ٭ گاه بود از جسم خورشید آفتاب ٭
نامی از ختم رسل فصل الخطاب ٭ نوربخش عارفان اهل راز ٭ زینت محراب و معراج نماز ٭
تیغ زهرآلود آن خسران مآب ٭ شق نمود فرق آن عالی جناب ٭ خون روان شد از سر و پیشانیش ٭
کشف رنگین چهرهٔ نورانیش ٭ گشت سلطان سپهر اندر کسوف ٭ ماه چرخ شرع شد اندر خسوف ٭
شد از این ناسوت معراج ثانی ٭ غوطه ور شد در یم معراج خویش ٭ خوانده گر سطری از لوح فواد ٭ دیده
شرح صدر چون او را بر معاد ٭ هر یکی را از انبیا و اولیا ٭ بوده معراجی در افلاک علا ٭
راز دار حق داور در حنین ٭ گشت معراجش برب العالمین ٭ یار چون با یار دمسازی کند ٭
عاشق اندر تیغ سر بازی کند ٭ چون ادای کوی یار آمد بسر ٭ کی شناسد دست کو پا از سر ٭

پس حضرت فرمود که بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و این کلام سو
فرزند دلبند سید الشهدا که در صحرای کربلا در وقتی گفت که از کثرت جراحات مانده
شده بود و لحظهٔ توقف فرمود که ناگاه ملعونی تیری بر جانب آنحضرت افکند که آن تیر به پیشانی
نورانی آنحضرت آمد چون تیر را کشید خون مانند سیل روان شد و تیری دیگر که بزهر آلوده بود

حال سید الشهدا آورده

در ۳ شعـ

در ۳ شعبان آمده بر سینهٔ بی کینه‌اش قرار گرفت که صندوق علوم ربانی بود و در آن حال گفت
که بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله چون آن تیر را کشید خون مانند ناودان
از سینهٔ آن غریب تشنه‌لب روان گردید و آن خون را بکف خود میگرفت و بجانب آسمان می‌افکند
قطرهٔ از آن خون بر زمین نمیگشت و از اثر آن خون شریف در آن روز حمرهٔ شفق در آسمان ظاهر
گردید پس آن مظلوم روحی فداه کفی از خون گرفت و بر سر و روی خود مالید و گفت که القی الله
جدی وانا مظلوم متلطخ پس آنقدر جراحات بر آن سید عالی درجات زدند
که آنحضرت نتوانست که خود را در بالای ذوالجناح نگاه دارد پس از حیرة نومید ٭ بار مبارک از
رکاب کشید و بر خاک پاک کربلا آرمید **لمؤلفه** گاه بودی رهنمای راز دلیل ٭
مهد جنبانیش کردی جبرئیل ٭ گاه بودی محور گردبیان ٭ گاه بودی راز دار قدسیان ٭
گاه بودی میوهٔ باغ خلیل ٭ ساقی اندر جوی دیگر سلسبیل ٭ گاه بودی زینت عرش مجید ٭
شد ز صدر زین در خاک آرمید ٭ پدرم وه ورم بفدای تو یا رسول الله صلعم جفای امت را نگر و وفای
ایشان را ببین که بعد از تو باوصیت حیدر کرار و فرزندان دلبندان بزرگوار تو چه کردند
تیغ بر فرق آن زدند و تیر بر سینهٔ این ٭ و اهل بیت طاهرهٔ تو بر سر و سینه زنان در
کربلا و کوفه نالان و گریان بودند مجملاً چون ضربت آن لعین بر سر جناب امیر
المؤمنین رسید بکلام فزت برب الکعبة عذاب آن کرد دید و فرمود که
قتلنی اللعین ابن الیهودیة ورب الکعبة وچون اهل مسجد صدای آنحضرت را
شنیدند بمحراب دویدند همه دیدند که آن کشتی نجات در بحر خون افتاده و چون

حال آنحضرت [illegible]

آن شمشیر را بزهر آب داده بودند اثر زهر بر بدن آنحضرت دوید و رنگ عالم رنگین بزردی
مایل گردید و آن سرور خاک از زمین بر میداشت و بر جراحت سر خود میریخت و این آیه
تلاوت میفرمود که مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ • وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ • وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ
تَارَةً أُخْرَى • و از خون خود میگرفت و بر روی و محاسن خود میمالید و از شدت هیجان دریاها
بموج آمدند و آسمانها و زمینها بر خود لرزیدند و درهای مسجد بر هم خوردند و خروش از ملائکه آسمانها
بلند شد و جبرئیل در میان آسمان و زمین صدا زد که تَهَدَّمَتْ وَاللهِ أَرْكَانُ　　ناله جبرئیل ع
الْهُدَى • وَانْطَمَسَتْ وَاللهِ نُجُومُ السَّمَاءِ • وَأَعْلَامُ التُّقَى • وَانْفَصَمَتْ
وَاللهِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى • قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى • قُتِلَ الْوَصِيُّ الْمُجْتَبَى • قُتِلَ
عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى • قُتِلَ وَاللهِ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ • قَتَلَهُ أَشْقَى الْأَشْقِيَاءِ
لمؤلفه آنکه بودی رکن ارکان هدی ❁ آنکه بودی نور انجم در سما ❁ آنکه بودی محور تقوی و دین ❁
عروة الوثقای رب العالمین ❁ کشته شد ای عارفان با وفا ❁ ابن عم و داماد مصطفی ❁
کشته شد یاران علی المرتضی ❁ کشته شد یاران امیر الاوصیا ❁ کشته شد از کفر کیشی بی دلیل ❁
آنکه بودی وارث سر خلیل ❁ و چون این ندای غم فزا بگوش اهل بیت طاهره رسید　　حکایت ام کلثوم
ام کلثوم دختر آنحضرت طپانچه بر رخساره خود زد و فریاد وا ابتاه و وا علیاه و
وا محمداه و وا سیداه برآورد و ناله جانگداز و فغان راحت برانداز آنمعصومه
کسی بآن نحو نشنید مگر در هنگامیکه در صحرای کربلا برادرش حضرت امام حسین ع شهید
شد و آواز قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بگوش هوش آن زکیه طاهره مدهوش رسید

وآن دختر

یا علی

۲۹

وآن وقتی بود که جبرئیل در میانه وادی در میان معرکه گیر و دار کربلا میدید و فریاد وا محمداه
و وا حسیناه از دل پر درد بر کشید و اگر ... نبود صیحه میزد که تمام خلق
هلاک میشدند پس ام کلثوم ببالین حسنین علیهما السلام آمده ایشانرا خبردار از
صیحه جبرئیل و آن قتاده جانگاه آگاه فرمود چون آن نور دیده خلیل از آواز غم انداز
جبرئیل اطلاع بهم رسانیدند فی الفور بمسجد دویدند دیدند که مردم نوحه و اماماه
و وا امیر المؤمنیناه میزنند و میگویند که قُتِلَ وَاللهِ إِمَامٌ عَابِدٌ مُجَاهِدٌ
لَمْ يَسْجُدْ لِصَنَمٍ وَكَانَ أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللهِ چون آن دو در یتیم
داخل مسجد شدند پدر بزرگوار و آن سید عالیمقدار را دیدند که از غایت ضعف
بیتوانائی در میان محراب افتاده و محاسن شریف از خون خضاب نموده لمؤلفه
سر بکوی ... فکان بدی معتبر ❁ بخون نظاره نمودند چون شبیر و شبر ❁
سرشک از ... مطلق العنان کردند ❁ زناله جگر ... جوریان کردند ❁
پس آن دو گوهر بزرگوار فریاد وا ابتاه و وا علیاه برآوردند و گفتند که کاش ما را
مرگ در می یافت و این روز را نمیدیدیم و چون نزدیک محراب رسیدند بر قدمهای
آنحضرت افتادند و کف پای آنحضرت را بوسیده بر خود می نهادند لمؤلفه
موج زد طوفان ز دل دیگر غمین ❁ خواطر آمد قتلگاه شاه دین ❁
آن زمانیکه عبدالله ... ❁ آمدش کربلا بالین حسین ❁
کشته شد با دست مقطوع از ... ❁ یعنی عبدالله فرزند حسن ❁

نیست کوشش زبرای جسم که بود ∴ که آورد تابی ازین گفت و شنود ∴
هان عنان برکش ازین گفتگو ∴ فصلی از احوال حیدر باز گو ∴
اصحاب بار چند منقول هستند که آنجناب بر خیزانید که با مردم نماز کند آن قدرت قدیم
بی نیاز ∴ قادر بر اقامت نماز نکرده بود پس آن فرق شکافته تیغ جفا امام حسن مجتبی را
بجای خود وا داشت و آنحضرت با مردم نماز کرده و خود نشسته نماز را بایما ادا کرد
بعد از نماز خون حضور را بر روی مبارک خود میمالید و در سر عشق بطرف قبله میکرد حضرت
امام حسن سر مبارک پدر را بر دامن گذارد و گفت ای پدر بزرگوار شکسته و جگرم
ترا بدین حال نتوانم دید آنحضرت دیده مبارک را گشود و فرمود که ای فرزند گرامی حیدر
امروز بر پدر تو غمی و اندوهی نیست اینک جد تو محمد مصطفی صلعم و آله و جده تو
خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا آمد ∴ و حوران جنة المأوی بر در ایستاده جمع
آمده اند و انتظار او را میبرند [illegible] و گریه مکن که گریه تو ملائکه ملکوت را
بگریه در آورده مروی است که چون طراز حله اصطفی و مسند نشین بزم قاب
قوسین او ادنی و هم آغوش دو جهان بر دوش طایران ملاء اعلی جناب ختمی مآب
محمد مصطفی صلعم و آله در لیلة المعراج بر پایه عرش ملکی را دید که بر منبری از نور نشسته
و قبه از مروارید سفید بر بالای سر او نصب بود که تلألؤ نور و لمعان آن کمتری بود که [illegible]
از ظاهر و باطن آن در و یکرنگ نمایان بود ∴ لمؤلفه ∴ [illegible] فوق سرادق ∴
حجاب نوره رحمت را موافق ∴ طناب [illegible] ∴ زمرد [illegible] ∴

نماز کردن امام حسن علیه السلام

دیدن رسول الله صلعم در [illegible] صورت امیرالمؤمنین را

درآفاق

درآفاق فلک کو پیره کل پنج ∴ ز انجم ثابت و سیار ترنج ∴ دیگر آفاق میبینش پی میدان ∴
زمشعل بهره و مه چنین ایوان ∴ نه همچو بودت [illegible] ∴ لب ایوان بزیر پای کرسی ∴
هزارش حور غلمان در برابر ∴ کمر بسته بخدمت سراسر ∴ قلم زن از مداد حله در دست ∴
بحوری ملکی آن تصویر [illegible] ∴ دیگر میکال عزرائیل اسرافیل ∴ ستاده نزد آن تصویر جبریل ∴
که عالم التفات منظر او ∴ ملایک جملگی فرمانبر او ∴ نخستین زامر او بر پا ستاده ∴
بلی رهبر زامر او نهاده ∴ دیگر میکال در ارزاق عالم ∴ ستاده همچو عزرائیل [illegible] ∴
چو جبرائیل خلق چون غلامان ∴ باو همه مشغول سامان ∴ همه ذرات عالم بنده او ∴
که عالم از عطا شرمنده او ∴ و فرشتگان بحد و حصر در برابر و بیمین و یسار او صف زده
بودند و در نهایت ادب ایستاده با خضوع و کمال خشوع و الکف و نگاه بر آن جمال [illegible]
میکردند آنحضرت بجبرئیل فرمود که ای برادر این ملک کیست که صاحب این قدر و جلال و
عظمت و کمال است جبرئیل عرض کرد که یا حبیب الله نزدیک او رو و سلام کن چون نزدیک او
رفتم و سلام کردم دیدم که حبیب دل و آرام جان و برادر مهربان و قوام روان من
علی بن ابیطالب است گفتم ای جبرئیل [illegible] در عروج ملکوت بر من پیشی گرفته جبرئیل عرض کرد
که یا محمد صلعم و آله چون قدسیان ملاء اعلی و ساکنان عالم بالا نظر بمحبت جبلی و مودت
فطری که با علی داشتند مشتاق لقای او شدند و اینقدر محبت و شوق بر ایشان استیلا یافت
که چاره از در [illegible] بدرگاه پروردگار نالیدند که پروردگارا راه دیگر تا بمفارقت علی [illegible]
دل [illegible] ازین نکایت [illegible] پس پروردگار عالم از نور [illegible] این ملک [illegible] خلق کرد و جمیع ملائکه ملکوت

وسکان سموات جبروت هر روز و هر شب جمعه منتظر مرتبه بزیارت او می آیند با بقای او تشرفیاب میگردند
و از تسبیح و تقدیس لکی بجا می آورند و ثواب آنرا بهدیه آستان علی میکنند آه آه ثم آه و امصیبتاه
چون ابن ملجم مرادی در شب نوزدهم شهر رمضان ضربت ستم بر فرق آن سید عرب و عجم زد زمین بلرزه
در آمد و اقطار آسمانها در هم طپید و دریاها بموج آمد و از اثر جراحت سر آنحضرت شکافی در ارکان
صورت که در بیان عرش بود هم رسید ملائکه چون آنحالت را مشاهده کردند فغان بر آوردند
و بدرگاه احدیت عرض شکایت کردند که ای عالم السر و الخفیات این چه حالتیست که مشاهده
میکنیم خطاب از قدم مستطاب رسید که ای ملائکه درین وقت درین زمین امیر المؤمنین را در حینی که
در سجده بود و تسبیح و تقدیس مرا بجا می آورد او را شهید کردند پس ملائکه باواز بلند بر قاتل
آنحضرت لعنت کردند **للمؤلفه** شورشی در عرش اعلا شد پدید ۞ هو نی رفت از هر سر کو را شنید ۞
کز ترا امروز است این نیکو شعار ۞ کو کسی صورت آید آن افغان زار ۞ نالها کز هر سری گردد بلند ۞
هست یکی را از آنجا کمند ۞ انقلابی گوئیا در عالم یقین ۞ هست از دراع امیر المؤمنین ۞
در قضای این داغ عظم گر نیست ۞ چرخ در خون بود چون بیهوده نیست ۞ شرح آن احوال کی آید بیان ۞
خوب تر زین ماجرا کرم عنان ۞ شرح کوفه را زتمام سر بسر ۞ انکه شورش بجگر دوم بهتر ۞
مرویست که چون آنحضرت از ضرب آن لعین در کوفه انتشار یافت مردان و زنان از خانها بسوی
مسجد روان گردیدند و چون بمسجد رسیدند و آنحضرت را دیدند که ضربت بر سر مبارکش رسیده
و سرش در دامن امام حسن است و با آنکه جای ضربت را بسته اند خون می ریزد و ملکوته مبارکش
از زردی بسفیدی مایل شده و باطراف آسمان نظر میکند و بر تسبیح و تقدیس الهی مشغولست

آمدن خلایق بمسجد

ومیگوید

ومیگوید که خداوندا از تو سوال میکنم رفاقت انبیا و اوصیا و اعلی درجات جنة المأوی را
تمامی خلق بگریه و زاری در آمدند پس آنحضرت ساعتی مدهوش گردید و کلاب اشک دیدگان حضرت
امام حسن عم بچهره مبارک زرد آن امام مؤمنین میریخت تا بهوش آمد پس فرمود ای فرزند تو امروز جزع
بر پدر خود میکنی و بعد از پدر تو زهر جفا شهید خواهند کرد و برادرت حسین عم را به تیغ
بنی و عدوان و بد نهادان بگرید و پدر و مادر خود ظلمی خواهید شد پس حضرت امام حسن عم عرض کرد که
ای پدر آیا نمیگوئی که این معامله را با تو نموده حضرت فرمود که زاده یهودیه ابن ملجم مرادی بر
سر من ضربت زد و الحال از باب کنده او را داخل مسجد میکنند و پیوسته زهر شمشیر آن ملعون
بر سر مبارک آنحضرت جاری میشد و مدهوش میگردید و مردم میگریستند و خاک مسجد را بر سر
میریختند ناگاه صدای عظیم از در مسجد بلند شد ابن ملجم لعین را دست بسته از در مسجد بیرون آوردند
و مردم او را لعن میکردند و آب دهان بر روی پلیدش می افکندند و گوشت او را بدندان می کندند
و میگفتند که ای دشمن خدا چرا کردی امت محمد صلعم را هلاک کردی و بهترین مردم را شهید نمودی
آن ملعون ساکت بود و سخنی نمیگفت و حذیفه نخعی شمشیر برهنه در دست داشت و در پیش
آن ملعون می آمد و مردم راه می شکافت تا آنکه آن شقی را نزد آنحضرت آوردند چون نظر
حضرت امام حسن عم بر او افتاد فرمود که ای ملعون کشتی امیر مومنان و امام مسلمانان را آیا
جزای او از تو این بود که ترا پناه داد و بر دیگران اختیار نمود و بتو عطاها فرمود ای بر تو
ای بدبخت ترین امت آیا امیر مومنان بد امام تو بود از برای تو آن ملعون سر بزیر افکنده
جوابی نمیگفت پس در آن وقت صداهای مردمان بگریه و نوحه بلند شد حضرت از حذیفه پرسید

می آورند

قصه حذیفه نخعی

که این دشمن خدا را از کجا یافتی گفت ایها الامیر دیشب با زوجه خود در خانه خوابیده بودم و من در خواب
بودم و او بیدار بود چون صدای قد قتل امیر المؤمنین را شنید که جبرئیل از میان زمین
و آسمان ندا داد و مرا بیدار کرد و گفت تو در خوابی و امام تو علی بن ابیطالب را کشتند
پس من از خواب جستم و گفتم خدا دهنت را بشکند این چه سخنست که میگوئی علی با مردم
چه کرده است که او را بکشند او خیرخواه مسلمانانست و پدر یتیمان و شوهر بیوه زنانست
و کسی را یارای آن نیست که او را بکشد و او شیر خدا و کشنده سرهنگان عربست پس
ضعیفه این گفت که چنین آوازی از آسمان شنیدم و گمان دارم که همه اهل کوفه شنیده
باشند آنزن در این سخن بود که ناگاه صدای عظیمی بگوش من رسید که گوینده میگفت که قتل
امیر المؤمنین پس من شمشیر خود را کشیده و از غلاف برآوردم و سراسیمه بیرون آمدم در اثنای
راه این ملعون را دیدم که میگریست و بجانب راست و چپ مینگریست و گویا راه باو بسته
شده بود و گفتم وای بر تو چرا چنین سرگردان و مبهوت و حیرانی تو کیستی و اراده کجا
داری جواب نگفت گفتم از کجا می آئی گفت از خانه خود گفتم بکجا میروی گفت بحجره گفتم صدائی
شنیدم که امیر المؤمنین کشته شده است آیا تو خبر داری گفت نه گفتم چرا از این سخن تحقیق
حال نکنی گفت بکار خود میروم و حاجتی است مرا از این ضرورتر گفتم ای ملعون چه حاجت است
که ضرورتر باشد از تجسس این امر و در خشم شدم و شمشیر خود بر او حمله نمودم در آنحال باد
وزید و دامن جامه او را حرکت داده برق شمشیری در زیر جامه او مشاهده نمودم گفتم
این شمشیر چیست که در زیر جامه خود پنهان کرده مگر تو کشنده امیر المؤمنین میخواست

که بگوید

معامله حضرت امام حسن ع

که بگوید نه حق تعالی بر زبان او جاری کرد که گفت بلی بلی شمشیر خود را حواله می کردم ضرب او را اراده نمودم
و او سر بزیر افکند مردم نیز رسیدند و امداد من کردند تا او را گرفته دستهای او را بستیم
و بخدمت تو آوردیم پس حضرت امام حسن ع فرمود حمد و سپاس مر خداوند را سزاست که
دوست خود را یاری کرد و دشمن خود را مخذول ساخت و بعد از ساعتی آن ظالم را نزد کسی سپردند فی
قرب بمکین بعرض جناب امیر المؤمنین ع چشم مبارک را گشود و متوجه فرمود که ای ملائکه پروردگار با
من رفق و مدارا کنید پس حضرت امام حسن ع فرمود که ای پدر بزرگوار این دشمن خدا
و رسول و دشمن تو ابن ملجم لعین است حق تعالی ترا بر او قدرت داده است چون حضرت را نظر
بآن ملعون افتاد و بر روی نحس او دیده کرد و فرمود که ای بدبخت بامر عظیمی اقدام نمودی آیا
بد امامی بودم من از برای تو که مرا چنین جزا دادی آیا مهربانی نکردم با تو و مهربان نبودم
آیا ترا از دیگران ترجیح ندادم آیا نمیگفتند مردم که ترا بقتل رسانم و من بتو نعمتی بسیار بخشیدم
و در عطای تو افزودم با اینکه میدانستم که تو مرا خواهی کشت و لیکن میخواستم که حجت خداوند بر تو
تمام شود و خداوند انتقام مرا از تو بکشد و خواستم که شاید از گمراهی خود برگردی شقاوت
بر تو غالب شد و مرا کشتی ای بدبخت ترین بدبختان پس آن ملعون گریست و گفت یا امیر المؤمنین ع
آیا تو نجات میتوانی داد کسی را که در جهنم است پس آنحضرت برای آن ملعون بحضرت امام حسن ع
سفارش نمود و فرمود که یا حسن او را طعام و آب بده و دست و پای او را بزنجیر مکن و با او
برفق و مدارا رفتار کن و چون من از دنیا بروم او را یکضربت قصاص کن و جسد او را
بآتش مسوزان و مثله مکن او را که دست و پا و بینی و گوش و سایر اعضای او را ببرند که

حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود که زنهار مثله مکنید اگرچه سگ درنده باشد و اگر شفا یابم
من سزاوارترم بآنکه از او عفو نمایم زیرا که ما اهل بیت کرم و عفو و رحمتیم و از محمد
حنفیه مرویست که پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که مرا بخانه و بمصلای خود ببرید پس آنحضرت را
با نهایت ضعف بمصلای شریف و بخانه بردیم و مردم بر دور آنحضرت گریه و زاری و ناله و بیقراری میکردند
و نزدیک بود که خود را هلاک کنند پس حضرت امام حسین علیه السلام در عین گریه و زاری ملتفت آن
قرین ناله و بیقراری گشته عرض کرد که یا اَبَتاهُ مَن لَنا بَعدَکَ بعد از تو ای پدر بزرگوار
برای ما که خواهد بود و مصیبت تو بر ما مثل مصیبت جد ما رسول الله صلى الله عليه وآله است گویا گریه سوز
از برای تو آموخته ایم یَعِزُّ وَاللهِ عَلَیَّ اَن اَراکَ هکَذا ای پدر جان بر من دشوارست
که ترا بدین حال ببینم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنحضرت را بنزد خود طلبید و چون نظر کرد و دیدهای
آن امام مظلوم را دید که از بسیاری گریه مجروح گردیده بدست مبارک خود اشک از دیدهای
نور دیده خود پاک میکرد و دست بر دل او نهاد و گفت ای فرزند گرامی خداوند دل ترا بصبر ساکن
سازد و اجر تو و برادران ترا در مصیبت من عظیم گرداند و اضطراب ترا ساکن سازد و جریان
آب دیده ترا تسکین دهد بدرستیکه حق تعالی ترا اجر دهد بقدر مصیبت تو پس آنحضرت را
داخل حجره گردانیدند و در محراب خود نشست در آنحال زینب خاتون و ام کلثوم آمدند و در
پیش آنحضرت نشستند و میگفتند یا اَبَتاهُ مَن لِلصَّغیرِ حَتّی یَکبُرَ اطفال صغیر ترا
که بزرگ میکند وَمَن لِلکَبیرِ بَینَ المَلَأ و بزرگان اهل بیت ترا که در میان مردم
محافظت میکند یا اَبَتاهُ حُزنُنا عَلَیکَ طَویلٌ وَعَبرَتُنا لا تَرقی ای پدر

بزرگوار

روایت محمد حنفیه در بردن آنحضرت بخانه

بزرگوار اندوه ما بر تو دور و درازست و آب دیده ما هرگز ساکن نخواهد شد و گویا بلسان حال
میگفت **مؤلف** ای پدر ای مونس بیچارگان ❊ ای مغیث یاور درماندگان ❊
کی یتیمان ترا یاری کنند ❊ بر غریبانت که غمخواری کنند ❊ مانده ایم اندر غریبی بی تبار ❊
بی پرستار و بجای غمگسار ❊ آه از افغان زینب شیعیان ❊ شد دل خون زآه زینب شیعیان ❊
اندرین ماتم حدیث ای کرم ❊ زآتش این آمد اندر خاطرم ❊ هست زینب را ولی با شور و شین ❊
آید اندر ذکر عمهای حسین ❊ در حدیثی کز ثبت مرصوده ❊ راویش قدامة بن زائده ❊
اندرو باشد کلام دلنشین ❊ گفت از زینب امیرالمؤمنین ❊ آن حدیثی را که گفتش بر تو باز ❊
آنچه خواهد شد از آن کانون راز ❊ میشود در کربلای پر عنا ❊ تشنه کشته نور چشمانم حسین ❊
یار و انصار و برادر غرق خون ❊ دختران اندر بلای بیکسون ❊ بر اسیری سوی هر شهر و دیار ❊
کوچه و بازار گردی بی تبار ❊ گو بیا ای زینب دلخون زار ❊ بیمنت در شهر کوفه دلفگار ❊
گاه در بازار شامی از بهار ❊ گاه اندر مجلس ابن زیاد ❊ هیچ روایت میزند از کفر بین ❊
چوب بر درج لبهای حسین ❊ گو بیا ای سکینه نوحه گر ❊ میزند از داغ غم هر دم بسر ❊
نوحهای فاطمه آید بگوش ❊ میشوم هر دم ز آن گویا زهوش ❊ ناله و افغان کلثوم حزین ❊
کشته با دل پر خون من قرین ❊ صبر کن ای زینب ای نور بصر ❊ ناشکیبائی مکن جان پدر ❊
هست این شام زینها صبح ❊ صبر کن الصبر مفتاح الفرج ❊ مجملاً از نوحه اهل بیت صدای
مردم که در بیرون حجره بودند بگریه و زاری بلند شد و اشک از دیدهای آنحضرت جاری گردید
و نظر حسرت با ناله و گریه بسوی فرزندان و اهل بیت و یاران انداخت و حسن و حسین علیهما السلام

بعد از این

بنزد خود طلبید و ایشان را در بر کشید و در دهان ایشان زبان مکید پس ساعتی بیهوش شد
باعتبار زهری که در بدن کل فاسق سرایت کرده بود چنانچه حضرت رسول صلعم و آله بجهت زهری
که با نحضرت خورانیده بودند گاهی مدهوش میشد و گاهی بهوش می آمد چنین آنحضرت علیه السلام آنحضرت
امام حسن ع کاسه شیر بدست آنحضرت داد حضرت گرفت قدری از آن تناول فرموده فرمود
که باقی آنرا ببرید و بآن اسیر که ابن ملجم لعین باشد بدهید که بیاشامد و باز سفارشی
آنملعون را بآنحضرت امام حسن ع نمود و از محمد حنفیه مرویست که چون شب بیستم ماه مبارک
رمضان گذشت اثر زهر بر قدمهای آن خلاصه دهر رسید و در آن شب پدر بزرگوارم
نشسته نماز کرد و وصایای چند بما نمود و وقتی با ما میفرمود چون صبح طالع شد مردم
اذن حضور داده خلایق آن برگزیده معبود خالق را سلام میکردند و آنحضرت جواب
میفرمود و میگفت یا ایها الناس اسئلونی قبل ان تفقدونی لکن
سؤالهای مختصر بکنید پس خلایق بگریه و زاری و ناله و بیقراری در آمدند دعبل بن علی
این اشعار را خواند فیا اسفی علی المولی التقی ؛ ابو الاطهار حیدرة الزکی
قتله کافر حنث زنیم ؛ لعین فاسق نغل شقی ؛ فیلعن ربنا
من خان عنکم ؛ و یبری منکم لعنا وبی ؛ لمؤلفه وفقه الله

و احسرتا که سرور سالار اتقیا ؛ شد از جهان فانی دوان عازم بقا ؛
شد از جفای کافر دون ستمگری ؛ قابل سیر تو چو نمرود مختصری ؛
فرعون طینتی و ابابکر خصلتی ؛ بغی عمر شعاری و عثمان منزلتی ؛

حیدر

یا علی

۴۴

شست جلی

حیدر رشد از جفای چنین ظالم از جهان ؛ از خون خویش گرد وضو در مومنان ؛
لعنت بر ابن ملجم دون کاین جفا نمود ؛ بر خوان انعام صفحه اوراق غم گشود ؛
و چون شب بیست و یکم شد و ظلمت شب عالم را فرا گرفت آن یگانه آفاق اهل بیت و اولاد
خود را جمع فرمود و با ایشان وداع مینمود و میفرمود که خداوند رب و پناه است شما و خلیفه
من است بر شما و او بس است مرا و نیکو وکیلی است پس ایشان را وصیت بطاعات و عبادات
و خیرات فرمود و در آن شب اثر زهر بر بدن انورش ظاهر شد و هر چند خوردنی و آشامیدنی
آوردند میل نفرمود و لبهای مبارکش بذکر خدا حرکت می نمود و مانند مروارید عرق از جبین
منیرش میریخت و بدست مبارک پاک میکرد و میفرمود که از رسول خدا صلعم و آله شنیدم که
چون نزدیک وفات مومن میشود عرق میکند جبین او مانند مروارید تر و ناله او
ساکن میشود پس صغیر و کبیر فرزندان خود را طلبید و هر یک را بسم او ندا کرده و ایشان را وداع
فرمود و حضرت امام حسن ع را خلیفه و جانشین خود گردانید و نص بر امامت آنحضرت نمود
و کتابهای آسمانی و صحف پیغمبران و علوم گذشتگان و سلاح و زره پیغمبر آخر الزمان و سایر
ودایع آنحضرت را بآن زبده سلاله خاندان رسالت و امامت تسلیم فرمود لمؤلفه
تاج اکلیل ولی ذو المنن ؛ گشت میراث ولی الله حسن ؛ صورت معنی و غیب و هم شهود ؛
جمله ذرات از بود و نبود ؛ از تصرفات ولایت از رشاد ؛ گشت اندر ملک آن میر سداد ؛
آمد اندر ملک معنی تاجدار ؛ گشت در شهر ولایت شهریار ؛ شد بفرمانش تمام ممکنات ؛
شد مفرش منبع ما کبرة ؛ ما سوا را چون بدان گردید جان ؛ شد جهانی جسم او روح روان ؛

وصایای حضرت امام حسن ع

طاعتش بر جملهٔ ذرات حق بود ❊ فرض آمد از خداوند ودود ❊ بعد از آن فرمود که ای فرزند گرامی
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کرد که ترا وصی خود گردانم و کتب‌های آسمانی و اسلحه که بمن سپرده
بود بتو بسپارم و ترا امر کنم که چون وقت وفات تو رسد سلاحها را به [illegible] حضرت
امام حسین علیه السلام سپاری و در وقت امام حسین علیه السلام نمود و او وصیت را از ذریهٔ او اشاره فرمود
پس آنحضرت امام حسن علیه السلام فرمود که یا حسین ترا صاحب اسرار امامت و خلافت بعد از من اختیار
کنندهٔ من با تو است اگر خواهی از او عفو کن و اگر خواهی بکش بعد از آن امر کرد آنحضرت که
بوصیت‌نامه که مشتمل بر اقرار وحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت‌پناهی و امر به نیکی‌ها و
نهی از بدیها که هر حرفش منقش بفواید عظیمه و ارشاد تمام است قلمی فرمود لمؤلفه

بعد حمد حضرت یزدان پاک ❊ گفت این وعظ و حدیث دردناک ❊
یا حسن ای نور چشمان رسول ❊ قرة العینین زهرای بتول ❊
مر رسان بر شیعیان از من سلام ❊ کو امیر المؤمنین داد این پیام ❊
بر شما باد ای گروه کامکار ❊ یاد ذکر حضرت پروردگار ❊
هر که شد پرهیزکاری کار او ❊ در دو عالم حق معین و یار او ❊
بر شما لازم شد از رب عباد ❊ هم نماز و روزه و حج و جهاد ❊
شد پس از صوم و صلوة ای متقین ❊ لازم اصلاح میان مؤمنین ❊
مفسد او اهل هلاک و نار شد ❊ در طریقت قوس او ادبار شد ❊
هر که در نهی خدا برداشت گام ❊ مر نیابد او ز معروفات کام ❊

زانکه

زانکه معروفات ای اهل یقین ❊ هست معیار ای گروه متقین ❊
وصیت دیگر از وصایای آنحضرت رعایت حق یتیمان بود که بر سینه‌های شیعیان نیفتند و ضایع نگردند فرمود
بدرستیکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که یتیمی را داخل در عیال خود گرداند تا مستغنی شود حق تعالی
بهشت را برای او واجب گرداند چنانچه پیغمبر ما فرمود از برای خورندگان مال یتیم جهنم را آفریدیم بهشت را
از برای رعایت کنندهٔ یتیمان ایجاد کردیم آه آه ثم آه ای دوستان احمد مختار و ای شیعیان حیدر
کرار وای بر گروهی که غارت کردند یتیمان و فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام را در صحرای کربلا و بسیر
ستم و گرفتار درد و الم نمودند ایشان را لمؤلفه آتش زد بر جان کربلا ❊ درد و غم افزود آن دشت بلا ❊
بیکسیهای یتیمان حسین ❊ آنکه باشد نیرهٔ فرخ عین ❊ یاد آن ظالم که بهر گوشوار ❊
کند گوش فاطمه نمرودوار ❊ یاد آن ظالم که از کین میدوید ❊ از سر زینب که کین معجر کشید ❊
یاد آن ظالم که از ظلم عنید ❊ دست بست حضرت زین العباد ❊ یاد کافر کیش دیگر ز جفا ❊
کرد عریان جسم شاه کربلا ❊ یاد این ظلم و ستمها از بصر ❊ میکند جاری ز خوناب جگر ❊
اگر در آن سرزمین مانند اسیرم ❊ کی رسد پایان بتحریر قلم ❊ بی عنان برگیر از تحریر کین ❊
شرح کن حال امیر المؤمنین ❊ وصیت دیگر فرمود که یا حسین تا بتوانید که از برای شما اگر که خدا را بیاد آورید در باب
رعایت ذریهٔ پیغمبر خود و ستم نکنید بر ایشان در حضور شما و حالی که شما قادر باشید که رفع ظلم از ایشان
نمائید و از خدا بترسید در باب اصحاب پیغمبر خود و رعایت نمائید آنها را اگر بدعتی در دین خدا نکرده
باشند ای شیعیان آیا چه عذر خواهند آورد در روز جزا در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آن گروه بیحیا که
اصحاب سعادت‌مآب حضرت سید الشهدا را در صحرای کربلا تشنه و گرسنه کشتند و تن ایشان را

برخاک هلاک انداختند مگر ذریه حضرت رسالت بود و سبطی که منصوص بود بنص احب الله
بنصوص
من احب الحسین یعنی دوست داشته است خدا کسی که حسین را دوست داشته و
بگدین حسین منی وانا من حسین یعنی حسین از من است و من از حسینم
مگر مسلم بن عوسجه که شرف از صحبت رسول خدا یافته بود مگر حبیب ابن مظاهر را آفتاب عالمتاب
عنایت رسالت یافته بود مگر حنظله شامی از فیض خدمت آنحضرت بشیرین کام نشده بود
مگر زهیر بن قین از شرف خدمتگاری سید انام بهره ور نگردیده بود در مجلسها که اصحاب
بخدمت آنحضرت میرسیدند از مسائل خود می‌پرسیدند آنحضرت را وداع میکردند پس آنحضرت رو
بفرزندان دیگر نمود که از غیر فاطمه بودند وصیت فرمود که مخالفت اولاد
فاطمه یعنی حسن و حسین ع ننمائید پس حضرت امام حسن ع را امر فرمود که مرا باید غسل
دهی و از بقیه حنوط رسول خدا صلعم و اگر مرا حنوط نمائی و عقب تابوت مرا بر داشته
و پیش روی آن بر داشته می شود بهر جا که میبرد بروید چون فرود آید فرود آورده و هفت
تکبیر بر من نماز کنی و این هفت تکبیر بر احدی جایز نیست مگر بر مهدی قائم از اولاد من که
در آخر الزمان از فرزندان برادرت حسین ظاهر شود پس جنازه را بردار و خاک را از آن
موضع دور کردان قبر و لحد و تخته نقش کرده خواهی یافت و چون مرا در قبر بخوابانی بیرون
آمده مرا دیگر نخواهی یافت و من بکلیات ملحق شده باشم زیرا که هر پیغمبر که بمیرد اگرچه در
مشرق مدفون باشد و وصی او در مغرب خداوند در میان روحها و جسدهای ایشان
جمع فرماید بعد از آن جدا شده هر یک بموضع قبر خود قرار میگیرند پس خشت بر لحد من بچینی

و خاک

و خاک بر آن قبر بریزید و آن موضع را پنهان کن و در صبح آن تابوت را بر ناقه البته بکجاوه علیه
بفرست تا اگر خلایق ندانند که من در کجا مدفون شده ام پس بفرزندان خود فرمود که زنهار
باشد که فتنهای بسیار رو بشما خواهد آورد و منافقان این امت کینهای دیرینه را از شما
خواسته در مقام انتقام کشیدن از شما خواهند برآمد پس بحسنین فرمود که بخصوص شما
و بر شما باد بصبر کردن پس بحضرت امام حسین ع فرمود که یا ابا عبد الله انت
شهید هذه الامة فعلیک بتقوی الله والصبر علی بلائه
یا ابا عبد الله تو شهید این امتی بر تو باد بتقوی و صبر بر بلا چون این کلام مصیبت
انجام را فرمود ساعتی از هوش رفت **لمؤلفه** چون بیان کرد این سخن را دل غمین ∴

شد ز هوش از غم امیر المؤمنین ∴ در حدیث کربلا بی تاب شد ∴ شد خموش از تن روان نایاب شد ∴
خاطرش آمد غم و درد و بلا ∴ روز عاشورا و دشت کربلا ∴ یادش آمد آنکه مرکز شور و شین ∴
کشته گردد شه مظلوم حسین ∴ یادش آمد سینه آن نور دین ∴ مخزن اسرار رب العالمین ∴
کو هدف گردد بر آن قوم شریر ∴ بر هزار و نهصد و پنج تیر ∴ یادش آمد زینب گریان زار ∴
سر برهنه بر شتر بی جهاز سوار ∴ خاطرش آمد ز کلثوم حزین ∴ کو شود با ناله و حسرت قرین ∴
یادش آمد ناله های فاطمه ∴ هوش رفت از سر شد ز فرط واهمه ∴ یادش آمد از سکینه ناله ها ∴
در میان کوچه و بازارها ∴ یادش آمد اکبر و دلگیر ریش ∴ تشنگی اصغر و با شیر لیش ∴
دود آهش شعله زد از هر کنار ∴ داستان قاسمش آمد بیاد ∴ یادش آمد حضرت عباس زار ∴
مرغ دلش از دست و بال بی قرار ∴ یادش آمد آنکه مرکز ظلم و شین ∴ غل شود بر پای علی بن الحسین ∴

گو بیا مید یدآن میر عرب ؛ در بکا اطفه کوفه در طرب ؛ زآن سبب اینها بیان خواموش شد ؛
در حدیث که بلا از هوش شد ؛ چون آن امیر سرادق کونین با حضرت امام حسین ع اشارات
شفا بخش داستان کربلا را نمود بیهوش کردید چون بهوش آمد گفت در این وقت
رسول خدا و عم من حمزه و جعفر بنزد من آمدند و گفتند زود بیا بنزد ما که ما مشتاق
لقای توئیم پس دیدهای خود را کردانید و اهل بیت طاهره را بحسرت دید و فرمود شما
یکسان را بخدا میسپارم و او خلیفه من است بر شما پس گفت بر شما باد السلام از رسول
وحی پروردگار من لِمِثْلِ هٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ . اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِينَ
اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ پس عرق بر جبین مبینش نشست و مشغول ذکر خدا
گردید و رو بقبله آورد و دیدهای خود را برهم گذاشت و دستها و پاهای خود را بقبله کشید
و شربت شهادت بر حدانیت الهی و رسالت حضرت رسالتپناهی در داده بقدم شهادت
و جناح شوق بآشیانه ریاض رضوان خرامید در آنگاه زینب و کلثوم و جمیع زنان
گریبانها دریدند و طپانچه بر روهای خود زدند و صدای ناله و نوحه از جمیع خانهای کوفه
برآمد و ارکان جهان مانند روز وفات پیغمبر آخر الزمان متزلزل گردید و جمیع ذرات
موجودات آغاز ناله و ماتم نمودند هر یک از اشیا بطبق استعداد خود در ندبه
برآنحضرت ع رتبه اعلام غرق گشته سموات باقطار خود و شمس در مجاری خود و قمر در منازل خود
و نجوم در سیران خود و فلک در معارج خود و نهار بضوء خود و ظلمت بغروب خود و لیل
بدجاه خود و نور بشعاع خود و ریح در مهب خود و سحاب بمطار خود و برق باخطاف خود

و رعد بآرزم خود و ارض باقوات خود و جبال باطوار خود و اشجار باوراق خود و اوراق بتخفیف
خود و مراعی در منابت خود و دواب در مراعی خود و حوتی در منظان خود و سباع در فلوات
خود و طیر در وکور خود و بحار بامواج خود و حیتان در میاه خود و میاه بر مجاری خود و
هوام در اماکن خود و ملائکه سموات با صورت خود و جنیان بمنباح خود و بنی آدم باندوه
و ماتم خود مرویست که صدای ماتم از تسبیح و تقدیس گریه ملائکه و مرثیه جنیان از مردم مرتفع شد
و سزاوار بود که چنین باشد زیرا که ماتم بزرگوار بود که از زمان آدم ع تا خاتم صلعم و الله
و صی و خلیفه ماننده آنحضرت نیامده بود در نسب مفخر خاندان خلیل و در حسب او نام جبرئیل
در علم ثانی رسول کریم و در حلم ستوده خداوند حلیم در سخاوت بخشنده خاتم در نماز و در شجاعت
کشنده گردان گردنفراز پدرش کفیل رسول خدا صلعم و اگر مادرش مولد خیر الاولیاء
با نور کاخ جلالش سیده زنان عالمیان برادرش وکوکب اقبالش ظهیر سید المرسلین و خواهرش
پرورده سرادق سرای طهارت پسرانش زینت افزای بساط شهادت رو یش فروغ
بخش ماه تابان ذاتش نور افزای خورشید آسمان دستش عقده کشای مهمات انام پایش
مرحله پیمای عبودیت ملک علام سینه اش صندوق علم ربانی دلش مخزن اسرار حضرت
سبحانی قلبش قبله سالکین راه نجات فؤادش جاه طالبین و ارباب حاجات
لبهایش مصدر ارسال قادر کریم حقیقتش شجرة الانوار اصل قدیم و اشعه سراج عقلش عقد
رؤس خلایق و اضواء شمس حقیقتش بعدد مخلوقات حضرت خالق **لمؤلفه فقیر اقل**
گر شود اقلام اشجار جهان ؛ صفحه گردد صفحهای آسمان ؛ گر شود پس جمله دریاها مداد ؛

از بکا ارض تا دریای صاد ÷ اهل چرخ و آدمی و جنیان ÷ در کتابت شغل از دو هر زمان ÷
بهر وصف مرتضی با سید نذیر ÷ می نگردد ذکر عشری از عشیر ÷ سینه خواهم چو صندوق سپهر ÷
خواطرم چون مشعل سوزان مهر ÷ تا که آهم بر سرادق سر کند ÷ سوز خواطر جسم و جان اخگر زند ÷
دیده خواهم چو دریای کبیر ÷ تا بگریم در غم آن با نذیر ÷ محمد بن علی گوید که چون پدر بزرگوارم
عالم فانی را وداع نمود در شب مشغول غسل آنحضرت گردیدیم حضرت امام حسین ع آب می ریخت
و حضرت امام حسن ع غسل میداد و احتیاج بآن نبود که کسی جسد آنحضرت را بگرداند هر طرفی را
که میشست طرف دیگر ظاهر میشد و بوی خوشتر از مشک و عنبر از جسد مطهر آنحضرت
می شنیدند و چون از غسل فارغ شدند امام حسن ع فرمود که ای خواهر ای زینب و ام کلثوم
بیاورید حنوط جدم رسول خدا صلعم و اگر را ای زینب خاتون مبادرت نمود به آوردن
حنوط و چون سر آن حقه را گشودند جمیع کوفه از بوی آن معطر شد و آنحضرت را در پنج
جامه کفن کردند و در تابوت گذاردند لمؤلفه داد غسل از کوثر و از سلسبیل ÷
مجتبی بستوده آل خلیل ÷ کرد تحنیطش ز کافور جنان ÷ زانچه ماند از سرور پیغمبران ÷
در کفن ز استبرق جنت کرد ÷ بت بر تابوت پس پنهان کرد ÷ شور شر از آل حیدر شد پدید ÷
آشکارا دید محشر هر که دید ÷ و مصیبت و اندوه اهل بیت آنحضرت در آن شب نهایت رسید که حسنین
خواستند که جنازه آنحضرت را بردارند و ببرند و بخاک بسپارند جناب زینب خاتون
و ام کلثوم فریاد وا ابتاه برکشیدند و اهل حرم خون دل از دیده باریدند از غلامان
قنبر وا سیداه گویان و از مرکب دلدل شیهه زنان از اصحاب کسی نماند که جامه طاقت

چاک

یا علی ادرکنی

٤٨

آمدن سوار نقاب دار

چاک نزدند و از احباب احدی نماند که بر سر خاک نریزد از ملائک جبرئیل و میکائیل ع پایه
پیشی روی جنازه را برداشتند و از فرزندان حسنین ع پایه عقب تابوت را بر دوش
کشیدند شیخ بزرگوار در کتاب مشارق الانوار ذکر نموده که در اثنای راه که میرفتند سواری
نقابدار بر سر راه آن جگرگوشگان سید ابرار آمد که بوی مشک از او میوزید و بر حسنین
سلام کرد و با امام حسن ع فرمود که اَنْتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ رَضیعُ الْوَحْیِ وَ
التَّنْزیلِ وَفَطیمُ الْعِلْمِ وَالشَّرَفِ الْجَلیلِ خَلیفَةُ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ
وَسَیِّدُ الْوَصِیّینَ تویی حسن بن علی که از پستان وحی و تنزیل شیر خورده و صاحب
علم و شرف جلیلی و خلیفه امیرالمومنین حضرت امام حسن ع عرض کرد که بلی پس بجانب امام
حسین ع رو کرده فرمود که وَهٰذَا الْحُسَیْنُ بْنُ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَسَیِّدِ
الْوَصِیّینَ سِبْطُ الرَّحْمَةِ وَرَضیعُ الْعِصْمَةِ وَرَبیبُ الْحِکْمَةِ وَوالِدُ
الْاَئِمَّةِ این است حسین فرزند امیرالمومنین سید وصیین که سبط رحمت و صاحب عصمت
و پرورش یافته حکمت و پدر ائمه اطهار است عرض نمود که بلی لمؤلفه وفقه الله
هیچ از شرح حال آن سوار ÷ بود شیر قدرت پروردگار ÷ کربلا هر بود از آل خلیل ÷
بلکه استاد خلیل و جبرئیل ÷ آدم از مهرش صفی الله شد ÷ نوح از حبش نجی الله شد ÷
چون از او توسل جست از رب رحیم ÷ طور سینا شد بموسای کلیم ÷ از ولای عیسی چو آه عاشقان ÷
شد ز دوار او تا بچارم آسمان ÷ در ازل با مصطفی همدوش بود ÷ نور او با نور مه هم آغوش بود ÷
کربلا هر کشته راه حق است ÷ در ازل با نور حق مطلق است ÷ انبیا و مرسلین از آن سبب ÷

کرد هر کس مهر آن شه را طلب ⁂ هر کسی بر قدر مهر خویشتن ⁂ راه جست از غربتش سوی وطن ⁂
فاش گویم کی بد آن مهر مبین ⁂ بود مولینا امیر المؤمنین ⁂ پس آن سوار با آن بزرگوار فرمود
که برین سلام کنید و بروید حضرت امام حسن گفت پدر ما ما را وصیت فرموده که احدی
سلام ننمائیم مگر بر یکی از ده نفر یکی حضرت خضر و دیگری جبرئیل شما کدام یک از این ده نفر میباشید
چون این کلام از آن برگزیدهٔ ملک علام سر زد پس آن حضرت لمؤلفه
برگشود از چهرهٔ انور نقاب ⁂ آشکارا گشت صبح آفتاب ⁂ شد عیان بر آن روان بوالحسن ⁂
مهر چرخ دین جناب بوتراب ⁂ چون نظر کردند بر روی پدر ⁂ آن دو دل آتش حسرت کباب ⁂
سیل خون از دجلهٔ عینین جاری ⁂ دمبدم بی صبر از نسیان حجاب ⁂ پس فرمود که ای نور دیدگان هیچ
نفسی از عالم فانی بسرای جاودانی نرود مگر اینکه پدر شما بر سر او حاضر میشود آیا بر روی
جسد خود امیر المؤمنین حاضر نشود این امر مورد و چون تجلی عالم انوار از نظر آن بزرگوار
غایب گردید پس جنازهٔ آنحضرت را آوردند سوی آنمکانی که حق تعالی پیش از خلقت آدم و عالم
مقرر فرموده بود و آن نجف بکر واد در نجف اشرف که اکنون ملاذ و ملجأ اهل عرفان و
شرف است از صادق آل محمد صلعم مرویست که چون کشتی نوح بحرم کعبه رسید هفت
شوط طواف غیر معروف آنمکان را بعمل آورد بامر عالم قدسی در آنمکان فرود آمده و جسد
آدم صفی را داخل کشتی نمود و چون بمسجد کوفه رسید قرار گرفت نوح بامر الهی جسد ابا
البشر را در نجف دفن نمود و پیش روی آدم قبری برای خود ساخت و صندوقی از برای
امیر المؤمنین نر نشید و برای دفن آنحضرت در پیش روی خود قرار داد لمؤلفه

هیچ دانی

هیچ دانی از چه ره بود این عمل ⁂ گویمت از من شنو چون ضرب المثل ⁂
چونکه فرمان از خداوند جلی است ⁂ قبلهٔ ارباب دین مهر علی است ⁂
از جسد مقصود جز دل نیست باب ⁂ کعبهٔ جسم و مهر حیدر آفتاب ⁂
بر کلیب نافتی گر مهر وی ⁂ بود در خشتش مطاف آتش و کی ⁂
نوح زان ره قبرگاه خویش ساخت ⁂ زان صناعت خویش را اکسیر ساخت ⁂
چون علی سر الله آمد در جهان ⁂ جای سر الله اندر سینه دان ⁂
سینهٔ نوح نبی جای علی است ⁂ نکتهٔ ناگفتنی اینجا جلی است ⁂
مجملاً چون جنازهٔ آنحضرت نزدیک قبر رسید بر زمین فرود آمد و حضرت امام
حسن ع با کمال اندوه و محن در پیش ایستاد و بجماعت بر آنحضرت نماز گذارد و پنج تکبیر
گفت و بعد از فراغ از نماز جنازه را برداشتند و خاک را دور کردند ناگاه قبر کنده
و لحد ساخته ظاهر شد و لوحی که در آن نوشته بود که هذا ما ادخره له جده
نوح النبی صلعم للعبد الصالح الطاهر المطهر چون خواستند که آن
حضرت را بقبر برند آواز هاتفی را شنیدند که انزلوه الی التربة الطاهرة
فقد اشتاق الحبیب الی الحبیب مردم از شنیدن آن آواز در دهشت
و حیرت افتادند پس آنحضرت را داخل قبر نمودند و پیش از آنکه خاک بر قبر بریزند
حضرت امام حسین ع دو رکعت نماز بجا آورد و بعد از فراغ از نماز دیدند پرده از
سندس بر روی قبر کشیده شد حضرت امام حسن ع پرده را از بالای آنحضرت دور کرد

آواز هاتف در وقت دفن آنحضرت

رسول خدا و حضرت آدم و ابراهیم خلیل الرحمن با آن همه ملک علام در سنگی میپوشند و حضرت
امام حسین علیه السلام پرده را از پیش آنحضرت برداشت دید که فاطمه زهرا و حضرت حوّا و
مریم و آسیه بر آنحضرت نوحه می نمایند و برحسب آن امام والامقام بعد از غسل چنین بر کفن
آنحضرت یک خشت از بالای سر آنحضرت برداشتند و نظر در قبر آنحضرت نمودند جسد آنحضرت سید
رسالت را در خطه خاک ندیدند ناگاه آواز هاتف آمد که علی بنده شایسته خدا و وصی — آواز هاتف
حضرت مصطفی است حق تعالی او را به پیغمبر خود ملحق گردانیده و اگر پیغمبری در مشرق وفات کند و
وصی او در مغرب شود حق تعالی آنها را بیکدیگر ملحق سازد پس بعد از هموار نمودن قبر آنحضرت
و نالیدن صعصعة بن صوحان و گریستن مؤمنان از هجران امیر مؤمنان حسنین — رسیدن بویرانهای کوفه و آواز مرد غریب را شنیدن
با دیده گریان بجانب کوفه روان گردیدند و چون بویرانهای کوفه رسیدند از آن خرابها
ناله زار و آه آتشبار و طرانهای غریبانه و افغان مهجورانه چندی شنیدند بر اثر
ناله رفتند غریبی ناتوانی را دیدند که در خرابه تنها و بیکس بر خاک افتاده و خشتی بزیر
سر نهاده با اشک حسرت و زاری گریه مینالد از او پرسیدند که چه کسی که از آه
آتشین جگر مستمعان را بریان و از ناله زار دیده مهر و ماه را گریان داری
در جواب گفت **لمؤلفه** غریب و عاجز بیکس و غمگیرم ؛ انیس و مونسی بر سر ندارم ؛
درین غربت ندارم یار و یاور ؛ نه فرزند و نه خواهر نه برادر ؛ دل آسائی برایم نیست یاران ؛
از آن چون شمع سوزم زار و گریان ؛ دلی دارم چو دل ریش و خونی ؛ قدی از بار غم چون حرف نونی ؛
ندارم همزبانی تا زمانی ؛ نیاید بویم از مهربانی ؛ دو دیده کور و تن رنجور دارم ؛

ننالم چون کنم کو غمگسارم ؛ حسنین فرمودند که پس تیمار تو که میکند و پرستار تو که میباشد
گفت یک سالست که من درین شهر و دیارم هر روز مردی میآمد و بر بالین من مینشست و چنین پدر
مشفق در مقام پدری و برادر مهربان در مقام غمخواری بر من بر میآمد **لمؤلفه**
که چون پدر گهی چه مادر ؛ در مهر چه خواهر و برادر ؛ در یاری من چه یار غمخوار ؛
بود از پی رومم پرستار ؛ کردی دل جو یتیم چه مادر ؛ رفتی ز دگر در غم چه خواهر ؛
چون بار غم از دلم ربودی ؛ چون یار قسیم نمودی ؛ گاهی سر من گرفتی از خاک ؛
بگرفتی بدامن پاک ؛ هم مونس و هم انیس بودی ؛ هم یاور و هم جلیس بودی ؛
پس آن نیّرین سپهر رسالت و شمسین فلک الافلاک امامت فرمودند که میدانی
نام آنکس چه بود عرض کرد که نمیدانم فرمودند که هرگز از نام و نسب او پرسیدی عرض کرد پرسیدم
می فرمود که ترا با نام من چه کار است من تعهد حال ترا از برای رضای خدا میکنم فرمودند که رنگ
و هیئت او چه بود عرض کرد که نابینا بودم از او نشان نمیتوانم داد اما سه روز است که بر بالینم
نیامده و تفقد حال من ننموده نمیدانم که بر سر او چه آمده فرمودند که از کلمات و کردار او
هیچ نشانی داری عرض کرد بلی پیوسته تهلیل و تکبیر و تسبیح می نمود و چون آواز تکبیرش میرسید
گویا در و دیوار و زمین و آسمان همراهی مینمودند و آواز تسبیح ملائکه بگوش من میرسید و از در و دیوار و سنگ
و کلوخ آواز تسبیح میشنیدم و چون نزد من می نشست میگفت مسکین جالس
مسکینا غریب جالس غریبا **لمؤلفه** دانم اندر ذکر چون جبریل بود ؛
گاه در تسبیح و گه تهلیل بود ؛ گاه در تکبیر آن فرزانه ذات ؛ چون خلیل اندر منار کوی دوست ؛

چون به تکبیر آمد آن شه بیدرنگ ؞ هم زبانی شد در و دیوار سنگ ؞ میشدی آواز ذکرش بر فلک ؞
میشنیدم از فلک ذکر ملک ؞ کو به بود این عالم جهان ؞ انی وجهت وخلق بیدا دهان ؞
دیگر از اطوار آن مهر منیر ؞ چون نشستی در بزم از روی فقیر ؞ کفت مسکین با مسکین نشست ؞
یا غریبی بر غریبی عهد بست ؞ وچون آن امام مظلوم سخنان آن پیر عاجز را شنیدند و
بمیزان اعتبار سنجیدند بیکدیگر نگاه کردند **مؤلفه** سیل خون از دیده باریدند زار ؞
همچو ابر فصل نیسان بهار ؞ ناله از دل آه از کانون جگر ؞ سر زد از ایشان چو در کلبه هزار ؞
سوخت کانون دل هر یک زغم ؞ قلب هر یک لاله سان شد داغدار ؞ روز ننمود آن حسن سوی حبیب ؞
لمان بنال ای کیای شیرین زار زار ؞ شمع تا باید از این غم سوختن ؞ یک سری سوزان و هر شب تا سحر ؞
از تف آه یتیمان علی ؞ تیره شد این نه رواق کج مدار ؞ کاروان ناله از گردون گذشت ؞
تا سرا دقهای عزت در قطار ؞ از فغانشان خون دل بگریستی ؞ آنچه بود اندر نهان و آشکار ؞
پس فرمودند که ای پیر آن شخص دستگیر درماندگان و پناه بیکسان و پدر یتیمان و ابن عم
پیغمبر آخر الزمان حیدر کرار امیر مؤمنان پدر مهربان ما علی بن ابیطالب بود عرض کرد
که او را چه شده که شش روز است با سرکشی بیمار عاجز دلفکار خود نمی آید فرمودند که بدبخت
ترین این امت ابن ملجم سر پر کننده ناقه صالح او را ضربت زد و از ضربت آن بیدین
رحلت بعالم بالا برین شتافت و اکنون ما از دفن آن امام والا مقام باز گردیده ایم **مؤلفه**
ناله و حسرتا از جان پیر ؞ خواست از هجران آن مهر منیر ؞ آنچنان نالید کز افغان او ؞
تیره شد آیینه روشن ضمیر ؞ خویشتن را بر زمین زد از الم ؞ ناله اش پیوست بر چرخ اثیر ؞

دمیکفت

ومیکفت مرا چه قدر و منزلت که امیر المؤمنین تعهد حال من نماید و پرستاری من چنانکه می بینم
فرمایید پس حسنین او را تسلی فرمودند آن پیر روشن ضمیر التماس نمود که مرا بر سر قبر او برید که
زیارت آن مرقد کنم پس با دل صد چاک ناچار آن برگزیدگان سید لولاک آن پیر دردناک را
بر مرقد مطهر آن مرکز سموات و قطب کره خاک رسانیدند آن پیر دل ریش خود را بر مرقد منور
آنحضرت افکند ناله های آتشبار از دل افگار کشید عرض نمود که پروردگارا بحق صاحب این قبر
کریم جانیکه در بدن ناتوان دارم از من بستان که مرا دیگر طاقت مفارقت امیر مؤمنان
نیست پس نقد جان را از طبق اخلاص به نثار مرقد آن قبله عوام و خواص نمود از غم خانه
دنیا بسرای جاوید عقبی آرمید و حسنین او را تجهیز و تکفین فرموده در حوالی مشهد منور مدفون
ساختند و بکوفه مراجعت فرموده بمراسم تعزیت داری آن امیر کشور وجود و خلاصه خلق حضرت
معبود قیام و اقدام فرمودند و خلایق فوج فوج می آمدند و حسنین را تعزیت میگفتند
و آه و زاری و ناله و بیقراری بسیار می نمودند بعد از مراسم عزا حضرت امام حسن مجتبی بر منبر بر آمده
و مردم را بطریق حق ارشاد و بدین حنیف سداد میفرمود و قاتل پدر بزرگوار را بعقوبت
بجهنم و سقر واصل نمود ارکان که جناب علی بن الحسین را بعد از شهادت جناب سید الشهدا ذکر
این مقام میسر شد در قتلعی آن امام را بنابر سقر در طرفه عین فرستادی خداوند رحمت کند
شیعیانی را که در مقام خونخواهی آن امام و طلب ثار آن برگزیده ملک علام بر آمدند **مؤلفه**
کی شود این سینه رام از شور شین ؞ از غم داغ شه عالم حسین ؞
کاخ دل کردید زین غم بحر خون ؞ آنچه سم آتشباری آید برون ؞

لشکر غم آنچنان بر دیده تاخت ❊ لیل را از روز نتوانم شناخت ❊
یا رب از سازی عزایم را قبول ❊ ثبت فرما دفتر آل رسول ❊
مدفنم را ساز خاک کربلا ❊ قول آمینی ز زایران دعا ❊
دیگر استمداد از عزاداران خاک ❊ سورهٔ حمدی دیگر اخلاص یک ❊

المجلس الرابع در بیان شهادت احدی القمرین و احدی الثقلین المسموم الممتحن سیدنا و مولینا الحسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام

در بیان شهادت امام حسن ع

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بمصیبة معدن الصبر والامتحان والمحنة والابتلاء والاشجان الذی فتق الله نوره وخلق منه الشمس والقمر والشیعة جعل الله التسنیم والکافور والنعیم والکوثر جزاء لاصطبارهم فیما ابتلاه بنمرود هذه الامة وشداد دائمة الکفرة معدن الکفر والطغیان معویة ابن ابی سفیان علیه الهاویة والسقر والنیران اعنی السید الذی کان مع القدرة الکاملة ماموراً بکف الایدی عن القتال طلبا لمرضاة الرب عاجلا وحسن المآل ابن یعسوب العرب و احدی الفرقدین فی الحسب وشمس العبد المطلب فی النسب المسموم الممتحن سیدنا و مولینا الحسن صلع آه آه من مصیبته

ثم واحزناه

یا امام حسن ادرکنی

ثم واحزناه من کربته آه واغماه من همومه ثم واهماه من غمومه

لمؤلفه
باعث ایجاد غیب و آشکار ❊ نوربخش نیرین این مدار ❊ معدن علم و سخا و حلم و جود ❊
مرشد سالکان اندر قعود ❊ نوربخش دیدگان مصطفی ❊ جان زهرا نور چشم مرتضی ❊
کور ایمان را او جان و دل ❊ عقل کل در نشأتین او بکل ❊ عارف سالک چه دید بی حجاب ❊
هر دو عالم ذره دید او آفتاب ❊ شرح قرآن کرنام دفتری ❊ هوش بر بیم زهر قلب و سری ❊
لیک کو کس کش بنسج از عزیز ❊ تا دهد از نار و نور را تمیز ❊ بر که اسرار نهان دارم زغیر ❊
از همه اغیار الا اهل سیر ❊ هر که او واقف شد از اسرار کار ❊ ناله از هجرش چه در گلبن هزار ❊
کیست دانی آن امام ممتحن ❊ سرور سالار مظلومان حسن ❊ مرکز ایمان و قطب خافقین ❊
در مقام و رتبه همدوش حسین ❊ کرده بر کتفین احمد شان سوار ❊ لیک در عشق حسن دارد قرار ❊

حمد بی انتها مخصوص خداوند یکتایی است که مبراست از توصیف صفات و ثنای بی انتهای مر احدی را سزاست که منزه است از تحدید ادوات و تبیین آلات و اشارات آن اله یکه هر یک از ذره روان کاروان سراپردهٔ سرای سرادق ناسوت را بابازار منازل لاهوت جذب خود با کلان و انکار مختلف خوانده و هر یک را القسمی خاص در بساط اختصاص بید ساقی تجرید جامی از شربت شرابا طهورا وصال و تمری از تسنیم سلسبیل و کافور مثال چشانیده آدم صفی را دیده گریان بسینی را بزجر قابیل سینه بریان نوح نجی را بغرقاب طوفان خلیل را در بیدای رحلت بنار سوزان امتحان ذبیح را در مضمار مودت قربان افتدهٔ اسمعیل را در نار مودت محبت بریان یوسفی را در معراج مهر و وصال و محن هجران کریان

کلیمی را مبتلا بغرق نیل نمیدان. یحیی را بخنجر خونخوار. زکریا را بمنشار. ایوب را بجراحات آزار.
عیسی را بر سر دار. جرجیس را بختا سبس. یوشع را بالتقبیس. داود را با قتباس. سلیمانی را بانس
ذوالنونی در ظلمات ثلث. حبیب را بکفار قریش. و صیتش را بتیغ کامی عیش. زهرا را ببیت
الاحزان. مجتبائی را بالماس سوزان. حسینی را بانواع بلا. سجاد را ببحران غم فراق کربلا.
زینب را بحزن. و کلثوم را بمحزون. فاطمه را بمحجر بلی. سکینه را در آزار طپانچه و سیلی مجلا.
چون در بساط ازلی سرمد نوبت بمجتبای آل احمد رسید. پس جام مادهٔ اکسیر حیاتی طلب را. که مدار
صبر و در حال شکیبائی بود. اختیار فرموده بتلخ محنت دموع عینین. و بسموم غموم و
هموم مجموده اموم تکلیس و تفکیک فرموده. و در سحق آن بقرار نار البیاض مقطر. در قرع
دماغ بقابلهٔ نظر کوشیده. و کاسهٔ سر بر بالین عینین به ابر دامن بعض در مقام
جرح و علقهٔ آن برآمده. پس در نیران افکار اضطبار. برادران اعادی خونخوار.
بدنی آن پرداخته. و تکلیل مقطر خونابه دل در رسیده. تشمیع آن برآمده که بتاجی
وجد. در کاسی ارضی سعادت صلاحیت اکسیر سعادت جاوید بهم رسانیده. از عالم
حضیض بما سبتش باوج معراج قوابل خلاص. و میزان اختصاص رسانند که در محک
عیار کردیین. و موازین اعتبار معتبرین. در زیبائی امتحان مکرمین بی غش و غل و
عار از ریب و شک بر آید لمؤلفه صاحب این دل بمیدان گرگیست ♣ آنکه در میدان حرب و ضربت ♣
آنکه در ایام عمر خویشتن ♣ خویشتن را داده بر هجر و محن ♣ آنکه او را بر المها کار هست ♣
در نهان الماس او را از ... ♣ آنکه بودش اندرین بحر جهان ♣ سوده الماس او را میزبان ♣

آنگه بود

یا امام حسن ادرکنی

خاتم

آنگه بود داکسیر درد و آه و غم ♣ درد و آه و غم را آنچه شد علم ♣ آنگه ریزد از غمش حق البشر ♣
سیل خوناب جگر را از بصر ♣ از بصر خون چون ببارد حالت ♣ آل احمد را بود سیلان چکار ♣
کیست آنکه جان احمد در علی ♣ نور چشم حضرت زهرا حسن ♣ این جهان و آن جهان گریان او ♣
جان صد چون من بلاگردان او ♣ تا جگر صد پاره شد آن مهربان ♣ حلقهٔ هر دیده را خون شد نگین ♣
آنکه بارید از غم آن دلفکار ♣ غیم چرخ از ورق انجم زار زار ♣ از دل و از دیده ام چون لاله آه ♣
نکند آن یکی زهری از زهر آه ♣ خامه از خون جگر دارد مداد ♣ در نگار شرح حالش بالسواد ♣
غواصان لجج بحار اخبار. و مستخرجان درر لآلی آثار کیفیت شهادت امام ممتحن نور حدقه مصطفی
حضرت مجتبی امام حسن علیه السلام را در سلک بیان. چنین برشتهٔ بیان کشیده اند که بعد از شهادت
علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیه و ادای خطبه آن نور دیدهٔ زهرا و بیعت خلایق با آن
برگزیده حضرت خالق و نقض آن بجهت طمع مال از معاویه بی ایمان و تاراج نمودن خیمه
انجناب حتی مصلای زیر پای آنحضرت را در محراب و کشیدن خلخال کنیزان. و برهنه نمودن
انصار و یاران آنحضرت اسب سواری خود را طلبیده و سوار شد با قلیلی از شیعیان و
اهل بیت و یاران. روانهٔ مداین گردید. در عرض راه ملعونی از قبیله بنی اسد که
ترابت طینتش همچنین از ... حسد بود. که او را جراح بن سنان میگفتند. امر من اسب
لجام اسب آن سلیمان ب طاهر و محن را گرفت. و خنجری بر ران مبارکش زد که تا استخوانش
شکافت و بروایت دیگر بر پهلوی مبارکش زد و گفت کافر شدی چنانچه پدرت کافر شده بود
ملازمان آنحضرت آن لعین را بقتل رسانیدند. و آنحضرت بعد از ورود مداین معالجه اکبر جراحت

نامه نوشتن کوفیان بمعاویه علیه الهاویه

فرمود اما اهل کوفه پس نامها بمعاویه علیه الهاویه می نوشتند که سپاه کوفیان جگرگوشهٔ سید انس و جان را
بتو می سپاریم و آنحضرت نامهٔ که مشتمل بر ذکر عقوبات مخالف خداوند بود بر ایشان نوشت کوفیان
آن زمان را چون زمان سید الشهدا آزرده اجابت دعوت آن مهر سپهر سیادت و شمسهٔ ایوان
طهارت و قمر فلک ولایت ننمودند مگر قلیلی پس آن سرور انقیاد لاعلاج بمقتضای امر قادر ذو الجلال
الم تر الی الذین کفوا ایدیکم عن القتال بصلح نمودن آن محور دائرهٔ کفر و ضلال شرایط
چند در حفظ دما و اموال شیعیان خود تن در داده صلح نمود و روانهٔ مدینهٔ جد خود گردید لمؤلفه
کفر انکر چه طغیان میکند ÷ اهرمن حرف سلیمان میزند ÷ کعبه را بتخانه می سازد دگر ÷
ابن بوسفیان سگ پیداگر ÷ بر بساط آن سلیمان شرف ÷ بت پرستی را نشاند بی تکلف ÷
و بعد از چندی آنمهر گردون سیر بجهت عارضهٔ بدبیر دمشق رفته در مراجعت عود بموصل کاشانهٔ
دیو باطن افعی نمای منزل نمود لمؤلفه در روش کوه کوه از کفر بد کین ÷
ظاهر از اسلام بنمود در جبین ÷ ظاهرش گلزار دل پر خار بود ÷ کفتش افعی و نهان خوار بود ÷
آن لعین با همه سابقهٔ معاویه بی دین و ارسال شیشهٔ زهر آن بد آیین بجهت نوشانیدن آن
آن برگزیده رب العالمین بر اسم مهمان نوازی سه مرتبه از آن زهر بآنجناب خورانید
در اثنای مهمانی هر بار از آن جگرخوار رنجور و بیمار میگردید و از حضرت پروردگار مسئلت
شفا نموده لباس عافیت می پوشید و چون جمع از احباب از عمل آن میزبان ناصواب
مطلع گردیدند آن خبیث بد گهر را بمهمانخانهٔ سقر فرستادند پس آنجناب با تن بیمار
و حال زار بمدینهٔ طیبه روان و در آنمکان رفیع البنیان ملازم حرم آستان سید

الانس

الانس و جان گردید لمؤلفه مور شد دیگر بکارم آسمان ÷ آسمان عزتی گشتش پاسبان ÷
گشت زمزم بار دیگر سلسبیل ÷ کعبه شد منزلگاه آل خلیل ÷ معویه علیه الهاویه بعد از اطلاع شیشهٔ
زهر با نامه نزد مروان والی مدینه فرستاد که در نامه مندرج بود که این زهر مرسولهٔ قیصر روم است
و قطرهٔ از آن کفایت فنای حیات بحر عمان نماید بهر نوعی که توانی قدری از این بحسن ع فرزند
امیر المؤمنین ع بخوران و به پدر بزرگوارش ملحق ساز مروان علیه الهاویه و النیران بواسطهٔ
زن دلالهٔ اسما زوجهٔ آنحضرت بوعدهٔ تزویج یزید فریفته آن لعینه از آن زهر با عسل
آمیخته بآنحضرت خورانید آنحضرت رنجور و علیل گردید آن شب تا صباح در قی بود و صبح بنزد قبر
جد بزرگوار طلب شفا نمود شربت شفا نوشید آن لعینه بار دیگر رطب آمیخته بخورد
حضرت از سابق زیاده تر و باستعلاج دعا در حرم محمد مصطفی صلعم و آله شفا یافت و بجهت
تغییر آب و هوا بموصل رفت که دور از رحمت حق دور بود بعد از اطلاع بورود آنحضرت بموصل
سنان عصائی خود را بزهر آب داده و تعجیل وارد موصل و در خدمت آنحضرت در مسجد و منزل
بنماز و استماع احادیث بسر می برد روزی آن خورشید سپهر احمدی بعد از ادای فریضه
بر در مسجد پای راست را بر بالای پای چپ انداخته بذکر اخبار و نشر آثار می پرداخت که
خبیث لعین آنحضرت روان سنان عصائی بر پشت پای آن اشرف بند حصار ایمان آمد
فهمید فرو برد آنحضرت از آن درد آه کشید غشی کرده بیهوش افتاد و پای مبارکش ورم
کرد جمع از خواهی بآن ناکس بی خلاص بر دوختند حضرت ایشانرا منع فرموده و اشاره
بکوری باطن آن لعین نمود بعد از چند روز آن کور بقصد رفتن دمشق از موصل فرار گشته

بکیر خسرو سپهر اساس یعنی حضرت عباس افتاد. آنحضرت با همان عصا سر و روی آن سیه‌رو
مجروح با مردی غلامان آنحضرت او را کشتند صلحای موصل جسد کشتی او را سوختند **لمؤلفه**
شد از ضرب سنان آن کور موصل ⁂ بقعر هاویه در نار واصل ⁂
پس حضرت آنجور و آزار عود بمدینه جد بزرگوار فرمودند. مروان مرة ثانیة از زهر
سابق با نوید های سابقه و عقیدۀ مقرر وارید بنزد اسما ملعونه فرستاد و آن ملعونه جهت
بر شهادت آنحضرت کمالات تا اینکه در شب جمعه بیست و هشتم ماه صفر قدری از آن زهر	بیست و هشتم ماه صفر
بر داشته روی بمنزل آن امام علیه المثال کذاشت مقرر شد اینکه اگر دیدند مرا عذرم علوم
تاب مفارقت هجران. و اگر ندیدند شهادت آن مرکز دائرۀ امکان چون بمنزل آن
حضرت در آمد **لمؤلفه** اهرمن بگشود بار اندر حرم ⁂ کعبه دیگر بار شد دار الصنم ⁂
تا قدم بنهاد اسما لعین ⁂ خانۀ کو نزد حق بد محترم ⁂ در فلک خیل ملک بگریستی ⁂
کاین لعینه میشتابد از ستم ⁂ خانۀ ایمان درین از بن خراب ⁂ میکند ویران بنا های کرم ⁂
بت پرستی رو به بیت القدس کرد ⁂ در درون کفر اندر دامن ستم ⁂ و چون آنحضرت را بر بستر آرمیده
دید و خواهران و دختران و کنیزان چون بنات نعش در اطراف آن خورشید مرکز ایکار بخواب
رفته اند. آن ملعونه چون ستم در بطن مار آهسته و هموار خود را بکوزۀ آب سر بسته
بکرهای و کره زده و مهر نموده آنحضرت رسانید آن زهر جانکاه را بر سر آن ریخت
و با تکرار بسته بحیله بی آنکه خلقی بمهور رسانند زهر را بآب رسانید عود بمنزل خود نمود بر آنکه
کسی او را نبیند بعد از زمانی آنحضرت از خواب غم بیدار و حضرت زینب خاتون را

آواز داد

یا امام حسن ع

۵۵

آواز داد آن مکرمۀ ممتحن از خواب برخواسته در برابر حضرت امام حسن علیه السلام آمد و نشست
حضرت فرمود که ای خواهر جان من **لمؤلفه** زینب ای خواهر ای دل خون زار ⁂
سر برآر از خواب و بین حال اشکبار ⁂ جد و باب مهربان دیدم بخواب ⁂
مادر اندر بسترم ریزان گلاب ⁂ بر لسان حال گفتندی بمن ⁂
العجل بشتاب سوی ما حسن ⁂ خواهرای نور دو چشمان پر آب ⁂
بهر تجدید وضو بیار آب ⁂ میرسد بر گوش هوشم هر دمی ⁂
خواب دار آب آخر شد آخر زندگی ⁂ ای بجهت تجدید وضوی من حاضر ساز پس بجهت
غلبۀ تشنگی و عطش دست مبارک بکتاب آن کوزه دراز و مهر آنرا برقرار دید دم بی
از آن پیمانۀ زهر جفا درکشید **لمؤلفه** که آبش که بود آن آب آتش ⁂
دل زهرا از آن آتش مشوش ⁂ دل زینب شد از غم لخته خون ⁂ ز کوه سر ز چشم چشمه بیرون ⁂
از آن آبی که بود از زهر الماس ⁂ قلوب شیعه از غم پر ز وسواس ⁂ کمو آبی که دل ز آن آب خون آب ⁂
شکوه و شوکت ز آن آب غرقاب ⁂ روان بود از جبال کفر کینه ⁂ ز دنی آتش دل هر سفینه ⁂
دل کرد و بیان ز آتش انداخت ⁂ قلوب قدسیان ز آن آب بگداخت ⁂ نبی را جامه ز آن آب صد چاک ⁂
علی را فرق از آن آب غمناک ⁂ ز زهرا خرمن صبر و شکیبائی ⁂ شد از سیلاب آن آب غم افزای ⁂
حسین را ز آن آب بیتاب ⁂ ز گریه کشتی تن کرد غرقاب ⁂ پس فرمود که آه آه آن چه آب بود
که آتش بجگرم زد. بر خرمن جان ناتوانم زد. و از حلق تا ناف مرا پاره پاره کرد. و اشک خونین
برخسار و جبین ریخت و ناله ای ابن الحسین هم از دل پر درد بر کشید یاران ابو نور بینی

بجگر حضرت امام حسین ع گشته فشد و آن برگزیده خداوند را از صورت حال مطلع
ساختند و آن مظلوم بتعجیل تمام خود را بر بالین آن امام انام رسانید دید که آنحضرت
از درد دل می نالد و خود را بر زمین میغلطاند و چون نظر انورش بر آن برادر مهربان افتاد
بغل گشود و چون جان عزیزش در بر کشید آنگاه ز سم وداع نمود و فرمود که ای برادر گرامی
الحمد رسول خدا صلعم و آله و علی مرتضی علیه السلام در باره شهادت من فرموده بودند واقع
شد و یقین دارم که بعد از من واقعه شهادت تو نیز واقع خواهد شد حضرت امام
حسن ع با حضرت امام حسین ع با جمیع خواهران گریان و دختران سینه بریان خروش برآوردند
حضرت امام حسن ع فرمود که یا حسین اینک جد و پدر و مادرم را در خواب دیدم
که دست مرا گرفته در روضات جنان می خرامیدند و جدم بمن فرمود که شاد باش از
دست دشمنان خلاص یافتی و از جور اعدا و برکنار شدی و فردا نزد ما خواهی بود
چون بیدار شدم و از این آتش میدهم از خلق تا نفر را برید حضرت امام حسین ع
اراده آن داشت میدان از آن آب نخورد حضرت امام حسن ع کوزه را از او گرفت بر زمین
افکند و بشکست هر موضعیکه آن آب میرسید شاخ شاخ میشد لمؤلفه

آبی که دل خاک از آن آب شکافت ⁂ چون آه جگر سوخته افلاک شکافت ⁂
آمد چه بکار آب بر چرخ برین ⁂ از نار تو اش سینه افلاک شکافت ⁂
بر مجمع انبیا گر چه بنمود عبور ⁂ قلب شه احمد لولاک شکافت ⁂

پس ساعت بساعت درد آنحضرت شدید تر و اضطراب آن سرور شهدا آه بیشتر میشد

چون

یا امام حسن ادرکنی

چون وقت طلوع آفتاب رسید آن مهر سپهر امامت را قی دست داد طشتی آوردند و در برابر
آنحضرت گذاردند بروایت جناده بن امیه یَقْذِفُ عَلَیْهِ الدَّمَ وَ یَخْرُجُ کَبِدُهُ
قَطْعَةً قَطْعَةً مِنَ السَّمِّ و چون قی بسیار کرد در آن طشت جگرش پاره پاره از شدت
سم شده بود و در آن طشت میریخت مؤلف گوید در بعضی از کتب معتبره هفتاد پاره جگر
مذکور است و بعضی صد و هفتاد نیز گفته اند و لیکن روایت از آل محمد صلعم در تعداد بنظر فقیر
نرسیده پس حضرت امام حسن ع فرمود که لَقَدْ سُقِیتُ السَّمَّ مِرَارًا مَا سُقِیتُهُ
مِثْلَ هٰذِهِ الْمَرَّةِ لَقَدْ تَقَطَّعَتْ قَطْعَةً قَطْعَةً مِنْ کَبِدِی فَجَعَلْتُ
اُقَلِّبُهَا بِعُودٍ مَعِی بتحقیق که مکرر مرا زهر ستم خورانیدند و لیکن مثل این دفعه واقع
نشده بود بتحقیق که قطع نموده و پاره پاره کرده جگر مرا چوبیکه با من بود آنحضرت گرفته و آن
پارهای جگر را این رو و آن رو میکرد مؤلف گوید که جگر از آتش میدان ستم بر آن امام
انام احشا و جگر آنفرزند پیغمبر را ضعیف و از توانائی بیرون کرده بودند و این مرتبه
ستم فوق رشته تار و پود جگر را از هم گسیخت و خونابه دل و جگر آن فرزند خیر البشر را
قطعه قطعه در طشت ریخت پس جناب حضرت امام حسین ع چون آن احوال را دید مضطرب
شد و زینب خاتون خروش و ناله بر آورد و تمام اهلبیت رسالت ناله و احسناه
بر آوردند لمؤلفه

خروش و غم دیگر شد در مدینه ⁂ مدینه بحر غم تنها سفینه ⁂
ز زینب ناله‌ها بر چرخ برفت ⁂ غم پنهان عیان شد دست بر سر ⁂ لسان حال آن فرزند زهرا ⁂
بدین افغان و زاری بود گویا ⁂ برادر ای جگر صد پاره من ⁂ چه داری فکر اندر باره من ⁂

ز داغ مصطفی در آه و سوزم ∴ ز هجر مادرم گریان هنوزم ∴ مرا دل داغدار از داغ بابست ∴
روا کی داغ دیگر روی داغست ∴ چسان بینم جگر اعضای پاره ∴ برادر تی کند یارب چه چاره ∴
که از هر پاره اش صد پاره ام دل ∴ بدل داغ برادر هست مشکل ∴ خصوصا چون حسن مهر منیری ∴
حسین بی جان آمد پس وقت سیری ∴ دیگر ز آل عبا باقی نمانده ∴ که زینب بر سرش نوحه نخوانده ∴ کشته
بجز این خامس آل عبا کی ∴ حسینم میر دشت کربلا ئی ∴ مرا هر دم خلد بر قلب [illegible] ∴
حسین و اکبر آیم بعزیاد ∴ تن آن نور دیده پاره پاره ∴ بگفت این و بقاسم شد اشاره ∴
علمدار حسین با دست بینم ∴ شهید اصغر به دوست بینم ∴ به بینم خیمه را آتش کین ∴
زنند از کینه خود قوم بیدین ∴ حرم بی نوحه گر در خوار و آزار ∴ گهی در کوچه و گاهی به بازار ∴
گهی در مجلس ابن زیاد بینم ∴ گهی در شام با رغم گشایم ∴ مرا دل داغدار و سینه پرخون ∴
بگفت و طرف برادر خانه برون ∴ مجملاً چون نزدیک آن کمال روح شریف آن آشیانه قدسی
رسید سر خود را مهرسان در کنار برادر مهربان گذاشت و آغاز وصیت نمود پس حضرت
قاسم را احضار نموده آن نور دیده سید ابرار آوردند آنحضرت را نظر مهر اثر بر رخ
آن شمع خاندان افتاد اشک جگر گون بر عارض سبز آن امام دکون فرو ریخت و آنحضرت را
نظر التفات بر حضرت قاسم از سایر فرزندان بیشتر بود بجهت آنکه میدانست که
آن نور دیده لایق قربانی کعبه وفای سلطان کربلا در صحرای منزلت آن نور دیده
در بغل کشید و فرمود زهی سعادت تو اگر بنوازند که امر تو در رکاب سعادت انتساب
عم عالی جناب خود جان خود را فدا خواهی ساخت پس آنحضرت امام حسین علیه السلام فرمود که فاطمه
دخ

با امام حسن

۵۷

دختر خود را مهر شهادت بعقد قاسم برآورده زیرا که حجله او در ریاض جنان خواهد بود
و حضرت امام حسین علیه السلام بفرموده برادر با جان برابر خود عمل فرمود لمؤلفه غفر الله
این بدن شمع بزم مرگ در کربلا ∴ روز عاشورا و هنگام عزا ∴ شاه دین از بهر آن نور دو عین ∴
حجله ترتیب داد با صد نور و زین ∴ روبروی بانوی میر عرب ∴ زینب آن بلند عالی نسب ∴
خواهران آمد با چشم اشکبار ∴ جبه رخت برادر را بیار ∴ با دل پر خون بصد درد و محن ∴
رخت دامادی به پر اسم کفن ∴ در بر قاسم نمود از شور و شین ∴ با دل بریان شه خوبان حسین ∴
بر سر عروس چکاکا داماد عروس ∴ با دل پر درد و صد آه و افسوس ∴ گفت از درد و فغان خونتین ∴
در کجائی ای برادر جان حسن ∴ بنگر داماد قاسم زمن ∴ جسم داماد یکی گریان بگور ∴
ای برادر عهد [illegible] ∴ در میدان خاک پاک کربلا ∴ یک امام و یک غرق خون ∴
حجله شاه جور کونی سرنگون ∴ پس حضرت امام حسن علیه السلام ودایع امامت را با آن سرحلقه عصمت و
طهارت سپرد و عشیره و برادران و عقارب و خواهران را وداع فرمود و اهل بیت را
با اصحاب به اطاعت امام حسین علیه السلام آن زبده اولو الالباب امر فرمود و همگی بجان قبول نمودند
پس آن روح شریفش از قفص اجساد عنصر طیران و بشاخسار طوبی جنان آشیان گزید
در آنوقت همه برادران و خواهران فریاد و الغاه و ناله و حسناه برآوردند زینب
و کلثوم مغموم از سر کشیدند و ناله و حسرتا بفلک مینا با فغان و آه رسانیدند
و حضرت امام حسین علیه السلام همراهی گریه و بجای اشک خون از دیدگان فرو ریخت حضرت عباس
علیه السلام آه با آسمان افراشت و سایر برادران هر یک ترین آه و ناله بجان نگاه کردیدند و شال عزا

بگردان نمودند **لمؤلفه** در مدینه شور محشر شد عیان ÷ چون عزای خاتم پیغمبران ÷
ناله کردند پر سوز زنان اهل بیت ÷ سینه کوبان دختران اهل بیت ÷ شد بلند کیوان با صد افغان و شین ÷
حضرت عباس شاه دین حسین ÷ خون دل از دیدها ریزان همه ÷ سینه زنان ناله کنان گریان همه ÷
ناله و آه از دل با غمین ÷ شور افکند همچو روز رستخیز ÷ پس سید الشهدا آنحضرت بمقتضای
وصیت حضرت امام حسن علیه السلام اورا غسل داده حنوط فرمود و کفن پوشید و آنحضرت را بر تابوت
گذاشته برداشتند و روانه حرم کنز الانوار احمد مختار گردیدند بجهت تجدید عهد و چون عزم
گشودن باب روضه منوره آن اولوا الالباب نمودند که آنحضرت را آنجا دفن نمایند مروان ملعون
با فرزندان عثمان و آل ابو سفیان و سایر بنی امیه مانع شدند و گفتند بر ما گوارا نیست
که عثمان لعین در خارج بقیع مدفون گردد و حضرت امام حسن علیه السلام با حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در یک بقعه دفن شوند این نخواهد شد تا نیزها و شمشیرها شکسته گردد و تیرها از کمانها رها گردد مجملا
آن گروه اشرار از دل ماتم عظم نگذاشتند که نور دیده حیدر کرار را در حرم احمد مختار دفن نمایند
ابن عباس گوید که در این حال صدای نعره شنیدیم دیدیم عایشه لعینه عیبی آنحضرت بر خود
حرام کرده با جمعی از اشرار بر قاطری سوار مسلح برده حیا را از رخ برداشته مردم سو
تحریص بقتال می نماید و روی بمن نمود و گفت که یا ابن عباس نخواهم گذاشت کسی را که من
دوست ندارم داخل حرم رسول خدا گردد و من گفتم که سوأتاه یوما تجملت ویوما
تبغلت وان عشت تفیلت ابن حجاج شاعر بغداد گفت یا بنت
ابابکر لاکان ولا کنت لک التسع من الثمن وبالکل تملکت

تجملت

یا امام حسن ع

تجملت تبغلت وان عشت تفیلت پس آن لعینه فریاد برکشید که بخدا قسم
نمیگذارم که حبل المتین خدا را در اینجا دفن نمایید تا یک مو در سر من است و مروان که آن بیحیا
امر نمود که جنازه آن مظلوم را تیرباران کردند و هفتاد تیر از جنازه آن امام کبیر کشیدند
پس بنی هاشم خواستند که شمشیرها بکشند و جنگ کنند حضرت امام حسین علیه السلام ایشان را
مانع شد و فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که وصیت برادرم را ضایع مکنید که آنحضرت فرموده بود
که در جنازه من خونی ریخته نشود هر چند بقدر خون حجامی بوده باشد **لمؤلفه عفی الله عنه**
تیرباران کردند نعش حسن ÷ آن امام راستین ممتحن ÷ یادم آمد تیرباران قضا ÷
گر قدر شد در زمین کربلا ÷ همچو باران تیر مرآن شاه دین ÷ بر تن سردار مظلومان حسین ÷
بر حسن از عایشه شد این ستم ÷ بر حسین شد از عمر تیر الم ÷ بر حسن هفتاد آمد بر حسین ÷
چار هزار از شیعه کنان شور و شین ÷ باشدم زین تیرباران داغدار ÷ دل چو مجمر هر طرف سوراخ دار ÷
غنچه دل چون ثریا در فلک ÷ هر طرف سوراخ وی دارد نمک ÷ زان سبب نالم ز دل همچون هزار ÷
زان ستم بنگر دلم سوراخ دار ÷ همچو بر آن شاه دین آمد ز تیر ÷ بر دلم بنشسته تا بر پی خمیر ÷
چون نگریم تیرها دارم بدل ÷ چون نسازم زاشک خاک راه گل ÷ بر حسن نالم گهی گه بر حسین ÷
تا که آرم عالمی بر شور و شین ÷ گر بر آرد گریه بر هر چشم سر ÷ گریه سازد عالمی زیر و زبر ÷
سیل اشک از بحر دل طوفان کند ÷ آب این بحر عالمی ویران کند ÷ پس محمد بن الحنفیه متعرض آن
لعینه گردید عایشه گفت که یا ابن الحنفیه هؤلاء الفواطم یتکلمون فما کلامک
ای پسر حنفیه اینها اولاد فاطمه زهرا علیها السلام میباشند که سخن میگویند حرف تو چیست فقال

لما الحسین ع وانت تبعد بین محمدا من الفواطم لقد ولدته ثلث
فواطم فاطمة بنت عمران ابن عائذ بن عمرو بن مخزوم وفاطمة بنت
اسد بن هاشم وفاطمة بنت زائدة ابن الاصم بن رواحة بن حجر بن
معیص بن عامر یعنی علیه عرض کرد که یا حسین جنازه را برگردانید و ببرید بر سنگه
سنه قوم رسیدند که مخاصمه را طول میدهید پس حضرت امام حسین ع از مرقد مطهر حضرت رسول ص
میل بسمت قبر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نمودند و بعد از سلام بآن مرقد پاک
از آن حرم بیرون رفته جنازه آنحضرت را به بقیع بردند و دفن نمودند و چون حضرت امام
حسین ع جسد مطهر آن مهر انور را با دیده نمناک در لحد خاک پنهان نمود فرمود
ادهن راسی ام اطیب محاسنی • وراسک معفور وانت سلیب • که
ای برادر جان من ای حسن آیا بعد از تو من خواهم که بر سرم روغن بمالم یا بعطریات لحیتی
خود را معطر سازم و حال آنکه سر تو در زیر خاک پنهان و جسد مطهرت از لباس عریان است
او استمتع الدنیا لشیء احبه • الی کل ما ادنی الیک حبیب
آیا تمتع خواهم برد از دنیا بچیزی که او را دوست داشته باشم ای برادر جان برادر بلکه هر چیزی که در نزد
تو است دوست و حبیب آن محبوب من است فلا زلت ابکی ما تغنت حمامة
علیک وما هبت صبا وجنوب ای برادر جان برادر همیشه بر تو گریان و در عزایت
سینه بریان خواهم بود مادامیکه مرغان خوش الحان در شاخسار درختان در عزایت نوحه سرایی کنند
و مادامیکه باد صبا و جنوب میوزد بغیر از آن زمان تسکینی نیست لمؤلفه وفقه الله

نالام

نالام آید چو طیر از شاخسار ⁂ سیل اشکم همچو ابر نوبهار ⁂
بر آرم چون جنوب و چون صبا ⁂ آید از کاخ جگر طرف سما ⁂
وما هملت عینی من الدمع قطرة • وما اخضر فی دوح الحجاز قضیب
و بجز این دیدگانم از باران اشک سیل سان جاری خواهد بود مادامیکه شاخ درخت در درختان
حجاز سبز است لمؤلفه آن قدر بارم ز ابر دیدگان ⁂ تا که از دریا دهد اشکم نشان ⁂
گریم از روی حقیقت نی مجاز ⁂ تا که شاخی سبز است اندر حجاز ⁂ چون نگریم داغ تو اندر دل است ⁂
کار دل بی آن بنا شد مشکل است ⁂ پشتم از درد غمت شکسته دل کباب ⁂ سینه ام پر آه و چشمم از خون پر آب ⁂
بکائی طویل والدموع غزیرة ⁂ وانت بعید والمزار قریب • گریه و زاریم
طولانیست و اشک دیدگانم بی پایان و تو ای برادر جان من دوری و مزارت نزدیک نمایان
لمؤلفه دل چو دریا دیده ام شط فرات ⁂ عالمی از اشک من گردیده مات ⁂
اشکم از معدن بر آید سیل سان ⁂ اختیار رفت بی رود روان ⁂ تو بعیدی ای برادر جان زار ⁂
من درین هجران باین قرب مزار ⁂ گریه و سوزم چو شمع عابدان ⁂ در عزایت ای برادر روح روان ⁂
وقبرک اطراف البیوت محوطة • الا کل من تحت التراب غریب •
و قبر مطهر ترا خانهای مدینه و اهل حجاز احاطه کرده است آیا نیست که هر کسی که در زیر خاک است غریب است
ولا یفرح الباقی خلاف الذی مضی • وکل فتی للموت فیه نصیب فرحناک
نباشد که نیک باقی مانده اند بعد از آنکسیکه رفته است و سر را بر تیره تراب کشیده است
و هر جوانی را از مرگ نصیبی است نظم جهان جام و فلک ساقی اجل می ⁂ خلایق باده نوش مجلس وی ⁂

نظری بنما اصلاح مجلس را ٭ ازین جام وازین ساقی ازین می ٭ فلیس حبیب من اصیب
بماله ٭ ولکن من وادی اخیه حبیب ٭ یعنی مسلوب ومنهوب یعنی برهنه وغارت زده
نیست کسیکه مال او رفته باشد وغارتش کرده باشند ولکن کسیکه برادرش را در خاک پنهان کنند
او برهنه وغارت زده است **لمؤلفه** چون کنم بی تو جهان ومال او ٭ بر چه کار آید بگو اموال او ٭
چون تو رفتی زیر خاک ای نور عین ٭ غارت آرام کردی از حسین ٭ تشبیک من امسی
یناجیک طیفه ولیس لمن تحت التراب نسیب ٭ عالم و بلبع با جوال تو کی است
ایکاش برادر که شب میکند دور و دراز شب بیاید تو در ناله و زاری است ٭ مجنون تحت تراب
خواستی حجب ظلمانیه عالم با احوال تو نیست شد **لمؤلفه** خانه درکش مکن شرح محن ٭
شرح حالت میدهی یعنی حسن ٭ شرح این احوال که پایان رسد ٭ کر جهانها از غم لب جان رسد ٭
کر جهان جمله لالال خون ٭ طشت کردون کهنه از خون سرنکون ٭ شرح این ماتم کجا آید بسلم ٭
کی توان ختم الم کرد از رقم ٭ شیعه را سوختن زین داغ و شین ٭ رو نما بر شرح احوال حسین ٭
یارب دل را قرین آه کن ٭ دست من در دامن آن شاه کن ٭ بر حسن بخشی کنه کار حسین ٭
کو بیم آمین ورب العالمین ٭ بحر ختم این کلام از شیعیان ٭ کن تمنا ختم اخلاص زجان ٭
دیکر از شیع المثانی التائی ٭ کن تمنا از عوام واز خواص ٭

المجلس الخامس

در بیان مجملی از اسرار شهادت سید کونین مولینا ابی عبد الله الحسین ع
ودر ضمن روایت قدامة بن زائده که مشتمل است بر مجملی از احوال مولینا
علی بن الحسین علیهما السلام معروف بعصمت بانو زینب بعقیلة الکمال حضرت زینب خاتون مذکور میکردد

بسم الله الرحمن الرحیم

مولینا الحسین و تاریخ ابن زائده

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی جعل البلاء علامة لاهل المودة الولاء ٭ وفرقانا به یعرف
الاولیاء من الاعداء ٭ وتمحیصا لحزب الوفاء من فرق الجفاء ٭ وفاروقا
لاهل القرب من البعداء ٭ وامتحانا لجماعة السعداء من خیل الاشقیاء ٭
ثم الشکر لمن جعل اسطرلاب البلیات آلة الاختبار للکاینات ٭ و
جعل الانبیاء صفحات ٭ والمرسلین خطوطات ٭ والاولیاء مدبرات
واولوا العزم حلقات ٭ والابرار درجات ٭ والاخیار حلقات ٭ والخزان
عضادات ٭ والاصول شبهات ٭ والعناصر متحملات ٭ والدعائم مکملات
والارکان متحلیات ٭ والابواب صلیبیات ٭ والامناء متقبلات ٭ و
الاصفیاء مترنمات ٭ وجعل المهیمن علی الکل خاتم البریات البشیر
النذیر ٭ والسراج المنیر النبی الذی اوضح الله به الدلالات ٭ واقام
به الرسالات ٭ وختم به النبوات ٭ وفتح به الخیرات ٭ سید الانبیاء محمد
المصطفی صلعم ٭ والصلوة والسلام علیه وعلی اخیه وارث الانبیاء ٭
وسید الاوصیاء ٭ والممتحن باجناس الحروب وانواع البلایا ٭
وعلی الممتحنین من بناته واحفاده وآله وذریته واولاده خصوصا
علی الممتحن الذی لیس فی عوالم اجناس الابتلاء له مثل المربون
انواع افتنانه واصناف اختباره ٭ والشخاص تمحیصه علی سبیل الاشاع

فی کتاب الله عزّ وجلّ فی قوله تعالی فی سورة البقرة ولنبلونّکم بشیء من
الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشّر الصابرین
الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انّا لله وانّا الیه راجعون. اولئک
علیهم صلوات من ربّهم ورحمة واولئک هم المفلحون. فی سورة آل عمران
کلّ نفس ذائقة الموت وانّما توفّون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح
عن النار وادخل الجنّة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الّا متاع الغرور.
لتبلونّ فی اموالکم وانفسکم ولتسمعنّ من الذین اوتوا الکتاب من
قبلکم ومن الذین اشرکوا اذی کثیرا وان تصبروا وتتّقوا فانّ ذلک من
عزم الامور. اعنی الشهید الذی قتلوا خمسة نفر من اولاده بین عینیه
وقطعوا بین عینیه من اخیه بل بنیه واخته وروس اصحابه وجرحوا
جمیع اعضائه. ونهبوا امواله. وسلبوا اخته وبناته. وعلّوا
راسه علی رؤس الرماح والاسنّة. وداروا به فی الکوفان بین
الاعادی والاحبّة. السیّد العطشان. والسلیب العریان. قوام
العالمین. ونظام الثقلین. وعماد الکونین. مولینا ابا عبد الله
الحسین علیه السلام. آه آه من مصیبته. واحزناه من کربته. واویلاه
من غربته. واعجباه من وحدته. وامصیبتاه من ذلّ بنته. بر شیعهٔ عارف
هوشیار. وزائر جان نثار. ومحبّ باکی وعزادار. مخفی نماند که مقصود حضرت معبود از جعل ذات

وجود

وجود. الذی خلق فسوّی. والذی قدّر فهدی. جز اظهار کرم وجود. وبذل و
عطا چیزی دیگر نبود. وچون نفس حکیم از عبث ولغو وجهالت وسهو بری است وعطایش
بر عباد بلا سبب منافی با حکمت بود با حکمت اهدای باب تکلیف مفتوح واساس عاری از لباس ابتلاء
وتمحیص وافتتان موضوع گردید. قال الله عزّ وجلّ الم احسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا آمنّا وهم لا یفتنون. ولقد فتنّا الذین من قبلهم
فلیعلمنّ الله الذین صدقوا ولیعلمنّ الکاذبین. انسان جهت انسی
عالم جبروت انوار قدسی. بظلمت کدهٔ حجاب کرۀ عنصری بشرب امتزاج داد. لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم. ثمّ رددناه اسفل سافلین.
بجهت اختلاف مزاج نور وظلمت دواعی ومیول مختلف گردید. زیّن للناس حبّ الشهوات
من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضّة
والخیل المسوّمة من الانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا
والله عنده حسن المآب. قل اؤنبّئکم بخیر من ذلکم للذین اتّقوا
عند ربّهم جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وازواج
مطهّرة ورضوان من الله والله بصیر بالعباد. الذین یقولون
ربّنا انّنا آمنّا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار. الصابرین
والصادقین والقانتین والمنفقین والمستغفرین بالاسحار.
ارسال رسل وانزال کتب بجهت توضیح دواعی نور واغوای ظلمت بود وسراج عقل

نیز از ضوء خورشید فؤادت در فانوس دماغ برافروخت و سلطان ذی الاقتدار ارش کردانید
که امتیاز نجوم خیرات را از عساکر فتنه انگیز اوهام و خیالات ناشیه از شرور تواند نمود ـ
فالهمها فجورها وتقویها قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها
و ثمرات دواعی نور و دواعی ظلمت را بانهاء مختلفه بگوش هوش شنوا . و آذان قلوب بینا این خوانند
و ارشاد فرموده بسرعت زوال دواعی ظلمت مثل آیه هود که فرموده من کان یرید الحیوة
الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم وهم فیها لا یبخسون . اولئک
الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار وحبط ما صنعوا فیها وباطل
ما کانوا یعملون . و نیز فرموده که الذین یصدون عن سبیل الله و
یبغونها عوجا وهم بالاخرة کافرون . و فرموده که واضرب لهم
مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض
فاصبح هشیما تذروه الریاح وکان الله علی کل شیء مقتدرا . و
ثمرات دواعی نور و ثبات آنرا بیان فرموده بقول خود در سوره یونس الذین امنوا وکانوا
یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله
ذلک هو الفوز العظیم . و در سوره هود میفرماید که ان الذین امنوا وعملوا
الصالحات واخبتوا الی ربهم اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون
و بعد مثل فریقین را فرموده که مثل الفریقین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع
هل یستویان مثلا افلا تذکرون . و چون مقام بیان فقط تمام نمود .

ویقولون

ویقولون امنا بالله وبالرسول واطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد
ذلک وما اولئک بالمؤمنین . وما کان الله لیذر المؤمنین علی
ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب فیجعل الخبیث بعضه
علی بعض لهذا اساس ابتلا بر فی سوره آل عمران ثم انزل علیکم من بعد
الغم امنة نعاسا الآیه . ولیبتلی الله ما فی صدورکم ولیمحص ما فی
قلوبکم . تا اهل اخلاص در بوته افتتان از خلوص بر آیند . و ارباب نفاق در بحر خطیات
غریق و فرو مانند . و کریمه وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین . در حق
مخلصین ظاهر . و شریفه مما خطیئاتهم اغرقوا . در شان فرق منافقین
بظهور هویدا گردد . ازین جهت نار بلا را افروخت من دخله کان امنا لان
الراحل الیه قریب المسافة ومن لم کان کافرا لان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار . این است که حدیث البلاء للولاء و جز البلاء
موکل بالانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل . ظهور یافت
و انبیاء و هر یک کمر همت را محکم بسته . و دامن عزیمت را بر میان پیوسته . خود را از برای
نزول بلا . آماده و مهیا ساختند . و قلعه زمان این عاریت سرای سراب آب نما را
بعین یقین مشاهده نمودند . چون ایوب نبی که جسد مطهر از ارجاس خود را . در بوته
خلاص اخلاص گذارد . و بنار ورود داد در منافخ دود کرم چندان دمید . که آن جسد
نور مجسم سان . چون خانه زنبور گردید . و اسمعیل صادق الوعد در میدان تمحیص چندان

قدم مبارک را افشرد که پوست سر مطهرش را کندند و جز نداری و لِیَ اَشْوَقُ بِالْحُسَیْن
علیه السلام چیزی بیان ننمود و حضرت زکریا در مقام اختبار در میان دار تن مبارک خود را
بر تنصیف شدن به منشار در داد و یحیی گریان در بوته محنت بر امتحان سر مبارک
نهاد و هکذا ولاة امر در مقام ثبات پای افشرده دست از رشته حیات برداشته
و چشم امید از این دار غدار پوشیده به مقامات عوالم قدس دیده مبارک گشودند
چون مرکز دائره امکان امیر مؤمنان و محور دائره یمن مولای عالمیان حضرت امام حسن علیهما السلام
و قطب فلک الافلاک صبر و تحمل و منطقه بروج سپهر وقار و تجمل و لجه غیر متناهی الامواج
شورشین حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و هکذا گروهی از شیعیان اخلاص
شان و جمعی از اهل سلوک و ارباب ایقان و جمعی از آنها اصحاب حضرت سید الشهداء
علیه السلام میباشند مرویست که چون آنحضرت اصحاب خود را جمع نمود و ایشان را موعظه
فرمود بعد از وعظ فرمود که من بیعت خود را از شما برداشتم و این شب تار را فرا گرفته
هر کجا که خواهید بروید فَذَرْهُمْ وَهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لِاَنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ
غَيْرِي ارباب نفاق که بطمع مال در خدمت آن برگزیده حضرت ذوالجلال آمده
بودند چون خفاش از چشمه کربلا رفتند و ارباب اخلاص که از شر نفاق
باطن خلاص یافته بودند قدم ثبات در مقام در رکاب آن برگزیده سید انام نگاه
داشتند فی الحال آن درخشنده مهر سپهر جلال به بازیچه خانه دنیا که اساس
سست بنیاد آن مانند خواب است که بعد از بیدار شدن هیچ نیست و چون سراب که

بعداز

بعد از وصول زایل و آنچه تصور شده بود بالمره بی اصل و باطل اشاره فرمود و بقای
عالم جاوید و سر در نایبید آن تعریف فرمود که اِنْ كُنْتُمْ كَذٰلِكَ فَانْظُرُوا اِلٰى
قُصُوْرِكُمْ وَمَنَازِلِكُمْ فِي الْجَنَّةِ اصحاب با وفا کلیم آسا بالکل بیدار از آن
مالک نواصی اشیاء خلع نعلین عالم عنصری ناسوتی نمودند بمحض اشاره آنحضرت طیران نمودند از خار
انگار ریاض قدسی شان عالم جبروتی آشیان گرفته از وادی ریب و تردید بمقام
تکمیل و یقین جاوید رسیدند بدان جهت بود که منتظر زمان وقعه بودند و چون زمان
آن در رسید بر یکدیگر سبقت در کارزار می نمودند و بلا حجاب خیلی غرق بحر وصال محبت
شاه شهیدان گردیدند که در کارزار احساس الم زخم تیر و نیزه و شمشیر نمی نمودند
و شاهد این مقال آنکه ستوده حضرت ذی الجلال و اصحاب خیر مآل او است در حین
زوال یوم عاشورا که ابو ثمامه صیداوی اظهار طلوع زوال و صلوة وصال بر آن سید
علیه الملک نمود حضرت او را دعا فرموده طلب مهلت ساعتی از امیر کفر اساس شقاوت سیر
عمر سعد نمود آن لعین اجابت ننمود حبیب بن مظاهر بجنگ آن گروه کافر مشغول گردید
حضرت زهیر بن القین و سعید بن عبدالله حنفی فرمود که در پیش روی من بایستید
تا نماز ظهر را ادا نمایم پس آن دو سعادتمند در پیش روی آن امام مقام گرفته
و هر تیری که از هر جانبی می آمد بر جان خود میخریدند سعید بن عبدالله در پیش روی آنحضرت
محو رانش نه تیر و قرارگاه نیزه و شمشیر ساخت که کَاَنَّمَا اَخَذَ الْحُسَيْنُ يَمِيْنًا
وَشِمَالًا قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ هر زمان که حضرت بر یمین میل و یا بشمال التفات می نمود

شهادت سعید بن عبدالله حنفی

سعید جسد خود را سپر آنحضرت می‌نمود پس آنمقدار آلم تیر و جراحت نیزه و شمشیر بر آن بزرگوار رسید که
بطاقت شده بر زمین افتاد در حالتیکه میگفت اللّهم العنهم لعن عادٍ و ثمود اللّهم
أبلغ نبیّك السلام وأبلغه ما لقیت من ألم الجراح فانی أردت
بذلك نصرة ذرّیة نبیّك · پس عاشق وار فی الحال بعالم قرب وصال شتافت
و طایر تیز پر روح شریفش از قفس ترکیب عناصر پرواز و در عالم روح افزای قدس با اهل
قرب دمساز گردید · و در جسد شریفش جز زخم نیزه و شمشیر سیزده جراحت تیر یافتند

شهادت عمرو بن قرظه انصاری

پس عمرو بن قرظه انصاری باذن آن سید انس و جان · بعزم جان نثاری بمیدان آمد
و هر تیری که از آن سپاه نامرد سیاه بجانب آنجناب بقعة الامکان می‌آمد عمرو بن قرظه آن تیر را
هدف سینه ساخت · و هر شمشیری که می‌افکندند بجان خود میخرید · پس نگذارد که بر آن امام علیه السلام چیزی
از آن گروه بدنام برسد تا جسد شریفش پاره پاره شد پس نظر بجانب سید الشهداء
کشود عرض نمود که یابن رسول الله أوفیت حضرت فرمود نعم انت امامی فی الجنة
و سلام مرا برسول الله صلی الله علیه و آله برسان و بدانکه منهم در اثر شما رسیدیم پس مشغول قتال
بود تا آنکه شربت شهادت و وصال را نوشید پس ارباب ولا بخیر این مشاع گران بهار
بلا مشعوف و با اصحاب عشق کربلا موصوف میباشند و سفینه جسد را در بحر بلا افکنده
و از تواتر و هجوم امواج حوادث و بلیات اندیشه ننمایند و در قید تغسیل و تکفین
و جامه چاک چاک و با عدم توارد و تدفین ابدان در جوف خاک نباشند لمؤلفه
بحر طوفان خیز دل دیگر کجائی ❊ اهل دل عزم حریمان برده هوش ❊ خاطر آمد ستور بر فایده ❊

راوی

64

راوی قلاقه بن زائده ❊ مشتمل بر رمزهای با اثر ❊ است از برای زینب خونین جگر ❊
ناله گردون سیر از تار تیر ادا ❊ خامه خون افشان شد از تحریر او ❊ هوش اهل مستمع از این خبر ❊
کو زند آتش بکانون جگر ❊ دل کباب و سینه را پر خون کند ❊ سیل خون از چشم بیرون کند ❊
خانه صبر و سکون ویران شود ❊ طایر روح از قفس حیران شود ❊ زین خبر بر آورم من با فغان ❊
دود آه از سینه‌های عارفان ❊ لاله سان زان داغ بر دلها نهم ❊ بار غم بر دل نهم سر با بر هم ❊
جسم اگر بدرست از و گردد هلال ❊ سیل غم سازد جسد را پایمال ❊ دل اگر سنگست کوه بیستون ❊
چشم چون آرم از بیانش برون ❊ گر بود آهن ز سوز این خبر ❊ آب گردد لیک خوناب جگر ❊
گر بود فولاد گردد بجمه سان ❊ این خبر او را تهی سازد میان ❊ دیده را خون بار چون ابر بهار ❊
سیل آن آرد چراغ از کوهسار ❊ این خبر آتش زند اندر زمان ❊ زر رواقی را که گویند آسمان ❊
دود گرد مشعل خورشید و ماه ❊ سازد او خیمه گردون سیاه ❊ بر زمین سبعه آتش افکند ❊
عالمی پر شور و پر غوغا کند ❊ این خبر سوزد دل انسی با ملک ❊ اشک انجم بارد از چشم فلک ❊

روایت قلاقه بن زایده

در شنیدن ای اهل ابکی المؤمنین ❊ بین حکایت زینب زار حزین ❊ در عوالم العلوم از کامل الزیارة مسندا
مرویست از قلاقه بن زایده که گفت فرمود بن یعقوب آل محمد صلوات الله علیهم که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
کرد بمن خبر رسیده است که تو زیارت بجا میکنی قبر پدر بزرگوارم ابی عبد الله الحسین علیه السلام را
اوقات چند عرض کردم که این خبر همچنانست که بشما رسیده است فرمود که چرا متعرض زیارت آنحضرت
میشوی با اینکه تو را در نزد سلطان مکانیست و او در نمیگذرد از کسیکه بداند که محبت ماست و
تفضیل میدهد ما را و ذکر فضایل ما میکند و آنچه بر این امت واجب است از حق ما میگوید عرض کردم که

قسم بخدا مقصود از این عمل ندارم بجز رضای خدا و رسول خدا • و باکی بغضب ارباب سخط ندارم و بر من
گران نیست هر مکروهی که بسبب زیارت آنحضرت بر من برسد فرمود که والله چنین است که میگویی عرض
کردم که والله چنین است که میگویم سه مرتبه آنحضرت تکرار قسم نمود و من نیز تکرار کردم پس فرمود
که بشارت باد ترا بعد از بشارتی • بدرستیکه خبر دهم ترا بخبری که از منتخبات علم مکنون منست در
نزد من بدان یا زائده که چون بر ما واقع شد در واقعه کربلا آنچه واقع شد و پدر بزرگوارم کشته گردید
با اشخاصیکه با او بودند از اولاد و برادران و سایر اهل بیت و یاران و زنان و خواهران و
دختران را اشقیا بکوفه و شام اسیر نموده بر اقتاب شتران سوار نمودند که بکوفه ببرند عبور ما
بکسان بر مقتل شهیدان افتاد • و جسمهای ایشانرا با بدنهای چاک چاک افتاده بر روی خاک
دیدم و کسی آن ابدان را در خاک پنهان نکرده بر من گران آمد و سینه ام تنگ آمد و قلق
و اضطراب شدید بمن روی نمود که نزدیک آن شد که طایر روحم از قفس عنصر بشریت پرواز
نماید که عمه ام زینب بنت علی کبری بر این حال مطلع گردید فرمود که ای نور دیده چیست این زاری
وای بقیه جد و پدر و برادران چرا است این قلق و اضطراب و بیقراری گفتم ای عمه مهربان چگونه
ننالم و خوناب اشک حسرت از دیده نبارم و حال آنکه پدر بزرگوار و اعمام عالی تبار و برادران
و اصحاب و یاران را می بینم که ابدان نازنین ایشان پاره پاره بر روی خاک ریخته و افتاده اند • و بخون خود
غلطیده اند • و ایشانرا برهنه نموده اند و کسی در تکفین و تدفین ایشان اقدام ننموده و در
اقامه حق ایشان بشری میلی ندارد گویا که ایشانرا از اهل بیت علم میدانند و از فرق خزر
میشمارند لمؤلفه چون نگریم عمه ای عالی تبار ؛ چون سحاب فصل نیسان بهار ؛

بشارت دادن علی بن الحسین ع

چون

چون ننالم عمه با یاد آورم ؛ در گلستانی که من باشم هزار ؛ بهر هزار باغ دین در [illegible] ؛
زاغ کوفه رنگ رویش خار ؛ چون نبارد چشم من خون جگر ؛ چون نسوزد شمع دل خورشید وار ؛
عمه بنگر نالهای خواهران ؛ می برد هوش از اسیر و از زوار ؛ عمه بین خواری اطفال حسین ؛
کو بیا بشنید اسیر زنگبار ؛ یا اسیر دیلم و روم و فرنگ ؛ یا اسیر چین و ماچین و تتار ؛
چون نسوزم شمع سان از برگ ؛ چون نبارد شمع سوزانم در مزار ؛ ما ز هجرت مصیبت عمه جان ؛
دل نسوزد چون بگو پروانه وار ؛ این جسدهایی که بینی غرق خون ؛ اکبرست و باب و عم غمگسار ؛
کشته از اولاد زهرا لحظه ؛ فلک پر خون و بر این مزار ؛ نه کسی کرد عزای ایشان ؛
نه کسی کرید بر ایشان زار زار ؛ نه کسی آرد کفن دیگر حنوط ؛ نه کسی سوزد ز غم خورشید وار ؛
نه کسی در فکر تغسیل و جهاز ؛ نه کسی از داغشان شد دلفگار ؛ نه کسی در فکر دفن ای عمه جان ؛
هر کسی بنماید از ایشان فرار ؛ عمه جان گر مسلمان نشمرند ؛ کو وفا آل علی تاجدار ؛
عمه چون سازم نسوزم زین الم ؛ عمه گر ای عمه کو صبر و قرار ؛ این نبود ای عمه فرض این گروه ؛
کو وفا یا ربی کردگار ؛ کو مودت کو بود اهل سوآل ؛ روز محشر در سوال و گیر و دار ؛
اشاره بقول تعالی قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی پس عمه ام فرمود
که جزع و بیقراری و ناله و ندبه و زاری مفرما بسبب آنچه را که می بینی قسم بخدا ای نور دیده بدرستیکه
این واقعه جانگداز • و حادثه راحت برانداز که مشاهده می نمائی عهدیست از رسول الله
صلی الله علیه و آله بسوی جدت و پدرت و عمت و بتحقیق که اخذ فرمود خداوند تعالی میثاق مردانی
چند از این امت را که فراعنه این زمان ایشانرا نمی شناسند و ایشان معروفند در میان اهل

تسلی دادن زینب خاتون علی بن الحسین را

اهل سموات بدرستیکه ایشان جمع می نمایند این اعضای متفرقه و بدنهای پاره پاره و اجساد مجروحه را
و در خاک گور مستور نمایند و در این طرف کربلا علمی بر روی قبر پدر بزرگوارت سید الشهدا
نصب نمایند که کهنه نگردد اثر او و مفقود نگردد رسم او بر گرور لیالی و ایام و هر چند ائمه
کفر و اشیاع ضلالة و اتباع ارباب غوایت و جهالت جد و جهد در محو و انطماس آن علم
و اساس نمایند اثر او ظاهرتر و امر او عالی تر گردد لمؤلفه کی شود خاموش نور کردگار ∴
ظلمت شب کی کند خورشید تار ∴ گرچه فرعون کرد کید ساحری ∴ لیک بیضا شد ز موسی آشکار ∴
شد بروح القدس حیلها از جهود ∴ لیک عیسی شد ز دار او چرخ چار ∴ شد چه نمرود آتش افروز خلیل ∴
شد گلستان بر خلیل آن نار ∴ گرچه شیطان بر صفی تلبیس کرد ∴ نور وحدت از صفی شد آشکار ∴
قوم صالح گرچه پی زد ناقه را ∴ بر زدند آتش بر گنج جبائی نار ∴ گرچه استهزا اکثر بی الله نمود ∴
مرسید هود از آن قوم شرار ∴ غرق بحر کفر چون کردید قوم ∴ ماند نوح اندر سفینه برقرار ∴
کفر بو جهلی بدین احمدی ∴ چون کند کو تیغ حیدر بر شرار ∴ در گلستان جهان عشق علی ∴
زاغ را هرگز شناسد از هزار ∴ پس گفتم آن عهد چه بود و آن خبر چیست عمه ام زینب خاتون
فرمود که حدیث کرد مرا ام ایمن که بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی از ایام بزیارت حضرت
فاطمه تشریف بردند و فاطمه حریره جهت آنحضرت ساختند و امیر المؤمنین علیه السلام نیز طبقی از
خرما آوردند و من کاسه شیر و مسکه آوردم و آنحضرت با امیر مؤمنان و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام از آنها تناول نمودند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آبی آورد و آن مسند
نشین صدر معراج جلالت حضرت ختمی مآب رسالت دستهای مبارک را شست و بر روی مبارک
کشید

چو ز سوی مؤمن بر سفینه استوار شد

روایت نمودن حضرت زینب خاتون از ام ایمن

قدامة بن زائده

کشید و نظر از روی سرور و بهجت و مهربانی و عطوفت بسوی آن برگزیدگان حضرت یزدان
افکند پس متوجه آسمان شد و روی مبارک بجانب معبود آورده و دستها بدعا گشود پس بسجده
رفت و آواز گریه آنحضرت بلند شد و چون سر از سجده برداشت مانند قطرات باران
اشک از دیده همی گریانش میریخت لمؤلفه ناله جانسوزش آتشبار شد ∴
ز آه رو دیش سقف گردون تار شد ∴ ناله از کاخ جگر چنین بر کشید ∴ کو سرافیل صور خود دمید ∴
محشر از ناله اش شد آشکار ∴ چون گلی بشد هزارش صد هزار ∴ سیل اشکش شد طوفان سان ∴
جاری از عین چون مجمره آسمان ∴ یا چه ابر گه آید در بهار ∴ چون رگ نیسان که بارد کوهسار ∴
و آن حالت سبب حزن و اندوه جمیع اهل بیت گردید پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام از
آنحضرت از آن برگزیده حضرت ذو الجلال سؤال نمودند آنحضرت فرمود که چنین من باجتماع شما نظر نمودم
شاد و مسرور گردیدم که ناگاه حضرت جبرئیل از جانب رب جلیل نازل گردید و گفت حق تعالی
بر شادی تو اطلاع یافت و نعمت خود را بر شما تمام گردانید و این عطیه عظیم را بر تو گوارا گردانید
و مقرر فرمود که ایشان با فرزندان و شیعیان ایشان در بهشت عنبر سرشت باشند و میان تو و
ایشان جدائی نیفکنند و هر بخششی که ترا کرامت فرماید بایشان نیز عطا کند تا راضی و
خشنود گردی و لکن ایشان را مبتلا سازد بدانکه بلاها و نکارهٔ بسیار و محنتهای بیشمار بر ایشان
روی خواهد نمود و بر دست جماعتیکه ملت ترا بر خود بندند و دعوی مسلمانی کنند
و خدا و رسول از ایشان بیزارند و اهل بیت ترا بقتل رسانند و بعضی را در مکانی و قبرهای ایشان از یکدیگر
دور باشد و حق تعالی برای ایشان این مصایب را اختیار کرده است که بمبالغ درجات و مزید مثوبات

با پدر علی ع

این نکته پس خدا احمد را وبقضای او راضی باش پس جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه وآله

بدرستیکه برادرت امیر المؤمنین ع بعد از جناب شما مظلوم ومغلوب امت جفاکار ومقهور این

فرقهٔ ستمکار خواهد گردید وبدست بدترین خلایق وشقی ترین مردمان اهتمام کننده ناقهٔ

صالح کشته خواهد گردید در بلدی که بسوی آن هجرت فرموده باشد وآن بلد مغرس شیعهٔ او وشیعیان

اولاد اوست ودر این بلد بر اهل بیت ابلا میبود وبرای این بلایا واختلال وعظیم میکرد از مصائب

این وان سبطک هذا واومی بیده الی الحسین ع واین فرزند دلبند

با پسر حسین ع

تو حسین ع شهید خواهد شد در میان گروهی از فرزند واهل بیت تو وخیار امت تو در

کنار نهر فرات ودر زمینی که آنرا کربلا گویند وبسبب آن کرب وبلا بر دشمنان تو ودشمنان ذریهٔ تو

بسیار خواهد بود در روزیکه کرب وشدت آنروز نهایت ندارد وحسرت آنروز بپایان

نرسد وآن زمین پاک ترین بقاع زمین است وحرمت آن از همه قطعات اعظم بیشتر است

واین از زمینهای بهشت عنبر سرشت است وچون در رسد آن روزی که فرزند دلبند تو واهل

در آنروز شهید خواهند شد واحاطه خواهند نمود ایشانرا لشکرهای اهل کفر وضلالت وطغیان

زمین با قطار خود بتزلزل در آید وکوهها بحرکت واضطراب خواهد آمد ودریا در تموج آیند

وآسمانها واهل آن بفغان آیند از روی غضب از برای تو وذریت تو وبرای عظیم شمردن

هتک حرمت تو وبرای جزای بدی که امت ترا خواهند داد ودر ذریت وعترت تو وهیچ مخلوق

نماند مگر آنکه از خداوند دستوری طلبید در یاری کردن اهل بیت ضعیف مظلوم تو که حجت خدایند

بر خلق او بعد از تو **لمؤلفه** مهر چرخ دل حسین تا زینی چون فتد از اوج زین سطح زمین

فلاشتن زايد

۶۷

مرکز خاک آید اندر تاب وتب جملهٔ اقطار ظلمانی چو شب کوه سا کی مضطرب سیماب وار

در تزلزل او فتد خورشید وار مرحبا از هفت کنگره آید عیان دود طوفانش رسد بر آسمان

جملهٔ افلاک با افلاکیان مجمع املاک حوران جنان زار وگریان سر زنان با شور وشین

نوحه گر گردند از داغ حسین در غضب آیند بر اهل زمین چون ببینند غرق در خون شاه دین

پس حقتعالی وحی فرماید بسوی آسمانها وزمین وکوهها ودریاها وهر چه در آنهاست که منم پادشاه

قادر جبار وملک الملوک فی ذی القدرة والاقتدار که گریزنده از دست من نمیتواند بدر رود وامتناع

کننده مرا عاجز نمیگرداند واز هر که خواهم در هر وقت که خواهم انتقام خواهم کشید بعزت و

جلال خودم سوگند یاد میکنم که عذاب کنم کسی را که فرزند برگزیدهٔ پیغمبر مرا کشته است وهتک حرمت او

نموده است وعترت او را بقتل آورده وپیمان او را شکسته وستم بر اهل بیت او کرده چنان عذابی کنم

احدی از عالمیان را مثل آن عذاب نکرده باشم پس در آنوقت هر که وهر چه در سموات وارضین است

باواز بلند لعنت میکنند بر کسیکه ستم بر عترت تو کرده وهتک حرمت شما اهلبیت شمرده و

چون آنگروه سعادتمندان بسوی شهادت بشتابند حق تعالی بدست رحمت خود قبض ارواح ایشان فرماید

واز آسمان هفتم ملکی چند بر زمین آیند با ظرفهای از یاقوت وزمرد ومملو از آب حیوة وبا خود

بیاورند حلهای بهشت وبوی خوش بهشت وآن بدنهای مطهر را بآن آبها بشویند وبآن حلهها

کفن کنند وبآن طیبها حنوط نمایند وصفوف ملایکه بر ایشان نماز کنند **لمؤلفه**

الان ای مستمع بشنو کلام رمزی از قول نبی خیر الانام یوم اول یوم جعل ما سوی

بعد تکلیف فی الیقین از خدا بر وفا عهدی در حق ولی حق گرفت از هر صفی وهر شقی

اشاره الی قوله تعالی فی سورة الاعراف

واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم

الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا

غافلین وفی التفسیر قال الست بربکم

ومحمد نبیکم وعلی امیر المؤمنین ولیکم

قالوا بلی ...

بهر تمییز فریقین حق زبین ⁂ امر فرمود کس بخلط طینتین ⁂ پس بذرات امر بر او بار شد ⁂
هر اسیر قدر خلطش بار شد ⁂ آنکه شد کافر با نکار ولی ⁂ باشد او مشرک به نعمای یا جلی ⁂
کو او عهد نهان خویش نقض ⁂ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْض ⁂ آنکه باقی بر ولایت گشت نور ⁂
مرده گور انمودی زنده گور ⁂ او بجود نورای دخوان با نوا ⁂ صفحه ۲ از دفتر تجرید را ⁂
ظلمت او بنور و نورش نوردان ⁂ زدنگاه زینت در قرآن بخوان ⁂ چون حسین او عاری از جائی بجهد ⁂
او مطهر از بهر او ناسی بود ⁂ لیتم الله نور بر اصحاب کهف ⁂ اعتلوا با قوم کز دو راه رفت ⁂
جمله را بر عالم قدسی رسانند ⁂ گرد او بار تمامی برفشاند ⁂ قابض روحش و احی السبیان ⁂
ز آن تندی معبود رب العالمین ⁂ ضرورت خورشید ام شد بالوی ⁂ لیک از خورشید او بنود جدا ⁂
چون حسین او بنور الله پاک ⁂ قدسیان ز آن ره زدند سینه چاک ⁂ بهر تغسیلش ملک با جبرئیل حور ⁂
ظرف از یاقوت و الماس بلور ⁂ از زنتر دجاجها محبت دیوبات ⁂ جملگی مملو ز آب آر الجیوت ⁂
بعد غسل آن بجام السلسبیل ⁂ بر حلل تکفین نمانشان جبرئیل ⁂ طیب و کافور شهیدان بلا ⁂
آمد از فردوس رضوان علا ⁂ شد ملایک صف بهر نماز ⁂ رو بدرگاه خدای بی نیاز ⁂
کار جو بگذشتگان باشد چنین ⁂ گرچه آن آغاز شد انجام این ⁂ زاد راه بهر بلا اندر سفر ⁂
جز تحمل در بلا نبود دیگر ⁂ پس ضعفا لی گروهی از امت تو را بر انگیزد که آن کافران حق
تشناسند و در آن خونها بقول و فعل شریک نشده باشند تا آن ابدان محترم
واجساد مکرم را دفن نمایند و علامتی بر قبر مطهر سید الشهدا کرده در آن ارض کرب و بلا برپا
نمایند که نشانه باشد برای حق پرستان و سببی برای رستگاران و وسیله نجات برای مؤمنان

و در هر شبانه روز

قوله ابن زاده

و در هر شبانه روز صد هزار ملک از آسمان فرود آیند و بر اطراف آن قبر مطهر احاطه نمایند و صلوات
فرستند بر او و خداوند را تنزیه و تقدیس نمایند نزد او و طلب آمرزش نمایند از حق تعالی از برای زوار
آنحضرت و بنویسند اسمای آنها را که بزیارت آنحضرت می‌آیند از امت تو برای تقرب جستن بسوی خدا
و رسول او و اسمای پدرهای ایشان و قبیله‌های ایشان و شهرهای ایشان را و داغ می‌کنند بر روهای
زوار از نور بمیسم نور عرش خدا هٰذا زائِرُ قَبْرِ خَیْرِ الشُّهَداءِ وَ ابْنِ خَیْرِ الْاَنْبِیاءِ
پس روز قیامت که روز قیامت گردد ساطع گردد در روهای ایشان از اثر این میسم نوری که دیدها را
طاقت نظر کردن بر آن نور نباشد و بآن علامت شناخته گردند که ایشان زائرانند و گویا اینکه
هستم یا محمد که تو با منی و میکائیل در یمین و امیر المؤمنین در پیش روی او و بشده با ما بشنند
از ملائکه خدا آنقدار که عدد آنها را احصا نتوان نمود و ما برچینیم از عرصه محشر هر کسی را که این میسم
در روی او باشد از میانه خلایق تا اینکه نجات دهد حق تعالی از هول و شداید این روز و این
حکم خدا و عطای او از برای کسی که زیارت قبر شما کند باشد یا محمد یا زیارت قبر برادرت امیر المؤمنین یا
یا زیارت قبر فرزندانت حسن و حسین صلع و جماعتی انکه غیر خدا عز و جل چیزی مقصود نباشد
و گروهی از آنها که برایشان واجب گردیده است سخط و غضب خداوند بکتمان سعی خواهند نمود که محو کنند
نشان و آثار آن قبر مطهر برگزیده کردگار را ⁂ و برطرف نمایند علامت آن ضریح ⁂ نور صریح را خداوند
قادر بر این جهت نخواهد گذاشت ⁂ و هر روز آن علامت بلندتر خواهد گردید این قضیه مر اکرمان و محزون
ساخت **لمؤلفه** نور ذاتی را که افروزد خدا ⁂ کی تواند دفع کرد این نور سوا ⁂
کار حق عاری بود از کارها ⁂ خوان تو یا بان بتم نور را ⁂ قبه شاه شهیدان رو بهم پیش ⁂

قوله حتی [illegible] الانبیاء [illegible] فی زیارة الحسین [illegible]

قوله [illegible]

کربلا رو بین تو فردوس برین ÷ بقعه‌ای کز در کند کسب ضیا ÷ ماه و خورشید فلک صبح و مسا ÷
انجم از قطرات اشک شیعیان ÷ گرده‌ای نور اندر آسمان ÷ نه سپهرش طایف آن ناکام سو ÷
بسته از خون جامهٔ احرام را ÷ تا قیامت در طواف آمد فلک ÷ در بکا و ناله انسی و ملکا ÷
صد هزاران زایران دردناک ÷ با تشنگی در روز در ماتم خاک ÷ در حرم شو تا به بینی بی گمان ÷
خلق اندر ناله خلقی در فغان ÷ در زیارت فوجی و فوجی نماز ÷ با حسین و اکبرش جمعی نیاز ÷
بین گروهی در مراثی ناله گر ÷ بین گروهی در غم او دم بسر ÷ جمع دیگر با سر قبر حبیب ÷
بی قرار و بی سکون و بی شکیب ÷ جمع دیگر ناله گر در قتلگاه ÷ همچو زینب بیوم عاشور سیاه ÷
جمع اندر خیمه که در شور و شین ÷ ناله گر از داغ عباس و حسین ÷ جمع اندر صحن و در روی مزار ÷
در فغان چون بلبل گل شیدا هزار ÷ جمع دیگر حلقه سان گویی که زاغ ÷ سینه زنان گریان بدو چون چراغ ÷
روضهٔ عباس را جمعی دیگر ÷ گرده رنگین از تف خون جگر ÷ ذکر حاجی زایران کربلا ÷
کی رسد انجام تا روز جزا ÷ د تشنه لبی بین چگونه خوار و زار ÷ نی تعلم کرده از زندش مزار ÷
کی چه حول خلق یابد اقتدار ÷ تا نماید محو نور کردگار ÷ زینب خاتون گفت که جان پدر
بزرگوارم را ابن ملجم لعین ضربت زد اثر مرض را از او مشاهده نمودم عرض کردم که ای پدر بزرگوار
و ای برگزیدهٔ پروردگار حدیثی که مرا ام ایمن در این حدیث نقل کرده و گفتم که دوست میدارم
که از تو بشنوم آنحضرت فرمود که یا بُنَیَّةُ الحَدِیثُ کَما حَدَّثَتْکَ اُمُّ اَیْمَنَ ای
ستمکش دوران و اسیر گروه اهل جور و طغیان ای نور دیده ای زینب ای دختر گرامی این
حدیث همچنان است که ام ایمن ترا حدیث کرده است و گویا می‌بینم که تو و زنان اهل بیت را

که در این

که در این شهر بعد از آن خوار و اسیر کنند و شما در ترس و بیم باشید که مردم شما را بربایند فصبراً
صبراً صبراً پس بر شما باد به صبر نمودن بعد از صبر نمودن بدان ای نور دیده قسم بآنکسیکه دانه را
شکافته و خلایق را خلق فرموده که در آنوقت کسی بر روی زمین دوست خدا نخواهد بود بغیر از شما
و محبان و شیعیان شما لمؤلفه گوییا از زینب نیکو سیر ÷ بلیت در شهر کوفه دربدر ÷
کور بینم نور چشمان پدر ÷ گاه بر سینه زنی گاهی بسر ÷ گوییا از محمل تو شور و شین ÷
میرسد گوشم از اطفال حسین ÷ گوییا کلثوم بینم نوحه خوان ÷ گوییا بینم سکینه سر زنان ÷
بر دلم آید هراس ای داد اه ÷ چون خیال آرم نوای فاطمه ÷ بر نظر گویا نماید جلوه گر ÷
بر سنان بینم هر یک ماه سر ÷ بر فراز محملت ای نور عین ÷ نیزه‌ها بینم سر پاک حسین ÷
صبر کن ای نور چشمان پدر ÷ در بلاها صبر باید صبر صبر ÷ هر که اندر شهر تسلیم و رضا ÷
با بلاهای صبر باید بر قضا ÷ ای نور دیده در وقتیکه حضرت رسالت این خبر را بما نقل نمود
خبر داد ما را که شیطان در آن روز از روی شادی پرواز خواهد کرد و با شیاطین و اعوان خود
در دور زمین خواهند گردید و باعوان خود خواهد گفت که ای گروه شیاطین آنچه میخواستیم
از فرزندان آدم بعمل آوردیم و در هلاک ایشان بنهایت رسانیدیم و ایشان را بجهنم
رسانیدیم و از ایشان نجات نمی‌یابد مگر کسیکه دست بدامان ولایت و امامت و متابعت
اهل بیت رسالت اندازد پس مشغول شوید بتشکیک مردم در حق ایشان و تحریص مردم
بر عداوت ایشان و دوستان ایشان تا کفر و ضلالت خلق مستحکم گردد و هیچکس از ایشان
نجات نیابد لَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ اِبْلِیسُ وَهُوَ کَذُوبٌ اِنَّهُ لَا یَنْفَعُ مَعَ

عَدَاوَتِكُم عَمَلٌ صَالِحٌ وَلَا يَضُرُّ مَعَ مَحَبَّتِكُم وَمُوَالَاتِكُم ذَنبٌ غَيرُ

الكَبَائِرِ **مؤلف گوید** اگر کسی را بخواطر خلد که این چگونه میشود که علم ماکان وما یکون

الی یوم القیمة نزد امام علیه السلم باشد و امام علیه السلام جز تسلیم و رضا هیچ ندارد وما

تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین وعباد مکرمون لا یسبقونه

بالقول وهم بامره یعملون با وجود این بی تابی و بیقراری فرماید و حضرت زینب خاتون که از

رعیت علی بن الحسین ع بود او را تسلی فرماید جواب اینست که شاید وجه بی تابی آنحضرت ع این

باشد که چون جناب زینب خاتون ع در لیلة العاشورا و صبح روز عاشورا الی زمان شهادت سلام الله

انواع بی تابیها و اقسام جزع و اصناف خروش بعرصه آورد و همچنین در ورود قتلگاه خطابها

انمود و هنگ و نالها و شکایات در دناک بسوی جد و مادر و پدر نمود حضرت علی بن الحسین ع

خواست که تسلی حالی که او واقع در نفوس است فرماید و آنمخدره را از عالم بشریت بعروج تسلیم و

رضا پس رسانند لطفا نحو لباس خشوع پوشیده و بردای خضوع متردی گردید که تا بر آن

مکرمه موعظه و تعلیم حالی فرموده باشد که شاید آن منشا تسلی زینب خاتون گشته زیرا که حالات

امام ع و تعلیم این امر قرارات امام را بشئونات مختلفه و اوضاع متعدده میباشد **لمؤلفه**

گاه در معراج نزد قدسیان ❁ گاه در ناسوت نزد بندگان ❁ گاه اندر لی مع الله در صعود ❁

گاه دیگر یکنفر از خلق بود ❁ گاه در تجرید سیر لامکان ❁ گاه ترکیب عناصر در میان ❁

گاه در تجرید چون شمس منیر ❁ گاه در ترکیب عنصر دستگیر ❁ تیر خوانی گو که را اخلاط بشر ❁

گاه دیگر مشکلم با تو بشر ❁ گاه در تدبیر افلاک عرش ❁ کم کوان غلطا قالهم روزگی ❁

گاه

گاه در لاهوت محو خویشتن ❁ گاه در ناسوت در پرشد کفن ❁ گاه در لا اسم و رسمش سیر شد ❁

گه در عنصر در لباس غیر شد ❁ کی توان درک ولایت بر سرت ❁ کار سر الله کار دیگرست ❁

کی توان آگه شدن از کار او ❁ بر کر لب بربندم از اسرار او ❁ یا رب با کوته کمن در عالمین ❁

دستم از دامان شاه بن حسین ❁ باشد اینم آرزو از بی نیاز ❁ در رواق کربلایم خاک ساز ❁

استعین منک رب العالمین ❁ یا منور بر قلوب العارفین ❁ **المجلس السادس**

در بیان مجملی از اسرار زائران قوام بقعه بامکان مولی ابا عبد الله الحسین ع و مجملی از احوال حاجیان و فرق میانه مقام زائران کعبه و کربلا و حاجیان حج بیت الله الحرام است

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ الكَربَلَاءَ مِن اَعَالِی الجِنَانِ وَجَعَلَهَا بَلَدَةً لِاُولِی الاَلبَابِ

وَقِبلَةً لِاُولِی الاَفئِدَةِ وَمَطَافًا لِاَربَابِ العُقُولِ وَالاِيقَانِ وَهُوَ المَقصُودُ

فِی جَعلِ ذَرَّاتِ الوُجُودِ وَخَلقِ بُقعَةِ الاِمكَانِ وَبِهِ صَارَتِ الكَعبَةُ جِهَةً

لِصَلَوَاتِ بَنِی نَوعِ الاِنسَانِ لِاَنَّ اللهَ مَكَّنَ الكَعبَةَ مِنهُ فَصَارَتِ

المَكَّةُ صُورَةً وَهُوَ المَعنىٰ كَمَا جَعَلَ اللهُ بَيتَ المَقدِسِ قِشرًا لِلكَعبَةِ

الرَّحمٰنِ وَعَرَّجَ اللهُ خَلِيلَهُ مِن بَيتِ المَقدِسِ اِلَى المَقَامِ وَالحَطِيمِ وَمِنَ

الحَرَمِ اِلىٰ مَسجِدِ الخَيفِ اِلىٰ جَبَلِهِ جَبَلِ الذَّبِيحِ وَالقُربِ المَرهُونِ

بِوَفَدَينَاهُ بِذِبحٍ عَظِيمٍ فَصَارَ مِعرَاجَ المُحِبِّ وَالخُلَّةِ وَالوِلَايَةِ مُنتَهِيًا

بِاَرضِ الكَربَلَاءِ المَحفُوفَةِ بِاَجنَاسِ المَصَائِبِ وَاَنوَاعِ المِحَنِ وَاَصنَافِ

و الحاج والزائر

الكرب وانتخاص البلاء فالكربلاء هو المعنى والرمز الخفي المقصود
في قوله تعالى ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا وهدى
للعالمين والكعبة هي صورة القواعد جعل الله الكعبة البيت
الحرام قياما للناس والشهر الحرام والهدي والقلائد وبيت
المقدس هو لفظ للارتباط المقصود في الملل والاديان وقشرا
لصور المعاني والبيان فبيت المقدس هو قبلة لارباب القلوب
وكربلاء لاولي الافئدة وجعل افئدة من الناس تهوي اليهم
وفيه سر الولاية نائم ويظهره اهلها في دولة المهدي القائم صلعم
وشيء منه حفظ الثغور وتدبير الامور وتعديل الايام والشهور
لان طه صلعم كان الفاتح لما سبق والخاتم لما استقبل والمهيمن
على ذلك كله كما في الزيارة وقال علي صلعم في مدح ليس صلعم في خطبة
يوم الغدير استخلصه الله في المقدم على سائر الامم واقامه
في سائر عالمه في الاداء مقامه لكي وقال النبي صلعم من كنت
مولاه فهذا علي مولاه لكي نكل ما كان لعلي كان لجميع الولاة
ولهم الهداية والارشاد ومن ارشادهم تاسيس الكربلاء
وانجعال الكعبة الابتلاء وفيها الحطيم والحجر والمستجار وفيه
القطيم والاكبر والاستار وفيها المقام والحجر والزمزم

والمروة

ماجور زاير

والمروة والصفا وفيه مقام النخلة والضريح والفرات وقبر
الحبيب ومزار الشهداء وفيها المطاف والحريم الدائر وفيه
الرواق وحدود الحائر وفيها مقبرة خديجة الكبرى وفيه
مقام زينب الكبرى وفيها مكان مولد النبي صلعم وفيه مكان
مولد عيسى ع وفيها العرفات والمنى ومشعر الحرام وفيه مقبرة
العباس والحر ومحل الخيام وفيها مقام الذبح والفداء وفيه
سفينة الاحزان ومقتل الشهداء وفيها مقبرة عبد المطلب
وفيه مقبرة عون ابن علي بن ابيطالب ومن احكامها الاحرام
ومن احكامه الاذن والاحزان وفيها التلبيات وفيه الزيارات
وفيها الطواف والسعي سبعة اشواط وفيه الطواف والسعي بين
قبره مبر ثم ومقبرة العباس مادام الحيوة وبعد الوفاة وفيها
الطائفون الضجيجون وفيه الزائرون الباكون وفيها يطوف ملائكة
السماء وفيه ملائكة الشعثاء والغبراء وفيها الطائف ابرهيم
الخليل وفيه الاسير علي بن الحسين العليل وفيها الساعة والهاجر
والذبيح المسمى اسمعيل وفيه الزينب والكلثوم واثنين وسبعين القتيل
ويفقد الكعبة ما وقع بالخيام وبالقتلى من شرور الكوفة والشام
وبالاسراء من اولاد الادعياء وما ورد عليهم في ورود الكوفان

وفا اقام الشام من اهل الظلم والطغیان • آه آه من مصیبتهم • و واکربتاه
من محنتهم • و واویلاه من همومهم • و واحزناه من غمومهم • خفوتی ملایکه در مرکز
قعر قبه بحار قلوب ارباب دانش مطوی و مستجز و رقیق تر سطری که در طی ترجمه سطری از سطور کتب
علیین مسطور • و نهان ملایکه در حاشیه الواح فواد عارفان مضمر و مستتر سرّیکه فلک الافلاک
ادراکات اولی الالباب و ارباب حقایق را محورست که نقاط افکار • و خطوط انظار • و قسی اوهام
و دوایر خیال • و مثلثات عقول • و شعور فواد را • که طایر تیز پر اوج مقامات سماواتست بمقام
ادراک سبقی از آن مطلب دور از ادراک نتواند رسید نقطه از حرفی از کلمه از سطری از سطور
صفحه از صفحات اوراق دفتر کتابی از کتب ولایتست که سموات سبع اجسام را و نفوس
وارواح وارضین سبع اجساد واظله واشباح • ورقی از سبقی از آن کتب خانه غیر متناهی
الاوراق والاجلادست • و بخاری از نمی از رشحه از رشحات قطره از قطرات موجی از امواج
بحری از بحار ذخار شعبه از نهری از انهار دجله از شط متموج از محیطیست که میاه سموات
و بحار ارضین در نزد ابری از سحاب کالسیاب آن فلک غیر متناهی القطر ودقی از اوداقست
لیست لحقیقته غایة ولا نهایة • کلّما وصفت لهم علما وضعت لهم حلما •
برارباب بینش و دانش • واصحاب بصایر و بینش مخفی و مستور نماند • که هر نقطه نطفه محمدیه از
رئیسی از رؤس اصوات شمسی از شموس بحار فلک الافلاک سماء سرمدی استتر • از جهت خم زکافور
در زنجبیل و نیم و سلسبیل • در موطن و من الماء کل شیء حی • و شریعه اصل قدیم وهو
الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا • شربت آبی نوشید و در میدان کاتبی

و صحرای

و صحرای روح افزای افق مبین • عالم جبروت جلی ذرات لباس هستی و وجود پوشید و از اطوار
و صورتی و هیئت قال الله تعالی فی سورة النحل والله جعل لکم من بیوتکم سکنا
وجعل لکم من جلود الانعام بیوتا تستخفونها یوم ظعنکم ویوم اقامتکم
ومن اصوافها واوبارها واشعارها اثاثا ومتاعا الی حین • والله جعل
لکم مما خلق ظلالا وجعل لکم من الجبال اکنانا • وجعل لکم سرابیل
تقیکم الحر وسرابیل تقیکم باسکم کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم
تسلمون • وآیتین مذکورتین را • اشاراتی • و تعریفاتی • و ایماآتی و تلویحاتی بلحن الخطاب
والقول • در ذکر مقامات ثلثه است که تصریح بر جمله آنها متعذر • و بر جمله از آنها الفاظ ظاهر
بر بیان انسانی که هوشیاران اهل عرفان • و ارباب بصایر والیقان • از آن توانند مستفیض گویند
اشاره کهف • بدانکه حضرت قدیم حضرت و رحیم قدیم علیم المنان باصواف اشاره بمقام قشر و ظاهر
و باشعار بمقام صورت و باوبار بمقام معنی فرموده و جلال الفاظ جمع نعمت و نعیمست • و در حدیث در ایات
تو ریف از ایات مبارک شده یعنی امام علیه السلام و حدیث هذا بیانست تفسیر آیه یعرفون نعمت
الله ثم ینکرونها حضرت فرموده یعنی الامام علیه السلام و آیه ثم لتسئلن یومئذ
عن النعیم • و فرمودند النعیم هو ولایتنا لهذا مکویم که حق تعالی جل فرموده امام علیه السلام
وکردانید از برای قشر اصواف و صورت اشعار و معنی اوبار را برای امام علیه السلام را مقام قشر و
ظاهرست که مقام بشریت و عالم اجسام است تا بریم شده که بآن اشاره فرموده بقوله تعالی قل انما
انا بشر مثلکم که در احکام بشریت که اکل و نوم و شهواتست مثل سایر بشر بودند مقام صورتست که مقام ملکوت

الی الله و تعلیم احکام از حلال و حرام و از مبدأ و معاد و احکام یوم القیام بعمل باشد که در این
مقام معدن رحمت و خزان علم و رحمت میباشند که کلید ملک و ملکوت و ادیان در امور مرموزه جمیع
بایشان می‌نمودند و حل مشکلات همه ذرات کائنات از ایشان میکردید و بکم یکشف
الضر و مقام مهیمنیت که مقام هیمنه و استیلاء و انقیاد همه ذرات و جمیع اشیا بایشان باشد
و باین مقام اشاره شده در زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در قبه مشهد امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خواند و در اوست السلام علی رسول الله الی قوله امین الله
علی وحیه و عزائم امره الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل و المهیمن
علی ذلک کله و در جامعه کبیره معروفست اتیکم الله ما لم یؤت احدا من
العالمین طأطأ کل شریف لشرفکم و بخع کل متکبر لطاعتکم
و خضع کل جبار لفضلکم و ذل کل شیء لکم و اشرقت الارض
بنورکم و فاز الفائزون بولایتکم چون حضرت خالق البریات ذرات
ممکنات را از شهر بند امکان بلباس مدینه کون خلعت هستی پوشانید بعد از تکلیف
بتوحید در مقامات ثلثه ربوبیت و نبوت و ولایت سرشار از شراب طهور اطاعت و انقیاد
محمد و اهل بیت اطهار او بر جمیع ذرات نوشانید کما اشاره الیه مولانا الباقر ع
فی العوالم مسندا عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام
فذکرت اختلاف الشیعة فقال ان الله لم یزل فردا متفردا فی الوحدانیة
ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة علیهم السلام فمکثوا الف دهر ثم خلق الاشیاء

واشهدهم

حاجی و زائر

واشهدهم خلقها و اجری علیها طاعتهم و جعل فیهم ما شاء و فوض
امر الاشیاء الیهم فی الحکم و التصرف و الارشاد و الامر و النهی فی الخلق
لانهم الولاة فلهم الامر و الولایة و الهدایة فهم ابوابه و نوابه و حجابه
یحللون ما شاء و یحرمون ما شاء و لا یفعلون الا ما شاء عباد
مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون فهذه الدیانة التی
من تقدمها غرق فی بحر الافراط و من نقصهم عن هذه المراتب التی
رتبهم الله فیها زهق فی بر التفریط و لم یوف آل محمد ص حقهم فیما یجب
علی المؤمن من معرفتهم ثم قال خذها یا محمد ص فانها من مخزون العلم
و مکنونه و از این اشاره ظاهر آمد که حضرت خالق البریات معدن خیرات و باب
فیوضات محمد ص و اهل بیت و عترت طاهره او را قرار داده فرمود در زیارت حضرت قائم علیه السلام
فما شیء منا الا و انتم له السبب و در جامعه کبیره است ان ذکر الخیر کنتم
اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأویه و منتهاه پس هر ذره از ذرات
وجود که بهر مقامی از مقامات قرب حضرت معبود رسید به برکت و واسطه محمد ص و اهل بیت
و عترت او صلع چه از انبیاء الکلیم البس حلة الاصطفاء لما عهدنا منه
الوفاء و ان من شیعته لابراهیم و چه از اناسی و مؤمنین و چه از جن و چه
از ملائکه و چه از حیوان و چه از نبات و چه از جمادات مخفی نماند که مقامات ثلثه قشریه
و صوریه و معنویه مقامات ظاهر و ظاهر ظاهر و ظاهر ظاهر ظاهر است نه مقام باطن و باطن باطن

و مراد ما از اعتبار مقامات ثلثه در امام علیه السلام در مقام ظاهر است که
سبب هم الحال الخالق و مقام اقرب بوحدت است سورت لی مع الله نم جنبه نورانیت است شمس
سپهر سرمدی بر عالم اجسام بشری و عنصری تابیده در عالم ناسوت کربلا مقام مغز گردید
و کعبه مقام صورت و بیت المقدس مقام لفظ زیرا که کربلا اول زمینی است که حق تعالی اورا
خلق کرده است و اوست مقصود از آیه ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة
اگرچه تنزیلش در کعبه است لکن تاویلش در کربلاست زیرا که بکه بطن ظاهر از بکاء است
و بکاء مظهر خشوع و خشوع را مظهر مدفون کربلاست و آن تربت نزهت بخش تعمیر للمؤلف
گر ترا فتحیست از نشر و لباب ❁ خوانده گر صفحه ز آن کتاب ❁ گر ترا در کوی حبت منزلگهست ❁
گر خبرت ز آن منازل آگهست ❁ گر ترا چشمیست غبار چشم سرمه ❁ دیده آن صفحه را گر بنظر ❁
گر بکوئی خورده آن آواره ❁ از سرت بر بوده هوش آن نیک سیاره ❁ گر قدم چند اندر این صراط ❁
رفته در راه استقامت بی افراط ❁ گر ترا دستی خورده بر دامان اوست ❁ این خبر خوان لطف از فرمان اوست ❁
بیتر هاتف کلک از این خبر ❁ گر دوست و دشمن هم از تربت بسر ❁ در کامل الزیاره از ابی الجارود
مرویست که فرمود یعقوب آل محمد صلعم حضرت علی بن الحسین ع که اخذ فرمود حق تعالی کربلا را حرم
امن مبارک پیش از آنکه خلق فرماید خدا و بنا کند ارض کعبه را و او را حرم اخذ فرماید به بیست
چهار هزار سال و بدرستیکه در وقتیکه زمین را حق تعالی بتزلزل در آورد و بهن گرداند
بلند سازد زمین کربلا را بهمچو مثل است با تربت نورانیه پس بگرداند او را در افضل روضه
از روضهای بهشت و افضل مسکن از مساکن جنت که ساکن در او نگردند مگر انبیا و مرسلین

یا اولوالعزم

حاجی وزایر

۷۴

یا اولوالعزم از رسل و بدرستیکه آن ارض تربت مظهر روشنی دهد در بهشت مانند
روشنی میدهد کوکب درخشان میانه ستارگان آسمان از برای اهل زمین و روشنی آن
ارض مقدس دیدگان همه اهل جنان را خیره گرداند و آن خاک تربت پاک ندا کند که منم
ارض مقدسه طیبه مبارکه آنچنانکه در من خوابیده سید الشهدا و سید شباب اهل جنان
مؤلف گوید که از این حدیث شریف ظاهر شد که کربلا قبله حقیقی ارواح است اگرچه
کعبه قبله اجساد است زیرا که قبله باطن که توجه جمیع مخلوقات در جمیع احکام بر اوست او امام
علیه السلام است و جعل افئدة من الناس تهوی الیهم چنانچه حضرت صادق علیه السلام
بداود بن کثیر فرموده که یا داود نحن الصلوة فی کتاب الله عز و جل و نحن الزکوة
و نحن الصیام و نحن الحج و نحن الشهر الحرام و نحن البلد الحرام و نحن
کعبة الله و نحن قبلة الله و نحن وجه الله قال الله تعالی فاینما تولوا فثم
وجه الله و نحن الآیات و نحن البینات للمؤلف خاطرم آمد حدیثی خوش نسیم ❁
بقعه معراج موسای کلیم ❁ تا بدانی عرش موسی را چه بود ❁ خلع نعلین در کجا موسی نمود ❁
در کجا موسی بوی پیغام رسید ❁ در کجا موسی سخن از حق شنید ❁ در کجا موسی بکوه طور شد ❁
در کجا موسی سراپا نور شد ❁ در کامل الزیاره از مولای ما حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست
که فرمود غاضریه بقعه‌ایست که کربلا اوست آن بقعه که حق تعالی در آن تکلم فرمود با موسی پیغمبر و موسی در آن
مناجات بحضرت قاضی الحاجات نمود و حضرت نوح در آن بقعه مناجات نمود و اوست
اکرم ارض الله نزد خدا و اگر این نبود حق تعالی بودیعه اولیا و انبیا و اولاد پیغمبر چون که در آن نمیگذارد

پس زیارت کنید قبورها را در کربلا **لمؤلفه** باز گوییم کربلا و کعبه را ؛
هوش بازی ای مستمع این صفحه را ؛ باز گویم کربلا و کعبه چیست ؛ کعبه قشر و کربلا آن مغز است ؛
کعبه جسم و کربلا را روح دان ؛ این حدیث از حضرت صادق بخوان ؛ حضرت امام کیتی
مولانا جعفر بن محمد الصادق ع به عمر بن یزید بیاع سابری فرمودند که بدرستیکه ارض کعبه
در مقام افتخار گفت که کیست مثل من که حق تعالی بیت خود را در ظهر من بنا گذارد و یأتین
الناس من کل فج عمیق و گردیدم حرم خدا و امن او پس حق تعالی وحی فرستاد بسوی او و
که ساکت شو و در مقام خود قرار گیر چه فضیلتی است ترا با آنچه داده شده در جنب آن فضیلتی که
عطا فرموده ام بارض کربلا و نیست فضیلت تو در جنب فضیلت کربلا مگر بمنزله سوزنی که فرو
نمائی در دریا و از آب آن دریا آن سوزن چه مقدار خواهد برداشت و اگر نبود تربت
طاهره کربلا فضیلتی بتو داده نمیشد و اگر نبود آن شهیدی که در کربلا مدفون است نه ترا
خلق میکردم و نه بیتی را که با آن فخر مینمائی پس در جای خود باندازه خود قرار گیر و ذنب باش و
متواضع و ذلیل فقیر در نزد کربلا بدون تکبر و استنکافی و اگر خود را ذلیل کربلا نگردانی
فرو میبرم ترا در زمین و داخل میسازم ترا در آتش جهنم **لمؤلفه** کربلا مغز و کعبه قشر بود ؛
جسم جان کی بیابد در وجود ؛ کعبه ضوء و کربلا را دان سراج ؛ ضوء کی برپا ماند بی سراج ؛
کربلا مقصود و قشر تن ما سوی است ؛ کربلا دان معدن نور خداست ؛ کربلا موسی و کعبه هست طور ؛
کعبه نخل و کربلا میدان تو نور ؛ کعبه گلشن کربلا باشد خلیل ؛ کعبه حوض و کربلا دان سلسبیل ؛
کعبه کشتی کربلا نوح نبی ؛ کعبه لفظ و کربلا دان معنوی ؛ کعبه چرخ و کربلا ماه است و مهر ؛
کعبه

حجی و زائر

کعبه ارض و کربلا میدان سپهر ؛ کعبه فرش و کربلا عرش برین ؛ کربلا صد کعبه اش در آستین ؛
از عبد الله بن ابی یعفور مروی است که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میگفت از برای
مردی از موالی خود که ایمرد آیا زیارت میکنی قبر ابی عبد الله الحسین علیه السلام را آمرد گفت بلی
زیارت میکنم در هر سالی دو سالی یکمرتبه عبد الله گفت که دیدم رنگ آنحضرت زرد شد و
فرمود بآن مرد که اما والله الذی لا اله الا هو اگر زیارت کرده بودی آنحضرت را
افضل بود از برای تو از آن عملی که تو در آن مشغولی عرض کرد که جعلت فداک آیا این قدر فضیلت
از برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام است فرمود که آری قسم بخدا اگر من حدیث کنم شما را بفضل
زیارت آنحضرت و بفضل قبر آنحضرت هر آینه بالمره حج را ترک خواهید نمود و احدی از شما دیگر حج
نخواهد کرد و بتحقیق آیا ندانسته که حق تعالی اخذ فرمود کربلا را حرم امن مبارک پیش از آنکه
اخذ فرماید مکه را حرم ابن ابی یعفور میگوید که من عرض کردم بخدمت آنحضرت که حق تعالی فرض
فرموده بر خلایق حج بیت را و ذکر نفرموده است زیارت حسین را آنحضرت فرمود هر چند چنین است
که گفتی لکن این چیزیست که حق تعالی چنین قرار فرموده است آیا نشنیدی قول پدرم امیر المؤمنین ع را
که میفرمود که باطن قدم احق بمسح است از ظاهر قدم لکن حق تعالی بحکمت خود چنین قرار داد و
آیا ندانسته که اگر موقف در حرم میبود افضل بود بعلت حرم لکن حق تعالی او را در غیر حرم قرار فرمود
و نیز آنحضرت به یکی فرمودند که زیارت نمائید کربلا را و قطع مکنید زیارت حسین ع را از برای آنکه
بهترین اولاد پیغمبران در او است بدانید که ملائکه زیارت نمودند کربلا را هزار سال پیش از
آنکه جدم حسین ع در آن ساکن گردد و هیچ شبی نیست مگر اینکه جبرئیل و میکائیل او را زیارت میکنند

میترتمو

پس جهد نما یا کسی که زیارت آنحضرت از تو فوت شود لمؤلفه وفقه الله تعالی
شمع دل در سینهٔ فانوس سوزان شد دیگر ∴ یک طرف سوزان و آن سو اشک ریزان شد دیگر
فوج آید موج از دریای خونین جگر ∴ کشتی تن غرق این دریا و طوفان شد دیگر
می‌رسد از شش جهت از چار عنصر آه زار ∴ جملهٔ آفاق پر از آه و افغان شد دیگر
منقلب آید نظر پرکار این نیلی حصار ∴ کاضطراب انجم و ذرات امکان شد دیگر
بخت‌هایش [illegible] چرخ را خون در جبین شد آشکار ∴ مشعل خورشید و مه چون آه سوزان شد دیگر
جملهٔ آفاق را پر شور و غوغا بنگرم ∴ سیل اشک از هر سری هر طرف دامان شد دیگر
این ضجیج حاجیان است یا فغان زایران ∴ زایر اندر کربلا یا حاج گریان شد دیگر
شرح حال کربلا و کعبه آرم در میان ∴ چون درین اخبار فلک فکر حیران شد دیگر
بدان ای عزیز هوشیار با تمیز که کعبه را مقامات چند است با فضیلت و کربلا را مقامات
چند است که به خیز و اندوه و کربت لمؤلفه باز طوفان خوات از دریای دل
فلک چرم غرق شد در آب و گل ∴ جملهٔ احباب را گریان کنم ∴ تشنها با ناله و افغان کنم
آتش غم بر همه جانها زنم ∴ شور در کانون دلها افکنم ∴ دود آه از سینها آرم برون
جام خون بر سر کشم لبریز خون ∴ سیل خون از کوه سر جاری کنم ∴ دشت و دامان رنگ گلنار کنم
بشنو از جام غم روز نوش کن ∴ این دُر رمز سخن را گوش کن ∴ ای خلیفه حاضر و ای زایر حاجی بدان
که اگر در کعبهٔ مکه بیت المقدس است در کعبهٔ کربلا نور القدس است اگر در کعبهٔ مکه طاق بنی شیبه
در کعبهٔ کربلا طاق شیب قمر جبین است اگر کعبهٔ مکه را آب زمزم است کعبهٔ کربلا را

آب فرات

آب فرات است اگر کعبهٔ مکه را از برای تقبیل حاجیان حجر الاسود است کعبهٔ کربلا را از برای
تقبیل زایران ضریح منور است اگر کعبهٔ حاجیان را حطیم است کعبهٔ کربلا زایران را علی اصغر
و عبد الله فطیم است اگر کعبه حاجیان را مقام ابراهیم است در کعبهٔ کربلا زایران را مقام
عیسی النبی است اگر کعبه حاجیان را حجر در بیابان است در کعبهٔ کربلا زایران را در بیابان قبر سید الشهدا و
قبر علی اکبر در بیابان است اگر کعبه حاجیان را هفت شوط فرض گردید زایران کعبهٔ کربلا را
طواف حیره و ماتم لازم گردید اگر در کعبهٔ حاجیان حجر اسمعیل داخل مطاف است در کعبهٔ
کربلا زایران قبر علی اکبر داخل مطاف است اگر حاجیان را در کعبهٔ مکه سعی است میانهٔ صفا
و مروه در کعبهٔ کربلا زایران را سعی است میانهٔ حرم حضرت امام حسین و حرم حضرت عباس
اگر کعبه حاجیان را عرفات است در کعبهٔ کربلا زایران را خیمه‌گاه است فرد چه خیمه‌گاه است
که آدم از هوای او همی آید هنوز ناله زینب بگوش می‌آید اگر کعبه حاجیان را مشعر است کعبهٔ
کربلا لمؤلفه زایران را حجله‌گاه قاسم است لمؤلفه زایر آن دم زمان شاد نشود چون
هلال از بار غم لاغر شود اگر کعبه حاجیان را منی است که در آن ذبح و حلق و رمی جمرات
واجب است در کعبهٔ کربلا زایران قتلگاه است که در او ذبح واقع شد و حلق حلقوم علی اصغر
زایر گوید با اختیار رمی جمرات بقطرات اشک دیدگان نماید اگر کعبه حاجیان را میقات
گاه است بجهة احرام کعبهٔ کربلا زایران را تل سامرت در اول مقام اگر در کعبه حاجیان
در منی حضرت ابراهیم اسمعیل را عزم قربانی نمود و فدا از برای او مقرر گردید در کعبهٔ
کربلا زایران خلیل کربلا حضرت سید الشهدا اسمعیل خود علی اکبر را فدا در راه حق نمود

و از بران تیغ و سنان مخالفان متقدر گردید• اگر در کعبه حاجیان خبر ذبیح را بپاره دادند
از آن که دلش لرزید و مریض شده وفات کرد• در کعبه کربلا زائران خبر شهادت علی اکبر را
بزینب دادند بی اختیار لرزان از خیمه بیرون آمد و ناله وا محمداه و وا علیاه و
وا فاطمتاه از جگر پر درد برکشید از ساره یک خبر بیش نبود و آن نیز بعد ابتلا شد
لکن از زینب هفتاد و دو خبر بود که هر یک فدای سر کوی وفا روزت گردیده بودند• اگر در کعبه
حاجیان هاجر و اسمعیل تنها ماند لکن ابراهیم خلیل الرحمن بدیدن میرفت اما در کعبه
کربلا زینب و کلثوم و سکینه و فاطمه صغری و علی بن الحسین تنها و بیکس و بی یار و بی معین
و بی یاور و بی غمگسار ماندند• و بغارت رفتند و اسیر قوم شریر و بدست اشقیای کوفه
و شام دستگیر گردیدند• اگر در کعبه حاجیان پیغمبر خدا صلعم از ابوجهل لعین و ابولهب
بی دین آزار کشید• در کعبه کربلا زائران حضرت سید الشهدا با یاران و فرزندان
از ظلم اهل طغیان شربت شهادت نوشید• اگر کعبه حاجیان همیشه در جامه
عزاست• در کعبه کربلا زائران لایزال فریاد و ناله وا حسیناه است• اگر در کعبه حاجیان
امیر المؤمنین در مکان حضرت پیغمبر خوابید• در کعبه کربلا زائران حضرت امام حسین علیه السلام
با یاران و همراهان در میان خاک و خون غلطید• للمؤلف
کعبه را گر آب زمزم شد نبات ٭ کربلا را زمزمی آمد فرات ٭
کعبه را گر حجر در پای قفار(?) ٭ اکبری را سر بپایش هدیه نهاد ٭
کعبه را گر طاق شیبه شد نصیب ٭ کربلا را گشت طاق تیغه(?) شد حبیب ٭
کعبه را گر شد مقام از خلیل ٭ دارد این محراب ز عباس جلیل ٭
گر حطیم اورا است از نیکو سیر ٭ هم فطیمش را صغر خونین جگر ٭

کربلا

جم در ابر

گر طوافی کعبه دارد فرض عین ٭ کی برابر میرسد با روا آن این ٭
در مقام از حج صفا و مروه دان ٭ داد آب سعی شان بر حاجیان ٭
بقعه عباس را میدان صفا ٭ مروه را دان قتلگاه کشتها ٭
گر منی و مشعری آنجا بپاست ٭ خیمگاه و حجله اینجا بپاست ٭
گرچه رمی جمره واجب در منی است ٭ رمی جمره کربلا اشک عزاست ٭
گرچه عرفات بهر حاجیان ٭ تل سلامت از برای زائران ٭
گر شد مسجد حنیف ای امین ٭ کربلا را مسجد از صادق ببین ٭
گر درآید آمد مقامی از حرم ٭ چار در کنج تربت این محترم ٭
گر شد از ذبح آنجا بر خلیل ٭ کربلا هفتاد قربان شد قتیل ٭
گرچه آنجا هاجری گریان شدی ٭ زینب اینجا سینه آتش بریان شدی ٭
غیر اینها کربلا دارد دیگر ٭ کو شبیه فاطمه از سر بسر ٭
اکبری صد پاره اندر کعبه نیست ٭ اصغری مقتول در گهواره نیست ٭
نیست اندر کعبه سکینه نوحه خوان ٭ نیست کلثومی در او سینه زنان ٭
نیست اندر کعبه هفتاد و دو تن ٭ بر سر آن پاره پاره بی کفن ٭
کی شد اندر کعبه عباس شهید ٭ کی در او اکبر بخون خود طپید ٭
کی در او عونی مبتلا بر عزا ٭ عیش قاسم را نگر در کربلا ٭
کی در او شد تشنه مظلوم حسین ٭ سر جدا از پیکر و اندر سنین(?) ٭
کی در او هفتاد تن کشته شهید ٭ اسب کین بر آن جسد کی دوید ٭
کی در او شد کشته بی دفن و کفن ٭ لاله ها کی داغ شد هر مرد و زن ٭
کی در او آل پیمبر شد اسیر ٭ کی در او اولاد احمد دستگیر ٭
کی در او زد آتش اندر خیمه ها ٭ کی در او تاراج گردید جامه ها ٭
کی در او شد آل احمد زار زار ٭ بی معین بر ناقه عریان سوار ٭
خامه بی آتش نیز دارد از شور و شین ٭ بر الم دلهای احباب حسین ٭
خون دل جاریست از نوک قلم ٭ با زمین ریزد به دل سر بار غم ٭
برادران عزیز اگر در راه مکه حاجیان خود را کشته شدن و اسیری و مجبوس شدن و دستگیری

گر شد از ذبح آنجا امر دگر بر خلیل ٭
کربلا را گشت بهر حق ذبح جلیل ٭

جانهای

در نجور شدن و بسیاری خود را از فرمانده اند و عمرها و آبروی خود را بجهت ادراک حج و اداء حق
واجب حقیقتا صرف نمیمایند و مینمایند زیاده از آن در احوال حج گذاران زایران مشاهده میشود چه
بسیار زایر که از جور اعراب خونخوار و سراق نابکار کشته گردیدند و چه بسیار از زایر
که بغارت رفتند و چه بسیار که بعد از رنج بسیار رنجور و در راه و نیز راه مرحوم و مغفور گردیدند
و چه بسیار مالها و عمرها که نثار و صرف زیارت آن برگزیده کردگار میکردند یاران تکیه
کعبه مکه شبیهی کی بر بنا و در لکن نظر نما بهر ولایتی از ولایات شیعیان و ارباب ولا و محبان
که چه تکیها مهیا و چه حسینیها برپا و چه مالها در آن صرف و نثار قدوم تعزیه داران آن
حضرت میکردد بهر تکیه و حسینیه که روی جمعی را نوحه خوان بینی و جمعی را سینه زنان و جمعی
مرثیه خوان و خلقی را گریان و سینه بریان و جمعی را شبیه خوان و جمعی ناب جگر از دیده
ریزان و جمعی در زیارت و جمعی در محنت اندوه و کربت کدام خانه ایست از خانهای
شیعیان که در آن خانه ناله و حسینا نیست و کدام مسجد است در بلاد ایران که در
اوقات صلوات در منبر آن آواز شور و غوغا نیست و کدام تکیه ایست از تکایا که
در آن لوای تعزیت برپا نیست **لمؤلفه وفقه الله** هر سر در شور سودای حسینی
هر دلی از داغ غمش اندر شور شینی ❊ هر جگر در سینه بریانی او ❊ نیست چشمی کو نشد گریانی او ❊
نیست دستی کو نزد بر سینه زار ❊ نی زبانی کو ننالد چون هزار ❊ شیعه گویان ای حسینی داغ و محنی ❊
از جوان و پیر از هر مرد و زن ❊ جگر اره باشد تو را گریانی او ❊ دل خروشان سینها بریانی او ❊
جمله ذرات بینی سر بسر ❊ در هوا نوحه گر و تر و تکدر ❊ بر سان حالی ای حسینی ❊

جا ار

جا از روی هر یکی بغم شور و شین ❊ آسمان گریان بگون دریا کونس ❊ ابر باران و در رعد اندر خروش ❊
برگ اشجار گریان در خفیف ❊ آب را زنجیر موج نی شد ضعیف ❊ نار را محشر زد او غمی سوختی ❊
جامه غم زیب زد از غمی دوختی ❊ باد سرگردان و رزد در کوه و دشت ❊ دشت که از غم زد او غمی کوه و دشت ❊
از سپهر چرخ سرگردان او ❊ مشعل خورشید مه سوزان او ❊ ثابت و سیار چرخ اندر عزا ❊
٢ از برای کشتگان کربلا ❊ شرح این احوال را انجام نیست ❊ هیچکس را اندرین غم کام نیست ❊
بر که دیگر خامه را اسپر کنم ❊ شرح حال حاجی و زایر کنم ❊ مولای ما حضرت صادق علیه السلام
٢ بر ذریح محار بر فرمودند که کسیکه بلا عذر شرعی ترک حج نماید بمیرد یهود یا نصرانی میرود است و بغلان کی
میمون فرمودند که کسیکه یکسال یا دو سال بگذرد و زیارت حسین علیه السلام نکند و اقتدی کی
٢ ایشان را خطا کار و جهنم بدرستیکه از ثواب خدا کناره کرده اند و از جوار محمد صلی الله علیه و آله دوری
جستند و بمعویه بن وهب فرمودند که وا گذار زیارت حسین علیه السلام را از برای خوف
زیرا که تارک زیارة آنقدر از حسرت میبینند که دوست میدارد اینکه قبرش در کربلا باشد
آیا دوست نداری که حق تعالی شخص و سواد تو را ببینند در میان کسانیکه رسول الله صلی الله علیه و آله از برای
٢ ایشان دعا میکنند الحدیث و فرمودند در حق حاجیان که یکدرهم نفقه کردن در حج
افضل است از هزار هزار درهم در غیر حج فی سبیل الله و در حق زایران فرمودند که نفقه
کردن در نزد قبر حسین علیه السلام درهمی بهزار درهم است و هر درهمی که نفقه کنند مثل کوه احد
حسنات با و عطا شود و در حق حاجیان و زایران فرمودند بمحمد بن سنان که یکدرهم
نفقه در حج حساب میشود بهزار درهم و یکدرهم در نفقه نمودن از برای حسین حساب میشود

بهزار هزار تا ده هزار شمرده شوند و رفع میشود از برای او درجات مثل این و رضای خداوند از برای او
بهشت و دعای محمد و علی و ائمه از برای او بهشت و در حق حاجیان فرموده‌اند که کسیکه در راه
مکه بمیرد در رفتن یا برگشتن از فزع اکبر یوم القیمة در امان است چه نیکوکار باشد چه فاجر و
بدکردار و در حق زایران فرموده‌اند که یا هشام بن سالم کسیکه در سفر زیارت حضرت امام
حسین علیه السلام بمیرد ملائکه تشییع او نمایند و حنوط و لباس او را از بهشت بیاورند و بعد ۲
از کفن کردن بر او نماز کنند و در بالای کفنش کفنی از بهشت بر او پوشانند و در مکان او را
تحتش فرش نمایند و مسافت سه میل راه از فوق و تحت و قدام و خلفش گشوده گردد و دری
از بهشت عنبر سرشت بر قبرش گشایند که روح و ریحان آن تا قیام ساعت داخل شود و کسیکه
بسبب زیارت و محبت امام از دست ظالم کشته شود اول قطره خونی که از او بریزد جمیع
گناهانش آمرزیده شود و طینت اصلیه که از او خلق شده بدست ملائکه غسل داده شود
تا اینکه خالص گردد مثل طینت انبیا و تخلیص کرده و از او دفع نمایند هرچه مخلوط باو
شده باشد از اجناس طینت اهل کفر و قلبش را بشویند و شرح نمایند و از ایمان مملو گردانند
پس ملاقات باقی فرمای جات نماید در حالتیکه خالص باشد از هر چیزی که مخلوط ابدان
و قلوب است و بنویسند برای او شفاعت اهل بیت را و هزار نفر از اخوان او را و ملائکه
با جبرئیل و عزرائیل بر او نماز گذارند و کفن و حنوطش را از بهشت آورند و قبرش را
وسیع گردانند و چراغها در قبرش روشن نمایند و دری از جنت بر قبرش گشایند
و ملائکه تحفه‌ها از بهشت نزدش آیند و بعد از هیجده روز او را ببلند نمایند بسوی حظیرة

قدمی

حجر و زایر

۷۹

قدمی و با ولی الله تا نفخه صور در آنجا باشند چون نفخه نخست دمیده شد اشیا فانی گردند
و چون نفخه دوم را دمند از قبر برآید اول کسیکه با او مصافحه نماید حضرت رسول الله و امیر المؤمنین
و اوصیا صلعم باشند و گویند که با ما باش و او را بر حوض کوثر آورند و از آن بیاشامد او را
عرض کنم که کسیکه در راه زیارت افتد حبس شود از برای چه جهت فرمودند که بعوض هر روز حبسی از
برای او فرحه است در روز قیامت و فرمودند که اگر زایر را بعد از حبس شکنجه [illegible] چوب زده
دهند و بعوض هر وجع و دردی هزار هزار حسنه با او عطا شود و هزار هزار سیئه محو گردد و هزار
هزار درجه رفع شود و با رسول الله صلعم هم صحبت باشند تا وقت فراغ خلایق از حساب و ملائکه
عرش با او معانقه نمایند و با او گویند هر سؤالی که خواهی بکن و کسیکه زایر را اذیت کرده
هیچ عملی از او مقبول نگردد و بلا سؤال داخل جهنم گردد و بزایر گویند که نظر نما بر اذیت کننده
خود آیا شفا یافت سینه تو و بتحقیق قصاص تو را از او گرفتیم زایر گوید الحمد لله انتصر لی
لولیه و رسوله منه **لمؤلفه** هر که او از این خبر هوشیار شد ÷ او ز خواب غفلتش بیدار شد ÷
هر که فهمش کرد خود را زر کند ÷ ترک عالم کرده سر بازی کند ÷ جمله عالم فراموشش شود ÷
این حدیثم حلقه در گوشش شود ÷ گر جوان و پیر و دارا و فقیر ÷ مرد یا زن یا شیخ یا طفل صغیر ÷
سوی خاک کربلا گردد روان ÷ با دل پر درد پر آه و فغان ÷ نی بفکر مال نی فرزند و زن ÷
نی بفکر منصب و ملک و فتن ÷ هر که بر دوش گیرد همتش هراسی ÷ کی ز عجز خویش باشد در هراس ÷
نی هراسی از دزد دارد در جهان ÷ نی بحول کشته شدن بردن گران ÷ باشد او در شوق پنهان و عیان ÷
کشته گشتن خفتن اندر کربلا ÷ حاجت راکی باشد اندر دل قرار ÷ نیست بر سر حاجتش جز وصل یار ÷

کی ز مجبوری آورد مهجور تاب ❁ ذره چون ماند جدا از آفتاب ❁ خواهیت لطف تو دلیلی سر ضمیر ❁
قطعی جد طینی را معنی بگیر ❁ باز در موسم تو را ما ناظر گشتم ❁ شرح اجر حاجی و زایر کنم ❁

ثواب واقفین عرفات در عرفه و زائر حسین ع در یوم عرفه

در حق حاجیان فرمودند که چون حاجی وقوف بعرفات می نماید از گناهان خود بیرون می‌آید و
حضرت صادق ع در حق زایران فرمودند که کسیکه زیارت کند حسین ع را در روز عرفه حق
تعالی هزار هزار حج بنویسد از برای او که با قائم ع کرده باشد و هزار هزار عمره که با رسول خدا ص ۲
کرده باشد و هزار هزار بنده آزاد کرده باشد و هزار هزار سوار اسب بجهاد در راه خدا فرستاده
باشد و حق تعالی فرماید او را بنده صدیق من ایمان بوعده من نمود در ملائکه گویند فلان کس
صدیق است حق تعالی او را فوق عرش خود پاک گردانید و او را در زمین کروبی گویند و علا ۲
ابن الحسین ع فرمودند که حق تعالی نظر رحمت می افکند بسوی زوار حسین ع در عشیه عرفه
قبل از آنکه نظر فرماید بسوی اهل عرفات زیرا که در میان حاجیان اولاد زنا بهم می رسد
لکن در میان زوار حسین ع اولاد زنا بهم نمی رسد للمؤلفه خاصه این بحر بی پایان کجا ❁
در فهم آید بار رسد بر انتها ❁ کی رسد حاجی بزایر در ثواب ❁ که نبود طایف الی یوم الحساب ❁
و نیز بر بشیر دهان فرمودند مولانا حضرت صادق ع که یا بشیر بشنو و برسان بشیعیان که ۲
قلب ایشان متحمل گردد کسیکه زیارت کند حسین ع را در روز عرفه مثل کسی است که خدا را زیارت
کرده باشد در فوق عرش او للمؤلفه ختم خداوند از صفات ما سوی ❁ عارف گر شد تو بیاب آن نکته را ❁
چون امام او وجه و باب غیب شد ❁ زان جهت او بری از لاش عیب شد ❁ زان جهت او وجه آمد نظر ❁
وجه اندر محو و دیگر در بشر ❁ ما سوی را جمله بطلان لایزال ❁ نی بود ذکر وی وصف و مثال ❁

بار فیضی

حاجی و زایر

بار فیض ما سوی آمد امام ❁ رمزی از این نکته برخوان لا کلام ❁ ما سوی مامور بر عرفان شدند ❁
مستفیض از نور وی چون آن شدند ❁ عرش را دان یکمقامی از امام ❁ مظهر قیوم و حی لاینام ❁
کربلا چون شد مقام شاه دین ❁ زان جهت شد کربلا عرش برین ❁ کربلا دان برتر از عرش مبین ❁
مظهر نور رب العالمین ❁ زان حسین را هر که زایر زان مزار ❁ زایر حق شد بعرش کردگار ❁
همزبان و همقلم شد ابن عطا ❁ زایرم کن ای خدا بر کربلا ❁ آرزوی کو غمم باشد ای حسین ❁
خاک کویم در جوار شاه دین ❁ دوستان و شیعیان را یکجا ❁ ساز زایر سوی خاک کربلا ❁

[illegible]
مفضل بن عمر

المجلس السابع

در بیان ستر از اسرار عنایات حق تعالی قوام خائفین و امیر الکونین سیدنا و مولانا
ابی عبد الله الحسین علیه السلام است در ضمن روایت مفضل بن عمر جعفی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی جعل اوعیة معارفه قلوب العارفین ومعادن علومه
صدور المختبرین وخزائن رحمته افئدة اولی الالباب والیقین واصول
کراماته ایادی الصالحین ومعدن اسراره جنان الممتحنین وجعل
لهم قشور الاختبار وصور التمحیص ومعنی الافتتان حتی یصلهم
بذلک من عالم حجب البشریة الی جبروت افق المبین وقربهم البصیرة
لیروا سر عز زوال هذا الدار ودوام الجاویدان واستقرار دار القرار
ولذا کانوا اولیاء الله یتمنون الموت ویتسامحون فی امور الدنیا

فی سورة الحدید

حتی یدرکهم الفوت. اولست تری الانبیاء الحملتهم ما وضعوا
لبنة علی لبنة. والاولیاء حیث ما ترکوا فرضا ولا سنة. والی ولاة
الامر کیف رفضوا فضول الدنیا وتحملوا بما ورد علیهم من البلایا. ورضوا
بان یکونوا اهداف الرماح والاسنة. ولهم سیر فی الملکوت. ولنا ئنه
فی الجبروت. وحظوظات فی اللاهوت. وان کانوا مظلومین فی البشریة
فی عالم الناسوت. وکان سید هذا القوم امیر الکونین. وشمس العالمین
وبدر الخافقین. مولینا اباعبد الله الحسین ع آه آه من مصیبته.
ثم آه من احزانه. فی مصیبة اخیه العباس ثم واکربتاه من جراحت
صدره فی شهادة ولده علی آه آه من بکائه واستغاثته آه آه ثم آه
من وحدته وغربته وکربته. بر مسند نشینان بساط مجالس انس ووصل و
منزویان شهرستان عالم خمول وارسته از قیل وقال. وهوشیاران گذرگاه فتنه خیز
چهارسوق عالم خیز. که از کدورات آکالیش این عاریت سرای سراپا وبال که حب اولاد
ومحبت جمع نمودن اموالست. اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة
وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد کمثل غیث اعجب الکفار
نباته ثم یهیج فتریه مصفرا ثم یکون حطاما وفی الاخرة عذاب
شدید ومغفرة من الله ورضوان وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور.
خودرا پاک بمقام ذکر عالم نفوس سیر سلوک اولوا الالباب ارباب ادراک رسانیده

قال

روایت مفضل بن عمر

٨١

فی سورة الاعراف

قال عج واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول
بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین. مخفی ومستور نماند که ارباب
هوش سراپا ادراک وگوش را دیده بصیرت بمقتضای مقام نظرت همیشه برطبق امورات
والکیس الناس من لم یبتذل عملا. حتی یؤمل ما تحمد عواقبه. وبر امورات
زایله قشریه وبود نمود نابود اعتباریه اسباب التفاتی نی. زیرا که بنور جوهر خرد
آنها را چون سراب ویا مثل احتلامی در خواب دانند که دوام وثباتی ندارند. وآیه
وافی هدایه قل متاع الدنیا قلیل والاخرة خیر للذین اتقوا افلا
تعقلون. وکریمه وما الحیوة الدنیا الا لعب ولهو وللدار
الاخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون. را لا یزال چون نور نظر
در مد بصر خود شاهد میفرمایند این است که ارباب ولا. بر رشته وفا کمر همت را بنوعی
محکم بسته. که بر عزم عروج بمعراج اسرار محبت شان. از سنگ باران فتن علایق شکستی
بر نخورد. وبر قدم راه پیمای سیر مراحل سلوک شان خار موانع نخلد. ودر هر منزلی از
منازل تمحیص وابتلا. هر نوع وجنسی وهر شخصی وصنفی از بلایا رخ نماید روی تاب نبند
چه از جوع وچه از خوف وچه از نقص اموال وانفس وچه از نقص ثمرات افئده.
که اولادند. وبمقام ولنبشر الصابرین چشم انتظار بکار آرند. اگرچه مال کار
بمعرکه کارزار کشد. مردانه وار قدم مردی در میدان جلال گذارده وچنان غرق
بحار وصال گردند. که ادراک آلام تیر. وجراحات خنجر ونیزه وشمشیر ننمایند. محب وار

اشاره بکلام الله قوله تعالی
ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع
ونقص من الاموال والانفس
والثمرات وبشر الصابرین

با عادر محبوب کبید خود در محاربه مشغول و بقلب قوی در سیر عالم ارواح بسر کرد و فات حیات ابد
بادست امشتین چون حلقه موصول در ریاض نعمتهای بی انتهای منعم حقیقی در عیش و
سرور رند اما اجسام موقره شان در بادیه کارزار پاره پاره و در خاک خون آلود طپیده و عیر
مستور ~~لمؤلفه~~ دود آهم بار آتش بار شد ❊ روز روشن پیش چشم تار شد ❊
ناله ام بیدرد گردون میرسد ❊ اشک از چشم جگر گون میچکد ❊ دل هوای کربلا دارد دیگر ❊
شوق آن جنت سرا دارد دیگر ❊ مرغ دل بر قبلگه پرواز کرد ❊ نای ناله بر شهیدان ساز کرد ❊
مطرب شوری را مکن از عقل رمید ❊ در خیالم برزم آه ناله چید ❊ دید از پا سرو های افتاده گان ❊
[illegible] ❊ نخلهای بی سری آمد نظر ❊ نیم بسمل طایران در بال و پر ❊
یکطرف سرهای چندی بی نشان ❊ یکطرف اطفال چندی در فغان ❊ یکطرف بانوی چندی بیقرار ❊
نوحه گر بر ناقه عریان سوار ❊ یکطرف غال چندی در خروش ❊ یکطرف افغان چو آید بگوش ❊
یکطرف کردار حجاب لعین ❊ یکطرف سیلاد خیل مشرکین ❊ یکطرف بیمار استجار زار ❊
یکطرف کلثوم از غم بیقرار ❊ یکطرف گریان سکینه در بدر ❊ ناله گر بر اکبر و عم و پدر ❊
گوش آمد ناله شور افکنی ❊ نالهای با اثر مرد افکنی ❊ از خروشش روح در پرواز شد ❊
این سؤال از همه در آغاز شد ❊ صاحب این ناله یا رب کیست کیست ❊ انقلاب دهر از افغان کیست ❊
منقلب اوضاع این نیلی حصار ❊ از خروش کیست ای پروردگار ❊ این ندا از غیب بر گوشم رسید ❊
زینب این کز غمش گردون طپید ❊ کو بیاد از غم با فغان شور و شینی ❊ یا اخی یا نور عینی یا حسین ❊
زین خبر عالم بگردون گشت باز ❊ زان شب ناله دیدم فی فراز ❊ سیل خون از بحر دل طوفان نمود ❊

شور بند

مفضل بن عمر

۸۲

شور بند چشم را از جا ربود ❊ غرق طوفان گشت گنج تاب ❊ دیدم اندر بحر گردون یکحباب ❊
کی زبان را طاقت تقریر ماند ❊ خامه را کی قدرت تحریر ماند ❊ اندرین بی تاب بیم آمد نظر ❊
ملکرت جانفزا چون مشک تر ❊ لفظی آمد در قلم با شور و شین ❊ مغز شرح این راز اسرار حسین ❊
گوش هوش دیده دل باز کن ❊ بر فراز لامکان پرواز کن ❊ کز تر آن بال و پر بشد عیان ❊
روشن آید بر تو اسرار نهان ❊ کر نباشد آن مقام ایدر هوش ❊ مستمع شو این اسرار با گوش ❊
باش در تسلیم تا سالم شوی ❊ از خدا در خواه تا عالم شوی ❊ در ولایت راز ها بی مضمر است ❊
کار ستر الله کار دیگر است ❊ کی ز اسرار ولی آگاه نیست ❊ مرده را در بزم احیا راه نیست ❊
باز سنگین چشم لا غر با نگر ❊ آنکه جوید سرابی آب کو ❊ فصل [illegible] ❊
کور کی بیند جمال آفتاب ❊ این مقامات از مقام انبیا جدا ❊ صد بشد از زمین تا آسمان ❊
در ولایت انبیا حیران شده اند ❊ حاملان عرش سرگردان شده اند ❊ شمه رمز آن دان در فلک ❊
حلقه حلقه گل در دل ملک ❊ بوی آن تو بدانی از چه بود ❊ اولیا جوت الهی در کهن دور ❊
هر کرا بحر ولایت وقف شد ❊ کی نخو قدر و قفش کامل شد ❊ از مفضل بن عمر جعفی مرویست

روایت مفضل بن عمر جعفی

از مولای کی ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام که فرمودند چون اشقیای کوفه و شام آب را
بر روی جناب سید الشهدا و اصحاب کرام آنحضرت بستند آنحضرت با اصحاب با وفا این
ندای جانفزا را در داد که مَنْ كَانَ ظَمْآنًا فَلْيَجِيءْ هر که تشنه است بنزد من آید
بس مردی از اصحاب بخدمت آن محور اولی الالباب آمد و آن نور دیده سید انام انگشت
ابهام خود را در کف دست آن مرد گذارد و آب زلالی جاری گردید و لازال یکیک از اصحاب

آن برگزیده حضرت ذو الجلال می آمدند و می آشامیدند تا اینکه همگی سیراب گردیدند و بعضی
از ایشان بعضی دیگر میگفت که والله لقد شربنا شرابا ما شربه احد من
العالمین فی دار الدنیا قسم بخداوند لایزال که آشامیدیم از آب زلال آبی را که
نیاشامیده است احدی از مردمان در دار دنیا لمؤلفه بود در شهد او چه آب سلسبیل
مزاجش چون مزاج زنجبیل ویسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا
عینا فیها تسمی سلسبیلا یا که کوثر آب ابرار بود زآن چه کافور مزاجش بود
ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا لمؤلفه وفقه الله
یا چه آب اهل ابرار جنان از رحیق و طعم مسک اوراق آن ان الابرار لفی
نعیم الی قوله تعالی یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک لمؤلفه
یا چه آب اهل قرب لامکان زآن زتسنیمش مزاج آمد عیان ومزاجه من تسنیم
عینا یشرب بها المقربون لمؤلفه یا چه آبی کرست مقسوم صبور
آن شرابی راکه نامند طهور وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا الی قوله
وسقیهم ربهم شرابا طهورا لمؤلفه یا چه انهار گروه متقین
بود از خمر و لبن للشاربین کوثر آن آب آن ما بپاک از عسل جاری شفا دردناک
مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن
وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین
وانهار من عسل مصفی لمؤلفه هر که زآن نوشید در خوکت محو

جان نثار

مفضل بن عمر

۸۲

جان نثار آمد چه در ذکر و هم سهو از جناب غیبی آغاز کرد بر فراز قدسیان پرواز کرد
زانکه هر شوق سر و ز تمام جملگی در وجد و شوق لا کلام زآن ظهور هریک چنان گوید مست
که اختیاری جان نثاری شد زدست و چون مقاتله یوم الوقعه واقع گوید در روز سیم شهادت
در رسید و وقت مغرب روز سیم شد حضرت سید الشهداء از روی مهربانی و وفا یکیک
از اصحاب تفقد و مهربانی فرمود و ایشان را باستار ابا ایشان ندا نمود و یکیک اجابت نمودند
آنحضرت ایشان را در کنار خود بنشانید و جمیع همگی در مجلس خلد آئین آن محور دایره تمکین
اجتماع نمودند آن سید عالی نسب از برای ایشان مائدۀ طلب فرمود و ایشان را از طعام جنت
اطعام نمود و از شراب بهشت سیراب گردانید لمؤلفه وصف آن مجلس چنان سازم بیان
بزمی از عیش و طرب طالبی دان بود از یاقوت احمر آنی زرد در تقابل هر طرف بودی سرور
علی سرر متقابلین از پی هر یک صد هزاران بابت بود صد هزارانی از خدام هریک بود
طائفین ولدان بسی مخزون وار نغمه گر طوبی چه فصل گل هزار ویطوف علیهم ولدان مخلدون
بود اکواب قواریر بلور آبشار از نقره روشن همچو نور ویطاف علیهم بانیة
من فضة واکواب کانت قواریرا قواریرا من فضة لمؤلفه
فرش آن عشرت سرا و سریر سندس و استبرق و دیبا حریر
عالیهم ثیاب سندس خضر واستبرق لمؤلفه وفقه الله
مائده گسترده بود در بستان صد هزار آن کاسه هر جا عیان لونها مختلف در هر طعام
طعمهای خوش چه جنتی زآب جام بهر خدمت جمع غلمان صف زده از پی داعی کفی بر کف زده

شاهدین در صدر رو مغفار و ترن ⁂ جمله از عشق و لی خونین کفن ⁂ در وصالی بزم در ملک کبیر ⁂
هر یکی بر تن هزاران زخم تیر ⁂ و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا
لمؤلفه در طرب هر یک به بزم قدسیان ⁂ راس هر یک لیک از ره سنان ⁂ در طرب روح در عرش علا ⁂
جسم هر یک غرق خون در کربلا ⁂ پس حضرت صادق ع فرمودند که قتلگاه کرامات بر آید نجال
جماعتی از کوفیان مکر زدند اگر تعقیب می نمودند پس فرمود آنحضرت به سهولت و نرم از آن جمع
بیرون رفتند هر یکی از آن شهداء به بیلده ما وای خود رجوع نمودند پس حضرت سید الشهداء ع
آمد بجبال رضوان واحدی از مؤمنین باقی نماند مگر اینکه بنزد آنحضرت آمد و آنحضرت بر تختی
از نور نشسته و اطراف آنحضرت را حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و جمیع پیغمبران گرفته اند و از
عقب سر ایشان مؤمنین احاطه نموده اند و از عقب سر مؤمنین ملائکه احاطه کرده اند
و انتظار سخن و کلام آنحضرت را میکشند که از لفظ مبارک او کلام مواعظ و معارف بشنوند
لمؤلفه صبح والی جنت رضوان کوی تنی ⁂ از رضا رضوان محقق هر که ناتنی ⁂ شاهدین دیگر ملایک شد شهیدا ⁂
از رضا رضوان رضوان شد پدید ⁂ چون رضا رحمان لعین در قتلگهی ⁂ باغ رضوان زان ابن بند مسکنش ⁂
جز حسین در قرب کمسند نشین ⁂ تخت سلطانی تخت شاه دین ⁂ تخته آن تخت جسم ماهتاب ⁂
صد هزاران هیچ هر یک آفتاب ⁂ او منبطا از نجوم چرخ لعل ⁂ پایه زیرین بعوق عرش بود ⁂
فرش آن تخت از تجلی نوروان ⁂ از سرادق داشت بر سر سایبان ⁂ اولین و آخرین از مؤمنین ⁂
از ملک و از انبیا و از مرسلین ⁂ جمله در اطراف وی پروانه سان ⁂ شمع آسا شاهدین اندر میان ⁂
ضوء نورش جمله را بر لعل هوش ⁂ در سماع وعظ سرها جمله گوش ⁂ آن کلام افتد طفل در سخن ⁂

ارکی

مفضل بن عمر

ارکی کلش نمونش انجمن ⁂ کای بود در وعظ آن نور خدا ⁂ قصه لب تشنگان کربلا ۵ ⁂
ای همه دانید انبیا و مرسلین ⁂ این تنم از جیب صد چاک انجمین ⁂ ظاهر از زخم تیر و خنجرت ⁂
باطنش دو داغ علی اکبرست ⁂ داغ عباس است و اولاد حسن ⁂ دیگر اصحاب شهید بی کفن ⁂
دیگرم داغ اسیران بلا ⁂ این نجوم آسمان کربلاست ⁂ زینبم بر کوفه گریان میرود ⁂
سیلی اشکم زآن بدا حال برود ⁂ بر سکینه تخت میسوزد جگر ⁂ ناله اش بر گوش آید با اثر ⁂
فاطمه در مجلس هر به تمیز ⁂ میکشندش خواهش از هر کنیز ⁂ انبیا ز این وعظ با خجل ملک ⁂
ناله هر یک روان نور فلک ⁂ مؤمنین در ناله و افغان و شین ⁂ در استماع وعظ شاهدین حسین ⁂
پس حضرت صادق ع فرمودند که حضرت امام حسین علیه السلام با انبیا و ملائکه و مؤمنین بر این حال اند
تا اینکه حضرت قائم ع قیام فرماید و چون آنحضرت قیام نمود باتفاق حضرت امام حسین ع روانه تخت کار
کربلا کردند پس کسی از اهل آسمانها و زمین از ملائکه و مؤمنین نماند مگر اینکه همگی بدور حضرت
امام حسین ع احاطه نمایند حتی اینکه حضرت حق تعالی زیارت کند امام حسین ع را و با او مصافحه نماید و بنشیند
با او بر سریر او یا مفضل این است والله رفعت آنجنابیکه فوق آن رفعت نیست و ورای
این رفعت نیست از برای طالب مطلبی لمؤلفه این مقام عالی از هر ریب و شین ⁂
خاص شد بر شاه مظلومان حسین ⁂ آری آری این سزاوار ولیست ⁂
این سزاوار حسین بن علیست ⁂ هر که بیند اکبرش بر خون طپان ⁂
هر که بیند زینبش را نوحه خوان ⁂ هر که سازد در ره دین خدا ⁂
هم سر و دست برادر را فدا ⁂ هر که طفل شیرخوار آرد به رزم ⁂

[illegible]

هر که را باید شکستی سوی عزم ٭ هر که دادی بر اسیری خواهران ٭ هر که دادی بر کنیزی دختران ٭
هر که جسم خویشتن افکنده زار ٭ بی کفن در خون طپان و بیمزار ٭ هر که تن سازد هدف سال الکبر ٭
بر هزار و نهصد و پنج تیر ٭ هر که بر جان در راه خدا ٭ از ره تسلیم و از روی رضا ٭
دست شهادت داد از روی وفا ٭ لایق آمد زائرش گردد خدا ٭ دان خداوند او ز حق این عارفست ٭
نور کشتی در زیارت سارفست ٭ بی ازین بر خامه جایز نیست ذکر ٭ رود در الا غرق شود در بحر فکر ٭
اندرین ذکر آتشم در دل فتاد ٭ یک حکایت کو بگم آمد بیاد ٭ سیل اشکم بیچکد با شور و شین ٭
از تحملها و صبرت یا حسین ٭ روز عاشورا چه سانت بود حال ٭ هر طرف بودت هزاران صد کوه ملال ٭
خامه در وقت وداع اهل بیت ٭ چون شنیدی نالهای اهل بیت ٭ چون نشدت منقطع هر فکر و علاج ٭
دل بریدان از سکینه لا علاج ٭ در منتخب المراثی مرویست که چون حضرت سید الشهدا علیه السلام را نظر مبارک
بر اجساد پاره پاره هفتاد و دو تن از شهیدان و یاوران و برادران و فرزندان افتاد سوی ۲
خیمگاه اهل بیت به پناه آمد و لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و اسب و آلات حرب را
بر خود بیاراست و بر ذو الجناح عرش پیما سوار شد پس روی مبارک بجانب اهل بیت از زنان
و دختران نمود و بآه و زاری و ناله و بیقراری فرمود که یا سکینةُ و یا فاطمةُ و یا زینبُ
و یا امّ کلثوم علیکنّ منّی السّلام و وداع میکنم شما را وداع کسیکه بمیدان قتال
برود و بعزم جدال و امید باز گشتن از برای او نباشد پس سکینه عزیز کرده آنحضرت نزد آن سپهر
شهادت آمد با دیده گریان و اشک حسرت از دیده باران و آنحضرت را از پیاده رفتن
میدانت پس او را بسینه خود چسبانید و اشک دیده آن معصومه را آنحضرت با آستین پاک مینمود

و بآن مخدره

مغفور ابن عمر

و بآن مخدره فرمود بالعربیّة سَیَطُولُ بَعْدِی یا سُکَیْنَةُ فَاعْلَمِی مِنْکِ
الْبُکَاءُ اِذَا الْحِمَامُ دَهَانِی لَا تُحْرِقِی قَلْبِی بِدَمْعِکِ حَسْرَةً مَا دَامَ
مِنِّی الرُّوحُ فِی جُثْمَانِی فَاِذَا قُتِلْتُ فَاَنْتِ اَوْلَی بِالَّذِی تَأْتِینَهُ
یَا خِیرَةَ النِّسْوَانِ لمؤلفه گریست شمع بزم این مزار ٭ مرزند آتش بدل پروانه وار ٭
این دل پر داغ ای نور بصر ٭ تاب داغ ناله ای نبود دیگر ٭ داغ اکبر دارد و عباس زار ٭ تازه
داغ قاسم ابن عم تاجدار ٭ داغ عونها و دیگران بر روی داغ ٭ شاه دین از فلک چون گل بباغ ٭
داغ اشک دیده سرتا نیست ٭ بر نگین قلب این در ناب نیست ٭ تا مرا جانی بتن ترک ناله کن ٭
بعد قتلم خون دل چو لاله کن ٭ سکینه خاتون عرض کرد که ای پدر بزرگوار وارث یا وروه با غمگسار
ما را بسوی حرم جد خود احمد مختار بر گردان آنحضرت فرمود که دور شماره نور دیده این آرزو گویا
منظور آنحضرت این بود که مرا چاره جز کشته شدن نیست و شما را ناچار با لیت با سیری روید
پس زنان همگی ناله و فغان برآوردند و آنحضرت ایشان را بصبر و شکیبائی امر فرمود لمؤلفه
شرح غمهای بلا کار بشر ٭ نیست تا در دفتر آید با خبر ٭ خامه پس آتش زند بر روزگار ٭
زانکه آتش سوختن لیل و نهار ٭ ختم کن بر این تمنا بر حسین ٭ زائرت سازد به آه و شور و شین ٭
سازد از خطا ما نطهر و پاک ٭ پس کند اندر رواق خویش خاک ٭ کن تمنا از ملک با حور و عین ٭
قول الزاهم رب العالمین ٭ المجلس الثامن در بیان مجملی از اسرار شهادت مغز عباد و مرکز دایره کار
شمس الخافقین ابا عبد الله الحسین علیه السلام در ضمن روایت حماد بصری و حکایت انزاع
نور علم و اسرار کیفیت دفن شهدا و سعدا و نکات چند در کیفیت نظم دفن خفتگان در جوار

روایت و بیان کیفیت وفات سید آزادگان رضوان الله علیهم

آن سید الانس و جان در حایر آن امام والا مقام علیه السلام است

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین.

احمدك اللهم یا منور قلوب العارفین. و موسع قلوب المحبین. و مفرغ افئدة العارفین الموقنین. القاصدین للبیت البکة الاولی امنین. یا عارفا بفقر المخلصین. و علیلة المختبرین المحرمین من الفتن المجردین. الملبین الطائفین حول خیام سرادقات العلیین. الساعین بمرات آیات الایات. المصفا جبلة صفاتهم مهرولین. و فی مقام الوداد والحب وخلة الخلیل مصلین. المحرمین الساهین عما سواك حتی وصلوا الی جبل عرفات. الفاضین الشاعرین البالغین الی منا هم بعد ذبح الاغنام والبقرات. والصلوة والسلام علی السید الذی تمحصت و تمحصت اخیه وابنته و اولاده بجمیع ما هو و بما هو آت. خصوصا علی من جرد من اوطانه و بلاده. و اثر الله بنفسه و ماله واخوانه واصحابه واولاده. اعنی المحرم مما سوی الذی خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی. و ترك فضولات الدنیا. واختار الجنان للماوی. السید فی الثنائین. والامیر من النجوم الحقاب قوسین سیدنا و مولینا ابا عبدالله الحسین صلع. آه آه من وحدته ثم آه من غربته ثم آه من کربته ثم آه من مصیبته.

بدانکه ای عزیز

بدان ای عزیز که قاصدین کوی معروف بمصداق کریمهٔ ادخلوا بیوت من ابوابها که اراده زیارت بیابان شوق. واعتصموا بحبل الله محکم بسته. و قدم عزم رابه راه شریعت جادهٔ قل هذه سبیلی گذارده. و بعضی قدر فراست بدیمای عقول اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله نشسته. و به یاران سالکان مالك میل وانیبوا الی ربکم و عبادان مجیب امر وان اعبدونی هذا صراط مستقیم عنان کشیده و به ارباب سلوك طریق هذا صراط علی مستقیم. و از اغوای شیاطین ولاغوینهم اجمعین مهجور. و در محل مامون ان عبادی لیس لك علیهم سلطان مستور. مرحله پیمای مراحل شوق انشراح صدور. فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام گردیده. بحکم اصفاء هر سالکی را لازم که چنین مسجد شجره وداد مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء رسیده در مقام تجرید. ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة برآید. و خلع مخیط بهره و خنده با فکار فتن انما اموالکم واولادکم فتنة و زینتها و دنیا دون فانی زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث ذلك متاع الحیوة الدنیا. نماید. و با طی مرتبه این مرحله فوادر را لازم که خلع نعلین علایق. فاخلع نعلیك فی مقدمه و ترك نیت این عاریت سرای بشریت. انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا فرماید و بر جامهٔ احرام متابعت و محبت

حاشیه: بسم الله ... ربنا ... (یادداشت حاشیه)

قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله محرم بلباس ولباس
التقوی ذلک خیر لکم · گردد · وتلبیهٔ مؤذن واذن فی الناس بالحج
یاتوک من کل فج عمیق · با جابت صدای فرح افزای لبیک اللهم لبیک
بلند سازد بعد از طواف ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم ولیطوفوا
بالبیت العتیق · در مقام فاتخذوا من مقام ابرهیم مصلی · در آمده
و میان رجبل جبل صفا · ومروه مرآت حقیقت قلوب ان الصفا والمروة من شعائر
الله را بقدم سعی سپرده · واحرام جدید بل هم فی لبس من خلق جدید · در تحت
میزاب محبت نموده · وعازم کوه عرفات من عرف الله تجرد گشته بمشعر ذکر فاذا
افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام در آمده · منار نحور را
بذبح گاو نفس ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة · در رفته · بطواف جدید مقام
افئده · الحب نار الله اعنی الموصدة · فطلوعها وغروبها
فی الافئدة · نار الله الموقدة · التی تطلع علی الافئدة · سعی جدید
در مقام ان الله اصطفی آدم نمود بطواف ... الی ربک ارجعی · وبمصلای بلال
ارحنی · وصل خلیل قدم گذارد **لمؤلفه** تا نه زی و یر دل خالی ز غیر ⁂
کی در آید حرمت آنجا عزم سیر ⁂ تا نه زی یک این ویرانه را ⁂ تا نه زی خلوت این کاشانه سو ⁂
تا نه بندی جمله ابواب بیت ⁂ تا نه بندی رشتهٔ کین و کینه ⁂ تا نه زی مهر غیر از دل بیرون ⁂
تا نبازی ما سوی از کاف و نون ⁂ تا نگردی محو اندر نام حق ⁂ کی توانی گفت مقصودی ازو ⁂

بلی لم

این سفر اسب وجود در رحله ⁂ شرح تجریدت بحرق فلر ⁂ لازمت اول ترا از مرد هاء ⁂
مگذشتی از بهوا و هام وخیال ⁂ صمت اول ذکرها بعد فکر ⁂ فکر در الا باید فسکر فکر ⁂
از حجاب عنصری خلع مخیط ⁂ رو نما تا کعبه را گردی محیط ⁂ سعی باید با صفای اصطفی ⁂
با بماند مرده تسلیم ورضا ⁂ تا ز آلایش نگردی پاک پاک ⁂ کی توان ریزی بعرق جرئی خاک ⁂
تا نه زی در رضا محو از گلبیل ⁂ کی توان وصل جستن با خلیل ⁂ غرق بحر وصل او از کیست ⁂
انگه خوئی آن نیست ⁂ لاله کی از سنگ روید در بهار ⁂ خاک ره باید هزاران صد هزار ⁂
خوئی تن افعال راه ... کن ⁂ ابکم خواطر خواه محبوبت کن ⁂ رو هوای خوئی را از سر گذار ⁂
خوئیتن عین بدا اقتدار ⁂ بلی هر که طایر تیز پر قدس روح را از آلایش این محنت سرا پاک
لا یمسه الا المطهرون · بمقدار تجرید خود ادراک بعض از تعلقات محبوب نماید
وما منا الا له مقام معلوم · تو را چنانکه توئی هر نظر کی بیند ⁂ بقدر بینش
خود هر کسی کند ادراک ⁂ ونفضل بعضهم علی بعض درجات · این است که
آدم صفوت الله · ربنا انا ظلمنا انفسنا گویان بود · تا اینکه لباس برگزیده کی
ان الله اصطفی آدم را در پوشید · ونوح نجی در سفینهٔ نجات ولایت در هر یوم کنعان
بر مقالهٔ ان ابنی من اهلی گردید تا اینکه مخلع بخلعت سلام علی نوح فی
العالمین شد · وابراهیم خلیل · زمان طویل در منار شوق یا بنی انی اری فی
المنام انی اذبحک · حیران سان بود تا بنداء قد صدقت الرؤیا وبرت
وفدیناه بذبح عظیم را استماع فرمود که منت نیز ... وقال ذهب انی

سقیم لما نزل بالحسین کردید و این مرض منت تهنیة و سلام علی
ابراهیم کردید و عیسی نبی در دار جهود ان قدم شوق کذارد تا فلک بیمار یا عیسی
انی متوفیک و رافعک من الارض شد و سر بر براق برق آسای
سبحان الذی اسری و مسند نشین خلوت سرای قاب قوسین او ادنی
بابتلاهای عدیده و جفاهای غیر متناهیه مبتلا کردید و لنبلونکم بشیء
من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات
وبشر الصابرین تا اینکه غرق بحر لی مع الله حالات کردید و امیر مؤمنان
در مقام سیر و صبر در بلایا بمقامی رسید که در حین بردن بمسجد از برای بیعت نمودن
بر ابا بکر چنین بقبر حضرت خیر البشر رسید قال ابن ام ان القوم استضعفونی
وکادوا یقتلوننی فرمود تا اینکه بمقام لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا رسید و فاطمه زهرا در مقام اصطبار بر بلایا آنمقدار ثبات فرمود که عمر
لعین دعی الاباطیل یا بنت محمد با آن مکرمه کفت و آن مخدره بعد از سقط
ولد بزکیبو نمود از آن مخاطب به یا فاطمة اقنتی لربک واسجدی
وارکعی مع الراکعین کردید و حسن مجتبی با قدرت ربانی که لو شئت
لخسفت الارض من تحتهم امیر بوجام زهر بلا را نوشید و مظلوم کربلا
جناب سید الشهدا آه در مقام تجرید چنان غرق بحر عدیم الفقر کار الوهیت کردید
که یکبارکی از ما سوی کذشت بل تؤثرون الحیوة الدنیا والآخرة خیر وابقی که

حالا بعد

۸۸

نه احسای یار و نه یاور نه اقربا و نه برادر نه فرزندان و نه زنان نه دختران و نه خواهران
بلکه نه جسد و نه جسم و نه جان فرمود و از همه کذشت و یکیک را خود لباس حرب بجنگ نثار محبوب
می پوشانید و بعوض شهادت روانه میفرمود و یکی از فرزندان کوچک که قابل سواری میدان
بلا نبود آن خود آن شیرخوار را بر روی دست کرفته بجان فدای محبوب بر طبق اخلاص شهادت
کذارد و همه اجسام پاره پاره را در زمین قتلکاه بنفس نفیس خود جمع آوری فرمود و خواهران را
و دختران اشکبار فرمود که آماده اسیری شدن و غارت رفتن باشید و چادرها بر سر خود افکنید
و لباس عاری از لباس شهادت در پوشید و بعد از شهادت مدت سه روز آن بدنهای
پاره پاره در آن بیابان در میان خاک و خون افتاده بود و کسی اش نیز دفن ننمود و کسی لباس عزای
در ماتمشان نپوشید لمؤلفه از سویدای دل یاران خروش ÷ آمدم دیگر مرا بر کوش هوش ÷
زان خروش با نوای غم فزا ÷ یادم آمد کشتکان کربلا ÷ آن زمانی که جفای ظالمین ÷
جمله افتاده روی شاه دین ÷ مثل انجم در سمای کربلا ÷ او فتاده لیک پر نور و ضیا ÷
نی کسی در فکر آن اجساد بود ÷ نی زنی با ناز کیسو کشود ÷ نی کسی کردی کریبان چاک چاک ÷
نی کسی بر فرق افشاندی مشت خاک ÷ نی زنی زد بر رخ و خراشید از الم ÷ نی کسی بر سینه زد از آن ستم ÷
نی کسی آواز واویلا کشید ÷ نی کسی در غم آه از غم دمید ÷ نی کسی از دل ناله های دردناک ÷
نی کسی از غم نمود خود هلاک ÷ نی کسی که سینه زن کاهی بسر ÷ نی کسی بر آن شهیدان نوحه کر ÷
نی کسی در فکر تدفینشان ÷ نی کسی در محنت تکفینشان ÷ نی کسی در فکر تغسیل و جهاز ÷
نی کسی کردی بر آن ابدان نماز ÷ نی کسی تا بوت آوردی بشین ÷ نی کسی ترجیع کن با شور و شین ÷

نزد دلی چون لاله زآن غم داغدار ∴ نز فغان کرد چون تندر و بی‌هزار ∴ نز دلی افگار زآن بیداد بود ∴
نز کسی زآن غم گریبانی کشود ∴ نز کسی کرد لباس از غم سیاه ∴ نز کسی زآن غم کشید از سینه آه ∴
نز کسی بزم عزای ساختی ∴ نز کسی فرش عزا انداختی ∴ نز کسی چنبر عود مجمر سوختی ∴
نز کسی شمع عزا افروختی ∴ نز کسی کرد عذار را سیاه ∴ نز کسی بستی گشتن اشک و آه ∴
نز کسی قرآن در آن ماتم کشود ∴ نز کسی فریاد و واویلی نمود ∴ غیر زینب کی کشود گیسوان ∴
جامه را صد چاک کرد با فغان ∴ سیل خون از دیده باران چو سحاب ∴ نه فلک در بحر اشکش بد حباب ∴
سوخت مجمرسان دلش لیکن چه سود ∴ مهر تن شاه دین در آن مجمر چو عود ∴ سینه آه زنگ کاه سر زنان ∴
گاه در شیون که اندر فغان ∴ گاه چو شمع در خیمه گریان سوختی ∴ گاه در بر جامه نیلی دوختی ∴
گه ز سر در فلک می‌ریخت خاک ∴ رو خراشان جامه کرد چاک چاک ∴ گاه در فکر وداع کشتگان ∴
جمع کردی دختران و خواهران ∴ گاه در غم کی کند این جسم پاک ∴ در کفن پنهان نماید زیر خاک ∴
گاه از بیچارگی فریاد کرد ∴ رو به ابن سعد از غم داد کرد ∴ گاه رو سوی مدینه با فغان ∴
گفت بنگر خاتم پیغمبران ∴ این بود آن تن که بر دوشت سوار ∴ می‌نمودی از رسول کردگار ∴
این بود آن تن که او را قدسیان ∴ برده قنداقش بسوی آسمان ∴ این بود آن تن که از وی مستفیض فلک ∴
فطرس صلصال و دردیل ملک ∴ این همان تن کز وجودش قدسیان ∴ داده زینت عرش و فرش و کن جهان ∴
این همان تن کز وجودش کردگار ∴ امر بر املاک نمود اظهار زار ∴ این همان تن کز وجودش جبرئیل ∴
گفت باشد سیراب این تن قتیل ∴ در زمین کربلا بی‌پر بلد ∴ می‌زنند بر خون خوانی او دست و پا ∴
این همان تن این همان روز از حبیب ∴ این عزا بر زینب اول نصیب ∴ پس بزهرا گفت با واهم ∴

گفت

گفت بنگر ای جناب فاطمه ∴ این تن صد پاره که با سر است ∴ این نبیره جد من پیغمبر است ∴
اکبرت این جسم بکر غرق خون ∴ است قاسم حجله‌اش بی سر نگون ∴ این تنی کو کشته اندر این مغاک ∴
بکه‌وار از تقصد و بیع چاک ∴ زخمهاش از تیر و تیغ و خنجر است ∴ از جعفر اهل کوفه ابتر است ∴
این همان تن است کز امر جلیل ∴ مهد جنبانش کردی جبرئیل ∴ این بود آن تن که در یوم ولود ∴
قابلهٔ حضرت لعیا نمود ∴ کی توان این داغ را اظهار کرد ∴ غیر غم بار غم سر بار کرد ∴
کاش از شیون بیابی همراه من ∴ زینبی مانده است و غمخواره تن ∴ پس بشکوه بر کفره اسود تاب ∴
این بیان و کرد نه گریان کباب ∴ اکبر از رسته خدای کردگار ∴ شد حدیث ماتم این آشکار ∴
نوحه‌گرانان بین چو گل در گلستان ∴ غرق در خون خفته اندر بوستان ∴ نیست جز زینب این نوحه دیار ∴
کو نماید ناله چون بر گل هزار ∴ خامه ذکر ناله بی‌وقت فراغ ∴ چو جگر چون لاله سان گه به داغ ∴
رو نما بر ذکر خواهی شیعیان ∴ مسند حماد بصری کن عیان ∴ در کامل الزیارة مروی است مسندا

شرح

روایت عبدالله بن حماد بصری در ذکر فضیلت زائران و خواهی شیعیان

از عبدالله بن حماد بصری که گفت فرمود بمن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستیکه
در نزد شما فضیلتی هست که احدی بمثل آن اتیان نشده و گمان نمیکنم که بشنا سید او را حق
شناختن و محافظت نمایید او را که باید و بر آن برپا باشید بدرستیکه اخیار آن فضیلت
اهل خوار حق تعالی خلق فرموده که مخصوص آن فضیلت میباشند و حق تعالی عطا فرموده است بایشان
بدون قدرت و قوة ایشان بلکه بلطف خاص خود از صنع خود بجهة ایشان قرار فرموده و این
سعادت را بایشان کرامت فرموده که جهة راحت و رأفت یوم قدوم ایشان باشد بسوی آخرة
عبدالله بن حماد میگوید عرض کردم فدای تو شوم چیست این فضیلت که فضیلت که وصف فرمودید

ونام بزرگ دید فرمودند که یا عبدالله بن حماد آن زیارت جد بزرگوارم حسین علیه السلام است بلی بدرستیکه
آنحضرت غریب بود در زمین کربلا و هر کسیکه آنحضرت را زیارت نمود گریان گوید و کسیکه
بزیارتش نرفته محزون و سینه بریان است و کسیکه او را ندیده از غمش سوخته است یا
عبدالله بن حماد هر کسیکه نظر نماید بسوی قبر علی اکبر فرزند شهید پاره پاره آنحضرت در نزد
پایین پای آنحضرت در آن بیابان که نه خویشی و یاری و نه اقربا و تباری و نه محزونی و عزاداری
که در جوار آن قبر عزاداری نمایند رحم می نماید بر غریبی ایشان زیرا که ایشانرا از حق خود
منع نمودند و اهل کفر و طغیان بر آن امام زمان و سایر همراهان احاطه نمودند
و کار را بر آن بزرگوار آن جماعت نابکار تنگ گرفتند تا اینکه آن محور دائره ایجاد
با سایر اصحاب امجاد او شربت شهادت نوشانیدند و اجساد مطهره و ابدان پاره
پاره مکرمه ایشانرا بصحرا افکندند که سباع و درندگان ایشانرا بخورند و منعوه
شرب ماء الفرات الذی یشربه الکلاب وضیعوا حق رسول الله
صلی الله علیه و آله و وصیته المودة هر که شد زایر شدی گریان او ÷ غیر زایر نیز دل بریان او ÷
هر که بر عذرای بتقصیری ره نیافت ÷ دل کباب سینه را از داغ تافت ÷ هر که بیند نزد پای حسین ÷
قبر اکبر را نماید شور و شین ÷ آن پدر را اینک پسر الشیعیان ÷ هر دو تن صد پاره سرها بر سنان ÷
بر دل زار حسین داغ پسر ÷ قلب اکبر لاله سان داغ پدر ÷ در بیابان نه حمیم و یاوری ÷
بیکفن بی دفن از بی یاوری ÷ یا رب این الشیعه آنروز کی بود ÷ اهل کفر انکار حق وی نمود ÷
کار بر وی تنگ شد ز اهل عناد ÷ تا نمودند شیر دین را شهید ÷ آن بدن ها را بخاک افکنده زار ÷

تا خورند

حمله حیدری

۹۱

تا خورند درندگان آن دیار ÷ آب بستند ز کفر کینه جو ÷ تا نیابد تشنه دین هیچ از او ÷
بر همه خلق جهان بود مباح ÷ وحش و طیر و آدم از ترک و سیاه ÷ کر فرات ای مهر بر زهرا نمود ÷
ابن سعد او را مهر اعش نمود ÷ این عمر چون بود ظلم آن عمر ÷ او فدک را از ما در این آب از پسر ÷
منع کردند آب و یاوری ÷ بر حسین و هم از بی یاوری ÷ ظالمان کرد فرا این بو کار ÷
بر وصایای رسول کردگار ÷ این بود اجر رسالت وای وای ÷ این کجا باشد مودت وای وای ÷
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی الی آخره حضرت صادق علیه السلام بر آن یاوری
اهل خواهی گفت جعل داوری ÷ گر تویی آن اهل محروم ای عزیز ÷ خون دل از دیده خوناب ریز ÷
خویش را زآلایش تن پاک کن ÷ جامه پوشاهی صد چاک کن ÷ گر تو آن اهل ای نیکو سیر ÷
جز و عزم کربلا کن زودتر ÷ گر تو آن اهل کو افغان تو ÷ ناله و آه و سینه بریان تو ÷
گر تو نبی اهل زیارت کاب ÷ دود آه قلب افکارت کباب ÷ هر که زآن اهل است که این خبر ÷
با خبر رو آورد سوی سفر ÷ با دل پر درد چشم بر بکاه ÷ یا حسین گویان رود در کربلا ÷
نی شنا سادات را از پا و سر ÷ نی بفکر طفل و زن نی مال و زر ÷ ترک کویده سوای یار سو ÷
سر کن کرد و ره زوار را ÷ بر کند بر دیده ها خواب شتن ÷ کو برو سرها را خشن پیرهن ÷
باشد اندر راه حزن و حزن ÷ ناله ها از بینی آید بگوشی ÷ کو که ای هوشی کاه از آوازها ÷
بشنود از آه و سوز کشتها ÷ گاه گریان یا اکبر میکند ÷ گاه ناله بهر اصغر میکند ÷ در دل
گه ز سبد بر خاطر عباس زار ÷ گاه بر خیمه فتنگاه به فرار ÷ گه ز اسیران و غریبان بلا ÷
گاه قتل عام دشت کربلا ÷ گه ز نای زائش هدین حسین ÷ رو بمیدان کوه شور و شین ÷

یا علی کو این بود سستی ز زان ⁂ ناگهان دید اکبری در خون طپان ⁂ بر زمین شق سر بدامان از وفا ⁂
گفت علی الدنیا بعدک العفا ⁂ کو زمانی را که شد بر تو روشن ⁂ بر سر عبای مقطوع الیدین ⁂
از غمش بگریست شاه با وقار ⁂ همچو ابر نو بهاران زار و زار ⁂ گفت از غم پشت بابویم شکست ⁂
بر کمر با آه و غم بگرفت دست ⁂ گاه وقتی را که شمر بی‌حیا ⁂ زد لگد بر مخزن علم خدا ⁂
شاهدین فرمود از روی عجب ⁂ با نهاد آن لعین بی ادب ⁂ بر مکانی کو بود اعلا یقین ⁂
از مقام عرش رب العالمین ⁂ **مؤلف گوید** در این حدیث شریف چند نکته

نکتهٔ اول در بیان سبب تأخیر دفن شهدای کربلا تا سه روز

بخواطر این فقیر میرسد که بیان آن خالی از فایده‌ای نخواهد بود نکتهٔ اول اگر قائلی گوید که
سبب تأخیر دفن نمودن جسد حضرت امام حسین ع و یاران و فرزندان او و برادران او
جمله امور خیر بود و خیرات کلا از جانب امام علیه السلام ثابت است ان ذکر الخیر کنتم اوله واصله
وفرعه ومعدنه ومأویه ومنتهاه پس به کجا یعنی تحریک دفن آن ابدان مطهره
واجساد مجروحه از جانب علی بن الحسین علیه السلام بود سبب تأخیر دفن تا سه روز از چه جهت بود
جواب از این سؤال را چند وجه بخاطر فاقر میرسد **وجه اول** اینکه سبب در تأخیر
دفن این بود که چون کفار لعین آن اجساد را دفن ننمودند بجهت آنکه سباع و درندگان آن
جثث مطهره را بخورند همچنانکه روایت مستفیضه حال بعضی دلالت بر آن میکنند آنحضرت
خواست که بر آن لعینان باطنی کور ⁂ و از رحمت ایزدی دور ⁂ بفهمانند و اظهار این مقام از
برای امام علیه السلام فرماید که سباع را قدرت بر اکل این اجساد نیست تا اینکه این نیز
معجزه و حجتی باشد بر آن ملاعین و جماعت بیدین **وجه دوم**

اینکه

حماد البصری

اینکه سبب در تأخیر دفن جهت هدایت یافتن بعضی از ضعفاء العقول بود زیرا که امام علیه السلام
ظاهرا و هدایت الشؤونات چند رتب و تأخیر دفن سبب شد هدایت نمودن بعضی از معجزات
که دیده همچنانکه در مجمع المصائب از ثقلم زهرالی مروی است که مردی از قبیله بنی اسد گفت که من
درکنار نهر علقمه زراعت می نمودم بعد از کوچ لشکر شمر ملعون از آنجا عجایب چند دیدم که قدر
حکایات آنها را نداریم مگر بعضی از آنها را از آنجمله چون روح بر آن ابدان میگذشت بوی
مشک و عنبر از آنها ساطع بود و چنین ساکن میکرد و دیدم ستارگان چند از آسمان
بروی زمین قتلگاه فرود می آمدند و از آن زمین با آسمان میرفتند مثل آن ستارگان و کلی
با عیان تحقق بودم و احدی غیر ما نبود که از او از آن احوال سؤال نمایم و در حین غروب آفتاب
از جانب قبله شیری برآمد و داخل قتلگاه میشد و من از ترس آن شیر کناره میکردم و چون
صبح میشد میدیدم که از آن سمتی که آمده است میرود و من بخود گفتم که کشته‌ها خارجی بودند
که بر عبیدالله زیاد خروج کرده بودند و او امر بقتل ایشان نموده بود و من آثار چند مشاهده
مینمایم که از سایر کشته‌گان آن آثار را ندیده ام قسم بخدا که امشب بخواب نمیروم
تا که ببینم که این شیر از این اجساد چیزی میخورد یا نه و چون هنگام غروب شد ناگاه دیدم
که با هیبت عظیمی آمد که من بخود لرزیدم و بخود گفتم که اگر مقصود این شیر گوشت بنی آدم بود
از من در نمیگذشت و خود را در حفره‌ای آن شیر نگاه داشتم و دیدم که آن شیر داخل قتلگاه گردید
و از میان کشته‌ها قدم بر میداشت و میرفت تا که بجسدی رسید که آن جسد مانند آفتاب
میدرخشید بخود گفتم که آیا هست از آن جسد میخورد متوجه شدم و دیدم که رو در خود را بآن

جسد میمالد و همهمه میکنند و فریاد و ناله اش بلند می شود گفتم الله اکبر نیست این مگر اعجوبه
پس متوجه او بودم تا ثلث شب برا فرا گرفت دیدم شمعهای بسیار در آن بیابان فتنگاه فرو
شد که زمین را پر کرد و آواز گریه و ناله بلند شد و صدای بر رو زدن و نوحه بگوشم شنیدم
بجانب آن صحرا روان شدم دیدم که آن آه و افغان از زیر زمین است شنیدم که ناله
کننده میگفت که واحسیناه و اماماه اعضای من بلرزه ایستاده نزدیک
آن گریه کننده رفتم و او را قسم دادم بخدا که کیستی تو در جواب گفت که ما زنان جنیانیم
گفتم ناله شما از چه جهت است گفت در هر روزی این است عزای ما بر حسین کشته شده
بالب تشنه گفتم این حسینی که شیر در نزد جسته او نوحه کرد است گفت بلی آیا میشناسی
این شیر را گفتم نه گفتند که این پدر حسین علی بن ابیطالب است الی من بر گشتم و اشک
از دیدگانم بر رویم جاری بود **للمؤلفه** جنیان چنین لاله زین غم داغدار ❊ بر مزار شاه مظلومان هزار ❊
هر کسی با ناله ای اندوهناک ❊ بر سر خود میفشاندی گرد و خاک ❊ هر یکی چون شمع از غم سوختی ❊
مشعل از دود آه افروختی ❊ جملگی بر سینه و بر سر زنان ❊ وا اماماه واحسیناه بر زبان ❊
جمله با شیر خدا یاور شدند ❊ نوحه گر بر اکبر و اصغر شدند ❊ وای بر این امت بی عار و ننگ ❊
بر حسین که ننمودند اقلیم تنگ ❊ ره ندادندی که بر دیلم رود ❊ بر فرنگ و روم یا ماتم رود ❊
چیست بر این قوم در روز جزا ❊ در جواب مرتضی و مصطفی ❊ **وجه ششم**
اینکه در سبب تاخیر دفن این بود که مصیبت آنحضرت اعظم المصائب است و بالیت فنون و شقوقات
متصوره در ظلم واقع شود تاخیر دفن بجهة وقوع واقعه بود که جهال لعین در عالم در آنست قبول که ظلم

جنینی را

حالابعد

جنینی را نمیکرد و هنوز وقوف خبر بود بایست تاخیر میشد که آن مقطوع الیدین بظلم کذائی اقدام
نماید همچنانکه نمود و بجهة طمع بند زیر جامه دستهائی را که مکرر جبرئیل و سایر ملائکه می بوسیدند
قطع نمود الا لعنة الله علی الظالمین **وجه چهارم** اینکه سبب در تاخیر
اظهار اخلاص بوده باشد کافه میفرماید بدنی را که ما نثار محبوب نمودیم غسل کفن و جهاز و دفن
نمیخواهیم اظهار الاخلاص که ملکوت آسمانها و ملائکه آن و ملکوت ارض و سکان او از جن
و انس و وحوش و طیور طریق محبت و وفا و اخلاص و جان نثاری را مشاهده نمایند زیرا که
خداوند مباهات میفرمود با اهل آسمانها و ارواح انبیاء و ساکنان زمین بر حسین علیه السلام
و زائران و یاوران آنحضرت آیا نمی بینی که آل محمد صلعم فرمودند که زیارت شما از دور بما میرسد
لکن خداوند حالت میدارد که شخصی تو و سواد تو را مشاهده نماید که ترک علایق و اهل و
وطن نمود بجهة زیارت حضرت امام حسین علیه السلام و استحقین حتی شناخت میداشت که
آن اجساد پاره پاره را که در محضر ملکوت و ملائکه آسمانها و زمینها و انواع مخلوقات از
جن و انس و وحوش و طیور بر آنها عبور نمایند و کشته شده در راه دوست را ببینند که چگونه
این کشتن اندر رهش بسیار رشد ❊ هر که داد او جان بجانان یار شد ❊ در محبت آنچه اول لازم است ❊
دادت را از جان گذشتن عازم است ❊ قطره چون از سیر خود عنبر گذشت ❊ با سر تا سر جملگی از بحر گشت ❊
وجه دیگر اندرین منزل بیار ❊ آمدم آنی فکندم در نهار ❊ **وجه پنجم**
اینکه سبب تاخیر دفن این باشد که چون امام علیه السلام علم ما کان و ما یکون الی یوم
القیمة را واقف است و ایشان میدانستند که چون شیعیان چند بجهة زیارت ایشان

از خانمان خود دور و اشقیا چندی بجهت طمع دنیوی ایشانرا میکشند و جسد جمله از زوار از او در
بیابانها می‌افکنند و کسی متولی دفن ایشان نخواهد شد و خبر کشته شدن ایشان با اهل اوطان
و خانواده ایشان میرسد و ایشان محزون و غمناک میشوند و چون ماجرای سید الشهداء
و اصحاب با وفای او را بخواطر آورند از کشته شدن و ماندن ابدان ایشان در بیابان طف تنها
برایشان آن مصایب سهل و آسان گردد و نکتهٔ دیگر بخاطر آمد در وجه شهادت آن
حضرت در زمین غربت که بجهة تسلیه جمعی دیگر از زوار ان باشد مثل کسیکه کشته شود یکی از
زنان و یا فرزندان او یا او باشد و قدرت بردن او بهم نرسانند همچنینکه بکرات در راه
شور میانهٔ کربلای معلی و نجف اشرف واقع میشود و همچنانکه در قلعهٔ سبزوار آن زن
و فرزند و یا خواهر گران نباید چنین متذکر شود حرم زنان و فرزندان و دختران آنحضرت
در کربلا که قدرت بهم نرسانیدند بردن کشته شدگان خود و این بجهة آن بود که حزن
شیعیان بسبب حزن اهل بیت میشود و اندوه شیعیان آل محمد صلعم را باندوه می‌آورد
همچنانکه اخبار متکاثره براین مطلب دلالت میکند **نکتهٔ ثالثه** اگر کسی گوید که سبب
چه بود که بایست سه روز آن اجساد پاره پاره و ابدان مطهره در زمین باشند و قتلی
طرحوا جثتهم الحسین علی الثری ثلثة ایام و لم یغسلوا ۰ و زیاده
و کم نماند جواب اینست که چون شهادت آنحضرت در روز جمعه واقع شد لهذا جمعه و شنبه
و یکشنبه آن اجساد بلا دفن بر زمین کربلا افتاده بودند و چون عمر عالم مرکب است از سالها
و سالها و سال از ماهها و ماه از هفتها و هفته از روزها و ابتدای هفته که مبداء او یکبار
ایام است

حالبعد

ایام است روز یکشنبه است و آخر ایکبار و تمام خلق یوم الجمعه است و در روز شنبه او روز سبت است
و جمعه یوم الجمع کانه باین ایام ثلثه اشاره فرمودند که از اول زمان دنیا تا آخر زمان آن
این اجساد بر روی خاک ریخته اند بلا دفن و اکفان و بلا غسل زیرا که یوم اول ایکبار که یوم یکشنبه است
و یوم آخر ایکبار که یوم الجمعه است و یوم سبت که یوم شنبه است آن اجساد بلا دفن و اکفان در این
بیابان افتاده بود و این معنی برارباب افئده از عرفا مخفی نیست و تعریض براین تعلیل است که آل
محمد صلعم فرموده اند که قائم عج در یوم الجمعه که عاشورا باشد ظهور میفرماید زیرا که یوم الجمعه یوم عاشورا یوم
عاشورا یوم شهادت حضرت سید الشهداء صلعم بوده و قائم عج ولی دم آنحضرت است فانه الشهید
الحسین عج قام القائم لطلب ثاره فی یوم شهادته عج باینکه در لیالی
و ایام فاصله است میانهٔ شهادت آنحضرت و ظهور قائم عج **لمؤلفه** این سخن چو از عقول انسی شد
سینهٔ جاهل پراز دود سوالی شد ❁ نکته‌ای بود عزیز بزم این بیان ❁ بر تو گردد روشن شد تفی قلادش بیان ❁
و بنما ور اچنین سخنهای دیگر ❁ واگذار و گوش کن حرف دیگر ❁ **نکتهٔ ثالثه** وجه اختصاص
یافتن جناب علی اکبر که در نزد پاهای مبارک حضرت سید الشهداء صلعم دفن گردید غیر او از برادران
و فرزندان و سایر اقربا و یاران باین فضیلت اختصاص نیافت چیست جواب این سوال آنکه
از چند وجه **وجه اول** اینست که کاتب آنحضرت بلسان حال شیعیان و زایران خود
خطاب میفرماید که ای شیعه و زایر من نبودی در یوم العاشورا در کربلا تا به بینی که گرگان کوفه و شام
با یوسف یعقوب اکی چه کردند همین فرزند که اشرف و اکبر فرزندان من بود که در پایین پای من
مدفون است **لمؤلفه** دیده چنین نرگس برخ چنین ماه بود ❁ در جمال او چون رسول الله بود ❁

وجه اختصاص یافتن و دفن علی اکبر
در زیر پایین پای پدر بزرگوارش

در شجاعت چون علی تاجدار ؛ دست چون بگرفت تیغ آبدار ؛ جن و انس عالم از تیغش خروش ؛
میربود از سینه چرخ هوش ؛ در سخاوت معدن و کان کرم ؛ در اطاعت همچو رهبان حرم ؛
پیش قدش نخل طوبی منفعل ؛ نزد صوتش صوت داود در خجل ؛ در شباب عنبر و خطش میدمید ؛
پیش رویم شد بعد خوارش شهید ؛ ناله ام از درد بر افلاک شد ؛ جامه عیشم از غمش چاک شد ؛
بر سر نعش و قبرش رسیدم شیعیان ؛ نیم بسمل بود و اندر خون طپان ؛ تا اینکه زائران و شیعیان ضمن ذکر
مصایب آنحضرت کردند و گریان شوند و بفیض عظمای عزاداری فایز گردند نظیر این ابیات فارسی
آنحضرت در وقت وداع اهل بیت اجساد پاره پاره شهدا را که بسکینه خاتون فرمودند
مرویست که در هنگام وداع اهل بیت سکینه خاتون میگوید که من خود را بر روی جسد منور
پدرم افکندم بیهوش شدم و چون بهوش آمدم دیدم که آنحضرت بمن میفرمایند که ای نور دیده
بشیعیان من برسان این اشعار را **العربیة** شیعتی ما ان شربتم ماء
عذب فاذکرونی ؛ او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ؛
وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی ؛ وبجرد الخیل بعد القتل
عمداً سحقونی ؛ لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی ؛ کیف استسقی
لطفلی فأبوا ان یرحمونی ؛ وسقوه سهم بغی عوض الماء المعین ؛
یا لرزء ومصاب هدم ارکان الحجون ؛ ویلهم قد جرحوا قلب
رسول الثقلین ؛ فالعنوهم ما استطعتم شیعتی من کل حین ؛
وجه دویم آنکه اگر زائری سرش در راه کربلا معلق گشته شود یا همراهان

بدر را چنین نظر بر بیند پاره سید الشهدا افتد و قبر علی اکبر را در آنجا مشاهده نماید او را تسلی
باشد کانّه آنحضرت میفرمایند که ای زائر عزادار صبر را اجر تو باد ثواب بیقیاس مکن که فرزند تو در این
راه کشته شده یا مرده است ببین بر من چه گذشته و این فرزند منست که من او را همراه به سیر
در این خاک غربت مدفونم با اعضای پاره پاره و دستهای قطع شده از ستم جفای بیدادان الخ زائر
که دنیا دار ابتلاست و اجر بقدر مشقت و خوف و محنت است ولنبلونکم بشیء من الجوع
والخوف ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین ؛
وجه سیم لمؤلفه باز طوفان خواست از دریای دل ؛ کشتی تن غرق شد در آب و گل ؛
میرسد آواز عبرتم بگوش ؛ میبرد از دل قرار و صبر و هوش ؛ آتشی اندر چرخ کروبان میزند ؛
خیمه دل از دیده بیرون میزند ؛ این ندا از در رسد بر گوش هوش ؛ مستمع از بیم ناسر تا کی گوش ؛
چونکه امر از خداوند جلیل ؛ در منی بهر ذبح آمد بر خلیل ؛ چون خلیل از شیعیان یک بود ؛
سینه از شوق شهید چاک بود ؛ قصد ذبح از خلیل آمد میان ؛ آمد از بهر فدا از آسمان ؛
قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین وفدیناه بذبح عظیم ؛
نکته ای این بود عارف بسیر ؛ بشنوش با گوش بیش نیز کی سیر ؛ چون خلیل او شیعه این شاه بود ؛
در فروع از اصل میباید نمود ؛ لیک فرع او اصل که کشته بیدان ؛ آمد از آتش فدا از آسمان ؛
گفته بهر خداوند جلیل ؛ اکبر اسمعیل جد بن خلیل ؛ گوییا هردم چنین گوید امام ؛
بر لسان حال بر زائر کلام ؛ از فدای خلیل آمد ذبح او ؛ او ثابت نیز بی منم تا و بیل او ؛
گو که ای شیعه تو شکل من ؛ من خلیل اکبر اسمعیل من ؛ غیر اکبر شیعه صغار و دو تن ؛

هر یک اسمعیل شنیدند نزد من ٭ بار دیگر گوش کن تمثیل من ٭ من خلیل و هر یک اسمعیل من ٭

وجه چهارم این است که در یوم النشور کشته شدگان در راه خدا سرها از لحد و قبور
بر آورند حضرت علی اکبر در عرصه آن روز آن سر را در دو دست گرفته چنین سر از قبر کسی بر دارد در مثل خوابیده
که نشنیدند علی اکبر ع در پیش روی آنحضرت خواهد بود زیرا که بجهة شکایت این نوع اقوی و
انسب است که پسر بکف دست و پدر سر بکف دست پسر را در پیش انداخته و زبان عرض گشوده
که یا رب هل وفیت بعهدی و میثاقی ٭ و جواب نعم یا سیدی شباب
اهل الجنة چون شنود عرض نماید که یا رب شیعتی و زواری و الباکین
علی جواب ولسوف یعطیک ربک فترضی بندای روح افزا بعرصه رسد
اما وجه اختصاص علی اکبر باین کرامت آنست که سایر فرزندان را اینمقام علما و علا
و شجاعت زیرا که در حسن مانند پیغمبر بود و در شجاعت چون حیدر کرار و در علم میراث از پدر
بزرگوار میبرد این است که مروی در اخبار است که چون بمیدان آمد نور جمال آنحضرت چنین بود
سبحان کلیم الله دیده غبطه ان کو فرو شام را خیره کرد هم حیران آنجماعه گویند **نظم**
جهان از جمالش پر از نور شد ٭ سراسر جهان وادی طور شد ٭ و لهذا اینکه قبر علی اکبر را
در وسط قرار داد نزد جبین قبر امام ع پس اشاره برای است که این داغ داغ کار است
که بر آنحضرت وارد شده چنین قلب در وسط جسد انسان است خواست که بر زائر و گریه کننده
بفهمانند که این داغ بر قلب تأثیر کرده گویا بلسان حال میفرماید **لمؤلفه**
لالرسان داغیکه دارم بر جگر ٭ گرچه باشد داغ مشغار دیگر ٭ آنچه از این داغها بالاتر است ٭

در مقام

محاد لعبر

در مقام و قلب داغ اکبر است ٭ کی شود این داغ میران مندمل ٭ آرزو در عینی او بردم بگل ٭
این است که در وقتیکه آنحضرت به بالین علی اکبر آمد ٭ در بر کشیده تنگ پسر را که یا بنی ٭ یا علی
علی الدنیا بعدک العفا ٭ ای نور دیده غمگین مباش که آمدت اینک از قفا ٭ دل
شاد دار مبر سمت این زمان زنی ٭ **نکتهٔ رابعه** اینکه جناب حضرت عباس رضوان
الله علیه با اینکه از بزرگ شهدا بود و اعتنا و میل سید الشهدا ع باو از سایرین
بیشتر بود بعلت جلالت قدر او و منزلت او نزد امیر المؤمنین ع چرا قبر مطهر او را داخل در
قبور شهدا نکردند جواب آنست که چون حضرت عباس ع عارف کامل بر حق امام علیه السلام
بود و میراث علم و شجاعت از حیدر کرار داشت و در مقام کرامت بی عدیل و نظیر بود در میانه
رعیت لطفنا حضرت علی بن الحسین ع قبر مطهر آن بزرگوار را در آن مقام قرار داد تا اینکه
ظهور معجزات و خارق عادات و کشف کرامات از قبر مطهر او بظهور آید تا منشأ ظهور آن
نور خدا گردد و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون و این منشأ
قوة ایمان ٭ و زیادتی اعتقاد شیعیان ٭ آنچه در این ازمان از معجزات دیده شد شفا
یافتن دیوانه و بتواتر رسید قطع انگشت سارق و مسموع شد تکلم نمودن طفلی در رحم
و جستن حلقه عیبی از ضعیفه که آنحلقه را نذر آنحضرت کرده بود و از این مقوله بسیار و اگر جسد
آنحضرت در میانه اجساد سایر شهدا میبود در حرم سید الشهدا ع هیچ این امور
معلوم نمیشد که از خصوص کرامت حضرت عباس است ٭ **نکتهٔ خامسه** اگر قائلی گوید
که سبب عدم دفن حر شهید در میان شهدا رضوان الله تعالی علیهم و بعد مزار او مسافت

سبب نقل و نبش حضرت عباس علیه السلام
و دخالت در [illegible] بر سر شهدا

سه میل راه از چیست جواب این است که چون انسان را در قوس صعود مقامات اربعه است
مقام اول مقام صدر است که محل وسوسه شیاطین است قال الله تعالی الذی
یوسوس فی صدور الناس و مقام دوم مقام قلب است که محل کتابت ایمان است
حق تعالی میفرماید که اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و مقام سوم مقام
یقین است که فؤاد او باشد قال الله تعالی ما کذب الفؤاد ما رای و مقام
چهارم مقام لب است که مقام ذکر است قال عز فلیتذکر اولوا الالباب
و هر مقامی در سیر و سلوک بمنزله میلی است در عالم ناسوت و چون حر شهید رحمة الله علیه در
حین خروج از کوفه در مقام صدر بود که در میانه وسواس بود در متابعت ابن زیاد لعین
و در خدمت گذاری جناب سید الشهدا علیه السلام در این وسواس بود که مانع رجوع حضرت گوید
بسوی مدینه رسول صلعم چون بکربلا رسید بمیاه صافیه مواعظ آنحضرت اندک اندک ابلیس لعین
دور و رفع شکوک محبت اولاد و اموال از صدر او نمود چون بدرجه قلب که
مقام ایمان است رسید مرکب تاخت بر رکاب امام علیه السلام مشرف گشته شهید شد پس
میلی از سیر و سلوک طی نمود و در راس میل دوم بود که سه میل راه بمقام لب مانده بود لهذا
او را در راس ثلثه امیال قرار دادند که اشاره باشد بر مقام تجرید حر از مقام صدر و رسیدن
او بسر حد ایمان که مقام قلب است که این مقام مقام بزرگی است و سالکان چنین پایه منزل رسند
کسانی خواهند بود که چنین حر از مال و اولاد و جسد گذشته باشند اما سایر شهدا قبل از
وصول بکربلا در مقام قلب و فؤاد سیر میکردند و لهذا مجموع در مقام قرب با یکدیگر مدفون

گردیدند

گردیدند و شاهد بر این مطلب آنست که حضرت سید الشهدا علیه السلام اذن رجوع بایشان داد
و ایشان رجوع نکردند و هر یکی اظهار مقام یقین خود نمودند و از جان نثاری کوتاهی نکردند
و هر یک بکرات بر یکدیگر سبقت میگرفتند در شهادت لکن حر در دفعه اول چنین نبود بلکه متعذر
شد که از خانه و اهل خود میترسم و چون از تعلقین مال و اولاد تجرید حاصل شد بعد قبول
یاری نمود **لمؤلفه** این مقام مرد که تجرید نفس است ❊ اول از جان و جهان بگذشتن است ❊
تا ننازی مال و جاه بر خود حرام ❊ کی کنی کوی محبت را مقام ❊ تا نیندازی بسوی بیم و نیاز ❊
کی بجای حورات توان دید باز ❊ تا نسازی بر تن آسایی حرام ❊ کی کنی از جام مهر آلوده کام ❊
تا نسوزی کی فراموشی الی السر ❊ تا از آن کو نشنوی آواز در ❊ هر که زان آواز بر گوشش رسید ❊
انجم حر اول شهادت چشید ❊ اول حب جان نثاری بایدت ❊ بعد از آن مادرت چنینم فرمایدت ❊ شهید
مؤلف گوید اگر قایلی پرسد که سبب چیست که قبر حبیب بن مظاهر را در رواق مقرر
فرمودند جواب این است که این کرامتی است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام حبیب را بآن
مخصوص ساخت بعلت آنکه حبیب مرد پیری بود از جمله علما و ادراک خدمت سرور سعادت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نموده بود و از زمان حضرت رسول صلعم بنوید شهادت مخصوص گشته بود
چنانکه مرویست حدیثی که خلاصه مضمونش این است که حضرت پیغمبر خدا روزی با صحابه کرام خود
برای میگذشتند و جمعی از اطفال را مشاهده نمود آنحضرت بی اختیار از راهی کنار کناره کرده
بر روی خاک نشسته و طفلی از آن اطفال را برکنار خود گرفته و ملاطفت فرمود اصحاب از مشاهده
آنکار تعجب نمودند و از سبب آن التفات سوال کردند فرمود که روزی من دیدم که حبیبی من

براى عيد من نمود و اين طفل خاك از موضع پاهاى نور ديدهٔ من بر ميدارد و بر ديدگان خود ميكشيد
و من او را دوست ميدارم بجهة دوستى او با حسين من و اين طفل در ركاب فرزند من شهيد خواهد شد
و گويند كه آن طفل حبيب بن مظاهر بود پس همچنانكه حضرت رسول صلى الله عليه و آله او را گرامى داشت و از
ساير اطفال ممتاز گردانيد همچنين على بن الحسين عليه السلام او را از ساير شهدا ممتاز ساخته
كرامة لرسول الله صلعم و او را بكرامت در بالاى محفوظى گردانيد و در رواق محترم او را مقام
داد ديگر آنكه گويا كه جابر آنحضرت مكاتبات و اصل نامه سيد الشهدا صلعم و ساير شهدا
شهود آن مكاتب در بالاى نامه و على اكبر بمنزلهٔ مكان انگشت خاتم صاحب آنحضرت و حبيب
بمنزلهٔ علامت او را از كل ساير بن ممتاز گردانيده اند كرامة لرسول الله صلعم وجه ديگر
آنكه چنين حبيب را منزلتى بس عظيم در نزد سيد الشهدا صلعم زيرا كه يار كار از اصحاب جد كبار بس
بود همچنانكه آنحضرت در حين اذن شهادت خواستن حبيب فرموده اند كه تو از جد بزرگوار
بر من غريب يار كارى چگونه ترا اذن ميدان اين سنگين دلان دهم پس او را درين مقام
قرار داده اند كه چون زائر از باب السلام داخل رواق گردد در جانب چپ نظر نمايد نظرش
بر قبر حبيب افتد و در پيش روى قبر جناب سيد الشهدا را به بيند كه گويا آنحضرت برابر
خطاب ميفرمايد كه اى زائر گريان و اى شيعهٔ سينه بريان به بين كه بر من چه آمد در روز
عاشورا همين مرد پير كه از اصحاب جد كبار بر من غريب يار كار بود من نا چار بشهادت
اين پير مرد عالى مقدار راضى گرديدم گوش بده لحظهٔ آرام بجهة اهل بيت سيد انام ابو بسيد
و اين پير جان نثار قدم بمعركهٔ كارزار و سنگين دلان كوفه و شام را از مخالفت حضرت

بروزگار

بروزگار كه مكان وعظ و انذار فرموده همواره باران مواعظ اين شيخ جليل بر قلوب قاسيهٔ آن قوم
شرير تاثيرى نبخشيد زيرا كه تاويل آيهٔ ثم قست قلوبكم فهى كالحجارة او اشد
قسوة براى شان بود در مقام انكار آن شيخ بزرگوار بر آمده او را در ميان گرفتند و انواع جراحتها
و اقسام زخمها بر او زدند تا اينكه او را شربت شهادت چشانيدند و چون اين پير جليل القدر
خواستند تا فرزند من قائم عج قيام فرمايد و در مقام انتقام بر آيد و مصداق آيهٔ و اذ
قتلتم نفسا فادارأتم فيها والله مخرج ما كنتم تكتمون بظهور آيد تاويل آيه
و اذ قتلتم حسينا و اصحابه و غمرتم فى بحار الخطايا والله يخرج القائم
الذى تكتمون تولده و ظهوره و ينتقم منكم كما قال عج و انا من المجرمين
منتقمون **مؤلف گويد** رجوع نموديم بذكر تتمهٔ حديث عبد الله بن حماد بصرى
پس مرا از حضرت صادق عم فرموده اند پس شام نمودند پس آنكه اجساد زاد فن نحس بشنيد افتادهم
بر جسد حسين عم بيابانرا اجساد اقربا و شيعيان خود در ميانهٔ خاك و خون و هر كه آن جسدها را
مى ديد وحشت بر او غلبه مى نمود از تنهائى و بيكسى آن بدنها پاره پاره و از جد بزرگوار خود
دور و از خانمان آواره پس بعبد الله بن حماد فرموده كه آن منزلى است كه نمى آيد او را مگر كسيكه
خدا تعالى قلب او را امتحان از براى ايمان فرموده باشد و حق ما را بشناسد عرض كردم جعلت
فداك من بزيارت آنحضرت ميرفتم تا اينكه مبتلا شدم بسلطان و حفظ اموال خود
و مى آرزد و آنها مشهور بتشيع پس ترك زيارت آنحضرت نمودم از روى تقيه و مى
ميدانم كه چه مقدار خير و ثواب در زيارت آن بزرگوار است حضرت فرمود كه آيا ميدانى چه خبرست

تتمه حديث عبد الله بن حماد بصرى

٢

فضل کسی که آنحضرت را زیارت کند و چه چیز است از برای زائر در نزد ما گفتم نمیدانم حضرت فرمود
اما فضل او پس مباهات می نماید حق تعالی برای زائر حسین علیه السلام بر ملائکه آسمانها و اما اجر از برای
زائر در نزد ما است پس ترحم و طلب آمرزش می نمائیم از برای او در هر صبح و شام و بتحقیق که پدر بزرگوارم
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که مکان قبر حسین علیه السلام از روز شهادت آنحضرت خالی نیست
هیچ وقت از صلوات فرستنده بر آنحضرت از ملائکه یا از جن یا از انس یا از وحوش و هیچ مخلوقی
نیست مگر اینکه غبطه و حسرت می برند بر زائران آنحضرت و تمنای زیارت آنحضرت صلوات الله علیه دارند و امیدوار
میشوند از نظر نمودن بسوی زائر خیر را بجهة نظر نمودن زائر قبر آنحضرت عمدا **لمؤلفه**

عاجزم چون آمدن از دیدنت ؛ چشم آنها را که آنها دیدنت ؛ عاریت را ملک خود دانیم آن ؛
بر امید وصلت ای جان جهان ؛ هر که آید از سر کوی و جان ؛ میکشد پر مرغ روحم سوی اوست ؛
بر امید اینکه او از کوی یار ؛ بر جبین خویشتن دارد غبار ؛ ز آن غبار آید مشامم بوی دوست ؛
چونکه زائر طایفی از کوی اوست ؛ پس فرمود که یا عبد الله بمن رسیده که قومی از نواحی کوفه و قومی
از غیر ایشان از مردان و زنان بزیارت آنحضرت میروند و برای او ندبه و نوحه میکنند و این در
نصف شهر شعبان است پس بعضی قرآن میخوانند و بعضی قصه شهادت را مذکور میسازند و
جمعی نوحه و ندبه می نمایند و قائلی مرثیه میگوید عرض کردم که بلی جعلت فداک بعضی از آنچه
مذکور نمودی آنها را در حول قبر آنحضرت دیده ام پس فرمود الحمد لله الذی جعل فی الناس
من یفد الینا و یمدحنا و یرثی لنا و جعل عدونا من یطعن علیهم
من قرابتنا او غیرهم یهددونهم و یقبحون ما یصنعون **لمؤلفه**

آزر آزی

آزر آزی کرد رو بر کربلا ؛ بنگر ای زائر چه حول بقعه را ؛ جمع اندر ناله بنگر شور و شین ؛
لاله سان داغها بگرفته از داغ حسین ؛ جمع اندر روز و شب گریان او ؛ خلق دیگر سینه زنان بریان او ؛
جمعی دیگر نوحه و شیون کنان ؛ خلق دیگر با فغان بر سر زنان ؛ جمع دیگر در خشوع و در گداز ؛
دستها اندر ضریح او دراز ؛ جمله بر قبر اکبر ناله گر ؛ جمله بر پای اصغر دست بسر ؛
جمع دیگر لایزال اندر نماز ؛ جمع دیگر در دعای چاره ساز ؛ جمع دیگر در مزار کشتگان ؛
ناله شان شور افکنده در آسمان ؛ هر که می آید درون او از برون ؛ با که آید از درون سوی برون ؛
افکند با نالهای دلفریب ؛ خویشتن را بر سر قبر حبیب ؛ جمع دیگر در زیارت لایزال ؛
سیل اشکی بر حبیب بی مثال ؛ جمع دیگر پای عباس علی ؛ نوحه گر با آه و آواز جلی ؛
جمع دیگر خاک پاک قتلگاه ؛ بر سر خود میفشانند بآه ؛ جمع دیگر خیمه گه رو آورند ؛
شاید افغان ز زینب بشنوند ؛ میرسد بر گوش ایشان هر زمان ؛ ناله زهرا و زینب بیکسان ؛
هم ز قتلگاه هم از خیمه گاه ؛ این جزائی نیست مانند مرد راه ؛ حسرت یاران مراد در دل بلند ؛
کاش بودم در عاشورا شهید ؛ چون شد آن ایکدار عالمین ؛ کربلایم خاک کن نزد حسین ؛
کن دعایم مستجاب ای کردگار ؛ از غلامان حسینم میشمار ؛

کارساز

المجلس التاسع

در بیان سری از اسرار عالم ارواح آن مرکز انوار یعنی جناب سید الشهداء
در ضمن حدیث اعمش در عروج روح آنحضرت بآسمان خامسه و برابر بودن با صورت
امیر المؤمنین علیه السلام و روایت ام سلمه در دیدن حضرت رسول صلعم در عالم خواب

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذي جعل الخشوع لعباده العاصين العارفين في بحار
الخطايا • سفينةً للعبور الى ساحل الغفران والعطايا • وجعله
اجناساً مختلفة • وانواعاً متعددة • فمنه للمصلين • الذين هم
في صلاتهم خاشعون • ومنه للعلماء العاملين • انما يخشى الله
من عباده العلماء • ومنه للتائبين المستغفرين • وبالاسحار هم
يستغفرون • ومنه للمنيبين • وللمعصية تاركين • وانيبوا الى ربكم
وقولوا حطة نغفر لكم خطاياكم • ومنه للمتهجدين • العارفين •
ومن الليل فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا •
وجعل الجميع هذه الشطوط والجداول • عضادةً يكون لها على الكل
هيمنةً وللجميع حامل • وهي الانين والصراخ والبكاء • والعويل
والضجيج لسيد الشهداء • من جميع المؤمنين من الاعالي والسوافل •
اذ الحسين عليه السلام هو مصدر ارسال الخشوع • ومنه صدر واليه يعود •
من مبداء عوالم الايجاد الى يوم الموعود • واليه اشار مولينا امير
المؤمنين عليه السلام حين نظر الى الحسين عليه السلام فقال يا عبرة كل مؤمن •
فقال الحسين عليه السلام انا يا ابتاه فقال نعم يا بني • فلذا بكى الادم عليه السلام
في اديم الارض • وناح النوح في سفينته عليه الفرض • وصار ابرهيم
الخليل سقيما • في البقعة المباركة وناداه الموسى كليما • ومر عيسى عليه السلام

عاشبته

روايت العنى وتكلم

على تربته خاشعا باكيا وقال فيها تدفن القمر الازهر • والبس ثوب الحزن
في حيوته وقال لقتله حضرت خير البشر • ياليتني علمت كيف صارت حالة
الزهراء عليها السلام حين اسمعت آية • واذا الموؤدة سئلت باي ذنب قتلت
اذ انها نزلت في الحسين عليه السلام كما عن الصادق عليه السلام • فهو للخشوع بحر الاعظم
وللبكاء سحاب المتراكم • واجرى الله في حياض الجنان من هنا
الجداول • وغرس شجرته في قلوب الشباب والكواهل • بل في حقيقة
جميع ذرات الوجود من الاعالي والسوافل • كما يستفاد من تعريض
كلمات سيد الاواخر والاوائل • عماد العالمين • مولينا امير المؤمنين عليه السلام

اى القلوب منه

حين خرج وجلس في المسجد • واجتمع اصحابه حوله وجاء الحسين عليه السلام
حتى قام بين يديه فوضع يده على راسه فقال يا بني ان الله تعالى عير
قواما في القران • فقال فما بكت عليهم السماء والارض وما كانوا
منظرين • وايم الله ليقتلنك بعدي ثم تبكيك السماء والارض
وعن الصادق عليه السلام في الزيارة اشهد ان دمك سكن في الخلد و
اقشعرت له اظلة العرش • وبكى له جميع الخلائق • وبكت له السموات
السبع والارضون السبع وما فيهن وما بينهن • ومن يتقلب
في الجنة والنار • من خلق ربنا وما يرى وما لا يرى • آه آه ثم
واحمتناه من مصيبة من قال النبي صلى الله عليه وآله في حقه ومن قتل مظلوما

فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل. قال الصادق
لو قتل اهل الارض به ما کان سرفا. اللهم عجل فرج ولی الدم
بدمه وبلغنا آمال اولاده واصحابه. واعنا لاقامة العزاء فی اداء
حقه. واجعلنا من العارفین بمنزلته ومقاماته. واجعله
شفیعنا. فی دار الدنیا والاخرة. ولا تفرق بیننا وبینه فی
العاجل والآجل. برحمتک یا ارحم الراحمین. مجلس نشینان بزم
خواص. و باده نوشان جام وحدة و اخلاص. طالبان جام حضرت محبوب حقیقی. و دردی
کشان باده کهن میل از خمخانهء محیط تجلیات حضرت قدیم لایزال. مدهوشان نسیم عنبر شمیم
کوی وصال. و ساقی پرستان صحبت نظاران اوهام عقول. والباب خیل را چون میل
میکدهء مناجات بسر افتد. از شرابخانهء عالم ناسوت حجاب اکبر. عزم میخانهء عالم جبروت
بامید وصول بخمخانهء عالم لاهوت. که مقام خماران تجلیات عالم قلب است نمایند.
اول در بیابان محبوب بمقتضای اشرافات فاخلع نعلیک. وجذبات انک
بالواد المقدس طوی. وقبصات وبشر الصابرین. او را ابتدای
فرح افزای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک خوانند. از این
ندا طایر هوشش از قفس سر پرواز. و مرکب جسم و جسد ششجهتش سمند بادپیمای مهر و ماه در
طی لیل و نهار عالم بشریت پیوسته در تک و تاز. چون بدین مقامش وا دارند. پس
بهر راهی خوارش. و بهر منزلی آزارش. و بهر کوهی کمینش. و بهر مرحله راحله. و بهر سروری غمش

و بهر عیش

۱۰۰

و بهر عیش عزائش. و بهر موتی حیوتش. و بهر حیاتی مماتش. و بهر سینه داغ فرقتش. و بهر نومی بیقراری
و بهر قدمی المش. و بهر نفسی آهش. و بهر مقری جایش. و بهر نظری تیرش. و بهر جلوهء شمشیرش. و بهر مقام
انتباهی تشیرش. در کمینگاهش بگمارند. تا اینکه مخلص از مخلص نما امتیاز. و محب از منافق
ممتاز گشته. زیرا که هر نامردی را در میدان مردان. راه قدم زدن. و هر ناکسی را در بازار
کسان مقام نیست. این سفرهء وداد و خوان محبت خانی است که بر سر آن برگزیدگان
حضرت رحمن نشسته. و هر کسی بقدر مقام خود بحبل المتین شریعت در مقام بندگی کمر محبت
محکم بسته بلی هر کرا میلی است که در بوستان قرب و وصال در تحت شجرهء طیبهء ظلال محبوب
در بساط انس نشینند. و از ماء معین انهار اربعهء کرمیه متقین است که هر قطره
از آن که منشأ خمار هوشیار نشأتین است نوشند. تا زر وجود و هستیش را بکلاف
اخلاص در بوتهء حوادثات. و تمحیص بلیات. و اختبار واردات بگذارند. و به محک
صبر و میزان تحمل او را امتیاز نمایند. کجا قابل این عیار. و سزاوار این اعتبار شمرده شوند
قال الله تعالی ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال
والانفس والثمرات وبشر الصابرین. الذین اذا اصابتهم مصیبة
قالوا انا لله وانا الیه راجعون. اگر چه محبوب محب را غریق بحر ابتلا میکند
لکن در شمار خاصگان حقیقت که خلوتخانهء انس است در بساط ولایتش نشانند. و اگر
جسد مطهرش را پاره پاره در صحرای تمحیص افکنند. لکن حقا مزارش را حضرت قائم مقام ذات
و معلم جبروتیان عالم ذات سید کائنات علیه و آله افضل الصلوات واکمل التحیات کردانند لمؤلفه

مولانا حضرت [illegible] فرمودند که [illegible]
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
غیر حسین [illegible] امام [illegible] علیه السلام
و لکن [illegible] علم [illegible]
و حملة [illegible]
محمد که [illegible] شیعتهم
[illegible] مصطفی کرده او
[illegible] علم تاویل
قرآن [illegible] و ننزل من القرآن
ما هو شفاء [illegible] الآیة منه

ازاین بار

باز ابر دیده گوهربار شد ؞ طیر روحم در قفس بیمار شد ؞ جوش طوفان از بحار قلب خاست ؞
کشتی تن غرق این افکار شد ؞ ناخدای عقل حیران در سبب ؞ عالم فکرش ز غم بیمار شد ؞
لنگر او هم سر از هم گسیخت ؞ ناله زنجیر چو آتش بار شد ؞ اهل سطح و عرش در شور آمده ؞
بانگ واویلا ز هر سو شیار شد ؞ از کجا این ناله عالم گیر گشت ؞ کز تف او مهر گردون تار شد ؞
کردم از پیر خرد زین غم سؤال ؞ گفت این واز دیدگان خونبار شد ؞ نیست عارف مگر از این شور و شین ؞
این غم است از شاه مظلومان حسین ؞ آن شهی کز راه حق خورد از جفا ؞ زخم از شمشیر و از تیر و سنان ؞
نصف و نیم زخم آن شه داشت ؞ از عبید الله نسل الکافرین ؞ چشم شد ناله جمله ذرات وجود ؞
چون بنهار و خمن زخم شه تیرین ؞ بحر چون گرد شد از طوفان غم ؞ ناله او چشم نگذرد از فرقدین ؞
کشتی تن کو چسان تاب آورد ؞ چون نگردد غرق ساحل این این ؞ این بگفت و مسیح حالی یار کرد ؞
ماتم شاه اولی الابصار کو ؞ تا تیغ بر من درین هنگام غم ؞ شرح روح سه هدی اظهار کو ؞
رو حدیث اعمشی را در بخوان ؞ کو بیان صورت کرار کرد ؞ از بیان حال روحانی هم غم ؞
دل سقیم و جسم را بیمار کرد ؞ تا حکایات جراحات الم ؞ از حسین آن مشرق انوار کو ؞
ریخت بر جام قلوب شیعیان ؞ تا بخون چشم شیعی بر دل کار کرد ؞ ار چه زال چرخ دون بزم غم ؞
ظلم بر هر کاملی بسیار کرد ؞ لیک از اولین و آخرین ؞ چون شه دین کی بگیت مظلوم انجمنین ؞

در بحار الانوار سند از اعمشی و او از جعفر بن محمد از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر و آنحضرت از علی بن الحسین علیهم السلام روایت نموده که فرمود که حضرت رسول صلعم فرمود که در لیلة معراج چون باسمان چهارم رسیدم نظر نمودم بصورتی دیدم که صورت علی بن ابیطالب علیه السلام است گفتم

با جبرئیل

اعمشی و ام سلمه

با جبرئیل چیست این صورت جبرئیل گفت یا محمد ملائکه سموات شوق نمودند که نظر نمایند بصورت علی بن ابیطالب ع عرض کردند که پروردگارا بدرستیکه اولاد آدم متمتع در دنیا خوش زندگانی میکنند و در صبح و شام لذت میبرند بسبب نظر نمودن بسوی علی بن ابیطالب ع حبیب حبیب تو محمد صلعم و خلیفه و وصی و امین او پس ما را الذی عطا فرما بنظر نمودن بصورت آنحضرت بقدر آنچه عطا فرموده بنی آدم را بنظر نمودن بر آنحضرت در دار دنیا پس حقتعالی از نور قدس خود صورت علی را از برای ملائکه مصور ساخت و این است صورت آنحضرت که ملائکه در شب و روز زیارت او میکنند و در صبح و شام او را نظر مینمایند پس حضرت صادق ع از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر ع روایت کرده که چون ابن ملجم لعین در شب نوزدهم شهر رمضان المبارک ضربت بفرق مبارک آنحضرت زد صورت این ضربت بر آن صورت عالم قدس در آسمان ظاهر شد و ملائکه نظر مینمایند بسوی او و در صبح و شام و لعن میکنند بر قاتل او ابن ملجم لعین پس در وقتیکه حسین بن علی ع شربت شهادت نوشید نازل شدند ملائکه سموات و او را حمل نمودند تا باسمان چهارم و او را با صورت امیرالمؤمنین در یکمقام قرار دادند مؤلف گوید که اگر قائلی گوید سر این چیست که روح و جسم آنحضرت و پدر بزرگوارش را در آسمان چهارم قرار دادند نه در مکان آن و نه در ما فوق آن جواب این است که چون امام علیه السلام در وجود مقید و در سیر بسوی خلق بمنزله قطب و نقطه قطب است که ارواح سموات بمنزله نقطه و خطوط و قوسی است نسبت که سخن از قطب کردند زیرا که خداوند عالم ذرات جمیع شیعیان و محبان بلکه ذرات همه عوالم کن فکان را از فاضل طینت محمد و اهل بیت او صلعم خلق فرموده و امام علیه السلام را مثال زده از برای خلق خود فرموده است ولله المثل الاعلی و فرموده مثل نوره کمشکوة فیها مصباح

ومولانا موسی کاظم علیه السلام فرمودند که ولنا ضربت الامثال ، و نسبت مصطفی الازل ۲

بجمیع ذرات اشباح و ظلال بیک منوال است ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت

هر چند اشیا در باب نفسها مختلف کردند بجهة اختلاف سؤال هر یک بلسان استعداد خود باعتبار

اختلاف دواعی و میول قال تعالی واتیکم من کل ما سألتموه لیکن نسبت ولی مطلق

در وجود مقید مثل نسبت قلب است به تن که روح حیوانی همچنانکه قلب در وسط حقیقی واقع شده که نسبت او

بجمیع جوارح و اعضا علی السویه است هکذا امام علیه السلام باید در سماء خامسه باشد که وسط

سموات تسعه است که آباء علوی میباشند که اشاره بعدل امام و برهان قسط مستقیم

نسبت لامعه ذرات کائنات و شخوص موجودات بوده باشد **المؤلفه** نسبت شمسی سپهر استوی ÷

شد مساوی بر تمامی ما سوی ÷ نسبت اطوار ان قد بم ÷ بر همه ذرات باشد مستقیم ÷

چون دل اندر سینه هر ذی شعور ÷ بر جوار مستقیم آمد صبور ÷ دل امام و سینه چرخ نهمین ÷

زان مقرر شد بر علوی اب هدین ÷ چرخ پنجم سینه افلاک دان ÷ قلب کشور لولاک خوان ÷

شاه دین بر ما سوی چون شد امام ÷ در سماء خامسی زان شد مقام ÷ اوست بدر و انجمی ذرات بین ÷

خلق را خاتم امام آمد نگین ÷ اوست مهر و ضوء دان ارواح را ÷ اوست جان و جسم دان اشباح را ÷

اوست شخص و ما سوا این سایه دان ÷ رو تو اخبار طینی را در سی خوان ÷ خامه حیف ار کنی با تمام حدیث ÷

یعرف الحق الطیب و الخبیث ÷ پس در هر وقتیکه ملائکه سموات از بالای آسمانها با آسمان خامسه

آیند یا از ما تحت به آسمان خامسه روند بجهة زیارت حضرت امیر المؤمنین صلعم و نظر کردن بسوی ۲

آنحضرت و حسین صلعم و میبینند او را که خون خدا آلوده لعن کنند بر یزید و ابن زیاد و کشندگان

آنحضرت را

امعنی اکرم تسلیم

حالت بر خوت آه دود

آنحضرت را تا روز قیامت حضرت صادق علیه السلام فرمودند که یا اعمش این از مکنون علم ماست و مخزون او

اظهار مکن او را مگر با اهل او **المؤلفه** این خبر چون گرز سر عالم ربود ÷ از نهاد آسمان بر خون شد دود ÷

دیده ها گریان شده در شور و شین ÷ سینه ها شد داغ از داغ حسین ÷ زان شکنجه شیعیان شد گلستان ÷

طرف دامان تمام یاوران ÷ موج غم بر دل آمد کوه کوه ÷ معشر الاحباب قلبی خشیتو ÷

سیل طوفان از کنار کربلا ÷ شد روان بر قلب و جان مبتلا ÷ جسم آن کشتی این طوفان بود ÷

نوح وار این بحر سر گردان بعد ÷ از سبب کردم ز لوح دل سؤال ÷ این جوابم داد از روی ملال ÷

کان بدان کز خاک پاک کربلا ÷ جسم صد چاک حسینی شد بر سما ÷ این خروش و ناله از اهل سماوات ÷

ناله سکان نه چرخ علاست ÷ کان بدنکان روح حسین نازنین ÷ چون شد او بر چرخ از روی زمین ÷

قدسیان چون آن بدن را چاک چاک ÷ دیدن از غم خوابی بجوشند هلاک ÷ از ملک بر هر سمائی صد هزار ÷

مرتعش با حسرت و گریه چون هزار ÷ هیچ اول از سؤالات علی ÷ از حسین کشته تو واقف در خفی ÷

از لسان حال حیدر شد سؤال ÷ از شه دین که ای امیر هر ملال ÷ چیست این احوال ای نور بصر ÷

صد هزاران جسم عقاب از صبت به ÷ کو سر و دست تو ای جان حزین ÷ کو ترا یاران و انصار و قرین ÷

اکبر و عباس دلدارت چه شد ÷ زینب و کلثوم افکارت چه شد ÷ قاسم و عون دیگر اصغر کجاست ÷

کو سکینه طفل غم پرور کجاست ÷ از لسان حال گفت ای پدر ÷ از چه پرسی حال این بیداد و سر ÷

از سرم پرسی بشد بر نوک سنان ÷ بلی بر دوش محمل زینب روان ÷ این جراحاتم که اندر پیکر است ÷

زخم تیر و نیزه ها و خنجر است ÷ از جفا کشتم شد ز ظلم و جور و کین ÷ قطع از بیداد جمال لعین ÷

این هزاران پاره که باشد در بدنم ÷ باشد از پیکان که آمد پیکرم ÷ اگر صد پاره اندر کربلاست ÷

حضرت عباس دست از تن جدا شد * عیش قاسم بر عزا تبدیل شد * اصغر من ناقه را تا وی شد *
زینب و کلثوم و اطفال دیگر * بر اسیری سوی کوفه نوحه گر * جمله بر ناقه عریان سوار *
دل کباب و سینه چاک و اشکبار * بهر اطفالی که بن را در قفات * آشنا شد ربع و رویم کربلات *
ریشه ام از بیخ کند این چرخ کین * نخل حیدر را زد من او بر زمین * زآتش کین خیمه گاهم سوختند *
نار از قهر و غضب افروختند * آنکه بودی مشعل دامن و دو * اهل کوفه بر سرم کوبند ست *
از جفا و از ستم قوم یزید * ساغر و طغیان نمودند کشته شهید * این وفای عهد بودم ای پدر *
کو بودم بر شهادت یوم ذر * تا شفیع شیعیان و زائران * کو مرا اندر حشر باید بیان *
روز محشر بس بدارت آیم بحشر * نزد دیوان قضا روز حشر * کو این بس است این وفا در غم علی *
حکم نافذ بر تو رب العالمین * خامه بس تا کی زنی آتش بجان * دود آه شیعیان شد آسمان *
خامه بس غم بار را زابر قلم * جام دل لبریز شد از سیل غم * اکنون از سر رفت و رفت از دلم قرار *
خامه بس جان نهان نمود از تن فرار * زین مصیبت ای برتاب بیا * روز شد بر قتلگاه کربلا *
بس چه شد احباب یار حسین * کی نمودی دفن ان بی غور شهید * این تقصیر چشم مرا آمد بیاد *
زابن عباس حدیث آمد بیاد * در عوالم العلوم مسندا مروی است از ابن عباس که گفت
روزی در منزل خود خوابیده بودم که ناگاه آه و ناله و ضجیج و افغان بلند عظیم از خانه ام سلمه
زوجه حضرت رسول صلعم بگوشم رسید پس برخاستم و از خانه بیرون آمدم و بعصای امر نمودم
که مرا بسوی منزل ام سلمه ببرد دیدم که مردان و زنان اهل مدینه سراسیمه جمله بسوی
منزل ام سلمه میروند چون بمنزل ام سلمه رسیدم گفتم یا ام المؤمنین ما لک تصرخین

روایت ابن عباس و خواب دیدن ام سلمه رسول الله صلعم را

۲

وتعولین

اسمی ام سلمه

۱۰۴

وتعولین چه واقع شده است بر شما که با ناله و افغان شیون کنان شده جواب من نفرمود و رو نمود
بزنان بنی هاشم و فرمود که یا بنات عبد المطلب مرا یاری نمائید و با من در گریه و زاری و ناله
و بیقراری موافقت نمائید فقد قتل والله سیدکن سید شباب اهل الجنة
قتل والله سبط رسول الله صلعم و ریحانة الحسین علیه السلام پس گفتم
یا ام المؤمنین از کجا دانستی شهادت آنحضرت را در جواب من گفت دیدم رسول خدا صلعم و آله و سلم
در خواب در این ساعت و بر سر و ریش مبارک آنحضرت اثر گرد و خاک بود با حال ژولیده و پریشان
مانند کسیکه حیران بوده باشد عرض کردم که یا رسول الله صلعم سبب این گرد کدورت و غبار ملال و تکدر
خواطر و پریشانی احوال شما از چیست آن در یتیم صدف خلیل * و یکتا گوهر کان عظمت و تبجیل *
و ذرات مسافران عوالم انوار نهار غیب فرا را * در ظلمت کده لیالی شهادت او با حیرت نجم نجم
غارت دلیل * و بر تشنگان فیافی سراب سرای عوالم حجابات تراکیب عنصری ماء معین و سلسبیل
که فرزند کلالهٔ چشم تسنیم و طعم سیالی چشم زنجبیل * با آه و زاری * و ناله و بیقراری * با انواع خشوع و
ابتهالی سوگواری * با رنگ زرد و چشم اشکبار * با دل چون شمع سوخته شب زنده دار * و حال چون
غریب بی نصیب خاکسار * با گیسوان پریشان پر گرد و غبار * بلبان غم بیان چون هزاریکه
در فصل گل در گلستان از پریشانی روزگار خود نالد * یا چون محبی که از شنیدن ناله محبوب
یا دیدن جسد گل بدن او را در خاک و خون عمرش بسر آید * و غم بر غمش افزاید فرمود که قتل
ابنی الحسین و اهل بیته الیوم یا ام سلمه المؤلفه کشته شد جان رسول کردگار *
کشته شد مهر منیر اقتدار * آنکه مر بودی مرا نور بصر * غرق در خون شد بخواری زار زار *

آنکه بود زینت دوش رسول ؞ لاله‌سان چشمی ز پیکان داغدار ؞ آنکه گهوارش حضرت روح الامین ؞
مهد جنبانیدی در مهد نگار ؞ آنکه لعیا قبله بر سر دارش ؞ بود هنگامیکه آمد بر کنار ؞
آنکه بود یوم ز راندر خرام ؞ پس سر گرد بیابانش سایه‌دار ؞ آنکه خورشید عالم اشباح را ؞
مهر تسبی ارواح انامش ذره‌وار ؞ آنکه بودش شمع بزم قدسیان ؞ حور عین اطراف او پروانه‌وار ؞
آنکه بودی در اظلم ماه و بدر ؞ جمله ذرات را قطب و مدار ؞ آنکه بود یوم جدال ما سوی ؞
بر گلستان حقایق آب یار ؞ کشته شد لب تشنه اندر خاک خون ؞ در بیابانش کفن گشته غبار ؞
در جنان اندر قصور باغ خلد ؞ ناله و آهی شنیدم سوگوار ؞ در مقام مخفی ناله از سپهر ؞
رو نمودم سوی عنصر بیقرار ؞ آمدم در خاک پاک کربلا ؞ او فتادم سوی مقتلگه گذار ؞
دیدم اعضا و جسم تن در خاک خفته ؞ جسم شاه دین حسین خورشیدوار ؞ یکهزار و سی نه پیکان در جسد ؞
بی سر و بی دست و بی گور و مزار ؞ با علی و فاطمه با آه و غم ؞ طرف شمع جسم او پروانه‌وار ؞
بعد طوفش دفن آن اجساد را ؞ کرده‌ام با حزن و با قلب فگار ؞ آنچه می‌بینی تو ام المؤمنین ؞
خاک بر سر کرده‌ام سیلاب‌وار ؞ از مزار کشته‌های کربلا است ؞ آنچه می‌بینی بمن گرد و غبار ؞
قطع کن امید دیدار از حسین ؞ از ره می‌گیر چشم انتظار ؞ آه و اشک و حزن و افغان پیشه کن ؞
کاروان ناله را بنما قطار ؞ لیک نور دو چشم فاطمه ؞ همان مکن اظهار بر بی اسرار کار ؞
کو ندارد تاب این سیلاب غم ؞ ناقه اندوه کی گیرد مهار ؞ صدق خواب خوب ای ام المؤمنین ؞
تربت ساقی بر بیشتن و ختن بر آر ؞ حضرت فرمودند که یا ام سلمه کشته شد فرزندم حسین و اهل و اولاد او
پس من مشغول حفر قبور و تهیه دفن ایشان بودم و این ساعت از دفن ایشان فارغ شدم

این گرد

این گرد و غبار که بر من مشاهده نمائی از مزار آن کشتهاست ای ابن عباس پس من بیدار شدم و داخل خانه گردیدم مانند کسیکه حیران باشد پس نظر کردم دیدم آن تربتی را که جبرئیل امین از کربلا آورده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن سپرده بود و فرموده بود که او را در شیشه محفوظ نگاه دارم و چون خون شود آن خاک علامت باشد بر شهادت حسین سید الشهداء علیه السلام دیدم آن تربت را که خون شده است و می‌جوشد دانستم که حسین من شهید شده است پس ام سلمه از آن خون بر سر و روی خود مالیده آن روز بعزا نشست و مشغول عزاداری حسین گردید و چون خبر شهادت سید آن همان روز بود **لمؤلفه** مجلس آرا شد ام المؤمنین ؞
در عزا مشغول بهر شاه دین ؞ شمع مجلس بود آه فاطمه ؞ دور او پروانه آل همنشین ؞
مشعل آن بزم افغان زنان ؞ شد جهان افروز در چرخ برین ؞ مجمر عود دل قلوب دوستان ؞
داد و پیچیده بر مجلس نشین ؞ فاطمه زهرا از جبل عزا ؞ ناله کرد دیدبا صوت حزین ؞
گفت چون آه و شیون از پدرت ؞ جلوه جان این چه هم باشد بر حسین ؞ از چه رو [illegible] کرده ؞
جلوه حسین این عزا اندوه کین ؞ از تف این ناله کرد دیدار ؞ سیل اشک از دیده ریزان بر حسین ؞
نور نیکان و گریبان پاره درید ؞ گفت کو ابن حسین [illegible] ؞ عم من عباس نام آور کجاست ؞
اکبرم کو مونس چرخ برین ؞ قاسم لب تشنه‌ام مادر کجاست ؞ آن سرور قلب خیر المرسلین ؞
اصغر شیرین زبانم چه شد ؞ آن گلستان حسین را یاسمین ؞ جمله ام کوه کنید آه و فغان ؞
بنت صاحب رحمة للعالمین ؞ کو خدیجه کو حسن در این عزا ؞ کو محمد کو امیر المؤمنین ؞
از فغان و آه آن طفل علیل ؞ شد مدینه همچو روز واپسین ؞ ناله کرد مرد و زن بی‌اختیار ؞

نوحه کرد شیخ و شاب آن زمین ❖ شد چنین نور حسین در حجاز ❖ کی بدیده هیچ از این و بعد از این ❖
خاتم آن کس فکنده در جهان ❖ سوخت آه شهپر روح الامین ❖ شرح ماتم در حجاب قدسیان ❖
در عزا بنشسته خیل حور عین ❖ در عزا میکوفتی با ران چشم خون ❖ چرخ از انجم اشک چون در ثمین ❖
بر دعا میکن بهر دفن خویش ❖ در مزار کربلا شاه دین ❖ یا رب از فرما دعایم مستجاب ❖
حق زهرا بنت خیر المرسلین ❖

المجلس العاشر در بیان فضیلت گریستن

و محزون بودن برای آنحضرت زاری گریستن در ضمن روایت زراره بن اعین است و در دلالت اسرار حیدری

روایت زرارة بن اعین

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي اعظم مصيبتنا بمصيبة من بكت في مصيبته الشمس والقمر
والنجم والشجر والحجر والمدر والقطر والمطر والبس في عزائه اثواب
الحزن والعويل سيد شيعته ابرهيم الخليل وبكا في صحراء المناء
من غير اختيار وقائلا بان الصبر يا بني في عزائك غير جميل فكيف
اصبر وقد قتلت عطشانا وما شربت ماء حتى وردت الى ماء الكوثر
والسلسبيل وناح نوح في الطوفان حيث راى في معراج السفينة
ما يرد عليه من اهل الشام والكوفان ومن اهل البغي والطغيان
ومن حزب الحرب حزب الشيطان وناح في مصائبه الكليم في البقعة
المباركة المعتبر بالسيناء المعني منه الكربلاء وخلع نعلي الشانين
لاظهار ما عهد بالوفاء حتى صار بالقاء عصاء الامنية حية تحيوه

اى حب الدنيا والآخرة وطلب النفسانية

طيبة

دذاوة

١٠٥

طيبة وكان تسعى ساعيا في بحار الخشوع طالبا للفناء وعرج في عزائه
في السماء الرابعة المسيح متقربا الى الله تعالى بذكره بهذا التسبيح
قائلا مرحبا بك يا حسين يا قرة عين الرسول اذ وفيت بعهدك
المعهود في عالم الذر والملاحة اذ كل شيء من المليح مليح وقد فجع
اعداؤك لعن الله من قتلك اذ انا وضع للقبيح اذ كل شيء من القبيح قبيح
وضج في رزيته سيد الحرم والبطحاء البالغ بمعراجه في مقام
قاب قوسين او ادنى القابض بيمينه على شيبته وبشماله على ظهره
باكيا حين نزل في صحراء الكربلاء قائلا يا غريباه ويا شهيداه
ويا وحيداه ويا قريباه ويا ذبيحاه ويا ولداه ويا ابناه ويا مهجة
فؤاد الزهراء يا بني قتلوك ومن شرب الماء منعوك وما
عرفوك الساغب الظمآن والذبيح العطشان والغريب عن
الاوطان الامير في النشاتين والقوام للكونين سيدنا و
مولينا ابا عبد الله الحسين عليه السلام آه آه ثم آه من مصيبته الكبرى في
عزائه آه آه من نياح الزهراء في اشجانه آه آه من الم المجتبى في
مصائبه آه آه من انين انصاره واصحابه واهل بيته في احزانه
آه آه من بكاء شيعته وخشوع محبيه ونائحيه في ابتلائه برادر
دانش و انظار و اصحاب بینش و ابصار مخفی و مستور نماند که رقیق تر رمزی که در صفحه

بیاض ضمایر ارباب سلوک بخطّ چون غبار نوشته • و خضر ترایمائی که در الواح دفتر صدور ارباب
عرفان • چون سریان میاه بر اجسام انجم و اشجار گذشته • تخم محبت و ولایت که حضرت
قدس مقام محبوب بر بیدا • قلوب مجذوبان • اهل قرب کلیه بابت اشتغال کشته • و بمیاه خوف که در
جویبار تحقیق • چون قطرات عبرات بر صفحه زرد رخسار • تشنه داران اهل سلوک بیرون ریز
قطار رکعف میزاب آن حبه محبت گشته • تا اینکه در موسم بهار وصال • سنبل اعتدال •
سرو تساد در مقام کمالی در آورد • چنانکه در رب طائر ظلال • با محبوب نعم مقال که دید و می
از نسیم بحر وصالی نوش نیند محبوب روان • و می تشنه وصال نوشیده سایه وار در دنبال
دوان گردد • اگرچه انواع بلایا • چنانکه غربت و اسیری در کوی ذی مهجوری • بی نصیبی و بی طبیبی • بیکسی
و بیمونسی • بی معینی و دستگیری • بی یاری و بی غمخواری • مصیبت زدگی • و محنت رسیدگی •
از خانمان دوری • و بظلم اهل بغی مقهوری • بی غمگساری • و خوار و زاری • بی منزلی و بی ماوائی •
خرابه نشینی و بی آشنائی • بی احترامی و بی احتشامی • کشته شدن یاران • و بخاک و خون
غلطیدن پهلوانان • و پیمال مرکبان • اهل عدوان گردیدن فرزندان • و برهنه شدن
دختران و خواهران • و سوختن خیام • و غارت شدن بعا کر کو فروشم • و با نهار غم
و انواع ستم • در آنکه بر آن روی آورد • و شیول عساکر حوادثات • و امطار بلای وارادات همه
عالم را مالامال • محبت فانی بذات تعالی محبوب بر سبیل استعجال • بتمهید سئوال کیف الحال •
که در حجله خانه ضمیر خیال • نقش غم برداز هیچگونه ارادات ننماید • و دیده را بر آب زلال
قرب وصال دوخته • بر تیر باران • حوادثات التفات ننماید • و بجهته ربودن گوی

سعادت

سعادت تماشا رحمت • محبوب علیه المنت • چه خود را در تحت ستم ستوران اعادی پایمال نماید
و چنین محبوب آنمقام اخلاص • و حقیقت اختصاص را • از خاص خود ماهر نماید • لهذا با آنکه محبت
زبان شکایت بر احتراق بر نار هجران • و اختیار بعد از اوطان • و اهل و اقارب و اخوان
بگذارد و زاری و سیاقی و عطشان سر دادن در کوی وصال جانان • و به غسل و کفن و عزاداری
دوری • زبان شکایت گشاید • کوس عزاداری بر ابید وال مجره بدید میکائیل • در بام عرش
افکنده چنان کوبید که سویدای قلوب ساکنان کره ناسوت را چه از ادهام عقول غرفه نشینان عالم
لاهوت بتزلزل در آورد • و ثبات عروق جنان • تمامی جن و حیوان • و حیره مستقرّه
هر ذی شعور شاریزه حیران را بشمشیر ناله و نیزه آه منقطع سازد • و شربتی از جام محبت
خود بر جمیع ذرات بقعه امکان • و بر ارواح مکونات سرادق کون و مکان • بخشاند •
بنوعیکه تمامی با اختیار در تب و تاب نار هجران خورشید و از شغول عزاداری • و ناله و زاری
و افغان و بیقراری گردند • و از این عزاداری محبت را بجمیع شیعه واجب فرماید • بنحویکه هر الف
قدی از بار غم چون دال • و هر سرو بالائی از حمل محنت چون نون • و هر نخل اندامی از
ثقل غم چون چنبره دامن لام تکمال کرده • **لمؤلفه** بازم از بحر دل آمد بی ملال •

سیل خون بر رقعه چشم ملال مال • کی بدل مهلت دهد این سیل غم • تا کنم از مهر این کوثر سئوال •
نی رسید بر گوشم از این غم خبر • نی خلد اندر ضمیر از وی خیال • کو کنیم از آه تیره گشت •
از شرق راجع شده در روز بنابال • فاعل درد و الم گوید روح • بر اند و آلم را انفعال •
جا عبی خوی در رگاه جگر • کاروان ناله راند انفعال • تیغ شد در کام هر علمی سرور •

بر مزار قم شور شد آب زلال ÷ بار غم بر سر بارم آمد بدل ÷ قامت آه از محلی شد چو دال ÷
کی مراد دیگر شکیب آید بدل ÷ بعد از نیم جبر شد فرض محال ÷ دائم با ناله باید غم گریست ÷
تیر آه از دل برآرم لایزال ÷ اندرین غم بودم آمد ناگهان ÷ کو کسی همچون از نقش غیب انتقال ÷
مان نه آگه مگر زین شور شین ÷ بشنو از اندوه اشجار و جبال ÷ چشم بکشا بر سموات و برین ÷
جمله ذرات فلک در اختلال ÷ آه و غم بین منتقل زنجیر سان ÷ یکسان چرخ بین در انفصال ÷
آسمان گریان بخون خور در کسوف ÷ ماه در بحر کدورت پایمال ÷ هم وحوش هم طیور بحر و بر ÷
در غم و در نوحه هر مرغ و غزال ÷ در گلستان در خروش و در فغان ÷ سوسن و زنبق هزار اندر کلال ÷
لاله خونین جامه و در آتش بدل ÷ نرگس اندر پیچ و تاب درد بال ÷ گل گریبان چاک و سنبل چاک چاک ÷
هر گلی شد زرد اندر هر نهال ÷ انجمن هر چه در هم کون و مکان ÷ از غم و اندوه از آه و ملال ÷
هر فغان و ناله و هر شور و شین ÷ نیست جز از بحر شاه دین حسین ÷ زانکه او بحر نجاة شیعیان ÷
تن بخون غلطان و سر شد بر سنان ÷ بر وفای عهد سر بازی نمود ÷ زان جهت شد ماتم او فرض عین ÷
بر همه ذرات بجز ماسوی ÷ گشت این غم بیم قدر بر جمله دین ÷ جمله اندر ماتمند و در خروش ÷
در ظهور و در خفا در کیف و این ÷ آب را زنجیر و برگ اندر حفیف ÷ کوه سر بر سنگ بیم در شور و شین ÷
در هوا مرغ و بدریا ماهیان ÷ وحش در صحرا و حورت در جنین ÷ در جنان رضوان مالک در جحیم ÷
هر کجا زین غم عالی از بهر زین ÷ غرق بحر قول هاتف بودمی ÷ مسند آمد بیاد من زین ÷
در عوالم العلوم مسندا از زراره مرویست که روایت نمود از مصدر کار معرفت و 2
عرفان و مرکز فلک الافلاک بقعه امکان و امیر سفینه جاریه در بحار حزن و الم و معلم

روایت زراره در کربتی موجودست
در عوالم سید الشهدا رقم

فلک

فلک رنج اندوه و ماتم و دایرهٔ محیط ناله را قطب و محور مولانا حضرت امام جعفر الصادق
الامین و الناطق الحکیم صلوات الله و سلامه علیه که آنحضرت فرمودند که یا زراره بدرستیکه آسمان
گریست بر حسین علیه السلام چهل صباح بخون و زمین گریست چهل صباح بسیاهی و آفتاب گریست
چهل صباح بسرخی و کسوف و بدرستیکه کوهها پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها بجوش
آمدند و ملائکه چهل صباح بر آنحضرت گریستند و زنی از زنان بنی هاشم خضاب نکرد و روغن
نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نکرد تا سر عبید الله زیاد را از برای ما آوردند و
پیوسته ما در گریه ایم از برای مصیبت آنحضرت لمؤلفه گریهٔ ما اهل بیت طاهرین ÷
هست دائم تا بروز واپسین ÷ از غم هجران شاه دین حسین ÷ از فراق اکبر گلگون جبین ÷
از عزای قاسم و عباس زار ÷ از فغان اصغر آن در ثمین ÷ از اسیری طفلان حزین ÷
ناله و افغان کنان محمل نشین ÷ سیل خون جاریست ما را از جبین ÷ که گلگون چهره ما را از زمین ÷
زین الم هر چند از ما متصل ÷ اشک تا خاک آه تا عرش برین ÷ نالهای زار از آتش بار ما ÷
هجر مرغ آید زبحر دل غمین ÷ حلقه سان غمهای دشت کربلا ÷ در دل آید بحلقهٔ دال الحزین ÷
کی سرور آید کسی در جهان ÷ کای چنین غم باشد او را در کمین ÷ یا زراره جد ما علی بن الحسین علیهما السلام
چون پدر بزرگوار خود را یاد میکرد آنقدر میگریست که ریش مبارکش از آب دیده اش تر میشد و هر که
آنحضرت را با آن حالت میدید میگریست لمؤلفه هر که او را دید شد گریان او ÷
مستمع نیز از الم بریان او ÷ مهر زآه آتشینش در گداز ÷ ماه گشت افسرده از افغان او ÷
عالمی دیگر در خروش و شور و شین ÷ چرخ زانجم دائما گریان او ÷ هین مجو از تیر آهش در فلک ÷

بهی سنگ از غم ای حیران او ❊ و ملائکه که در نزد قبر آنحضرت اند گریه میکنند بر آنحضرت و از گریه
ایشان مرغان هوا و هر که در هوا و آسمانهاست از ملائکه گریان میشوند و چون روح مقدس
آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت کرد جهنم نعره زد که نزدیک بود که زمین را بشکافد و چون
جان عبید الله زیاد و یزید بن معویه علیهما اللعنه از بدن نجس ایشان مفارقت کرد جهنم [illegible]
آمد و اگر حق تعالی امر نمیکرد خزانه داران جهنم را که آنرا حبس نمایند هر آینه هر که بر روی زمین
بود از جوش و خروش او را فرو می برد و لکن مأمور است بامر خداوند و خازنان او را بزنجیرها
دارند و چندین مرتبه بر خازنان زیاده تر گوید تاب مقاومت او نیارند تا آنکه جبرئیل آمد و بال
خود را بهم زد و زبانه او را رد کرد و او را ساکن گردانید ❊ و بدرستیکه جهنم گریه
میکند بر آنحضرت و میخروشد بر قاتلان آنحضرت و اگر حجتهای خدا بر روی زمین نبودند هر آینه
زمین را سرنگون میگردانید و هر آینه خراب میشد زلزال ارض در نزد قیام قیامت للمؤلفه

ناریان از غمش زاری کنان ❊ از خروش شعله خود نوحه خوان ❊ بسکه نار از سینه جهنم بر کشید ❊
عارضش گلگون شده چون ارغوان ❊ برق قتل شاه تشنه لب ❊ رود هم گرد از حدید خون روان ❊
منقطع عدل سوزد هر دمی ❊ دشمنان شاه دین را بیگمان ❊ گو بیا این فعل بین از عدل حق ❊
گو ببیند عدل را نوشیروان ❊ گو بیا کفار ای قوم جهول ❊ از چه تیره کشتید میر کاروان ❊
قاسم و عباس و اکبر را چه بود ❊ جرم و تقصیر آیا ای خونخوارگان ❊ تن بخون با ملک کشید از چه رو ❊
پی دوانیدید بر روی مرکبان ❊ دستها کردید از پیکر جدا ❊ از چه ره کوبید سرها بر سنان ❊
از چه ره بردید بر بازارها ❊ شاه دین را دختران و خواهران ❊ و هیچ دیده نزد خدا محبوب نیست

از دیده

۱۰۸

زراره

از دیده که بر آنحضرت گریه کند و هیچ گریه پسندیده تر نیست از گریه که بر آنحضرت فرو ریزد و هر که بر آن
حضرت بگرید تحقیقکه صله و احسان نموده است بفاطمه زهرا علیها السلام و بدرستیکه نیکی نموده است آنحضرت را و صله و
احسان نموده است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حق ما اهل بیت را ادا کرده است و در قیامت هیچ بنده
محشور نمیشود که دیده او گریان نباشد مگر کسیکه بر جدم حسین علیه السلام گریسته باشد که او محشور میشود
با دیده خندان و بشارت داده میشود از جانب خداوند عالمیان و آثار سرور و شادی در رویش ظاهر
میشود للمؤلفه عفی الله تعالی

ای بیا شیعه فغانی بر آر ❊ بر شهید کربلا شو اشکبار ❊
یاد کن از تشنگان آن زمین ❊ یوم عاشورا بوقت گیرودار ❊ یاد کن وقتیکه اکبر از جهاد ❊
تشنه راجع گشت آن عالی تبار ❊ یا ابه العطش قد قتلنی ❊ نقل این کرده امام نامدار ❊
شاه دین گفت ای زبانی را مکید ❊ شد زبانش آهنی ای بی حصار ❊ پس نهاد اندر دهانش خاتمی ❊
ماند خیره مهر تا روز شمار ❊ سر لوای حرف کرد از پیکرش ❊ گفت شاه دین بگریه در دگار ❊
اکبرم ای کشتن قربان تو ❊ بر زمین شد ز خلق روزگار ❊ جهل از خصار حیات از ره او ❊
را خیمه بر بر فضا حیات دار ❊ یاد کن وقتیکه اصغر تیر خورد ❊ روی دست شاه با وقار ❊
یاد کن وقتیکه عباس علی ❊ دستها سر نمود راه حق نثار ❊ یاد کن وقتیکه قاسم شد شهید ❊
دستها از خون خویشتن نگار ❊ یاد کن وقتیکه شاه دین فتاد ❊ بر زمین فلک گریان و زار ❊
یکهزار و نهصد و پنجاه زخم ❊ بود اندر پیکر او در شمار ❊ یاد کن وقتیکه شمر بی حیا ❊
کرد قصد قتل آن عالی تبار ❊ پا نهاد بر سینه او بی حرمتی حق ❊ سینه مخزون علم کردگار ❊
یاد کن وقتیکه از شاه دین ❊ شد بکوفه نیزه او سر شد دار ❊ یاد کن وقتیکه بی غسل و جهاز ❊

صندوق

دیده را

شد کفن بر جسم صد چاکش غبار ❊ یاد کن وقتی که اهل خیمگاه ❊ داشتند چشم را بر انتظار ❊
تا بیاید شاه دین از رزمگاه ❊ ذوالجناح آمد به خیمه غلطان و زار ❊ زین بر پشتش ز کین برگشته زین ❊
هم گسسته از لگام و از مهار ❊ یاد کن وقتی که جمله اهل بیت ❊ ناقه‌ها شان را بستند در قطار ❊
شورش و افغان‌شان هر یک به نوا ❊ چون هزار از گل که ناله در بهار ❊ یاد کن وقتی که اندر قتلگاه ❊
زینب آمد با دل و جان فگار ❊ مو پریشان رو خراشان ناله کرد ❊ چون شه دین را گرفت اندر کنار ❊
با هزاران آه و افغان نوحه کرد ❊ از سحاب دیده شد انجم نثار ❊ یاد کن وقتی که کلثوم حزین ❊
کرد بر بالین عباسش گذار ❊ یاد کن وقتی که اولاد حسین ❊ جملگی بر ناقه عریان سوار ❊
ناله کرد از کوفه تا شام خراب ❊ در بدر در شهر و بازار و دیار ❊ آه و اشک چشم هر یک متصل ❊
همچو سرو در کنار جویبار ❊ خامه بس از ناله‌ات بر صفحه سوخت ❊ چون دل احباب شاه اقتدار ❊
کو کدامین شیعه او تاب آورد ❊ کو کدامین دل دیگر دارد قرار ❊ دل ز ضعف ناله شد همچون هلال ❊
کو تحمل تا رود در زیر بار ❊ باز غم سر بر زدم کی در جهان ❊ او کشیده جز شه دین زانتظار ❊
کردم از سر هنگ آه و درد و غم ❊ از خردی مسلک و در طی کار ❊ کفو بس هنگ بلا میداد یقین ❊

کشته

زینب بنت امیرالمؤمنین ❊ و در خبر آمده که به زیارت خلایق در آن روز جملگی در ترس و بیم اند که به
کشندگان بر حسین علیه السلام ایمنند و هم خلایق را به مقام حساب میبرند و ایشان در روز بر عرش
خدا بخدمت آنحضرت نشسته اند و از حساب نمی ترسند و ملائکه نزد ایشان می‌آیند و ایشان را
تکلیف دخول بهشت مینمایند و ایشان ابا میکنند و میگویند که ما را مجالست و صحبت آنحضرت
به بهشت نمیفرستیم و لقاء آنحضرت خوشتر است ما را از بهشت و حوران و غلمان بر ایشان

پیغام

زراره

پیغام میفرستند که ما را شوق لقای شما بنهایت رسیده است و ایشان از سرور و شادی که از
مجالست آنحضرت دارند سر بالا نمیکنند که پیغام ایشان را بشنوند و دشمنان اهل بیت را میبینند
که در لعن آتش میکشند و ایشان منازل این نیکوکاران را می‌بینند پس میگویند که وَمَا لَنَا
مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ پس از ملائکه پیغام از جانب زنان ایشان و حورعین
داران بهشتها از ایشان می‌آورند و بر ایشان وصف میکنند نعمتها آنرا که حق تعالی برای
ایشان در بهشت مهیا کرده للمؤلفه ❊ از جهان وصف جنان باید خطاب ❊ آنچه که هست جنان قصر لباب ❊
آری آری این نباید در بیان ❊ کی کند خفاش وصف آفتاب ❊ نیست جایز وصف وصف جنان ❊
جز به تبیان نبی و بوتراب ❊ اندکی از وصف آن آرم بذکر ❊ با بهشتی چند وصف گل اندر گلاب ❊
خانه‌ها از لعل و در خشت زر ❊ قصرهایی از بلور کامیاب ❊ بزم بالش‌ها ز عقیق و گوهرها ❊
گنبدها جمله مینای خوشاب ❊ باشد از لعلی ستون چون بیستون ❊ کاسه و ابریق لؤلؤ جام آب ❊
آفتابه طشت هم از عقیق ❊ آب سیده مشک و دیگر از گلاب ❊ چشمه از تسنیم و دیگر زنجبیل ❊
سلسبیلی طعم شهد و ناب ❊ پرده‌هایی از حریر گوهرین ❊ سبزه با غنچه شبنم در نقاب ❊
از مرصع غرفه‌ها سیمین ❊ در عفونی از مخلق کامیاب ❊ هر طرف حور خوان الحان در طرب ❊
از مرصع حجره در حجره گلاب ❊ خاکش از کافور و مشک و هم عبیر ❊ چشم جز از عطر بارش در شتاب ❊
نرگس از زر و سوسنی از سیم تر ❊ سنبلی مینا و در هر یک پیچ و تاب ❊ تخت مروارید از فیروزه جام ❊
حوریان چون انجم اندر حجاب ❊ هر طرف صد بار ولدان در رکاب ❊ سفره‌ها چرخ و در انجم کاسه‌ها ❊
پرزنان مرغی آنجا وز شراب ❊ طشت ماه و چرخ و مملو از لبن ❊ از مجمره‌ها زان حمل بهر کباب ❊

مه و مهر بر در سراوق چتر و تاج ✤ گیسو خط مجرّ او را طناب ✤ بر سر هر شاخسار صد هزار ✤
از هزار انش در زند گرها صواب ✤ هر ورق بر شاخسار آیینه ✤ عکسی از روی ایشان صورت در آب ✤
جمله حی از حیوة جاودان ✤ ناطقند هر یک سؤالی را جواب ✤ چون بیانی از ملک وصف جنان ✤
کن بکی گوید او را در جواب ✤ یا زواره ایشان در جواب ملک گویند که خواهیم آمد آن را تقدیر تعالی
نزد شما چون جواب پیغام ایشان بحوران و غلمان و خازنان بهشت بهار ایشان میرسد و میشنوند
که ایشان در خدمت آنحضرت در زیر عرش نشسته‌اند شوق آنها بملاقات ایشان زیاده میگردد و کسی
این همنشینان آنحضرت میگویند که حمد و سپاس خداوند را سزاست که ما را از فزع اکبر و
اهوال این روز نگاه داشت و ما را نجات داد از آنچه ما میترسیدیم پس اسبان و شتران از بهشت
با محملها برای ایشان میآورند و ایشان سوار میشوند و مشغول حمد و ثنای حضرت عزت و صلوات
بر حضرت رسول و آل میباشند تا داخل منازل خود گردند للمؤلفه چه کربلای حسینی در رستخیز ✤
این لوح طلا که کلید چه حیز ✤ گر ترا شور حسینی بر سر است ✤ همچو شبنم اشک از مژگان بریز ✤
یوم محشر یوم عجز دگیر و دار ✤ کو تربت بلا عزاداران گریز ✤ تا غنیمت دانی این روز زندگی ✤
خاک بر شاه دین بر فرق ریز ✤ سینه را از آه غم آباد کن ✤ دل ز ماخون ز جو دیده ریز ✤
با کیی در عینی و دشمن در نشور ✤ هر دم با لب فلاخار ستیز ✤ یار با بدفن نمایم کربلا ✤
در رواق خاک عنبر مشک بیز ✤

المجلس الحادی عشر در بیان اسرار آن خورشید سپهر اقتدار و در ضمن روایت ابن مسعود و روایت اباذر و میثم تمار است

روایت ابن مسعود و اباذر و میثم تمار

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله

ابن مسعود و اباذر و میثم تمار

۱۱۰

الحمد لله الذي جعل البكاء مياه لحيوة شجرة الايمان والاخلاص
والابتلاء بالبلايا من الخوف والجوع ونقص الاموال والانفس والثمرات
آلة للتمحيص والاختبار والخلاص • والحوادث منفخا • والهوى نارا •
وظالم الناسوت • والبشرية بوتقا • والانسان صفرا • والتكاليف
اكسيرا للخواص • والقدر تشوية • والقضاء تصعيدا والرضاء
تخنيقا • والتسليم تقطيرا • والانتظار عقابا • والحد مفتاحا •
والبكاء تسقية • والدوام سحقا • والصبر دمسا • والعروج
لتشميعا • حتى يصير السائر للسلوك بذلك من اهل الاختصاص
وذلك بعد ما احترق في نار الولاية بالتشيع والمطابقة •
والمتابعة • كما يحترق في نار الحديدة المحماة الرصاص • اذ ليس للعارفين
الفاصلين للصلة والصلوة الا التسليم بذلك مناص • لان
من قصد ان يخوض في لجج الابتلاء ولا يشكو مما يرد عليه في طريق
المحبة ولا يطلب ممن يقتله القصاص • اذ على المحبوب ديته
وطلب ثاره والاخذ ممن اذى حبيبه التقاص • وليس هذه
الفلاة صبصبا لكل من يدعي التوصل لذلك الا اهل مخصوص
ورجال خاص • ولهم امير مبشر ونذير منذر • وهاد للارائة
وشمس للاضائة • وقمر للانارة • ونجم للدلالة • اعني به

عضادة كرسي الأحزان ومد بر صفحات الأشجان ونقطة
الف الألم وخط صفحة المأتم وسطح كرة الغم وجسم
اسل لأب الهم ومركز دائرة التسليم والرضا ومحيط كرة القدر
وقسي القضاء الحامل لجميع الابتلاء والمائل لرضاء الحبيب
الى اقسام البلاء وهو للنبي والوصي قرة عين سيدنا
ومولينا ابا عبد الله الحسين عليه السلام آه آه من مصيبته ثم آه
من كربته ثم واحزناه من اشجانه ثم وامحنتاه من احزانه
ولذا ابكى الله من مصيبته الشمس والقمر والنجم والمدر والثور
والشجر والقطر والمطر والشعر والوبر والصحارى والثغر
والبراري والبحر وكل من سكن فيهما او هجر من الانثى
والذكر والملوك والحرب والصغير والكبير من اهل التقوى
والبرر والفسوق والفجر والفقير والتجر من السودان
والبيضان والصفر ومن الاناسي الكثير ومن الوحوش
والطير ومن البرزخ والمحشر والتسنيم المزعفر والسلسبيل
والكوثر والسموات المدور والجنان المعنبر وحور العين
المزين بالدرر والجحيم المقرر وكل من لبس الوجود من
المخيل والمصور ممن شاء الله وقدر المتابع والتتر

الثغر بكسر التاء اجبل معروف بر

التتر المتفرق بر

واول

واول كل شيء واخره وبهره محتشم گر چشم روزگار بر و فاشی میگریست
خون میگذشت از سر ایوان کربلا نگرفته دست کلابی بغیر اشک
زان گل که شد شگفته به بستان کربلا بر طایران ایاضی حجابات و سایر آن
جبال جبلّه سرادقات مخفی و مستور نماند که نقطه اول ذکر که مبدأ الف قامت چون
دایره شود منطقه بقعه امکان گردد و چون در مقام ضیاء جلوه گر گردد قوام هستی کن فکان
خواهد بود کل شیء سواک قام بامرک پس آن نقطه بر القوام هر شیء است که آن
راس شی است خاص بان شی خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء با
المشیة والعقل ملک له رؤس بعدد رؤس الخلائق واوست
وجه باقی کل شیء هالک الا وجهه و اشیاء همگی اشاره است بکدورات ناشیه از او بار
گرفت و آن کدورات بمیاه عبرات نقطه دایر در دایره هستی وجود خواهد گردید اذ
من الماء کل شیء حی و مبدأ این ماء از بحر حقیقت حضرت نور الانوار است که بر آن
اشارت وهو الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا پس
کل شی بار حقیقت ولایت کوید و ستر وجعل افئدة من الناس تهوي اليهم
بظهور پیوست و چون کل موجودات را جهه هستی و بقائی است که آن جهه را کتاب آن شی
نامند و مراد از کتاب مبدأ نقطه جام جهان نما را کارست که جهت بقا در فنا شخص است و مراد
از کتاب کل حضرت نور الانوار هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق ولا رطب ولا
يابس الا في كتاب مبين وكل شيء احصيناه في امام مبين

روایت ابن مسعود در کیفیت ایجاد اشیا از نور محمد و عترت او

و ظاهر است که ذرات و قطرات و نقاط و جداول و شطوط مستمد از بحر می‌باشند و اگر بر بحر کدورت
مستوعبی روی دهد بر کل قطرات و نقاط و جداول و شطوط و ذرات اثر آن ظاهر گردد و چنین
بحر سپهر اکبار و سرادق کون و مکان را قوام و مدار و قطب و محور عالمین جناب سید
الشهدا ابا عبدالله الحسین علیه السلام بحر نقاط الف الواح نفوس و مداد و نون قلم کتاب کون
و مکان است یعنی آنکه حضرت قدسی مقام سید انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله با ابن مسعود فرموده‌اند که خلق
یا ابن مسعود بدرستیکه حق تعالی فرمود مرا و خلق فرمود علی و حسن و حسین علیهم السلام را از نور قدس خود
و چون اراده فرمود ایجاد اشیا را پس گشود نور مرا و خلق فرمود از نور من آسمانها و زمین را و من
والله اجل از آسمانها و زمینم و گشود نور علی را و خلق فرمود از آن عرش و کرسی را و علی
والله اجل است از عرش و کرسی و گشود نور حسن را و خلق فرمود از نور او حور العین و ملائکه را
و حسن والله اجل است از حور العین و ملائکه و گشود نور حسین را و خلق فرمود از او لوح و قلم را
و حسین علیه السلام والله اجل است از لوح و قلم و آنحضرت در عالم ذرات بر سیئات شیعیان
خود گریست و قبول تحمل ذنوب ایشان نمود و بر این اشاره است مروی از جعفر از شیخ که روایت
نموده که چون ذرات موجودات را حق تعالی خلق فرمود و نظر کرد بر ایشان هیچ مخلوقی از اهالی
از معصیت نمی دید یا کبیره یا صغیره یا ترک اولی پس فرمود که اگر حسین را کسیکه معصیت نماید
داخل نار گردد پس از ضعف او حیا جناب سید الشهدا علیه السلام بر خواست از روی رقت و رحم
و خشوع و عرض کرد که پروردگارا حسین علیه السلام حامل ذنوب شیعیان خود می‌شود و شفاعت می‌نماید
ندا آمد که یا حسین بکه چیز میخری این بار گران را حضرت حسین علیه السلام اشاره بگردن خود فرمود

بلغ

ابن مسعود و ابا ذر و میثم تمار

115

یعنی از شهادت خود و اسیر دادن زنان و دختران خود پس خشوع مستوعب آن بحر گردید و از بحر شطوط
انبیا و انهار اولیا و جداول علما و حیاض مؤمنین و نقاط سایر ذرات سالک گردید و لَهُنَّا
مَا فِي الْجَوِّ مُعْجَمٌ لَمْ يَكُنْ . إِلَّا عَرَتْهُ حَيْرَةٌ فِي اسْتِوَاءٍ . و همچنین از جمادات
و نباتات و جمادات از حالت استوار و مکان خود بیرون نمی‌روند و تحمل نمیکردند مگر بجهت مصیبت آن
حضرت كُلٌّ انْكِسَارٍ وَخُضُوعٍ بِهِ . فَكُلُّ صَوْتٍ نَحْوَ نَوْحِ الْهَوْنِ
یعنی هر دل شکسته و هر بدن خاضع و هر چیزیکه شکسته یا می‌شکند همه از مصیبت آنحضرت است
و هر صدائی که در هوا است همه نوحه ایست که او بر ماتم آنحضرت نوحه میکند . وَطَبَّقَ الدُّنْيَا
مَصَائِبٌ جَمَّةٌ . لِمَا سَيَأْتِي أَبَداً أَوْ آتٍ . و مصیبت آنحضرت از اول دنیا تا آخر
دنیا جمیع عالم را فرا گرفته است و هیچ جای عالم نیست که مصیبت آنحضرت بآنجا نرسیده باشد
وَالسَّيْفُ يَفْرِي نَحْرَهُ بَاكِيًا . وَالرُّمْحُ يَنْعَى قَائِمًا وَانْثَنَى . هم
خنجر براو میگریست حتی خنجر شمر علیه اللعنه گریه کنان گلوی او را می‌برد و همچنین نیزه و سنان
ایشانی گریه میکنند و بعد از آن بلند می‌شود و بر پهلوی او میخورد واویلا . مُتَكَبِّرٌ جُرْدُ
جَادِيَاتٍ عَلَى . جُثْمَانِهِ وَإِنْ نَدُقُّ الْفَرْيَ . و همچنین آن اسبها که
بر بدن مبارک آنحضرت دوانیدند گریه میکردند و گریه کنان میدوید و استخوانهای
شکسته پهلوی او را میکوبیدند . وَاللهِ مَا رَأَيْتُ شَيْئًا بَدَا . فِي الْكَوْنِ إِلَّا
بِبُكَاءٍ تَلَا . بخدا قسم ندیدم چیزی را که در این عالم وجود بهم برساند مگر اینکه با گریه
آنحضرت مقرون باهم بغیر گریه معنوی که عبارت از انفعالات . أَمَا تَرَى الْآفَاقَ مُغْبَرَّةً .

والشمس حمراء بکرة واصیلا ∙ آبان منیر آفاق سموات و اقطار ارض از غبار آنکه و آفتاب را
سرخ رو و در هر صبح و شام در مصیبت آن برگزیده خیر الانام واویلا ∙ والحسرتاه والناس
فی غفلة ∙ عیونهم جامدة فی هناء ∙ و احسرتا که بنی نوع انسان غافلند از این
بلیه جانگداز و دیدهای ایشان به اشک نشود و در سرور و سیاه شنند ∙ وآل احمد البکاء
دابهم ∙ مسهم القرح ونال العناء ∙ و حال آنکه آل احمد را گریه و زاری و ناله و بیقراری
عادت مستمره ایشانست و انواع بلایا و جفای بی نجبا بر ایشان رخ نمود فلو بهم تخفق
من خوفهم ∙ والذل معروش علیهم غطاء ∙ و دلهای ایشان از شدت خوف بسینه
ایشان میطپید و چهره ذلت و خواری بجهت ایشان معرض شده و پرده ایشان گردید ∙ رجالهم
جزر سباع الفلا ∙ نساؤهم تقاد قود الاماء ∙ اجساد مردان ایشان را
بجهت سباع بصحرا افکندند و زنان ایشان را که پرده گیان سرادق عصمت و طهارت بودند مانند
اسیران شهر بشهر و دیار بدیار میگردانیدند ∙ اموالهم نهب الاعادی کذا ∙ خیامهم
تشتعل فیها ذکاء ∙ و اموال ایشان را بغارت اهل ظلم بردند و آتش در خیمهای ایشان زدند
بنار حقد و کینه دیرینه سوختند **لمؤلفه** ∙ باز طوفان شد زرای کلک بحر ∙ موج خیز عالم گرشد در یکرو بر ∙
چیست ای کلک این قلب حزین ∙ چیست بر و بحر عالم سربسر ∙ جمله ذرات در هراسند و بیم ∙
از بیاض و از سواد و از خورد و کبیر ∙ از سموات علا و ساکنانش ∙ از نجوم و اختر و از شمس و قمر ∙
فوق آن کرسی و عرش و ام حجاب ∙ وز سرادقهای نور الله ستر ∙ حاملان عالم علوی کروبیش ∙
کرده از خونابه دل چهره تر ∙ ساکنان عالم ناسوت بین ∙ با فغان و ناله دست غم بسر ∙

جمله را

ابن مسعود و اباذر و میثم تمار

جمله را از شور و افغان منکرم ∙ از اناسی و از نبات و از شجر ∙ جن و انسی وحشی و طیر و دد ∙
جمله ذرات گریان تا بحجر ∙ کهم از بحر نقط دل سئوال ∙ از چه باشد این فغان با اثر ∙
از نوحش همچو شمع چون پروانه سوخت ∙ ریخت از طایر قدسی بال و پر ∙ صاحب الله هر از چه ره روح الامین ∙
مکشف سید دروازه از خون جگر ∙ این چه افغانست که آتش زند ∙ هر که بر وصل شاه مشتاق تر ∙
گفت کای غافل مگر آگه نه ∙ بنویسی از مبدا این غم خبر ∙ بیت این افغان و آه شور و شین ∙
جز عزادار شاه هادی حسین ∙ چون بگویم این ماتم آمد بود ∙ هر شبی از سیر چشمه عالم زیر زبان ∙
واندر آن بیهوشیم آمد بیاد ∙ از زبیری مسندم در طرف عین ∙ کز اباذر راوی آمد آن فقیر ∙
بجرو آتش زند بر عالمین ∙ در عوالم العلوم مسندا از عروة بن زبیر مرویست که گفت شنیدم
از زاهد کامل الفروع والاصول ∙ در بده اصحاب حضرت رسول ص که حضرت اباذر در روز یکه
فرعون آل امیه ∙ عثمان شقی لعین ∙ او را بربذه نفی نمود بسوی ربذه مردمان مؤمن چند بود
گفتند که یا اباذر بشارت باد ترا بثواب خداوند بدرستیکه در تحصیل ثواب این آزار قلیل
در راه خدا **نظم** رتبه هر کس که بالاتر مقرر کرده اند ∙ بر قدر شرافت محنت را بر سر کرده اند ∙
اباذر رضوان الله تعالی علیه فرمود چه بسیار سهل است این اذیت و آزار من ولکن القوم چگونه
خواهید بود شما در وقتیکه حسین بن علی ع کشته شود یا ذبح شود فرج شدنی قتلگاه او نه
که نمیباشد در اسلام بعد از قتل امیر المؤمنین ع بزرگتر از شهادت حسین قتلی و بعد از آن خنجرهای
این امت دیگر بخلاف بود و حق تعالی از ذریه او منتقم را قائم فرماید که انتقام از ظالمانی بکشد
واگر شما ببینید که چه ناله و غم و اندوه و ماتم داخل میشود بر اهل دریاها و ساکنان کوهها در

روایت اباذر در ارشاد القلوب دیلمی و در کتاب ... موجود است الا اجلی

روایت میثم تمار است

٢

وبلندیها و بر اهل آسمانها هر آینه میگریستند قسم بخدا آنقدری که جانهای شما از ابدان شما ها
بیرون رود و هیچیک از آسمانها نیست که روح مقدس آنحضرت بر او بگذرد مگر اینکه بفزع می آید از
دیدن روح مطهر آنحضرت هفتاد هزار ملک و برپا می ایستند و میگریند مفاصل ایشان تا روز قیامت
و هیچ ابری حرکت نمیکند و رعد و برق از او ظاهر نمی شود مگر اینکه لعنت میکنند قاتل آنحضرت را و هیچ روزی
نیست مگر اینکه روح آنحضرت بر رسول الله صلی الله علیه و آله عرض می نمایند پس یکدیگر را ملاقات میکنند

لمؤلفه

اهل دریاها همه گریان او ⁂ ساکنان کوه ها بریان او ⁂ دشت و در چمن بحر و بر تر دامن آه و غم ⁂
جن و انس لبند غم و افغان او ⁂ در سموات علا خیل ملک ⁂ جمله مفصل غم لرزان او ⁂
زد دست مهر و مه گریان ابر ⁂ با سکون و حجر سرگردان او ⁂ بر شما سلامیان احوال بیت ⁂
چشم شود در کربلا سامان او ⁂ خون ببارید ای گروه شیعیان ⁂ کاش بعد عالم بلا گردان او ⁂
بر جای اهتمام غم خوار گذشت ⁂ عقل کف امکان نگریان او ⁂ کردین فکری بجای کم خرد ⁂
خوان زمینم مسندی در شان او ⁂ در علل الشرایع و امالی صدوق ره مسند از جمله
مکیه مروی است که گفت شنیدم از میثم تمار قدس الله روحه که میگفت قسم بخدا هر آینه میکشند
این امت فرزند پیغمبر خود را در محرم لعشر یمضین منه و دشمنان خدا آن روز را روز
برکت اخذ خواهند نمود و البته این واقع خواهد شد و این از امور کائنه است بتحقیق که سبقت
گرفته است بر این علم خداوند عز بدان از جمله عهدهای معهود بسوی من از مولای من امیر المؤمنین ع
و بتحقیق که خبر داد مرا آنحضرت که میگریند بر حسین مظلوم همه اشیاء و مخلوقات حتی وحوش
در فلوات و ماهیان در دریاها و مرغان در هوا و آسمانها و میگریند بر او آفتاب و ماهتاب

و ستارگان

ابن مسعود و ابا ذر و میثم تمار

و ستاره گان و آسمانها و زمینها و مؤمنین انس و جنیان و جمیع ملائکه آسمانها و زمینها و رضوان
خازن جنان و مالک خازن نار و حمله عرش و می بارد آسمان از غم خون و خاکستر الی ان قال
با جمله برادران که حسین بن علی علیهما السلام سید الشهدا است در روز قیامت و از برای اصحاب او بر سایر
شهدا فضیلت است با جمله در قتیل نظر نمائی بسوی آفتاب و هیچ دیواری نیست مانند خون بسته
که سید الشهدا حسین ع کشته گردیده جمله گوید که روزی بیرون آمدم دیدم که آفتاب بر دیوارها
افتاده زرد رنگ شبیه بخون پس صیحه زدم و گریه کردم و گفتم که قسم بخدا کشته شد سید و مولای
حسین بن علی علیه السلام لمؤلفه وحش و کوه بار غمی در آشیان ⁂ ناله کرد در قعر دریا ماهیان ⁂
در هوا هر مرغ ناله زار زار ⁂ تا چو خورشید از غوائی بیقرار ⁂ آسمان را انجم شود گریان او ⁂
انبیا را در خلد دل بریان او ⁂ مؤمن از جن و حق بر سر زنان ⁂ هم ملک اندر داغ کرده نوحه خوان ⁂
ساکنان ارض و چرخ اندر خروش ⁂ چون غم زان بن رسید بر کرسی و عرش ⁂ خازن رضوان سیه پوشید ز غم ⁂
خیل حوران جنان در غم و الم ⁂ مالک اندر نار گردیده بی شکیب ⁂ از غم آنشه بیمار و طبیب ⁂
حاملان عرش اکثر دود دود ⁂ جمله خونبار چون چرخ کبود ⁂ مهر چرخ خون عبیط آید نظر ⁂
جمله موجودات گریان سر بسر ⁂ بدانکه هر موجودی که بیابی در جهود پوشید او گریان است بر ریحانه رسول الله صلعم
ابی عبد الله الحسین ع و میگریند از آن جهت که تسبیح میکنند خداوند عز را و بگریستن سنگها متفرق
شدن آنها است و دیوار شکسته شدن و خراب شدن و اشجار بریزد شدن برگ او و افتادن
ورق او و خشک شدن او و گریستن آب بجریان اوست و غبار شوران او و ریح بکفیف خو و
جولان ریح بحرکت آید گریان است و بر اشجار بگذرد ایشان را بحرکت نماید و مضطرب گرداند بنالیدن او

برحسین ع و چون آن ناله را هر برگی بشنود خشک گردد و یا از درخت بیفتد و آفاق ارض و سموات
گریبان است پس سرخی و زردی در روز بنور خود در گریه و زاری است و شب ظلمت سیاهی در ناله و سوز است
و آفتاب بیضیه خود و ماه و ستاره کان بنور خود و ظلمت بغموم خود و اشجار با سیاه خود و مرغان
بصیحه خود و اطفال چون از رحم بر آیند گریان از غم آنحضرت شده و هر طفلیکه در هر وقتیکه بگرید از
غم آنحضرت گریان است و سنگ و کلوخ که از هر کوه و مکانی بغلطد از غم آنحضرت است و کعبه از غم آنحضرت
سیاه پوشیده و آسمان جامه نیلی در بر نموده و بمجرد ظهور هلال محرم آثار غم بر کل احوال و اوضاع
خلق دیگر گون میشود و سیمین همه پیغمبران که از شیعه آنحضرت میباشند بر او گریسته اند
وَاِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَاِبْرٰهِیمَ و ابراهیم خلیل از غمش بیمار شد فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی
النُّجُومِ فَقَالَ اِنِّی سَقِیمٌ لِمَا یَنْزِلُ بِالْحُسَیْنِ ع و نوح نجی از غم او انقدر نوحه
کرد که نوحش نامیدند و اسمعیل صادق الوعد در غزالی سینه بریان بود و اسمعیل ذبیح
در صحرای کربلا بعد از سؤال از غنام خود و جواب ایشان سالها گریان بود و آدم و حوا در جنان
دنیا از غمش گریستند و حضرت رسول ص و امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسن ع در حیوة خود و بعد از
ممات خود بر او گریستند و سید ساجدین چهل سال بر او گریست و ائمه در تمام عمر خود
بر او گریستند و صاحب الزمان ع قریب هزار سال است که بر او گریان است و هفت آسمان
با ثوابت و سیاره و عرش و کرسی و جبرئیل و میکائیل و هفت زمین با ساکنان او و درکات نیران
و درجات جنان با مالک و رضوان و ما فوق العرش و ما تحت الثری همه بر او گریستند و جمع از یهود
کفار خاکستر نشین و عزادار دلغمین در ایام عاشورا با سرهای برهنه گریبان و بر سر و سینه

زنان

ابن مسعود و اباذر و مختار

زنان خاک بر سر می ریزند و ناله های زار از دل افکار بر می آورند و بوضع عزاداری می نمایند در ایام
عاشورا اگر مسلمانان بر بینند از ایمان خود شرمنده می شوند زیرا که نه آب میخورند و نه نان
و نه با عیال خود مباشرت میکنند و بسیاری از ایشان بدان خود را تیغ میزنند و پاره پاره میکنند
و مولینا محتشم چه نیکو برای مطلب اشاره نموده میگوید محتشم چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید
جوش از زمین بذروه عرش برین رسید ؛ نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب ؛
از بس شکستها که بارکان دین رسید ؛ نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند ؛
طوفان بآسمان ز غبار زمین رسید ؛ وآن غبار اول بکف اشرف امیر المؤمنین رسید
و از آنجا بمدینه طیبه به پیغمبر رسید و چون پیغمبر مثبت خلافت و محل مشیت حق جل خبردار شد
ذرات وجود از حقیقت قلب و فؤاد و عقل و روح و نفس و طبیعت و ماده و مثال و جسم و جسد
مجملا از عقل کل تا جهل کل الحکی فی الغور تا خبر میشوند و جمیع عوالم از ملک و ملکوت و لاهوت
و جبروت و غیوب و شهود همان ساعت مطلع میگردند محتشم وآن غبار چنین بپیمبر رساندند ؛
گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید ؛ بلکه بر فلک هشتمین و نهمین که محدد الجهات است
رسید و آشوب انقلاب در جمیع ذرات وجود افتاد ؛ یکباره جامه در خم گردون به نیل زد ؛
چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید ؛ نه آنحضرت تنها بلکه جمیع انبیاء و مرسلین و جمیع
ملائکه مقربین و مستوفین و مردفین و منزلین و کروبیین و نفر و زائرین و شفعا
و غیر او ملائکه اهل سموات و غیر آن بغم خانه احزان نشستند و حور العین و غلمان و ولدان
مخلدین و خازنان جنان بناله و گریه در آمدند و همه علماء و صلحاء و شهداء و صدیقین فریاد

واویلا برآوردند و از این عمل هم مؤمنان و جمیع خداپرستان مضطرب و سراسیمه گشتند و انقلاب
عظیم در جمیع ذرات وجود پدیدار گشت **محتشم** هر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش ؛
از انبیا به حضرت روح الامین رسید ؛ پس ماند در عالم امکان ذره که از این غم خالی باشد
گرد این خیال و هم غلط کار کان غبار ؛ تا دامن جلال جهان آفرین رسید ؛
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال ؛ او در دل است هیچ دلی نیست بی ملال ؛
ای عزیز من اگرچه گریه بعضی از مذکورات معنویست و ادراک آن نتوانی نمود پس آنها که
صوریاند و می‌توان ادراک آنها نمود ملاحظه کن و به بین که شاه و گدا و سفید و سیاه
و شقی و سعید و غنی و فقیر و کوچک و بزرگ و مرد و زن و جن و انس و شیعه و کافر و
مسلمان همه اظهار محبت و اخلاص کیشی نسبت به آن جناب می‌نمایند روحی له الفدا و
هر یک بقسمی خدمت گذاری میکنند یکی میگرید و یکی میگریاند و یکی پا برهنه کرده و
خدمت میکند و یکی لباس سیاه پوشیده و یکی مرثیه انشا کرده و یکی در مدح او
شعر میگوید و یکی تألیف کتاب میکند و یکی در خانه خود تعزیه برپا میکند و یکی
تعمیر قبر آنشاه ملک سپاه می‌نماید یکی آب انبار و کاروانسراها از برای زوار او در
راهها و منارها میسازد و علما تألیف وقایع آن امام عالیمقام میکنند و
عرفا اسرار آن بزرگوار را تصنیف میکنند و شعرا مرثیه میگویند منشیان
نوحات رقم مینمایند و عوام آتش و آب بفقرا میخورانند و بعضی تسبیح در دست گرفته
بر قاتلانش لعن میکنند و یکی بزیارتش میرود و یکی بزوارش اعانت میکنند و یکی

بر مزارش

ابن مسعود و ابوذر و میثم تمار

بر مزارش شمع برمی‌افروزد و یکی جاروب میکشد و یکی فرش مزارش تمام میکند و همچنین هر یک
از کلی و جزئی بنوعی مشغول عزاداری میباشند حتی هر زالی از چرخ ریسی چند درهم
نموده آتش عزا می‌زند **للمؤلف** خامه بزن که کنی شرح الم ؛ خامه پس خون بریزد از نوک قلم ؛
خامه پس جان جهانی سوختی ؛ جامه غم بهر عالم دوختی ؛ خامه پس نوک قلم چون نیشتر ؛
کرد ریش قلب یاران ریش تر ؛ خامه پس چون بار شد هر جنبشم سر ؛ سوختن خیل ملک را بال و پر ؛
خامه پس از ناله‌ات شد بیقرار ؛ چون بنفشه گل ز زردی شد هزار ؛ خامه پس زین بیان جانگداز ؛
آتش افکندی بهر کانون راز ؛ خامه پس کو بیدار از آه کباب ؛ جمله اهل از تشنیع و هم ز شتاب ؛
خامه پس آتش فکندی از فغان ؛ بر قلوب و سینه‌های عارفان ؛ خامه پس هر سر نگرد و حبیب ؛
خامه پس تا کی زنی از غم رقم ؛ عالم آتش زدی از ذوفنون ؛ برف ... از هر سر از هر دل گلگون ؛
رو نما بهر دعای مستجاب ؛ مبتلا از حق ره صدق و ثواب ؛ آرزو کن از شهید عالمین ؛
تشنه گلگون قبا یعنی حسین ؛ کز ره احسان و از لطف عمیم ؛ در جوار خویش خواند در نعیم ؛
خاک سازد مر ترا در کربلا ؛ در رواق خویش با عز و صفا ؛ این امید از حق تو محروم مساز ؛
در رواق کربلایم خاک ساز ؛ شد امید از شیعیان مؤمنین ؛ قول آمین و رب العالمین ؛

المجلس الثانی عشر

در بیان اسرار ستر آن مهر فلک اقتدار در ضمن روایت ابن المغیره و احضار
ابن زیاد بی بنیاد آل حیدر کرار را در مجلس و طلبیدن مختار را بجهت دیدن
اسیران اهل بیت نبی اخیار صلوات الله و سلامه علیهم است

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی انتقم من الفجار من اعداء الدین واحرقهم بنار الدنیا
والبرزخ ویوم الدین. وجعل لهم الهاویة والجحیم ماوی کما اشار
الیه بقوله عز. وان الفجار لفی جحیم یصلونها یوم الدین وما هم
عنها بغائبین. والزقوم لهم شرابا. ولیس لهم طعام الا من غسلین.
وجعل لکل من اولیاء الکفرة قرینا مع واحد من الشیاطین. فبئس
القرین. لانهم کانوا یکذبون بیوم الدین. ثم الصلوة والسلام علی
المهیمن لجمیع الغیوب والشهود من العالمین. الذی کان رحیما
بالمؤمنین. وغلیظا علی الکافرین. وقال عز فی تصدیقه. انه لقول
رسول کریم. ذی قوة عند ذی العرش مکین. مطاع ثم امین.
وما صاحبکم بمجنون. ولقد راه بالافق المبین. وما هو علی
الغیب بظنین. اعنی صفوة الکرام والانجبین. محمد صلعم خاتم النبیین.
ثم الصلوة والسلام علی المعنی بیوم الدین. الشاهد علی اعمال
المؤمنین والکافرین. وما هو علی العاملین بغائبین. وجعله الله
امیرا علی الحافظین. کراما کاتبین. اعنی الملقب بیعسوب الدین.
والمسمی عند الکروبیین. بامیر المؤمنین. وعلی لیلة القدر فی
الکتاب المستبانین. وعلی الشموس المضیئین. والاقمار المنیرین.

والانجم

والانجم الظاهرین. خصوصا علی الشمس الغایب عن الناظرین.
والمهیمن علی الشاهدین والغائبین. الامیر علی الکون والمکان.
سیدنا ومولینا صاحب الزمان صلعم. اللهم عجل فرجه. وسهل مخرجه.
واجعلنا من انصاره. ومحبیه. والمستشهدین بین یدیه فی
نصرته. بحقه وبحق ابائه الطاهرین. بر ضمایر محجوبان حجب عالم ترکیب شکستگان
این قلادهٔ عاری از دوام واز بقا بی نصیب مخفی نماناد. که از سیر ادبار. واز تهییج عساکر وجنود
روح الشهوة. گرد وغبار زنگ. بر صفحهٔ چهرهٔ مایکه جام جهان نمای حقایق این شکستگان
عالم بشریت. واستتار نشسته. واز این خطوط خار عصیان نمودار. وشجرهٔ محبت شه
خطیئات. پدیدار گشته. هر آینه این ارض شجره اثر کند. وسیلهٔ یکه این شجرهٔ خبیثه را از بیخ و
بن برکند نیست مگر اشک گلگون. که از دل پر خون یکه مجروح ومحزون. از جراحات افکار باره
هو سر لیل ونهار. در غم وماتم تشنگان وادی خونخوار. کربلا معنا از چشمسار چشم بر چهره
روان کرده. واکسیر گوگرد این مرض مزمن. وسودای مستحن. وسواد مسکن فرماید.
بیت. کمر ناله جانگاه. که با خیلی اشک وآه. از سویدای مرکز دل. بیار گون غلطید کان
دایرهٔ قلعه وآن مزار بعالم قدس حجب ونقطهٔ استناد. دوال کهف. ائمهٔ نقطه نما.
در بلا یا یکه در یوم عاشورا در کنار فرات بر آن لب تشنه گشته مظهر اسمای رضا صفات. که محرم
کوی مشعر عرفات جبلهٔ وحدت ذات گشته بود. در طی مقامات. در آن اوقات خانقه
در وقت صلوة که مقام وصل حبیب محبوب واصل وغایت سعادات. ومنتهی الیه نزول

برکات است چگونه پی در پی میرسید اما کجب بلاد غریبی و از جهة مصاحبت و یاران با
نصیبی و از جانب فرزند بیمار علیل خود با طبیبی و از نوشیدن فرزندان و همراه داران
شربت اجل را عنقریبی بر آن عندلیب با نصیب که خطیب خطهٔ جهان بستهٔ ذرات
ماسوا بود چه گذشت و از مصیبت اعز برادر و اخ قادسهٔ مجلس نشینان سدرة المنتهی
که از ظلمت کدهٔ غربی با جابت ندای جانها فدا کرده بودند چه رسید خصوصاً بر محور فلک
انبیا که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که دایرهٔ مرکز ارتضا علی مرتضی و بتول عذرا زهرا فاطمه زهرا و
و سر حلقهٔ دایرهٔ اولیا حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیهم لمؤلفه

باز بار ناله ام شد مشتعل ⁂ بار آهم رفت بی ماتم بگل ⁂ یادم آمد کشتگان کربلا ⁂
هوشم از سر رفت آرام از دل ⁂ آن زمانی را که از ستم رفت ⁂ کشت احباب و شهیدان مضمحل ⁂
آن زمانی را که زینب گفت زار ⁂ یا ابن سعد از روی احمد شو خجل ⁂ تا بکی پی در پی این جور و ستم ⁂
تا بکی این قتل و ظلم متصل ⁂ کوه چه گویی بر دختر انبیا ⁂ یوم نطوی الفلک کالطی السجل ⁂
گریه بر اسرار از توان سیداو کرد ⁂ از چه ره کشتی مرا آرام دل ⁂ این چه قتلی ای بی حیا ⁂
کوه چه بود مر ترا در آب و گل ⁂ از سؤال روز جحیم آید خروش ⁂ افکند بر اهل محشر هول و خجل ⁂
شور این ماتم چو آمد بر نهار ⁂ زابن طاووس حدیث آمد بدل ⁂ از عقوبات کبار آثار و مستخرج بسیار
درر و لآلی افکار سید بزرگوار ابن طاووس رحمة الله علیه و غیر او از ابن لهیعه مروی است
که گفت در کعبهٔ معظمه در مطاف در هنگام طواف مردی منحوس را دیدیم که از رحمت الهی مایوس
و کف افسوس بهم سائیده میگفت که خداوندا مرا بیامرز و حاشا که میدانم که هرگز نخواهی آمرزید

نزدیک

ابن لهیعه

نزدیک او رفتم و گفتم ای مرد از خداوند بترس و اظهار نا امیدی از رحمت کردگار مکن زیرا که خداوند
رحمن آمرزنده و مهربان است لمؤلفه صد هزاران جرم گر از بنده‌ای ⁂ سر زند از بندهٔ شرمنده‌ای ⁂
رو چو آرد در که عذرخواه ⁂ جرم در بخشد خدا بر مد و آه ⁂ کار حق عاری ز کار ما سوا است ⁂
کار ما جرم است کار او عطاست ⁂ آنمرد گفت که ای رفیق خدا اگر قصهٔ مرا بشنوی هر آینه
خواهی دانست که مرا این خطای بی پایان امید آمرزش از رحمت رحمن نیست و هیچ وسیلهٔ مرا
عذرخواه بدرگاه خداوند منتقم داد خواه نخواهد بود لمؤلفه نار کفر و لعن از افروختم ⁂
خانهٔ امید خود را سوختم ⁂ سر زد از من در جهان صد ظلم و کین ⁂ بر حسین و اهلبیت طاهرین ⁂
ای نکوم سینه‌ها ریش را ⁂ پنبه کهنه ریسمان خویش ⁂ بدانکه من در میان آن پنجاه نفر کرده ام
بودم که در راه شام محنت انجام موکل سرهای شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام بودند و در هر
آن شب آن سر رفعت را در میان صندوقی میگذاشتیم و آن صندوق را در بزم طرب قرار میدادیم
و شراب میخوردیم بسی شبها آن گروه بیحیا شراب خورده و مخمور افتادند و من هوشیار
در آن بزم خالی از اغیار نشسته بودم که ناگاه شنیدم که کسی میگفت لمؤلفه

کمان شو بیدار ای قوم جهول ⁂ که آید از چرخ برین پیغمبر رسول ⁂ با دل پر درد و آه و شور شین ⁂
بر سر فرزند مظلوم حسین ⁂ میرسد با آه و قلب دردناک ⁂ تا کند هر مست و هشیاری هلاک ⁂ مقتولش

پس دیدم که درهای آسمان گشوده شد و آنحضرت علیه السلام آدم صفی و نوح نجی و ابراهیم خلیل و اسمعیل ذبیح و اسحق نبی و
جبرئیل امین و میکائیل و اسرافیل و جمعی از ملائکه کروبیان و روحانیان و مقربان از آسمان
با دل بریان و دیدهٔ خونچکان بزیر آمدند پس جبرئیل پیش آمد و سر آنحضرت را از صندوق

بیرون آورد و بر سینهٔ خود چسبانید و گریست و همهٔ پیغمبران جمع با یر هزاران بر مظلومی
آن سر منور گریان گو بیدند و هر یکی آن سر مطهر را میگرفتند و میبوسیدند و میگریستند
و آنحضرت را تعزیت میگفتند مؤلف گوید آری واقعه که احترام آن سر پر خون بر همهٔ جهانیان
لازم بود زیرا که در طریق محبت کردگار خود را در مقام فدا و نثار در آورده بود لمؤلفه
بود آن سر که زره مهر و وفا ⁂ داشتی بوسه‌گه فخر انبیا ⁂ بود آن سر که ز نعیم و سلسبیل ⁂
کسبو نیشستی جناب جبرئیل ⁂ بود آن سر که رهانید کی ز غم ⁂ فطرس صلصال دردائیل سیم ⁂
بود آن سر کو همی گشتی سوار ⁂ حاملش بیمار رسول کردگار ⁂ بود آن سر که ز وفا گشتی فدا ⁂
تا شفیع شیعه گردد در جزا ⁂ ای شیعه هیچ میدانی که آن سر کدام سر بود بدانکه آن سر سری
بود که پیر جهان افتاد در صحرای کربلا در زوال روز عاشورا بدوازده ضربت از بدن جدا
کردند و بر نیزهٔ جفا نصب نمودند و چون در کوچهای کوفه گرفتیان سپر فا میگردانیدند زید بن
ارقم لبهای مبارکش را متحرک دید و چنین گوش فرا داشت شنید که این آیه تلاوت میکند که
أم حسبت أن أصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجبا این سر
آن سری بود که در کوفه با آواز بلند بر فراز نیزه سورهٔ مبارکهٔ کهف را تلاوت فرمود
تا این آیه را خواند که إنهم فتية آمنوا بربهم وزدناهم هدى این سر
آن سری بود که چون در کوفه بر درختی آویختند این آیه را خواند که وسيعلم الذين
ظلموا أي منقلب ينقلبون این سر آن سری بود که چون در کوفه او را در مجلس
ابن زیاد لعین در برابر آن سید بی کفن نشستند آن ولد الزنا اظهار فرح و شادی نمود

وچوبا

ابن لهیعه

و چوبی در دست داشت بر لب و دندان آنحضرت میزد و میگفت که حسین چه خوب لب و دندانی دارد
و لبهای او را از هم باز میکرد و میگفت که ما أسرع الشيب عليك يا أبا عبد الله
یا حسین بخت پیری بر تو زود رو آورده است و آن چوب را بدهان آنحضرت فرو میکرد و بیرون میآورد
و بر بینی آنحضرت فرو میبرد و بر چشمهای آنحضرت میزد که در آنجا زید بن ارقم گفت که ای پسر مرجانه
ارفع قضيبك فوالله الذي لا إله إلا هو لقد رأيت رسول
الله صلعم مرارا كثيرة يقبل ثناياه لمؤلفه ای یک مردود بی شرم و حیا ⁂
قطع کن این ظلم و این جور و جفا ⁂ ای لعین تا چند این ظلم و ستم ⁂ بر سر سردار یثرب و حرم ⁂
چند این بی شرمی آخر کو وفا ⁂ دست نه یک لحظه دار این جدا ⁂ چوب تا کی زنی از ظلم و کین ⁂
بر لب فرزند خیر المرسلین ⁂ پس زید آواز خود را بگریه بلند نمود آن ملعون گفت که ای دشمن
خدا گریه میکنی که خدا ما را فتح داده است و گرنه آن بود که پیر شده و خرافت ترا دریافته است
هر آینه ترا گردن میزدم و امر خروج او از مجلس نمود لمؤلفه چون شب مزوران را نبود سحر ⁂
داستان دیگرم آمد نظر ⁂ خامه در تسوید این خونبار شد ⁂ همچو شمع پر ز آتش بار شد ⁂
شعلهٔ آتش برآمد از سرش تا با نهار ⁂ دود آه او بر آورد از نهار ⁂ جسم را گر بود تن بیمار کف ⁂
چنین خلیل این نکته را اظهار کن ⁂ کوی صحبت این خبر آگاه یار ⁂ قصهٔ مختار با ابن زیاد ⁂
مرویست که در آن روز تیره و تار امیر عالی مقدار کشندهٔ اعادی و کفار جناب مختار در
مجلس آن سگ غدار بود آن لعین امر با حضار او نمود که بیاورند او را تا بعزت اطهار
احمد مختار و جد کرار نظر نماید و غم بر غم و ماتم بر ماتم و الم بر الم بیفزاید پس مختار را

باز غل و زنجیر ٭ شکسته خاطر و دلگیر ٭ بمجلس آن شقی شریر ٭ در آوردند و گویا بلسان حال
میگفت **لمؤلفه** گرچه باشد بر من از دور زمان ٭ غل بگردن پا بزنجیر گران ٭ **نظم**
نیست ما را از قضای حق گله ٭ عار نبود شیر را از سلسله ٭ **لمؤلفه غفر الله**
آیدم روزی ز لطف کردگار ٭ تا برآرم از آل بوسفیان دمار ٭ و چون مختار داخل مجلس آن
غدار نابکار ٭ و محفل آن بی شرم ستمکار گردید ٭ و نظر بر آن مجلس کشود ٭ و بر اطراف آن
محفل اطلاع یافت **لمؤلفه** دید هر سو آفتابی بی حجاب ٭ دختران چند از آل بوتراب ٭
زینب و کلثوم جمعی دختران ٭ جملگی بر بسته بر یک ریسمان ٭ بر سکینه دید سوز اشک چشم کباب ٭
دست بر رو دارد از بهر نقاب ٭ دید پی بهر نشانی فاطمه ٭ ناله کرد از درد و آه و واهمه ٭
یکطرف بر بسته دید از ظلم کین ٭ حضرت سجاد زین العابدین ٭ یکطرف آه زنان آتش فشان ٭
یکطرف آل زیاد در کف زنان ٭ یکطرف فریاد و آه و حیان ٭ یکطرف سفیانیان در زیب و زین ٭
کوس یکسو چون زنان سینه زنان ٭ ناله آن سو چنگ و چغانه رقص کنان ٭ یکطرف فریاد و اویلای زار ٭
یکطرف آواز چنگ و نی و تار ٭ یکطرف از آه ظلمانی چه شب ٭ یکطرف خندان گروهی در طرب ٭
یکطرف چون شمع سوزان اشکبار ٭ آل احمد چون دل شب زنده دار ٭ یکطرف آل عبید بن زیاد ٭
جملگی مسرور و شادان از عناد ٭ پس نظر بر جانب دیگر فکند ٭ آن امیر دلکباب مستمند ٭
یک سری دید که بر طشت طلا ٭ همچو خور بر طشت گردان پر ضیا ٭ بود در پیش عبید بن زیاد ٭
چوب بالا میزد آن بدنهاد ٭ مختار چون نظر بر آن احوال کشاد ٭ صیحه و بیهوش افتاد ٭ و چون
بهوش باز آمد ٭ زبان لعن و طعن و دشنام ٭ بآن کافر نافرجام گشاد ٭ و گفت که ای حرامزاده بی کس

در راه کاروان

سفیانیان بدنهاد

این سر را

ابن الهبیه

١٢٠

این سری را که در میان طشت طلا گذارده و بر لب و دندان مبارک او چوب میزنی هیچ میدانی که این
کدام سر است و بلسان حال میگفت **لمؤلفه** این سر است او مبدا او وجود ٭ نقطه کن القدرت وجود ٭
این سر است آن که پیدا و نهان ٭ بود محور بر همه گردون بیان ٭ این سر است آن سر که در کانون راز ٭
بود هم راز کریم بی نیاز ٭ این سر است آن که در بزم جهان ٭ بود مرکز بر مدار قدسیان ٭
باشد این سر بر همه سرها اصل ٭ این سر است اکسیر و دیگرها فضول ٭ بر همه ذرات سرها این سر است ٭
اصل سرّ این ما سوی پیکر است ٭ این سر است آن سر که در یوم منی ٭ بر فدا بنا گشت مرموز از خدا ٭
این سر است آن سر که جبرئیل امین ٭ مهد جنبانش نمودی با انین ٭ این سر است آن سر که زهرا دردناک ٭
کفت بر هم ماسوی را فداک ٭ این سر است آن سر که در دوش رسول ٭ که بدی گاهی و در آغوش بتول ٭
این سر است آن سر که از نخلش گرفت ٭ علوی و سفلی همه چو هست زینت ٭ موسی ابن نوبه وه گر هر آن این ٭
حتم تو فرعون پلید و سفیان لعین ٭ بین که هست از مهر و مه رخشنده تر ٭ چند سر نورانی خیر البشر ٭
ظاهر این سر گر شد از ذی عیان ٭ دار داز تجرید در باطن نشان ٭ گر بظاهر هست ناسوت وار ٭
باشدش لاهوت در باطن قرار ٭ گر بظاهر از بشر پیدا استی ٭ باطن از نور حق یکتا استی ٭
گر بظاهر او امام و رهبر است ٭ باطنا بر ما سوی الله محور است ٭ گر جدا ماند بظاهر چون قمر ٭
باطن عالم بگرد این سر بصر ٭ شاهدم این که این سر از تن جدا ٭ در تلاوت هست نوک نیزه ها ٭
این سر ار از عالم تجرید نیست ٭ در تلاوت بر سنان از بهر چیست ٭ این سخن بگذار اقوال کهن ٭
گی سر ببریده میگوید سخن ٭ ای لعین بی حیا چشمی بمال ٭ بین که گوید مرده ها هر زبان حال ٭
کشته را تا حضرت یکباره خود ٭ چشم و سر داری و لیکن دیده کور ٭ باز نخوت تا امد هوش کرد ٭

حلقهٔ کفر خطابت کرئی کو ؛ کرده مهر شریعت در حجاب ؛ از که سر زد انچه کفر بیحساب ؛
ای لعین بیحیا لاشک که عنقریب بغیرت ملک علام از آستین انتقام بر آمده از شرارهٔ
تیغ آتش بار موالیان صاحب این سر خرمن هستی تو و اتباع ترا خواهد سوخت ؛ یا بن مرجانه بخدا
قسم که خود را رسوا گویید و رشتهٔ ایمان و عقد عهد و پیمان خود را گسسته دید ؛ مگر این سر را بر دوش
ختم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ندیده ؛ و وصف او را از آن سرور نشنیده این
آن سر که گیسوان او را حضرت پیغمبر آب بافته و دهان معجز بیانش شهد از چشمهٔ کوثر
خیر المرسلین یافته ؛ بریده باد دستیکه سر اطهرش را برید ؛ و شکسته باد پایی که بقصد او
در کربلا رسید ؛ رحمت کو بر این ولد الزنا ؛ و ای دشمن دوستان خدا ؛ عنقریب که بیمدد
کار کیفر کار زشت را و سیصد و شصت و شش هزار امور را البته از اعمال ننگ خود خواهی رسانید ؛
و از این شر بتر که از ماتم صاحب این سر بما چشانیدی ؛ بیاوران تو خواهم چشانید ؛ ای
شیعیان مختار وفادار چندان مخاصم با آن شریر خیل کرده سخنان تهدید که اهل مجلس را همگی تعجب
نمودند و حیرت کردند ؛ و جناب سید سجاد با زینب خاتون و بقیهٔ عترت طاهره سید
المرسلین سخن او را می شنیدند و او را در جادهٔ ارادت و اخلاص مستقیم میدیدند
میفرمودند نعم و الله چه نیکو کلامی بر اخلاص خود گرفت که در یوم لا ینفع مال و لا
بنون در خدمت سید الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اقامهٔ شهادت بآن ماجرا
خواهند داد هر دلیست که ابن زیاد بدنهاد از سخنان مختار غضبناک گردید و حکم بقتل
او نمود بعضی از حضار آن مجلس کفر شعار گفتند که او را با امرای کوفه و شام قرابت است

اگرچنین

ابن لهیعه

۱۲۱

اگر چنین کاری کنی شمشیرها از نیام انتقام کشیده شود و آن بدکیش ولد الزنا بترسید و امر کرد
که او را به زندان ستم بردند موکلان ستم بر زنجیر آن شیر دلیر را گرفته بسوی زندان
میبردند و او از گوشهٔ چشم بنظر حسرت نظر بسوی امام زین العابدین میکرد و بلسان حال
میگفت **لمؤلفه** نیست از زنجیر و زندانم الم ؛ از غمت دارم بدل صد داغ غم ؛
نیست غم خوارم که در کنج جفا ؛ زینبت چون توان دیدن اسیر ؛ این چه ظلم است چه بیداد ای فلک ؛
سوخت از غم جن و انس و ملک ؛ کاش گوید جهان زیر و زبر ؛ سوختی اوراق گردون سر بسر ؛
و جناب سیدات جدین و دختران امیر المؤمنین ؛ با آن بستهٔ زنجیر ستم ؛ و دلات او لکاد سید
ولد آدم زار زار ؛ با آه آتشین بر گریستند **لمؤلفه** خامه از دستم ز ذکر غم فتاد ؛
داستان دیگرم آمد بیاد ؛ از نظام خرمت آه و شور و شین ؛ از کلام راهب با سر حسین ؛
آنکه شیعیان این سر اکسیر بود که چنین راهب نصرانی او را بدیر خود در آورد و گفت اشفع لی عند
جدك آن سر بریده در جواب فرمود که انما شفاعتی للمحمدیین و لست
بمحمدی ان اسلمت فانا لك شفیع این سر آن سر بود که سهل ساعدی میگوید
که نصرانی با من اراده بیت المقدس همراه بود چون وارد دمشق شدیم و باستقبال اسیران
آل محمد رفتیم چون نصرانی نظر بر سر منور سید الشهداء کرد که ناگاه افتاد و دید که تلاوت قرآن
میکند و این آیه را میخواند که و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
نصرانی اسلام آورده در راه آن سرور شمشیر کشیده بجهنم کرد این و دل بر این آن قوم
حمله نمود و جمعی از آن بیدینان را طعمهٔ شمشیر نمود تا شربت شهادت نوشید ام کلثوم

بعد از سؤال از آن حال مطلع گویند فرموده که واعجباه النصاری یحتشمون لدین
الاسلام وامة محمد الذین یزعمون انهم علی دین محمد یقتلون اولاده
ویسبون حرمه وبعد از آن حال میگفت لمؤلفه این چه احوالست ای پروردگار ؛
چنین اندر شام محشر آشکار ؛ امت احمد کشند اولاد وی ؛ مرد نصرانی برایشان زار زار ؛
گریه و با ناله آتش فشان ؛ جان خود در راه ما سازد نثار ؛ سینه ام پر آه و دل لبریز غم ؛
کشته از بیداد چرخ کج مدار ؛ چند نشانم زین گروه ظلم کیش ؛ مانده ام در شام غم بیکس زار ؛
این سر آن سری بود که منهال بن عمر میگوید که چون آن سر منور وارد شام می‌نمودند مردی در رسی
روی آن سوره کهف را میخواند چون باین آیه رسید که ام حسبت ان اصحاب الکهف
والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا آن سر بزبان فصیح فرموده که واعجب من اصحاب
الکهف قتلی وحملی این سر آن سری بود که جواب سلام فرزند علیل بیمار خود را در
شام فرمود لمؤلفه خامه تا گوید از اسرار سر ؛ شور افکند بدلها سر بسر ؛
هر دلی خونابه شد زین داستان ؛ آه از هر سینه شد بر آسمان ؛ همان یکی از ستر سر حق دیگر ؛
باز گو از ماتم خیر البشر ؛ آن مرد میگوید که پیغمبر خدا آن سر منور را بر سینه مبارک
خود چسبانید و بوئید و بوسید و گریست و فرمود که ای پیغمبران بارگاه صمدیت می‌بینید
که این امت بیوفا با نور دیده من چه جور و جفا کرده اند پس جبرئیل نزدیک حضرت رسالت
آمد عرض کرد که یا رسول الله حق تعالی مرا مأمور کرده است که اطاعت فرمان ترا نمایم در باب
این امت جفا کار اگر فرمائی زمین را بلرزه در آورم و سرنگون سازم چنانچه با قوم لوط

عالمی گردد زغم زیر و زبر خون ببار

نمودم

نمودم حضرت رسالت فرمود که نمیخواهم زیرا که در روز قیامت میخواهم که با ایشان خصمی نمایم پس آنحضرت
با ارواح قادسه انبیا و ملائکه نماز گذاردند و درود و صلوات بر آن سر مطهر فرستادند
ناگاه گروهی از ملائکه حاضر شدند عرض کردند که یا رسول الله حق تعالی ما را مأمور ساخته که این
پنجاه نفر را بقتل آوریم حضرت فرمود که بدانچه مأمورید معمول دارید و ایشان حربهای آتشین
در دست داشتند و هر یکی از آنها که حربه میزدند آتشی در آنها در میگرفت و می سوخت
یکی از ایشان قصد من نمود من فریاد بر آوردم که یا رسول الله الامان الامان حضرت
فرمود که ترا امان دادم خداوند ترا نیامرزد و چون صبح شد دیدم که رفیقان من خاکستر
شده بودند بسبب نفرین آنحضرت چگونه امید آمرزش داشته باشم از حضرت رب الارباب ؛
لمؤلفه خامه کی آتش فشاندی در جهان ؛ جا داده شیعیان شد آسمان ؛ ذکر غم بس کن طلب نمو نسیمی ؛
مدفنی در نزد شاه دین حسین ؛ حشر گشتن در کنار سلسبیل ؛ در بر محمود زار جبرئیل ؛
دارم امیدی ز ارباب ولا ؛ قول آمین زبهر این دعا ؛

المجلس الثانی عشر

در بیان احوال و اسرار جمله از رؤیا چون خواب اعرابی و خواب دیدن سید الشهدا آنحضرت
و خواب دیدن هند لعینه و بعض از احوال زینب خاتون و خواب دیدن سکینه خاتون
اجداد طاهره خود را در شام خرابه

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی خلق اللیل محفلا للمحبین ؛ وجعل بساط الانس للمشتاقین
وصیر خلیله بمعرفته مناه من اهل الخلة والیقین ؛ و وعد بالملاقات کلیمه

فی الثلثین • واکمله بتمام الاربعین • واسری بعبده لیلا من المسجد
الحرام الی المسجد الاقصا • وبلغه فی مقام قاب قوسین او ادنی • و سمیه
بخاتم النبیین • وبات ولیه فی فراش سید المرسلین • و وصف شیعته
بالاصطفاء • وبشرهم بجنة النعیم والماء المعین • و وصفهم بالالهام
الی بعض الصدیقین • بانهم یحنون الی غروب الشمس کما تحن الطیر الی
اوکارها عند الغروب • فاذا اجنهم اللیل واختلط الظلام • وفرشت ونصبت
الاسرة • جمع سریر • وخلا کل حبیب بحبیبه نصبوا الی اقدامهم وافترشوا الی
وجوههم • وناجونی بکلامی • وتملقونی بانعامی ما بین صارخ وباکی •
وبین متأوه وشاکی • وبین قائم وقاعد • وراکع وساجد • بعینی
ما یتحملون من اجلی • وبسمعی ما یشکون من حبی • اول ما اعطیهم
ثلثا اقذف من نوری فی قلوبهم فیخبرون عنی کما اخبر عنهم الثانی
لو کانت السموات والارضون وما فیهما من موازینهم لاستقللتها
لهم والثالث اقبل بوجهی علیهم فتری من اقبلت علیه بوجهی یعلم
احد ما ارید ان اعطیه والشکر لمن جعل فی اللیالی لیلة القدر •
وجعل من بین اللیالی لیلة العاشور کلیلة البدر • وجعل لنا
الفجر • ولیال عشر • والشفع والوتر • وایقضنا بالمنام فی النیام
عارفا بسبب المصایب التی وردت علی الایام • علیهم صلوات الله

الملک

الملک العلام • خصوصا علی الفجر المنتظر • والقائم المنتصر • العماد
لسرادقات العرفان • والشمس المضیئ لبقعة الامکان • سیدنا
ومولینا صاحب الزمان صلعم • اللهم عجل فرجه • وسهل مخرجه • واجعلنا
من انصاره وشیعته • بحقه وبحق ابائه اجمعین • امین رب العالمین •
حمد و سپاس مر قدیم عادلی را سزاست که سرادق سراپرده لیل را بجسم
زاران خویش • درپیدا کرد امکان برپا نمود • وبشمعهای افراد نجوم و مشعل نور افشان ماه
آن بزم را بجهت سالکان خالی از شمول چراغان فرمود • وبه شبی مختص به ابوصالح خواند و عاشقان را
بر آمال دیرین خود رسانید • در لیله عرفات خلیل را عارف بکل ساخت • و در لیله سیناء
موسی را لباس کلیم الله مخلع • و بر حبیب مصطفی مزین • و در لیالی اربعین بتمامیت
و تکمیل او پرداخت • وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ
مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً • و در لیله المعراج احمد را بجهد و ثنا از مسجد الحرام بمسجد
اقصا بش رسانید • و دیده اش را بملاحظه جمال آیة الکبری روشن و منور گردانید • و در باب
انس قاب قوسین او ادنی مقام داد • و بندای فرح افزای وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ
نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا این مخاطب ساخت • و شکر
عادل از عدد • مر قیوم صمد را سزد که محفل ظلمانی ظلمت لیله عالم ناسوت را بانجم شریعت
و بمشعل لاسیما مهر و ماه طریقت و حقیقت پر ضیا فرمود • و مقیمان آن محفل را بندای
ستوده قدسی رسل • طی بکاروان ارباب سلوک نمود که شاید به سر منزل معرفت که مقام فنا در

ابیات ماثوره دیده کشیدند اذا دام عاشقها نظرة ولم یستطعها فی
لطفها اعارتة طرفا رآها به فکان البصیر بها طرفها مدح نامعدود
مر حضرت معبود را روایت کرده اند که دوای درد بی درمان ارباب وجود و داد او را بادراک دوای
لیلة القدر درمان نهاده اند شیعه مستفاد از آیات و اخبار و روایات و ادعیه و آثار
مرویه از ائمه اطهار صلع این است که چون شب در آید و پاسی از آن بگذرد نجوم سیار در غرور
و عیون انام در نوم اصوات عبادت مهدود و سلاطین درهای خزاین در بندند و ارباب حوایج را
از در خانه خود برانند و خداوند حی قیوم که لا تاخذه سنة و لا نوم است درهای رحمت
سموات را از برای داعیان و ارباب حوایج بگشاید و ابواب خزاین خود را نه بندد و پردها
بر ابواب رحمت نیفکند و ابادر بذل و احسان را از برای داعیان و اهل عرفان و هر
مستغفر دیده گریانی بسط فرماید **نظم** هر جا که دری بود بشب در بندند الا
در دوست را که شب باز کنند و هیچیک از احادیث کلیمی را از در خود برانند **لمؤلفه**
دوست آنکسی که رساند بهر راه بر طلب ملک و جنی و انسی ز عجم یا ز عرب یلی الیشبعه چون شب
در آید او را استقبال بجز ان و اندوه نما و بمقام انس یا رب العالمین چشم طایر و حدت
با تشیان خود باز کن و هر کس ظاهر و باطن را بنداء الوصال الوصال باین ترانه
بشارت ده **لمؤلفه** شب بیدار را شب بیداران القلاء القلاء شب نیمه و ارحم القلاء
هیچ دانی چیست شب بیدار را نشیانه محفل شب زنده دارد کردگار چیست شب وقت دعای مؤمنان
چیست شب بزم نیاز عاشقان چیست شب بزم مناجات خلیل در منی با حضرت رب جلیل عارفان

چیست

چیست شب بزم کلیم الله بحق پرده بیدار در گشته بشوق حضرت موسی بشب چون شد قرین
در شب و تمام اربعین چون شب با نور و در در داد شد زان بود در شب کلیم الله شد
احمد اندر شب غیبی بی پناه از سرای ام هانی شد بعد از شب شد او از مسجد بطحی بعرش
سطح اقصی آن شب شد اندر عرش فرش در شب هر جوهر بگر جوهری لیلة المعراج شد و ان جلی
هر شبی در شب آن قرهان بدان کاروان بار آید آسمان در نوافل لیله و مستغفرین
آه و زاری که بسبب و جدان میرسد بر محفل محمودیان میل ایشان در شب بود تحصیل آن
پرده شب کو لباس زینت شب پرده شب عار فرا امن است بر محب محبوب شب امان دهد
بر شب لیلی عاشق جان دهد شب در آمد مرده بیداری عاشقان شد چراغان چرخ بهر سالکان
از در و روزن نجوم شب هوا هر فلک دامن پراز بهر نثار بود هر شب زنده داری در فلک
در دعا و ناله حیلی از ملک بدان نه از شب آن از عشق شد شب بود بر عارفان دارالسرور
شب در آمد دیده در خواب شد مرد چشم عارف او غرق شد عارفان را خواب شد صرام
دیده احباب بر قتلای شام چشم خواب آلوده شد لبریز خون آهم آتش بار بر می آید بیرون
بر شب بی یقظه گاه کی بخواب دیده که در نم دگاه غرق آب هر دمی در دیده چشمم بهار
خواب را از اعراب آمد بکار دیده ام زان خواب سیلابی شده نقش چشم مردم آبی شده
خواب از سر رفت آن خواب بریز همان شد خون دل از دیده ریز نالهٔ پر درد کی آفاق برار
چه ابر در برق ضیایان بهار زانکه سلطان شب در نور سیمین مفز اندر حجرات حسین
بود خون دیده خواب رای شام کربلا و کوفه دارد شهر شام در بعضی از کتب معتبره سلطان است که

جزء

دارم پر ز خون

سلطان شب در آن ... شب ... ریح ... رسید

اعرابی وارد شهر مدینهٔ طیبه گردید از خلیفهٔ حضرت رسول صلی الله علیه سؤال نمود جهال
مدینه او را با بوبکر دلالت نمودند آن اعرابی بنزد او رفت از او سؤال نمود که خلیفهٔ خاتم
النبیین و جانشین سید المرسلین توئی آن شقی در جواب گفت که مگر نمی بینی که
بر منبر او نشسته ام حاجت خود را بگو اعرابی گفت که خوابی دیده ام وقتی مسند نشین
قاب قوسین آن کس است که گوید که خواب من چیست و تعبیر آنرا بیان کند ابوبکر گفت
که من از غیب خبر ندارم و او را دلالت بعمر نموده با آن لعین نیز گفت شنود چنین حکایت با آن
مردود گذشت و او را بنزد عثمان علیه اللعنة والنیران دلالت کرد حکایت همین در نزد
آن مردود حضرت ذو الجلال نیز آن خسران مآل گذشت و او را دلالت نمود بسوی
حلال المشکلات و کاشف الکربات یعسوب الدین علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام
چون آن اعرابی بنزد آنحضرت آمد حضرت او را مامور بسؤال از حضرت سید الشهدا کرد
نمود چون اعرابی بخدمت آنحضرت رسید آنحضرت فرمود که ای اعرابی آمده که از ما سؤال
نمائی که چه در خواب دیده و تعبیر آن چیست عرض نمود که بلی ای مولای من حضرت علیه السلام چنین
فرمود که تو از اهل عراقی و در خواب خود دیده که ستاره در کمال نور و ضیا و فضل
و بها از آسمان بر زمین شد در کنار فرات فرود آمد و در آنجا در دریای خون غرق
شد اعرابی عرض کرد بلی چنین خوابی دیده ام حضرت بیان حال فرمود در تعبیر خواب
آن اعرابی فرمود لمؤلفه هان بدان آن نجم پر نور ضیا : آسمان علم و هم فضل و بها :
باشد آنکس کو بود اوراق : حضرت کعبه جان نزار کا ملر : باشد آنکس کو غذا خورد ز شیر :

از سر انگشت

از سر انگشت بشیر و هم نذیر : باشد آنکس کز خداوند جلیل : مهد جنبانش بود جبرئیل :
باشد آنکس کو بود بر کتف سوار : حامل احمد آن رسول کردگار : باشد آنکس کو بیوم ذرات عقول :
گوهر غلطان قربانی قبول : کو بهر برج شرف اکلیل وی : او ذبیح و هم بیک اسمعیل وی :
باشد آنکس کز جفای یزید : در زمین کربلا گردد شهید : با همه انصار و یاران وفا :
از جفای کوفیان بی حیا : آسمان نور ایشان چنین مهر قمر : گاه مانند نیزه که برطرف زر :
اهل بیتش خوار و زار از ظلم عام : گاه اندر کوفه گه در شهر شام : ای اعرابی منم آن ستاره
آسمان علوم احمدی و هدایت و نجم درخشان فلک الافلاک ولایت و امامت که در زمین
شما شهید خواهم شد بر تیغ اهل البغی و عدوان و از جور بی منتهای عساکر شام و لشکر
کوفیان و با بدن خسته و لب تشنه و شکم گرسنه در دریای خون غرق خواهم شد و در جمله
خون خود دست و پا خواهم زد تا بلقای جد و پدر کردگار از روی وفا فایز گردم لمؤلفه
خاصه چنین این نکته بر دو فرزند ما : خواب از آن تا آن اعرابی آمد جیب : هیچ دانی چیست آن تعبیر خواب :
بشنو کن مرد دیده غرق آب : هست مردی کز نبی گو گشته : در شنام آن شه دلیل و داغ :
گفت شخص احمد و قبلهٔ شور و شین : هست تابان نور چشم حسین : سوی خاک پاک دشت کربلا :
با همه یاران انصار وفا : زانکه حق میخواهد صد پاره تن : بی سر و بیرون و بی غسل و کفن :
زیر سم آن کرت هم کا سنان : گاه قرآن خواند و گه نوحه خوان : اکبرت را کشته میخواهد بخاک :
اصغرت خفته در خون پرورده گ : اهل بیتت را اسیر میخواسته : در بدر اندر بلا یا خواسته :
پس آنحضرت ترسان و هراسان با دیده گریان از خواب بیدار شد و صبح آنروز را از مدینه

بردن رفت باهل بیت و یاران و خواهران و هواداران و آنروز در مدینه از کثرت
گریه و زاری مؤمنان چون روز رستخیز گوید **لمؤلفه** خواب دیگر خواطرم یاران خلید ؛
از منامها نیکو آن مظلوم دید ؛ لاله سان دل گشت از آن خواب داغ ؛ ناله کرد چشم چو از طرف باغ ؛
و آن خواب این است که مرویست که چون آنحضرت از قصر بنی مقاتل بار کرد و قدری راه پیمود ۲
آنحضرت را بر روی زین خواب ربود و بیدار شد و سه نوبت فرمود اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ
رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ پس فرزند گرامی او علی بن الحسین یعنی
علی اکبر پیش آمد و عرض کرد که بچه حَمِدْتَ اللّٰهَ وَاسْتَرْجَعْتَ بچه سبب ای سبب
گریه هر مؤمن و مؤمنه انا لله گفتی آنحضرت فرمود که خَفَقْتُ خَفْقَةً فَاِنَّ لِی
فَارِسٌ عَلیٰ فَرَسٍ ای پاره تن من ای علی اکبر درین ساعت مرا خواب ربود پس در عالم
واقعه دیدم که سواری بر من ظاهر شد و حال آنکه میگفت اَلْقَوْمُ یَسِیرُونَ وَ
الْمَنَایَا تَسِیرُ اِلَیْهِمْ این گروه میروند و مرگ رو به ایشان می آید دانستم که مرا میگوید
آن امام زاده عالیمقدار عرض کرد که ای پدر بزرگوار اَلَسْنَا عَلَی الْحَقِّ آیا ما بر حق
نیستیم حضرت فرمود نعم بآن خدایی که مرجع و معاد خلایق بسوی اوست که ما بر حقیم علی
اکبر عرض نمود چون ما بر حقیم پس از کشته شدن چه پروا داریم حضرت او را دعا کرد **لمؤلفه**
آن پدر ایشنید پسر را هوشیار ؛ ثمان بده انصاف افق بر آر ؛ حق پرستان را شهادت زینت عار ؛
جان نثار رهروان دشوار نیست ؛ مردی کو تیر گرگان را هدف ؛ شد شهزاده کی بود بیرون کلف ؛
در قفس مجذوب ربانی چسان ؛ آرمد دارد هوای آشیان ؛ جسم جان بر در سرا زد پا بحال ؛

نمودی

نمودک بر سر هوای حجره وصال ؛ خویش را بر جان دهی راضی کنند ؛ بر هوای رحمت شه باز کنند ؛
داستان انکاره دیگر رسید ؛ خواب آن انکاره از چشم برید ؛ خواب آمد یاوم از هند لعین ؛
کو نمودی عرض ختم المرسلین ؛ حضرت خیر البشر زان خواب زار ؛ گشت گریان چشم نیسان نوبهار ؛
سینه را بر آه و دل خونین کرد ؛ دیده را خونبار زان خواب کرد ؛ ناله کردند چشم هوا از نوحه خوان ؛
ناله ها مانند فصل گل در بوستان ؛ شرح آن خواب جگر خوار پلید ؛ کو توان بردل که تواند شنید ؛
کرد تا با شرح خواب سر بسر ؛ آدم از هر دو دیده خوناب جگر ؛ خون چکید از خامه ام و قرطاس ؛
۲ تا نگر آمد یوم عاشورا پدیدار ؛ در عوالم العلوم از ابن عباس مرویست که هند لعینه گفت که خوابی
دیده ام بعرض مدینه علم ربانی برسانم و از تعبیر آن استعلام نمایم عرض نمود بعد از اطلاع از
خواب آن ملعونه بعرض حضرت خیر البشر رسانیدند که هند میگوید که در خواب دیدم که آفتابی
در بالای سر ما تابان و آفتاب کوچکی از میان آن آفتاب درخشان ظاهر و نمایان گردید
و ستارگان درخشان چندی دیدم که بر اطراف آن آفتاب کوچک پرتو احاطه نموده بودند ناگاه
دیدم که از فرج من ماه سیاهی بیرون آمد بر روی زمین و ماه سیاه آن کوچک را از جوف آن مه
برآمد و ستارگان سیاه بسیار بر اطراف آن ماه سیاه و در اقطار و اطراف زمین پهن گردیدند
و آن ماه سیاه کوچک آن آفتاب نورانی کوچک را بلعید و خورد که ناپدید گشت و از ظلمت
آن ستارهای سیاه آفاق ارض تاریک گردید و آن ستارهای نورافشان پنهان گردید
چون این خواب را آن ستیغا بار شنید چشمهای حق بینش را پر از اشک غم نمود و مرتبه
فرمود که ای هند ای دشمن خدا از منزل من بیرون رو که فَقَدْ جَدَّدْتِ عَلَیَّ اَحْزَانِی

دلعت الی احبائی گویا بدان حال فرمودند آنحضرت که **لمؤلفه**

سینه را بر آه کو دیده گهر بار هم ⁘ بار غم بر دل نهاد بر سر بار هم ⁘
آه آتشی بر کردی نارام را بسکون ⁘ خاطرم خسته از این خواب ای نگار هم ⁘
یادم آوردی تو عاشورا و دشت کربلا ⁘ آنچه آید بر حسین از چرخ و از کفار هم ⁘
یادم آوردی زمانی را که آن شمس وجود ⁘ میشود اهداف طعن و تنگ خونخوار هم ⁘
یادم آوردی زمانی را که اکبر میشود ⁘ پاره پاره از جفای کوفی و شرار هم ⁘
یادم آوردی تو از عباس و از قاسم دیگر ⁘ از همه یاران مظلومان و از انصار هم ⁘
یادم آوردی زمانی را که طفلان حسین ⁘ ناقه عریان سوار و بعد از انکار هم ⁘
یادم آوردی زمانی را که اندر قتلگه ⁘ نالها از دل کشند از دیدگان خونبار هم ⁘
یادم آوردی زمانی را که زینب در بدر ⁘ نالد و گردد بشام و کوفه در بازار هم ⁘

چون آن لعینه بیرون رفت حضرت رسول صلعم فرمودند که اَللّٰهُمَّ الْعَنْهَا وَالْعَنْ نَسْلَهَا پس سؤال از تعبیر خواب آن خبران عمل نمودند آنحضرت فرمودند که آن شمس طالع غیر غاربست عم من علی بن ابیطالبست و آن شمسی که از او متولد شد **لمؤلفه** باشد دعوی خدا را زینت زینی ⁘ او است آرام دل جانم حسین ⁘
و آن کواکب نورانی اولاد و انصار و یاوران نور دیده ام حسین شدند و آن ماه سیاه معویه ملعون فاسق علیه الهاویه میباشد منکر خدا و رسول و آن ماه سیاه دیگر که از آن ماه سیاه متولد شد که آن آفتاب کوچک را بلعید آن یزید بن المعویت

که فرزندم

شنیدن زینب خاتون از هاتف اشعار عربی در شب

که فرزندم حسین ع را در صحرای کربلا از روی ظلم و ستم و جفا شهید سازد و آن ستارهای سیاه که آفاق زمین را گرفتند آن بنی امیه اند که ظلمت کفران عالم گیر خواهد شد **لمؤلفه**
اندرین احوال ای یاران زار ⁘ شیعیان دلکباب اشکبار ⁘ قول زینب آیدم یاد حزین ⁘
در منام دیده بودم پیش از این ⁘ دیده ام آن قول خونبار آمده ⁘ نالهام آن قول افکار آمده ⁘
مرویست که چون حضرت امام حسین ع بمنزل خزیمه رسید یک شبانه روز در آن منزل ماندند و چون صبح روز دیگر شد علیا جناب زینب خاتون بنزد آنحضرت آمده عرض کرد که ای برادر آیا خبر دهم شما را بچیزی که شنیدم او را در این شب حضرت سید الشهدا از فرمودند که چه شنیدی ای خواهر گرامی زینب خاتون عرض کرد در اثنای این شب از خیمه خود بیرون رفته بودم ناگاه شنیدم که هاتفی این اشعار را میخواند **العربیة**

اَلَا یَا عَیْنُ فَاحْتَفِلِیْ بِجُهْدٍ ⁘ وَمَنْ یَبْکِیْ عَلَی الشُّهَدَاءِ بَعْدِیْ ⁘
عَلٰی قَوْمٍ تَسُوقُهُمُ الْمَنَایَا ⁘ بِمِقْدَارٍ اِلٰی اِنْجَازِ وَعْدِیْ ⁘

و بعضی از مضمون این ابیات این است **لمؤلفه** دیده ام خونبار شد از جد و جهد ⁘
بر شهیدان کی نماید گریه بعد ⁘ گریه کن بر این گروهی را که زار ⁘ مرگ میراند بسوی کارزار ⁘
از قدر باشد روانه شاهدین ⁘ بر وفای وعده رب العالمین ⁘ حضرت امام حسین ع فرمودند
کہ یا اُخْتَاهُ کُلُّ الَّذِیْ قَضٰی فَهُوَ کَائِنٌ **لمؤلفه** خواهر آمد اندرین افغان زنین ⁘
خاطرم از شاه مظلومان حسین ⁘ در عوالم این روایت بود حق ⁘ عقبة البطن چنین کوفی صعود ⁘
گفت با اصحاب خود پس شه کنون ⁘ خونتان را کشته و غلطان بخون ⁘ عرض کردند آنگروه با وفا ⁘

از چه ره فرمائی ای مه‌وصفا ؛ گفت دیدم خواب جمعی از کلاب ؛ کامدند اندر نهش و کام منع آب ؛
یک سگی ابقع از آن سگهای خوار ؛ زآن سگانی بهتر بود شیروار ؛ خواب آمد اندرین عالم بیار ؛
خامه گریان بر صف فرزند آر ؛ است مروری کآن امام اقتدار ؛ عترتش را سوعا بوقت گیر و دار ؛
شمر چنین از رکوب قوم داد ؛ با هیاهو روبه دین نهاد ؛ سر بر انوطیف بود آن هادین ؛
بود اندر خواب با جدش قرین ؛ اندرین احوال زینب با فغان ؛ آمد اندر بالین آن مهر جهان ؛
سر زنان گفتش بصد افغان و شین ؛ دیده بگشا ای عزیز دل حسین ؛ بین ز ابر کوفیان بارد تیر ؛
میخلد بر دل که میکردم اسیر ؛ ای جان برادر ای حسین آیا نمیشنوی این اصوات که نزدیک
گردیده است فرفع الحسين ع راسه فقال يا اختاه اني رأيت الساعة
جدي رسول الله وابي عليا وامي فاطمة واخي الحسن وهم يقولون
يا حسين انك رائح الينا عن قريب چون زینب خاتون این کلام را استماع
نمود فلطمت على وجهها وصاحت یعنی بر صورت خود زد و فریاد و ناله
بلند نمود حضرت سید الشهدا ع فرمود که یا اختاه آرام گیر و ساکت باش که جمع
لشکر مخالف ناله زنان ما را بشنوند ما را شماتت میکنند مؤلف گوید
که آن یکی از سه وقتی بود که زینب خاتون ناگهان بر بالین آن امام زمان آمد که او را از
خواب غم بیدار نمود وقت اولش آن بود که در شب نوزدهم شهر رمضان المبارک بعد از
رفتن حضرت امیر المؤمنین ع بمسجد حضرت حسنین بجهة بیداری شب بخواب راحت لحظه
آرمیدند که زینب دختر امیر المؤمنین ع میگوید که بعد از طلوع صبح و استماع اذان پدرم

آمدن دختر امیر المؤمنین در سه وقت
بر بالین سید الشهدا آنحضرت
و حسن مجتبی ع

بگفت

چون اندک زمانی گذشت آواز ناله جبرئیل بگوش ایشان رسید بنحوی که هر بیداری میشنید میگفت که
تهدمت والله ارکان الهدی ؛ وانطمست والله نجوم السماء واعلام
التقی ؛ وانفصمت والله العروة الوثقی ؛ قتل ابن عم المصطفی ؛
قتل الوصی المجتبی ؛ قتل علی المرتضی ؛ قتل والله سید الاوصیاء ؛
قتله اشقی الاشقیاء ؛ پس بعد از شنیدن این مقال دختران برگزیده
حضرت ذو الجلال ببالین برادران خود آمده و بلسان حال میگفت لمؤلفه
شما در خوابید و ما افتاده در بحر خون غلطان ؛ برادر جان سر از خواب برداری بین طوفان ؛
صدای ناله آتش فشان جبرئیل آمد ؛ بدل زد آذر و بر سینه تیر و آتش هجران ؛
ربود از ناله آتش فشان خونین جبرئیل ؛ قرار از دل ز سر هوش و ز سینه گه تو افغان ؛
پس آن دو مظلوم بیدار شده روانه مسجد شدند و دیدند آنچه را که هیچ دیده نه بیند و
وقت دومش آن بود که بعد از آنکه حضرت امام حسن ع از خواب بیدار شد و از آب
کوزه میل فرمود آثار حرارت سم دید بناله درآمد زینب و کلثوم که در بیرون و پیار
آنحضرت خفته بودند از صدای ناله آنحضرت بیدار شدند حضرت زینب خاتون سؤال
از سبب ناله فرمود بعد از اطلاع آنحضرت ع را امر فرمود که حسین را بر بالین من برسانید
زینب ستم رسیده با دیده گریان و سینه سوزان با فغان حسین بر بالین حضرت امام
حسن ع شتافت و بلسان حال میفرمود لمؤلفه ای برادر دیده بگشا سیل طوفان از ره بین ؛
موج ناله کوه کوه آه سینه آتشین ؛ بر حسن بنگر که ناله چنین هزار طرف باغ ؛

آمدن آن معصومه بر بالین امام حسین علیه السلام
در لیله شهادت امام حسن علیه السلام

داده ساعد بر شکل خویشتن از آستین ؛ خواب راحت شدت ای مبتلای درد و غم ؛
در جهان غم حرام الا بر وز و لیس ای ؛ کربلایت کو مستقبلی ای آرام جان ؛
کاروان غم روان شد خیز و بر محمل نشین ؛ پس آنحضرت سر آسیمه از بستر غم سر مبارک را
برداشت و دیدگان حق بین را گشوده بر خواهر مهربان نظر فرمود گویا بلسان حال سؤال
از آن مخدره نمود **لمؤلفه** چیست ای خواهر فغانت از چه نالی زار زار ؛
اشک چشم ابر بهار از چه باری بیخبی ؛ ناله و آهت ز سر هوشی ز دل بردم قرار ؛
گهی جان را به آه و ناله و حسرت قرین ؛ و چون زینب خواتون بلسان حال میفرمود
چون ننالم ای برادر جان حسین از دست رفت ؛ چون نباشم دست بر سر از چه گردانم جبین ؛
ناله و آه برادر میکند گردون سیاه ؛ شور افغان شد و دود از فرش تا عرش برین ؛
از تف سم شمع سان سوزان و گریان در دنیک ؛ گاه بخود مضطرب که لحم کل الکمبین ؛
پس آنحضرت سر آسیمه با خواهر زار بر بالین برادر افگار آمده دید که آنحضرت از شدت
حرارت سم در بستر غم میغلطد و گذشت در میانه آن حال کو سوال عزیزی آنکه گذشت
لمؤلفه نیر تابان شد بیخواب زار ؛ خواب غم گوارد هر چشم را مسکن قرار ؛ دل فراری شد ز وداع اهل بیت ؛
سینه آه از فراق اهل بیت ؛ طیر روح شد بسوی کربلا ؛ سوی کوفه ان دیگر شام بلا ؛
گه اندر بستر غم با شور شین ؛ از غم سر کوا طفل حسین ؛ گاه اندر فکر زین العابدین ؛
گاه دیگر فکر اطفال حزین ؛ هر دم از آن بزم غم شور دیگر ؛ میز نموده شد بر سرطال گذر ؛
اندر آن احوال بخوابی و غم ؛ از سکینه خوابی آمد خواطرم ؛ و آنچه خوابی که از عرش آسمان ؛

تخز

فی الرویا

خواب دیدن سکینه خاتون

۲

تخز دل بار دیده چشم عارفان ؛ هر دلی کاین خواب گفت با نهار ؛ دود آه وی برآورد از نهاد ؛
در عوالم العلوم مرویست که سکینه محزونه دختر سید الشهدا در عقب یزید پلید گفت که
اگر کرسی میدهی خوابی که دیده ام بتو قصه نمایم آن لعین عرض کرد که بیان فرما آن حزینه
غم رسیده و محزونه ستم کشیده فرمود که شب گذشته بعد از ادای فریضه صلوات و عرض نیاز
بدرگاه قاضی الحاجات چندان گریستم که از کثرت گریستن خسته گشتم مرا خواب ربود
ناگاه دیدم که ابواب سموات گشوده گردید و نوری از آسمان ساطع شد تا بکره ارض رسید
ناگاه دیدم کنیزی از کنیزان بهشتی را که بمن گفت و داخل شدم بباغستانی که در نهایت
سبزی و خرمی بود و دیدم که در آن باغ قصری بود و پنج مرد پیر دیدم که داخل آن قصر گردیدند
و غلامی از غلامان بهشت در خدمت ایشان بود از آن کنیز بهشتی سؤال نمودم که یا وصیف
خبر ده مرا که این قصر از کیست در جواب گفت که این قصر از پدر بزرگوار تو است پرسیدم
که این مردان پیر کیانند گفت اول حضرت آدم ابو البشر است و دوم نوح نبی الله و سوم
ابراهیم خلیل الرحمن و چهارم موسی کلیم الله است پس گفتم آن پیر دیگر چیست اللون متغیر
الوجه حزین القلب که ریش مبارک خود را بدست گرفته و گریان و محزون است از میانه
اینها آن گفت که ای سکینه آیا او را نمیشناسی گفتم نه گفت **لمؤلفه**
گر نه بودی علی جام سر مدست ؛ ذر نبی بعد از کرم سر مدست ؛ آن قمر وجهی که آفتاب سی ؛
نور کز انوار ذات پاک سیف است ؛ آنکه قلب جن زار و زار است ؛ ناله او چشم ابر بهار است ؛
ازو فرزندی خویش ؛ سر بکنده چشم عزا دارانه بیش ؛ حاصل کار در تحصیل اوست ؛

انبیا چنین شه والخلیل وتب ∴ اوست مرکز بر مدار همه سبیان ∴ وجه باقی اوست نزد عارفان ∴
است خیر الانبیا و مرسلین ∴ جدت احمد العکار جزین ∴ اوست جد بزرگوار نور رسول خدا صلعم
گفتم که بکجا میروند گفت بزیارت پدرت حسین علیه السلام پس جدم علی بن ابیطالب علیه السلام را دیدم که
شمشیر بر دستش بود و ایستاده بود فریاد از نهاد بر آوردم که یا جداه قتل والله ابنک
من بعدک فبکی وضمنی الی صدره وقال یا بنیة صبرا والله المستعان
کشتند والله فرزند دلبندت حسین علیه السلام را بعد از آن پس گریست و مرا بر سینه خود چسبانید
و فرمود کار دختر که صبر نما که خداوند شان مستعان است پس از آن قد رفتم که بکجا رفت
پس نزد جد خود رسول الله صلعم رفتم و عرض نمودم که یا جداه قتلت والله رجالنا و
سفکت والله دماؤنا وهتکت والله حریمنا وحملنا على الاقتاب
من غیر وطاء فنساق الی یزید گویا بعد از آن مضمون این فقرات العرض جد خود
میرسانید لمؤلفه کشتن از کین کوفیان مردان ما ∴ ریختند خون سرداران ما ∴
شد زنان ما اسیر والفکار ∴ موپریشان ناقه عریان سوار ∴ غل بگردن کلثوم غم فزا ∴
آل احمد شد بجد شور و نوا ∴ کوچه و بازار خوار و ذلیل ∴ سر برهنه شهر بردند آل خلیل ∴
مجلسی کوفیان کهی کوشهر شام ∴ برده ما را بردند نزد خواص و عام ∴ از یزید پلید بی تمیز ∴
شام بر کوه تمنای کنیز ∴ کرفتار شیوع غم را سر بسر ∴ عالمی زین زخم زیر و زبر ∴
پس رسول خدا صلعم را که مرا بسوی خود خواند و مرا بر سینه مبارک خود چسبانید و رو نمود
بر حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و فرمود بایشان که ما ترون الی ما صنعت

امتی

امتی بولدی من بعدی آیا ملاحظه نمائید بود آنکه کوند امت من با اولاد من
مؤلف گوید که مراد این کلام شاید این باشد از آنحضرت که من در تبلیغ رسالت اجری
از امت نخواستم مگر مودت ذریه را با علام که حق تعالی بمن فرموده بود بقول خود عز قائلا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و این است مزد و اجر تبلیغ رسالت
من که با ذریه من نموده اند سکینه گوید که پس وصیف بهشتی دست مرا گرفته داخل قصر
نمود چون نظر در آن قصر نمودم پنج زن نورانی دیدم که حق تعالی عظیم فرموده بود خلقت آن زنرا
در میان ایشان زنی را دیدم عظیمة الخلقة ناشرة شعرها و علیها ثیاب
سود و بیدها قمیص مضمخ بالدم و اذا قامت یقمن معها و اذا
جلست یجلسن معها گویا بیان حال مصیبت بود لمؤلفه وفقه الله
خلقتش چون مبدأ اکبار نور ∴ در بها رود در ضیا ود در سرور ∴ عالمی مشکوة او مصباح بود ∴
زروان ما سوی ارواح بود ∴ شمع نور افق ز این بیچاره ∴ گلستان ما سوی را او هزار ∴
لیک بیچاره ای ... شام غم ∴ مو پریشان بر سر از رنج و الم ∴ جامه در دست بوی خون فشان ∴
نوحه گر چون بلبل اندر گلستان ∴ دود آهش جانم گردان گم تار ∴ اشک شمع ... زنده دار ∴
جمع با پیمو... آن پنج زن ∴ خواستی از جامه جمع سینه زن ∴ چون نشستی جمله بنشستی بزار ∴
لیک زین جمله چون ابر بهار ∴ پس بوصیف گفتم که این زنان کیستند که حق تعالی عظمت ایشانرا
من حیث الخلقه عظیم گردانیده گفت یا سکینه این زنان حوا مادر آدمیان و مریم دختر عمران
و خدیجه بنت خویلد و هاجر مادر اسمعیل و ساره مادر اسحق و این زنیکه دست بر سر ... الحضرت

وچنین می‌شنیدند هم زنان می‌شنیدند و چنین خواهرت با او برمیخیزند و جدهٔ تو فاطمهٔ زهرا

صلوات الله علیها پس نزدیک جدهٔ خود رفتم عرض کردم که یا جدتاه قتل والله

ابی وامی و تمت علی صغر سنی گویا بلسان حال میفرمود لمؤلفه

ای جدهٔ شکسته دل خوار حزین من ÷ با درد و آه و ناله و اندوه همقرین من ÷ بابم شهید گشت بصحرای کربلا ÷

گشتم یتیم و در بدر و زار و مبتلا ÷ کشتند کوفیان خلف را که تا کنون ÷ پشت فلک ز بار غمش هست واژگون ÷

رحمی نکرد چرخ برای خورد سالی من ÷ افکنده درد و غم ببدل پر ملال من ÷ پس جده ام مرا بر سینه خود

چسبانید و گریست گریستنی شدید و آن زنان در گریستن و سوز و محن با جده ام

موافقت نمودند و گفتند که یا فاطمه صبر کن بدرستیکه حق تعالی حکم میفرماید میانه تو و یزید

ابن معویه یوم فصل القضاء پس یزید لعین از روی بغض و کین اعتنائی بقول آن

سیدهٔ حزین نکرد لمؤلفه ای چه کرد از خون رقیه این ماجرا ÷ [illegible] غمدیده سو ÷

نالهٔ ام پر شور و غوغا از ضمیر ÷ از نوای مرغ خوابت تا چرخ اثیر ÷ در میان درد و آه و غم فغان ÷

خواب بیند آمد کو اطفال خسته جان ÷ در عوالم العلوم از هند زوجهٔ یزید پلید علیه اللعنة مروی است

که گفت شبی در خواب بودم دیدم که درهای آسمان گشوده شده و ملائکه فوج فوج نازل

میشوند بسوی سر مبارک حضرت امام حسین تمود میگویند که السلام علیک یا

اباعبدالله السلام علیک یابن رسول الله درین حال دیدم که ابری

از آسمان نازل گردید و در میان آن ابر مردان بسیار بود و از آنجمله ایشان

مردی بود دری اللون قمری الوجه فاقبل یسعی حتی انکب علی ثنایا ۲

الحسین

فی الرؤیا

الحسین یقبلها و هو یقول یا ولدی قتلوک اتراهم ما عرفوک

و من شرب الماء منعوک و بعض از مضمون این کلمات مندرج در این ابیات لمؤلفه

بود نمکی چنین در بحر کف ÷ ز درج جسم مبارک ز غم در کلف ÷ آمد ندا ز چرخ با صد شور و شین ÷

لب تشنه‌ای بر تشنه یار حسین ÷ بوسه بر [illegible] دادی و گفتی دردناک ÷ یا شهید جان و دل با در افلاک ÷

جان جد گویا ترا نشناختند ÷ ای کبد [illegible] بر فلک ها تاختند ÷ از چه رو بستند قوم بی ثبات ÷

بر جنابت آب شیرین فرات ÷ یا ولدی انا جدک رسول الله صلی الله علیه و آله و هنا

ابوک علی المرتضی و هنا اخوک الحسن و هنا عمک جعفر و هنا

عقیل و هنان حمزة و العباس پس یکیک از اهل بیت خود را شمرد و هند

گوید که پس از خواب الم هراسان و از مضجع خود ترسان بیدار شدم دیدم که نوری بر

سر مطهر حضرت امام حسین علیه السلام احاطه نموده پس خبیث عنید یزید پلید را طلب نمودم

یافتم او را در خانهٔ مظلم که رو به دیوار دل آن غدار رفته داخل شده روی بدیوار

مانند کلاب [illegible] و لفکار میگفت که مالی و للحسین و قد وقعت علیه

الهمومات گویا آن لعین بلسان حال میگفت لمؤلفه چگونه نکردم جدا بر بهار ÷

مرا با حسین علی بد چه کار ÷ مگر شاه دین آن نبود رشیدی ÷ بد و گشتی بی روز عید سوار ÷

مگر مبدا هستی کائنات ÷ نداند کسی زامر حق کرد کار ÷ که از فاضل طینتش این شهوان ÷

شده در سموات و غیر اقطار ÷ ندانم که بر حقیقتش چشم کل ÷ شده چند می چرخ از انتظار ÷

مگر این ندانم بجز کریم ÷ بد و داده از رحمت بیمدار ÷ وسیله کو آرد دیگر چو فی هم ÷

مفاتیح رضوان مقالیق نار ÷ چنین مهتری را نمودی تو زید ÷ بشمشیر و خنجر تنش پاره پار ÷
نمودی علی اکبر و اصغرش ÷ شهیدیم اندر آن گیرودار ÷ عروسی قاسم عزا است حق ÷
فکندی دو دستان عباس زار ÷ زکین خیمه‌هایش تمام سوختی ÷ ز دود خرمن دین و ایمان شرار ÷
زنانش نمودی اسیر ستم ÷ نمودی بر اقطار اشتر سوار ÷ بکوفان و شام و دمشق آوری ÷
بویرانه جا شان دهی گنج وار ÷ چنین کودن الظالم کفر کیش ÷ بلا شک لعنت هزاران هزار ÷
بی خوارجی را ذکر بر آنلعین نمودم و آن لعین شرمنده و سر بزیر افکنده بود و چنین شنید
حرم محترم رسول الله صلعم را طلبیده و ایشان را مخیر میانه ماندن شام و رفتن
بمدینه ساختند امام نمود و اهل بیت اولاً اذن نوحه گری و عزاداری بر سرور شهیدان
درخواست نمودند آن ولد الزنا بی ایمان اذن نوحه گری برایشان داد و مدت هفت روز
در دمشق مشغول عزاداری و ندبه و سوگواری با جمیع زنان بنی هاشم و قریش گردیدند
و در روز هشتم بر آمده عزم مدینه رسول با دل پر درد و ملول کردند لمؤلفه
خامه پس از ذکر خواب پر ملال ÷ کرد از خرم جهنم عالم ما و مال ÷ ذکر هر خواب بجز آلوده‌گان ÷
تیرها در چشم شهاب آسمان ÷ ذکر خواب خفتگان پیدار کو ÷ هر دلی را نار هم افکار کو ÷
هر که شد از ذکر خوابت کامیاب ÷ چشم او دیگر نبیند غیر خواب ÷ بار الها حسرتی باشد مرا ÷
مردن و مدفون شدن در کربلا ÷ کن دعایم مستجاب ای کردگار ÷ حق احمد ام و حیدر نام دار ÷
ملتمس از مستمع شد کز صواب ÷ ختم اخلاص مع امّ الکتاب ÷

المجلس الرابعة عشر

در بیان ستر مستتر آن کوکب درخشان و بدر سپهر مکرمت و احسان سید الانس

وجان نثار در ضمن روایت داود قمر در بیان کیفیت احوال واقعه میانه آنحضرت و محمد بن الحنفیه رض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الانبیاء والاولیاء للمحبة والولاء • وجعل البلاء موکلا بالانبیاء ثم الاولیاء • واختار لهم مسکنا فی عالم الغبراء • فی الحرم والبطحاء • والکوفان والکربلاء • وابتلی صفیهم بالفقدان • ونجیهم بالطوفان • وخلیلهم بالنیران • وصبورهم بالدیدان • واسرائیلهم بالهجران • وکلیمهم بالحیران • ومسیحهم بالامتنان • وحبیبهم بالامتحان • وولیهم بالانسان • وفطیمهم ببیت الاحزان • ومجتباهم بمعویة بن ابی سفیان • وحسینهم بالبعد عن الاوطان • ومصیبة الاولاد والاخوان • واحراق الخیام وما کان • وسبی الاخوات والنسوان • وایثار المحبوب علی ما سواه حتی الجسم والجان • وقد ختم علی ضمیره ارتفاع راسه علی راس السنان • وطوافه فی سکک الشام واسواق الکوفان • ونزوله فی مجالس الکفر والطغیان • وعلی ضرب شفتیه وانفه وعینیه بعود الخیزران • بابائی وامهاتی یا حسین • یا تالی الکهف وآیات القران • فی رؤس الاسنة فی الشامات والکوفان • آه آه من احزانه • والمحنتاه من اشجانه • واکربتاه من انینه وافغانه حمدا لا یعد

قبض من اثاثی ان علاء دکنز
والقبض الاخذ باطراف الاصابع
یه

وشمار عاری از عدد • مر قیوم صمدی را سزد • که بجذبات افعال • در صفات صفات
و قبضات عبارات • و تجلیات عنوان ذات • و کرشمه بیان و معانی • و اشارات اسماء
حقایق اهل قرب مجذوب بارگاه • و محفل عرش شهنشاه • به طائفی صمدیت گردانیده
و از آب ضلال • بی ملل و کلال • لب تشنگان بیدا رحب و دوار • نمی از یم علیم الانتهاء
بکار محبت عالم قرب و دهای چشانیده لمؤلفه شمع حب خویشتن افروختی ؛
جسم و جان عارفان را سوختی ؛ زان جهت هر ذره در این مدار ؛ خویش را آتش زدی پروانه وار ؛
صد هزاران دل به تار رشته ؛ از نیاز ره سنان وارسته ؛ و بدین اسباب •
مؤمنین عالم ارواح • و سالکین عالم عقول • و عارفین عالم افئدة • و محبین عالم الباب •
و متحیرین عالم حقیقت • هر یک را بسیر معراج عالم ابتلاء محبت کشانیده • اول این مقام
مخصوص انبیاء کرام • گویند • از آنجمله آدم صفی در هجر گریان • و هابیل • در نار غفلت قابیل
سینه بریان • و نوح نجی در کار طوفان حیران • و ابراهیم خلیل در نار سوزان نمرود در لمعان
و اسمعیل در فنای رضا در تسلیم قربان • و یعقوب نبی در مشکوة نار هجران • و یوسف
صدیق در کانون کنعان از آتش حسرت در ناله و افغان • و موسی کلیم در جبال جبلتها
دیدار دخت گویان • و یونس در ظلمات نعت کلمه لا اله الا انت بر زبان •
و ایوب صبور در ریاضت دیدان قول انت ارحم الراحمین در لسان • و عیسی
روح الله در آینه چهارم آسمان در جستجوی ملکی بر حبیب مشتعل سر مهر و ماه سو
سوزان • و احمد صاد در حجاب احد • در مقام تجرید از سرای اقتهانی بتهات معراج

قاب قوسین

قاب قوسین به خلع نعل روان لمؤلفه نا رسان این ره روان اندر قطار ؛
کاروان را کی کند مهار ؛ هر که از این باده جام نوش کرد ؛ کی بود در سیر او را اختیار ؛
هر که کام آکنده شد زین جام می ؛ جان نثار نی ساز دار ابراهیم وار ؛ عارف مجذوب را آرام نیست ؛
کی دل مجذوب را باشد قرار ؛ ره روان را در ره سیر و سلوک ؛ این مدار آمد به لیل و نهار ؛
و چون شمس فخر بحر قدر را از این مقام عبور • بر آینه صفحه ضمیر اولیاء جلوه کرد ظهور
افتاد • هر یک بقدر مرتبه خود به اختیار • در مقام نثار و دثار بر آمدند لمؤلفه
از مقام انبیاء چو چنین شد عبور ؛ اولیا را خواند در دار السرور ؛ پس فروزان گشت نار ره شان ؛
اولیا را خلع نعل آمد نیاز ؛ آنکه اول ترک جسم و جان نمود ؛ خویش را قربانی جانان نمود ؛
هیچ دانی کی بد آن مهر مبین ؛ بو تراب امیر المؤمنین ؛ کو قربانی بعد وی دو امام ؛
جان نمود از زوج او فاطمه ؛ پس بر آمد در میان اولیاء ؛ مجتبی و جان دل کرد فدا ؛
پس از آن طایر تیز پر هوای اوج ولایت چتر زر نگار بر بام ایوان آشیانه معدن
سعادت زد • و سیلاب غم حباب شد را اگر سودای عشق و دو دارا • بکاشانه
عرش آشیانه • مجذوب عالم قربات سر داد • که یک بار کی آن ربوده عالم لاهوت را
غریق بکار صمدیت نمود • از خود بیخود گردانید • بنوعی که آن خلیل بیدار خلقت را • از
مجاز و حجاز زبان • چون مجاز و حجاز زبان بیزار نمود • پس طفلان و عیال را ساره وار
و برادران و فرزندان را اسمعیل وار بر ریسمان حبل المتین توکل • و خنجر خون ریز
توصل بر وبسته • از کعبه کاشانه خاتم انبیاء • مهجوراً • سرادق هایون و خیمه

فلک برهمن را • بعد از عرفات عرفان • و استشعار شعور مشعر کوی جانان • بصحرای غم فزای
وادی خونخوار و خون ریز • و دایرهٔ غم مدار ناله انگیز • تمنای منای صحرای کربلا رسیده زد • واهمهٔ
انس و جان • بلکه جان جهان • و روح روان • عالم و عالمیان را • از این کوچیدن و
نزول • و از این طلوع و غروب و افول • در نار حسرت و دود درد بریان • و دیدهٔ جهانی را
در فتنهٔ مهر محبت • چشم ابر نیسان • در موسم بهاران • در هوای کوهساران • گریان
و اشک ریزان نمود **لمؤلفه** آتشم زد باز نام کربلا ❊ سوختم زین نام جان مبتلا ❊
سیل اشکم زآن بدامان میرود ❊ تا سپهرم آه و افغان میرود ❊ که کنم یاد اسیران بلا ❊
گاه یاد کشتگان مبتلا ❊ گاه آه دل برآید از نهاد ❊ چشم عروس قاسم آید بیاد ❊
یاد اکبر سینه پرخون میکنند ❊ سیل خونم از دیده بیرون میکنند ❊ یاد عباس علمدار جوان ❊
جام دل لبریز سازد از فغان ❊ یاد اصغر آن عزیز شاه دین ❊ چون کنم آه از عدوی بیدین ❊
دل فگار از این بیان در شور و شین ❊ یادم آمد تشنگیهای حسین ❊ دیگر آن زخم سنان و تیغ و تیر ❊
کامد از بر جسم آن مهر منیر ❊ داستان کربلا و جان دوان (?) ❊ خون دل از چشم سازد بیرون ❊
داستان شمر چون خاطر خسد (?) ❊ از جگر تیر روان از تن برد ❊ چشم اسیران بلا یاد آورم ❊
از الم نه چرخ فریاد آورم ❊ زینب بیدل کجا و شهر شام ❊ مجلس آل زنا و خاص و عام ❊
چشم نالم ای عزیزان با تمیز ❊ از کجا طفل حسین گردد کنیز ❊ بنگر بدایه (?) دوستان ای شیعیان ❊
از کجا راس حسین خیزران ❊ آن سری کو شد اجداد از کلاه (?) ❊ پای یزید و طشت زر و دشمنان (?) ❊
دل چنان تا آب گردد این الم ❊ چشم بخاطر آرد این منزل اسم (?) ❊ آل احمد را خرابه شد مقام ❊

چنین

داود قمی

۱۲۴

چنین نالم چنین گریم بر صبح و شام ❊ یارب بحمی مبادا شام را ❊ عشرتی دیگر مبادا تا تمام ❊
مجملا چنین وار در آن سرزمین • و وادی حسرت قرین غمگین • گردید • طایر سبکسیر هوای
اوج فلک محبت • و حمامهٔ حیرت بیداء مودت • و طاووس کبریای حضرت عشق و سعادت
حجابات اکوار • و دستار ادوار • و سرادقات اطوار • و غنایم انوار را • بر سراپردهٔ آن مرکز
دایرهٔ اکبار • سایه بان ساخت • و از روزن آتشین • جامهٔ گلگون بدان • نور الحدقهٔ تجلی سیمین
بدان نور الانوار • یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود • بر سویدای قلب
عالم حقیقت آن امام والا مقام • و ولی حضرت ملک العلام • نامید چنان نامیدنی که از لب
و فؤاد • و عقل • و روح • و نفس • و طبیعت و مادهٔ • و مثال • و جسم و جسد آن والی
خطهٔ ولایت جان را • یکسره روح روان ساخت • و چنان محو جمال • ذات قدس خصال
گردید • که یکباره دفتر و طومار • مال و منال • و اهل بیت و عیال • و خواهران و اطفال
و یاران و برادران • و برادرزادگان و فرزندان • و انصار و اعوان را • در هم پیچید و
بر صفحهٔ اختصاص • و طبق اخلاص گذارد • و بلسان استعداد عرض نمود که یا حبیبی مراتب
جز علی اکبر و علی اصغر • و برادرزادگان و برادرانم • و اهل بیت و دختران و خواهرانم
و قلیل الفضه رو یا و رای (?) • و اندکی از مال و منال دنیای فانی • اینک الحکم لله در مقام ایثار
برآورده ام بلکه نیم جانی که در کاشانهٔ بدن ناتوان • و آزرده روانی که در دست [illegible]
تن بیجان دارم • فدای غیرت • فرع قرابت نمودم • و جزو وصال حبیب غمی نه در دل راه
نصیب نیست • الحاصل بعد از آنجا که آن مظهر قدرت کردگار • بر میمنهٔ آن لشکر خونخوار

روزن پنجره

ومیسرهٔ آن گروه جفاکار • و قلب آن عسکر نابکار • و جناح آن قوم ستمکار • فرمود
که زیاده از ده هزار • از آن سنگین دلان بی آزرم پرآزار را • بر صفحهٔ خاک • بر خاک
هلاک ریخت • ذوالفقار آتش بار حیدر کرار را • در غلاف معاف گذارد • و پای
گردون سیر مبارک را از حلقهٔ رکاب خالی فرمود • و بر بستر خاک پاک کربلا معلی
آرمید • بلسان حال آن برگزیدهٔ حضرت ذوالجلال فرمود لمؤلفه وفقه الله
این سرم باد افدای نام دوست ⁂ سر نهادم آنچه خاطر خواه دوست ⁂ تا برآرم سر ز خاک کربلا ⁂
جمله خنجرها و تن اندر قفا ⁂ هر یکی سر بر کف و دست دیگر ⁂ دست قاتل را گرفته سر بسر ⁂
خنجر روان از جملهٔ رگهای تن ⁂ پاره پاره سینه و اعضای آن ⁂ گوید از سوز جگر با شور و شین ⁂
با تن صد چاک شاه دین حسین ⁂ با تن صد چاک شاه دین حسین ⁂ یا رب این سر این سران یاوران ⁂
کاروان دشت این دین رهروان ⁂ صف زنان آید عیدان کاحشر ⁂ گوید از داد حشر و روز حشر ⁂
پس وفا و وعده ام کرد کار ⁂ کو ندیدم یوم زر در روزگار ⁂ اندر آن حسین با هزاران واه ⁂
ساق عرش آید جناب فاطمه ⁂ سر نهد بر سکوی او گوید غمین ⁂ ای مسموم و ذبیح این این ⁂
آید از داد محشر این ندا ⁂ کن نظر در قلب محشر از وفا ⁂ افکند چشم دیده بر حشر آن زمان ⁂
سر بکف سینه حسینی و یاوران ⁂ ناله از قلب حزین درد ناک ⁂ گوید ای جان حزین من فداک ⁂
این چه احوال است کو از نور عین ⁂ جان صد چون منی فدایت یا حسین ⁂ پس کند رو سوی درگاه قدیم ⁂
گوید احکم ای خداوند حکیم ⁂ ای حکیم آید که بر نی و در خروش ⁂ مر بیاید از سر هر ذره به گوش ⁂
دشمنان آل احمد را تمام ⁂ داخل دوزخ نماید والسلام ⁂ ملا محتشم چه نیکو در این مقام

فرمه

فرمه آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک ⁂ آل نبی چو شعلهٔ آتش علم زنند ⁂
فوجی از آن زمان که جوانان اهل بیت ⁂ خونین کفن بعرصهٔ محشر قدم زنند ⁂
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا ⁂ در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند ⁂
از صاحب حرم چه توقع کنند باز ⁂ آن ناکسان که تیر بصید حرم زنند ⁂
پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل ⁂ شوید غبار عارضش از آب سلسبیل ⁂
لمؤلفه اندرین غم شور شینی داشتم ⁂ بر دلم ذکر حسینی داشتم ⁂ بر ضمیرم زین غم پر شور و شر ⁂
زان را ده دم حدیث آمد نظر ⁂ در عوالم دیده چو موج این این ⁂ بر مقام است تصدیق یقین ⁂
در عوالم العلوم از محمد بن داود قمی روایت است از شیرازه بند اوراق دفتر ناله و آه
جعفر بن محمد الصادق ابی عبدالله علیه السلام که فرمود در شبی که سر دار عساکر ناله و شین جناب
ابا عبدالله الحسین علیه السلام • در صبح آن روز • غم اندوز • عزم خروج از مکه فرمود محمد بن الحنفیه
بغیر از آن مرکز دایرهٔ غم • و فلک الافلاک عناصر آه و ناله • و اندوه و ماتم • آمده عرض نمود که
یا اخی إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ عَرَفْتَ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَأَخِيكَ وَقَدْ
خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى • ای برادر گرامی بدرستیکه مکر و حیلهٔ
کوفیان غدار • و آن بی آزرمان ستمکار را شناختی و دیدی • دیدی که با پدرت امیرالمؤمنین
و با برادرت حضرت امام حسن علیه السلام چه کردند لمؤلفه تیغ کین از کینه بر فرق حیدر زدند ⁂
تیر هجران بر دل امام پیغمبر زدند ⁂ اهل بیت تفرقه دادند غریب و یتیم ⁂ کوه و بیابان محبس بر دل اکبر زدند ⁂
و میترسم اینکه با تو نیز چنان رفتار نمایند که با ایشان رفتار کردند • ای برادر اگر صلاح دانی و در مکه

حرم الله بماند بدرستیکه عزیزترین اشخاص خواهر بود که در حرم ساکن شد آنحضرت فرمود که یا اخی
اندیشه آن دارم که یزید بن المعویه محاصره و جنگ را با من در حرم بنا گذارد پس بواسطه
من حرمت این بیت ضایع شود محمد بن الحنفیه عرض کرد که اگر این اندیشه در ضمیر منیر شما است
پس بیمن برو یا ببعضی از نواحی بیابانها که احدی را بر تو قدرت نباشد حضرت فرمود که
تا در مشورت شما فکر نمایم و چون مشعله افروز روز از افق مشرقی طالع گردید آنحضرت از
مکه بعزم سفر کوفه ان بار بر شتران بر بست **لمؤلفه** بر ناقه ز بطحی شد و بربست چو محمل ❁
از گریه هر ناقه نشین شد گذرش گل ❁ آواز فغان از در و دیوار حرم خواست ❁
پوشید سیه بیت حجر شد ز شمایل ❁ از حجر و حطیم آه بگردون شد و زمزم ❁
نالید چه محراب خلیل از جگر و دل ❁ از مروه مه مهر دل غم همه دل بصفا شد ❁
پس عارف شاه عربستان شده مایل ❁ از هر جبلی ناله ز هر کوه فغان خواست ❁
از هر سر و هر دیده سرشک آمده حاصل ❁ از آه و سرشک حرم گشت چه هوشیار ❁
فرزند علی آنکه بد از مرحله غافل ❁ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَأَتَاهُ
فَأَخَذَ بِزِمَامِ نَاقَتِهِ وَقَدْ رَكِبَهَا پس خبر خروج آنسرور بمحمد بن الحنفیه
رسید برخواسته نزد حضرت امام حسین ع آمد و مهار ناقه را از دست آنحضرت گرفت
و حضر آنکه آنحضرت سوار شده بود و عرض کرد که یا اخی آیا وعده ندادی که نظر در مشاورت مسئوله
من فرمائی قال بلی عرض کرد که پس بچه سبب جهد و تعجیل میفرمائی برفتن قال اتانی
رسول الله صلعم بعد ما فارقتك فقال یا حسین اخرج فان الله

شاء ان یراك قتیلا **لمؤلفه** ای برادر ز نور قرآنم ❁ آمد از حضرت پیغمبر برایم ❁
گفت با افغان و آه شور نشین ❁ ای سرور قلب محزون حسین ❁ احرام بشتاب سوی کربلا ❁
کز آن وادی درد و غم فزا ❁ زانکه حق میخواهدت غلطان بخون ❁ بیندت ای عالمی را رهنمون ❁
خواسته بیند سر تو بر سنان ❁ گاه گه در زیر چوب خیزران ❁ تا که سازد مهر و فضلت آشکار ❁
بر همه فرزانت خلق روزگار ❁ محمد بن الحنفیه عرض کرد که انا لله وانا الیه راجعون
فما معنی حملك هؤلاء النساء معك وانت تخرج على مثل هذا
الحال قال فقال ان الله قد شاء ان یراهن سبایا ای برادر اگر
مآل امر تو این است پس چه معنی دارد حمل حرم محترم و دختران و بنات امیر المؤمنین علیه السلام
و اطفال صغیر را بوادی غربت و صحرای کربت **لمؤلفه** گفت آن برادر بزم وصال ❁
بر آن حال نه ظرف مقال ❁ گفت شاه هدی وصی ختم رسالت ❁ جز اطاعت مطلب منظور نیست ❁
زانکه از بحر شفاعت در ازل ❁ کرده ام عهدی بحق لم یزل ❁ بر شهادت رافع و بر اهل بیت ❁
بر اسیری رفتنی و بی کسیت ❁ شوق آن دارم که سر بازی کنم ❁ حالت را از خویشتن را فی کنم ❁
ای برادر ❁ آن زمانی را که با افغان وزار ❁ رو نهم بر عرصه گاه کارزار ❁
آن زمانی را که با افغان وزار ❁ رو نهم بر عرصه گاه کارزار ❁ آن زمانی را که از فرط ستم ❁
ناله اهل حرم بغیب از دل کنم ❁ گر نباید عابدی با اشک و آه ❁ کی شود بر اهل حرم گواه ❁
زینب ار نبود که سر آرد کفن ❁ پوشدم ای چاک سازد پیرهن ❁ گر سکینه نبود اندر آن زمین ❁
کی کند در ماتم آه و انین ❁ گر نباشد خواهرم کلثوم زار ❁ کی شود در ماتم من اشکبار ❁

گر نیاید اکبر و اصغری ٭ کی شهادت را شود پس مشتری ٭ گر نیاید حضرت عباس زار ٭
کی کند دستان بخون رنگین نثار ٭ گر نیاید عون و جعفر این سفر ٭ کی شود صد پاره در پیش نظر ٭
قاسم ار ناید درین دشت بلا ٭ پس کرا گردد عروسی تن عزا ٭ گر نه عبدالله آید بر سرم ٭
در زمین قتلگه کو یاورم ٭ فضه ار نبود بگو با اشک و آه ٭ شیر کی آرد بسوی قتلگاه ٭
زینب ار ناید درین شهر و دیار ٭ کی بشهر کوفه نالد زار زار ٭ در حرم زینب اگر ساز د مقام ٭
بر اسیری کی رود در شهر شام ٭ زینب ار در مکه ماند برقرار ٭ کی شود بر ناقه عریان سوار ٭
فاطمه گر ناید آن طفل عزیز ٭ این سفر را کی تواند شد کنیز ٭ گر رقیه نبودم بر گو کلام ٭
کی شود مدفون بکاخ شهر شام ٭ گر نیاید خواهرم دشت بلا ٭ سر برهنه کی رود بازارها ٭
ای واقفان شیعه بعین انصاف نظر نما **لمؤلفه** زینب زار کجا ٭ کوچه و بازار کجا ٭
آل اطهار کجا ٭ هند جگرخوار کجا ٭ دل افکار کجا ٭ جور ستمکار کجا ٭ آل کرار کجا ٭
وادی خونخوار کجا ٭ قوم اشرار کجا ٭ حیدر کرار کجا ٭ خرابه اخیار کجا ٭ مجلس اغیار کجا ٭
سینه زار کجا ٭ حرف دل آزار کجا ٭ عابد زار کجا ٭ قوم جفاکار کجا ٭ چشم خونبار کجا ٭
طعنه اشرار کجا ٭ روی گلنار کجا ٭ سیلی کفار کجا ٭ **لمؤلفه** جگرم ناله ام از دل بفغان می آید ٭
سوزش ناله ام از عالم جان می آید ٭ مرغ دل بسمل و زآتش حسرت بریان ٭
دود آهیست که زان سوخته جان می آید ٭ **ای برادر** گر نگردند اهلبیتت همه اسیر ٭
کی شود نقد شفاعت دستگیر ٭ تا نگردد در کوفه و در شام زار ٭
خواهران و دختران اشکبار ٭ کی توانم سر برآرم روز حشر ٭

اندوه بسوخت

باری

باری غلغلگون بَرِ داور حشر ٭ گو همت رمزی برادر همان بدان ٭
از کلام عارفی از عارفان ٭ ریسمان در گردنم افکنده دوست ٭
میکشد هر جا که خاطر خواه اوست ٭ رمز دیگر گویمت بشنو ز ذوق ٭
می برد در کربلایم شوق شوق ٭ تا نثار زر غیر روی بروی نثار ٭
کی تواند دید بر خود وصل یار ٭ طالب دیدار را با جان چه کار ٭
با دیار و اهل و فرزندان چه کار ٭ یار را با من درین ره کارهاست ٭
دوست را با دوستان رمز جداست ٭ فَسَلَّمَ عَلَیْهِ وَمَضَیٰ بِی سلام
به برادر خود فرمود و روانه گردید ٭ این بگفت و با صد شوق و صفا ٭
رو نهاد سوی دشت کربلا ٭ روز و شب پیموده ره از روی شوق ٭
از شهادت کرد وصل جنت ذوق ٭ در نثار روی خندان جان باخته ٭
بار را از دست و سر نشناختی ٭ آنچه بد مقصود او معلوم کرد ٭
دوستی با دوستان مفهوم کرد ٭ خامه پس آفاق کردی پرشرر ٭
روی کن بر ذکر اتمام خبر ٭ پس عبدالله بن العباس و عبدالله بن زبیر
بخدمت آنحضرت رسیده عرض کردند بتوقف آنحضرت فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
مرا بامری مأمور ساخته و من آن امر را بفعل می آورم پس ابن عباس از نزد آنحضرت بیرون
شد و میگفت وا حسیناه **لمؤلفه** وا حسینا گفت و گریان گشت و زار ٭
زار نالیدش چه در گلبن هزار ٭ آه سوزان برکشیدش از جگر ٭

نالهٔ اش افکند بر عالم شرار ❀ سوخت از یکوه و یکوه سنگ ریز ❀ همچو شمع بسمل لب زنده دار ❀
نالها از یکوه و یکوه اشک ریز ❀ همچو ابر فیض نیسان بهار ❀ پس عبد الله بن عمر اشاره بصلح
اهل ضلال • و ترک مقاتله و قتال نمود • حضرت ❀ فرمود کان من هوان الدنیا
علی الله تعالی ان رأس یحیی بن زکریا اهدی الی بغی من بغایا بنی
اسرائیل • بدرستیکه از خواری دنیا اینست که سر مبارک یحیی بن زکریا را بریدند و برسم
هدیه بسوی زنی از زنان زناکار بنی اسرائیل فرستادند المؤلفه گر بدین قدر ست دنیای پلید ❀
بهر زانی گشت یحیی شهید ❀ دار دنیا نیست جز دار غرور ❀ نیست بر وی عاقلی غیر از عبور ❀
اما تعلم ان بنی اسرائیل کانوا یقتلون ما بین طلوع الفجر الی
طلوع الشمس سبعین نبیا ثم یجلسون فی اسواقهم یبیعون
ویشترون کان لم یصنعوا شیئا فلم یعجل الله علیهم بل اخذهم
بعد ذلک اخذ عزیز ذی انتقام • آیا نمیدانی که بنی اسرائیل بودند که
ما بین الطلوعین هفتاد پیغمبر را میکشتند پس در بازارها می نشستند بخریدن و
فروختن مشغول میشدند گویا اینکه هیچ خطائی نکردند • المؤلفه وفقه الله
اهل کفر و اهل دین بین نور عین ❀ کار آن کار این این آن این آن ❀ نفعی کفر و دین بین حیف (حیف)
کم کم اینش فعل و ضع کیف کیف ❀ پس حقتعالی تعجیل ننمود در عقوبت ایشان پس ابن زهری
انتقام از ایشان کشید • اتق الله یا ابا عبد الرحمن ولا تدع نصرتی
المؤلفه ای پسر پرهیز از خدا ای عمر ❀ ترک یاری تو مکن در این سفر ❀ تارکین یاریم را خیر نیست ❀

رستگار

داود قمی

۱۳۸

رستگاری بهر دو دار بین نیست • وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون •
انا لله و انا الیه راجعون المؤلفه • یا رب دل راقمین آه کن ❀
خفتهٔ بیچاره را آگاه کن ❀ در جهان و آخرت یارب مرا ❀ از معاصی و خطا کوتاه کن ❀
اهل تقوی ساز قوی قلب را ❀ سوی خود قلبم بدان درگاه کن ❀ از شراب تشنه منمایم جدا ❀
حاجی آمل کام من دلخواه کن ❀ بشنوند از مستمع این نشان ❀ قول آمین دیگر سبع المثان ❀

المجلس الخامس عشر

در بیان جمله از اسرار سیدهٔ ذریهٔ محمد مختار صلوات الله و سلامه علیه حضرت زینب خاتون
علیها السلام که در آن مرتبه آن مخدره به اختیار از خیمه گاه بیرون آمده السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ابتلی عباده الطیبین وامائه الطیبات •
بانواع المحن والغموم والبلیات • وامتحنهم بالوقوع فی الرزیات •
ومحصهم بالنزول فی بحور المصیبات • وابتلی امنا حواء بمصیبة
هابیل • والسارة بمحنة الخلیل • والهاجر بهجران اسمعیل •
واسیة بتربیته موسی • ومریم بشهادة عیسی • وخدیجة
بما ورد علی احمد • وفاطمة بمصیبة محمد • وختم دیوان
المصیبة والبلاء • بما وقع فی عرصة کربلاء • علی النساء الهاشمیات
والبنات الفاطمیات • وذریة العلویات • وجعل لجمیع هؤلاء

وران سیوف

الشوق من حمال الهموم. واهداف سهام الغموم. محور السيوف
التعب وسماه بحضرت الزينب المظلومة الزكية. والباكية المهمومة
المغمومة العلية. والغصنة النبوية الاحمدية المصطفوية.
والعترة العلوية. الفاطمية المرتضوية. والحسنة الحسينة.
العابدة الباقرة الصادقة الكاظمية الرضية. والتقية النقية
الزكية الهادية المهدية. صلوات الله وسلامه عليها. اللهم
العن من آذى نبيك فيها. والعن من آذى وليك فيها.
مادام تبكي الحور من بكاء نساء الهاشميات. وتحزن على مصايب
اهل البيت جميع المجردات والماديات. من اهل الرمديات.
وبواطن السرادقات. وسواكن الحجابات. وثواقل الارضين
والسموات. خداوندا راستایم که سردار کاروان ناله وآه. وقافله سالار قوافل
ناله های جانکاه. سرادق سراپرده عصمت. وبانوی حجابات تحجب طهارت. خواتین عالم جر
تحجیر. حوریه مریم نظیر. لعیاء عزای بی نظیر. مصوره علیم القدیر. آنکه بسیرت زهرا قمیر
علم آه وغم. وادیان ناله وماتم را. بسرمذهب بنت الزهرا آن حضرت زینب را. گردانید
لمؤلفه غفر الله تعالی لالگه نالیدی زغم هر روز شب ❊ جان شیرینش زغم آمد بلب ❊
لالگه لبود صبحدم داغش فزون ❊ جهنم صراحی جام دل لبریز خون ❊ لالگه کز قتلگه دید وگریست ❊
نی دل افغان بدتر یتیم بار الیست ❊ لالگه از نیمه چها شکها دیدگان ❊ خونین اشکدن شغش کشتگان ❊

لالگه

احوال زینب خاتون

۱۳۹

لالگه بود معجزش گرد وغبار ❊ لالگه نالیدی چو ابر نوبهار ❊ لالگه با بیدن ز داغ شاه دین ❊
خون دل با ناله وحسرت حزین ❊ لالگه دیدش نعش شاه دین بخاک ❊ کو در بر پیراهن را چاک چاک ❊
بازم آمد جان آتش دلخون زار ❊ لالگه شد از خیمه بیرون اشکبار ❊ لالگه برخیل الم سر مذهب است ❊
نام غم اوراتش زینب است ❊ در عوالم دیده بودم حال او ❊ یوم عاشورا چه بد احوال او ❊
دیده ام اندر کتبهای دیگر ❊ ناله های آن دختر خیر البشر ❊ شرح حالش آنچه آمد بر نظر ❊
گر نمایم سوزم عالم سر بسر ❊ مجملی از حال وی سازم بیان ❊ تا کنم محزون قلوب شیعیان ❊
حزن دل از نهر سری بیرون کنم ❊ دامن یاران شط جیحون کنم ❊ مستغنا از اخبار جگر گداز و
روایات هوش پرداز. وآثار راحت برانداز. آنکه **اشرف مرتبه** بانوی سرادق
عصمت. وجهنشین حجابات کرامت وطهارت وعفت. علیا جناب حضرت زینب خاتون
سراسیمه وگریان. وبی اختیار وهراسان. نوحه کنان ونالان. از خیمه بیرون آمد **اول**
بروایت شیخ مفید روز دوم محرم الحرام بود. که آن سلاله حضرت خیر الانام. در سنه احدی
وستین. وارد سرزمین کربلا معلی گردید. وبروایت منتخب آنحضرت در منزل خزیمه نشست
وشمشیر خود را اصلاح فرمود واین شعر را خواند **شعر** یا دهر اف لک من خلیل
کم لک بالاشراق والاصیل. من طالب وصاحب قتیل. والدهر
لا یقنع بالبدیل. وکل حی سالک سبیلی. وانما الامر الی الجلیل.
جوهری بیغما ای دنیای دون اف بر تو وآیین تو ❊ کشتن اشراف باشد شیوه دیرین تو ❊
صاحبان اصل فتنه از جهان ناکرده سیر ❊ هر گز از قتل کسی راضی نمیکردی بغیر ❊

۲

اصلاح نمودن حضرت شمشیر خود را در روز اول ورود در محرم

منتهی

بی نیاز از ملک این منزل نباشد هیچکس ❊ باز گشت کارها سوی خداوندست و بس ❊
و آنحضرت لم یزل این ابیات را مکرر فرمود تا اینکه بانوی مودب سر حلقهٔ مجلس عزا حضرت
زینب این اشعار دلخراش و بر زخمهای کهنه نمک پاش را شنید بی اختیار از خیمهٔ خود
بجانب آن مرکز دائرهٔ اکیار روانه گردید بنوعیکه دامن معجرش بر زمین کشیده میشد و چون
بآنحضرت رسید عرض کرد که یا اخی و قرة عینی لیت الموت اعدمنی الحیوة
یا خلیفة الماضین و ثمال الباقین هذا کلام من ایقن بالموت
للمؤلفه ای برادر ای عزیز نازنین ❊ کاشکی من مرده بودم پیش از این ❊ ای برادر یادگار رفتگان ❊
قوة دلهای واپس ماندگان ❊ از کلامت میشود این استماع ❊ که کنی این دار فانی را وداع ❊
و اثکلاه الیوم مات جدی محمد المصطفی و ابی علی المرتضی و امی فاطمة
الزهراء و اخی الحسن الرضا حضرت امام حسین ع رو بروی مبارک بسوی آن مخدره فرمود
و فرمودند که یا اختاه لا یذهبن بحلمک الشیطان تعزی بعزاء الله
ای خواهر دل افگار و ای ستم رسیدهٔ بی غمخوار حلم ترا شیطان نبرد بعزائیکه خداوند تقدیر
فرموده راضی باش بدرستیکه اهل آسمانها و زمین همگی میمیرند و کل شیء هالک الا
وجهه و پدر و برادرم از من بهتر بودند و وداع دار فانی نمودند و هر مسلمانی را برسول
الله صلعم و آله متابعت است حضرت زینب خاتون عرض کرد که یا اخی تقتل و انا
انظر الیک فردت غصته و ترقرقت عیناه بالدموع و زبان حال
این مقالست که ای برادر جان للمؤلفه تو کشته میشوی و دیده ام ترا نگرانست ❊

مصیبت

مصیبت تو برین جسم زار بار گرانست ❊ عزیز من چه شوی کشته عالمم من زار ❊
یقین که آه شب و نالهای روز فغانست ❊ سرشک و ناله و آه منست ای عزیز برادر ❊
یکی بهای دو دیگر بعرش رحمن است ❊ چسان ز جور تو نالم چرا ز هجر نگریم ❊
چرا ز داغ نسوزم که کار غم زده گانست ❊ زمین کرب و بلا را چگونه آه برادر ❊
که کوههای بلا ریگ این بیابانست ❊ ز زیر سایهٔ لطفت چسان کناره گزینم ❊
که حسرت چرخ بجانم چو مهر سوزانست ❊ سرشک دیدهٔ زارم نگر ز خون جگر گون ❊
که از دو دیدهٔ زارم روان چو بارانست ❊ فقالت یا اخاه ردنا الی حرم
جدنا حضرت زینب خاتون عرض نمود که ای برادر جان اکرام چنین است پس ما را بر گردان
بحرم جد ما رسول الله صلعم و آله حضرت فرمودند که چارهٔ رجوع بر من مسدود است زینب
خاتون عرض نمود که والله یا اخی لا فرحت بعدلنا ابدا قسم بخدا ای برادر که
بعد از تو ابواب سرور بر روی خود در بندم ثم انها لطمت علی وجهها و اهوت
الی جیبها فشقته و خرت مغشیة علیها پس طپانچه بر صورت
مبارک زد و دست بر گریبان خود زده چاک فرمود و غش نموده بر زمین افتاد پس حضرت
امام حسین علیه السلام برخاست و بسوی آن مخدرهٔ دو جهان آمده آب و فرمود که یا اختاه
بحقی علیک اذا انا قتلت فلا تشقی علی جیبا و لا تخمشی وجها
و لا تدعین بالویل و الثبور ثم حملها حتی ادخلها الخیمة
ای خواهر گرامی بحق من بر تو که چون من شربت شهادت نوشم جامه را در عزایم چاک نزنی

و گونهٔ مبارک را نخراشی و آواز بوا ویلاه و وا ثبوراه بلند نمائی و آن معصومه را بخیمه بر گردانید

و زبان حال آنحضرت بدین مقال مترنم بود **للمؤلفه** ؛ ای مه سرادق امامت ؛

ای بانوی عصمت طهارت ؛ ای گوهر دلفکار گریان ؛ ای سینه ز نار هجر سوزان ؛

زینهار که پیرهن مزن چاک ؛ اندر غم من بسر مکن خاک ؛ رو را مخراش ای حزینه ؛

جان تو و دختر م سکینه ؛ آواز بوا ثبور وا ویل ؛ منمای نه در نهار نه در لیل ؛

در خیمه نشین حزین و گریان ؛ بی ما بسر شک هجر باران ؛

مرتبهٔ دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

مفرج الهموم را خداوند خوانم که صدور اولیا را مخزن الهموم گردانید و منفس الغموم را
حمد سرایم که ارض جرز احباب خود را بر شحات غیوم غموم بسر منزل حیات جاوید رسانید
و طیور افئدهٔ ارباب ولا را اهداف سهام حوادث و بلایا ساخت و البان اجنحهٔ ارباب ذکر را
بحبال خشوع بر بسته و نیران خضوع بر تکمیل نقاط حقایق اوهام عقول شان پرداخت **للمؤلفه**

هر که بمقدار تحمل روان ؛ زین کرهٔ خاک شود قدسیان ؛ نارود ادات ولا العزیز ؛

قدر خود از کس مپدار تمیز ؛ آینهٔ هر که صفادار تر ؛ جلوهٔ محبوب در او بیشتر ؛

هر که ز زر خویش ببردی خلاص ؛ مهر نبوت شودش از راه اساس ؛ نالهٔ هر کس که ز ره بیشتر ؛

گشت بر اهداف دلش نیشتر ؛ هشتن نش بر فلک آید عیان ؛ مهر شود بر فلک قدسیان ؛

نیران ابتلا را اسباب وصلات حب محبوب دانم که بعد از عیب آبا انجوا را بعالم قرب خواند
خوارا بنداوت سلامت بود خوسان از حواجس مطهرش ساخت هاجر را در بوته هجران

بتکمیلش

بتکمیلش پرداخت و ستاره از سوزان نیران خوف ابی عبدالله و الصبر مراجعه زینب از
از آن بلی مبتلایش گردانید مریم را السهام اتهام در صومعهٔ صبر از حضیض عالم بشریت
بمقام عبودیتش خوانده و بندای یا مریم اقنتی لربک واسجدی
وارکعی مع الراکعین مفتخرش ساخت و آسیه را از چهار میخ
عالم ناسوت از جهات ستهٔ غبطیان رهانیده بعالم لاهوتش در آورد خدیجه را
بکلفت موت هلاک و فاطمهٔ زهرا را در دار محنت در آتشکدهٔ بیت الاحزان
نشانید ام البلا را در نیران صبر بعزای علی اکبر گریان و مادر قاسم را
بحزن گلوی فرزندش دست و پا حنا بندان زینب را گیسو پریشان زینب سو
سینه ریشان زینب را گریبان چاک زینب را بسر افشان خاک زینب سو
خراشان جبین زینب را در آه و انین زینب را سینه زنان زینب را مو
کنان زینب را مویه کنان زینب را دل پر خون سیل اشکش چون جیحون
زینب را رخ نیلی زلطمه چهره از سیلی زینب را سینه پوشان جام لبریز غم نوشان
و بعصرات هموم و غمومش در عصر تاسوعا در منجنیق امتحانش چنان عصیر فرمود
که عصارهٔ نالهٔ زارش احداث اعصار آتشبار فرمود که از شراره اش کرهٔ
خاک و خاکیان را زار زار بی حصار بچرخ نیلی حصار رسید عصر که از عصارهٔ
او عصر محشر ثانی و از ارتفاع اسمار نجار نیش عصر یوم النشور سایه بانی چگونه
زینب بنالد و خونابه جگر نبارد از یکطرف مهلهٔ اعراب و طرفی بکر و لوله

آن لشکر عاری از خیر و صواب • از یک طرف قعقعهٔ صلاح • و طرف دیگر شعف آن قوم عاری از فلاح • از یک طرف سیل اسبان • و طرف دیگر بیچیایی غاهل کوفان • از یک طرف بروق قناة و سنان • طرف دیگر لمعان سیوف و سهام شبان **للمؤلفه**

دیگرم در دل نمانده هیچ هیچ ÷ متصل پی اشک و آهم پیچ پیچ ÷
حال زینب گشته تصویر ضمیر ÷ ناله ام زآن میرود چرخ اثیر ÷
یارب این بانوی عظمی کیست کیست ÷ کیوان او پریشان بهر چیست ÷
کیست این بانو که بنده اشک ریز ÷ زعکس او بر باستبر رستخیز ÷
کیست این بانو که تصویر غم است ÷ سوز مجلس او نمی ازین یم است ÷
جامه اش نیلی چرا زنخ نیلگون ÷ از چه ره دارد سرشک نیم خون ÷
از چه ره دارد گریبان چاک چاک ÷ از چه ره ریزد بفرق خود خاک ÷
معجرش کو چادرش کو نقاب ÷ از چه ره سوزد مثال آفتاب ÷
آتش داغ که اش بگداخته ÷ جامه از بهر که نیلی ساخته ÷
ناله اش از چیست سوز چرخ پیر ÷ آه وی از چه شده گردون مسیر ÷
قد سروش از چه ره گردیده خم ÷ از چه ره بارکش ام و سرّ و غم ÷
از چه ره دارد بدل افغان و شین ÷ از چه ره و روز با شش باحسین ÷
این سؤالم تا شد از پیر خرد ÷ گفت بشکر از قلم خون میچکد ÷
گویم این بانوی عصمت را نسب ÷ بنت زهرا زینب عالی حسب ÷
نام زینب نامرا آمد نهاد ÷ عصر تاسوعا مرا آمد بیاد ÷
حال زینب آن شه علیا جناب ÷ شد چه در آن عرصهٔ پر انقلاب ÷
خامه ام از عصر نون خونبار شد ÷ از تف دل چشم آتشبار شد ÷

علم

عصر تاسوعاست زینب را غم است ÷ از غمش زنان که یقین در هم است ÷
عصر تاسوعا چه عصر حشر شد ÷ خون و اشک دیدهٔ دل عصر شد ÷
عصر تاسوعا زوال محشر است ÷ عصر محشر از عصارش کمتر است ÷
گر شد در عصر چشم چرخ خیال ÷ از چه شد گلگون جبین آسمان ÷
انجم است و نیست اندر غیب و شهود ÷ از تخوم ارض تا چرخ کبود ÷
جمله از این عصر را عصار دل ÷ سیل اشک جمله آید متصل ÷
عصر تاسوعاست آید از جگر ÷ سیل خون از وادی چشمان سر ÷
عصر تاسوعاست زینب را فغان ÷ باشد از بیشرمی کوفانیان ÷
عصر تاسوعاست زینب زار زار ÷ ناله از بی رحمی قوم شرار ÷
بشنود زینب نگردد قد چه نون ÷ یَا بْنَ اُخْتِیْ وَ اَنْتُمْ اٰمِنُوْنَ ÷

مرتبهٔ دوم از مراتب ثمانیه که آن محمل نشین غافلهٔ سلوک و بانوی سراپردهٔ عصمت مَلِکِ الملوک سراسیمه و بیتاب از خیمهٔ گردون قباب خجلی برآمده • و چراغ مهر سپهر ولایت گریان • بربالین آن مرکز دائرهٔ

امامت شتابان گردید عصر روز تاسوعا بود که شمر لعین سوار شده و برابر اصحاب
آن خورشید فلک امامت و قائم مقام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
ایستاد و قال أین بنو أختنا عبد الله وجعفر وعباس
وعثمان فقال الحسین علیه السلام أجیبوه وإن کان
فاسقاً فإنه بعض أخوالکم حضرت امام حسین علیه السلام
فرمود که اجابت شمر لعین نمائید اگرچه فاسق است زیرا که او بعضی از اخوال
شما میباشد پس این چهار برادر از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام
برآمدند و فرمودند که یا شمر چه اراده نمودی عرض کرد که یا بنی أختی أنتم آمنون
ای خواهرزادگان من شما در امانید ایشان فرمودند که خداوند لعنت کند ترا و امان
ترا آیا امر میکنی ما را که برادر و سید خود را واگذاریم و داخل شویم در طاعت ملاعین
چندی که یزید و ابن زیاد لعین باشند پس شمر لعین غضبناک بخیمه خود رجوع نمود پس عمر
سعد ندا کرد که یا خیل الله ارکبی وبالجنة ابشری پس لشکر سوار شدند
و بجانب خیمه گاه آن امام مظلوم روانه گردیدند و آنحضرت صلع در پیش روی خیمه خود

نشسته بود

نشسته بود و شمشیر خود را در پیش روی مبارک گذاشته إذ خفق برأسه علی رکبتیه
که ناگاه آنحضرت را خواب ربود حضرت زینب خاتون ع چون صدای خروش سواران
و شیهه اسبان ایشان و قعقعه سلاح داران و برق شمشیرهای ایشان را دید که
نزدیک رسیده از خیمه خود بسر منزل خیمه حضرت سید الشهداء آمد و آمد ف
قالت یا أخی أما تسمع هذه الأصوات قد اقتربت و عرض
کرد ای برادر آیا این آوازها را نمی‌شنوی که نزدیک گردیده از خواب خوش سر بردار

المؤلفه

ای برادر هل هل اعراب دون ÷ برده از دل صبر و آرام و سکون ÷ ای برادر صوت ایشان عمر ÷
آتشم افکنده بر کاخ جگر ÷ هان رسید ندا نکرده هیچ ÷ دیده یک امروز از خواب [illegible] ÷
برده صبر از تکان از سر هوا کن ÷ ساز رحمت بیدار از بیم و هراس ÷ من خیال دارم از بیداد رب ÷
الغداره را بها و زاری بیت ÷ کوه حسرتان بر ان هراس عقیل های ÷ گر شکیب صبر [illegible] ÷
ناله های دختر میر عرب ÷ برده هوش از سر از هول طرب ÷ فرفع الحسین ع

رأسه پس حضرت امام حسین ع سر مبارک را از لباس خواب بیدار برآب
بلند فرمود و قال یا أختاه إنی رأیت الساعة جدی محمداً ص
وأبی علیاً وأمی فاطمة وأخی الحسن صلع وهم یقولون
یا حسین إنک رائح إلینا عن قریب و بغیر که ای خواهر گرامی
بدرستیکه من در این ساعت جد و پدر و مادر و برادرم را در خواب دیدم که
میفرمودند که یا حسین بدرستیکه تو بزودی نزد ما فلطمت زینب

على وجهها وصاحت ونادت بالويل پس حضرت زینب خاتون
طپانچه بر صورت خود زد و ناله زار و آه آتشبارش بلند گردید بیانگ واویلاه
حضرت امام حسین علیه السلام بآن مخدره فرمود که لیس لک الویل یا اخته
مهلا لا تشمت القوم بنا اسکتی رحمک الله آواز
واویل از برای شماتت اعدا بر گرامی صدا بلند مکن که اهل کوفه و شام با
شماتت و سرزنش میکنند و میگویند که ناله زنان اهل بیت که بلند
شده است ساکت شو خداوند ترا رحمت کند **لمؤلفه وفقه الله تعالی**

چون بنالد زینب از غم زار زار ∴ چون ببارد اشک چشم ابر بهار ∴
چون بیفتند بر خاک سیاه ∴ چون بگردد دل چو لاله داغ دار ∴
ناله واویل از کاخ جگر ∴ چون ببارد آن بغمهای شهریار ∴
آه وا ویلش چه اشک دیدگانش ∴ بلی برای چشم قطرهای در قطار ∴
اشک زارش سیل سان اندر سرشک ∴ آه آتشبارش تا نیلی حصار ∴
چون حسینی بی پرواز دست دی ∴ چون بنالد آن غریب بی تبار ∴

مرتبه سوم

مرتبه سوم در شب عاشورا روایت علی بن الحسین ع

بسم الله الرحمن الرحیم

مکنونی را برستم که بحلی و فتق عقده خورشید گریبان جامه صباح را چاک
و مسکینی را بر عهده الستش هستم که بر تق و رتق خیوط سود لباس ظلمانی مسا را

برطوبت

برطوبت سهم چنان تلطیف فرموده که اوهام عقول بلسان حال آیین تلقاک اذا
تهواک گویند شمس و قمر را چون مشعل کمر سوزان و دو آن در کرانیده
که ذلک تقدیر عزیز علیم در حجیم و نعیم از برای سعید و لئیم جلوه ظهور فرموده صبح را نورانی
شام را ظلمانی صبح را فواره نور شام را ظلمانی و رواج و دیگر صبح را او عیبه
سرور شام عیبه مهجور صبح را نورافشان شام را گیسو پریشان فالق الاصباح
وجعل اللیل سکنا والشمس والقمر حسبانا ذلک تقدیر
العزیز العلیم **لمؤلفه** شام از اندوه دل اعداء ∴ صبح و مصباح گلستان نزار ∴
وصف صبح چه نبود در نظر ∴ شام زده تیر غمم بر جگر ∴ شام غمی روز مرا شام گه ∴
زهر الم شام مرا کام کرد ∴ هیچ ندانی که مرادم ز شام ∴ شام چه روز زینب که آرام کلام ∴
شام نهم لیله عاشوره آن ∴ آنکه در آن لیله زنان در فغان ∴ گاه خروشان و گهی نوحه گر ∴
گاه ز غم سینه زنان و گه سر ∴ گاه پریشان بسران گیسوان ∴ جامه بر چاک گهی نوحه خوان ∴
گسستید آن نوحه ز ایمان [illegible] ∴ اهل حرم بسته خوبان حسین ∴ گویم از احوال یکی آن زنان ∴
تا زنم آذر بهمه کن فکان ∴ گوییت آن کیست بیا راز بصر ∴ زینب آن زینب خونین جگر ∴
آنکه ز آه حزین [illegible] ∴ گریه و ناله و دلش چشمه زار ∴ گاه گریبان زده چاک و حزین ∴
گاه خراشیده بناخن جبین ∴ آنکه چه بشنید ز بند و شتین ∴ مو عظم مهر ولایت حسین ∴
در شب عاشوره جهان تار زار ∴ گشت سراسیمه بروان اشکبار ∴ حال سر و حال زینب دردناک ∴
ناله و افغان [illegible] چاک ∴ سوی حسین شد [illegible] ∴ سیل جگر [illegible] روان از [illegible] ∴

مرتبهٔ سوم از مراتب ثمانیه که آن مهر سپهر عصمت و بانوی حجابات طهارت
که سراسیمه و بی اختیار با ناله های زار آن شب از خیمه بیرون آمد شب عاشورا بود **لمؤلفه**

گویمت وصف آن شب ای عزیز ÷ بشنو و از دیده خونابه بریز ÷
آن شبی بود که ز غم برده بهیج ÷ از صف محشر گرفته صد خراج ÷
محشر عقبی ز عکس آن شب است ÷ ز آتش آن شب جحیم اندر تب است ÷
ز آتش آن شب جهان در انقلاب ÷ جملهٔ ذرات و هم از شیخ و شاب ÷
از غم آن شب جهان خونبار شد ÷ مهر و ماه و چرخ و انجم تار شد ÷
لالهٔ هر دل از آن شب داغدار ÷ شمع سان سوزان گهی و اشکبار ÷
شرح آن شب آنچه بر خاطر رسید ÷ گویمت بشنو ز ارشاد مفید ÷

در اضطراب بود
هیچ و شیخ و شاب

شب عاشورا بود که بروایت شیخ مفید ره از مولانا علی بن الحسین ع مرویست که آنحضرت فرمود که من نشسته بودم
در آن شبی که پدر بزرگوارم در صبح آن شهید میشد و عندی عمتی زینب تمرضنی و در نزد
من عمه ام زینب خاتون بود که پرستاری من میکرد و من مریض بودم ناگاه پدر بزرگوارم کناره
فرمود در خیمهٔ که جهت او بود و جون آزاد کردهٔ ابی ذر غفاری در نزد او بود و هو یعالج و
سیفه و یصلحه و ابی یقول **شعر** یا دهر اف لك من خلیل ÷ آن ابیات
سابقه را خواند و مکرر کرد تا اینکه من فهم آنها را نمودم و دانستم که مقصود آنحضرت چیست
بس گریه در گلویم گره شد و خود را ضبط نمودم و ساکت بودم و دانستم که ان البلاء
قد نزل و اما عمتی فانها سمعت ما سمعت و هی امرأة و من شأن

النساء

النساء الرقة و الجزعة و اما عمه ام زینب خاتون چون شنید آن ابیات را که من
شنیده بودم و او ضعیفه بود و از شأن زنان است رقت قلوب و جزع کردن فلم تملك
نفسها یعنی نتوانست خود را ضبط فرمودن ان وثبت تجر ثوبها و هی حاسرة
حتی انتهت الیه سراسیمه برخواست و دامن جامه اش بر زمین کشیده میشد و با سر
برهنه از خیمه بیرون رفت تا اینکه خود را به پدرم رسانید و قالت واثکلاه الیکن کان
یعنی ای کاش مرده بودم و موت پدر و مادر و برادر الیوم از برای من جدید است ای خلیفهٔ
گذشتگان و ملجأ و پناه باز ماندگان فنظر الیها الحسین ع فقال لها
یا اختیه لا یذهبن حلمك الشیطان یعنی پدرم نظر بسوی عمه ام کرد و فرمود
که ای خواهر گرامی حلم ترا دیو رجیم غارت ننماید و ترقرقت عیناه بالدموع و
دیده های حق بینش پر از اشک نمود و فرمود که ای خواهر گرامی اگر مرا بحال خود میگذاشتند
خود را بمهلکه نمی افکندم **لمؤلفه عفی الله تعالی** دید چون خواهر آن شاه شور و شین ÷

در حالت

گفت کای شاه مظلومان حسین ÷ از دو دیده سیل خون جاری نمود ÷ پرده از راز نهانی برگشود ÷
مرغ جان گفت آن فقیه الله از شوق بود ÷ بر هوای وصل آن شکر ذوق بود ÷ آرزو آن بر هوای کوی یار ÷
ناله عاشق بهجر ابر نوبهار ÷ عهد سابق بر دل آن شه خلید ÷ برنظر ناورد بیداد یزید ÷
گفت بر عهد ازل هستم مکین ÷ این سر و این خنجر شمر لعین ÷ که من ام شهد شهادت را ذوق ÷
نالم از قرب وصال از شوق شوق ÷ چون کند بلبل هوای گلستان ÷ در قفس نالد بصد راز و فغان ÷
مژدهٔ وصل گلی آید بگوش ÷ چون نزارد عاشق بر لقم خموش ÷ شاهدین را مژدهٔ وصل حبیب ÷

بود همچون وصل گل بر عندلیب ؛ زآن سبب نالید هردم زار زار ؛ چون هزار اندر گلستان بهار ؛
طایری کو فوق عرش تنگ بین ؛ در قفس تا کی بماند در زمین ؛ آشیان قدسی چنینش یاد آورد ؛
ما سوی از ناله فریاد آورد ؛ عاشق مهجور ماند بی ناله کو ؛ این مقام اندر بیان خامه کو ؛
دیده ام خونبار دل برگ ره وداد ؛ از غم غم خون بکر آه از نهاد ؛ بر اشارتهای این بیان رو واگذار ؛

خامه از جان بیکی دارد علاو

شرح کن احوال زینب زار زار ؛ پس زینب خاتون عرض کرد که ای برادر این چه سخن دل را بدرد
می آورد که تو از ناعلاجی تن بمرگ در داده ؛ پس دستهای خود را بلند کرد و گلگونه خود را خراشید
و مقنعه از سر کشید و گریبان طاقت چاک زد و غش کرده بیهوش افتاد ؛ فقام
الحسین ع فصبّ علی وجهها الماء ؛ پس امام غریب بر خواست و آب
طلبید و بر روی خواهر گرامی پاشید للمؤلفه بر آتش عشق آب حسرت چه کند ؛
در خاک بلا هوای کربت چکند ؛ زینب بغم حسین در کرب و بلا ؛ جز ناله زار و امصیبت چکند ؛
پس فرمود ای خواهر از خدا بترسی و بقضای الهی راضی باشی و بدانکه همه اهل زمین شربت ناگوار
مرگ را می نوشند و اهل آسمانها باقی نمانند و پدر و مادر و برادر من شهید شدند و همه
از من بهتر بودند و حضرت رسول صلعم که اشرف خلایق بود در دنیا نماند و باقی وجه الله است
که بقدرت خود خلق خلایق فرموده و بعث موجودات فرماید و بسیاری از مواعظ شافیه
و نصایح کافیه برای آن غم نصیب وادی کربت و یکه تاز میدان حسرت بیان فرمود ؛
آه آه وا مصیبتاه پس وصیت فرمود که یا اختاه انی اقسمت علیک فابری
قسمی ای خواهر گرامی تو را بخدا قسم میدهم و قسم داده مرا معمول دار ای خواهر چون من شهید

شوم

احوال زینب حزین

مرتبه چهارم در احوال [illegible] بیرون آمدن حضرت
در وقت [illegible] کردن [illegible]
روایت [illegible]

شوم لا تشقی علی جیبا ولا تخمشی علی وجها ولا تدعی علی بالویل
والثبور زینهار که در عزای من گریبان چاک نزنی و روی مبارک نخراشی و واویلا نگوئی
پس آنحضرت را بخیمه من برگردانید و در برابر نشانید مرتبه چهارم بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible] ابطال و قبضه احمد نامی که صلوة ظهر را ظهیر اظهار فرموده که از تحمل انتقال آن ذرّ از زخم و مدت [illegible] امام و نفخه
ستاره [illegible] که ظاهر عاشورا را بجهت تفریق نور از ظلمت با نجحال عیسی ع تمام گردانید صلوة
فجر را [illegible] امام طاهرین در افق مغرب وا داشت و مأمومین خلف آن امام رجال آنکه
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة را بر پا داشت للمؤلفه
ظهر [illegible] روز عاشوراست این ؛ روز [illegible] طاهرات این ؛ سینه [illegible] سینه سرور حسین ؛
بنگر چون [illegible] نور است این ؛ عقل [illegible] روز عزاست ؛ عشق [illegible] عید نور است این ؛
[illegible] نظر [illegible] و گفت ؛ جرم [illegible] عاشوراست این ؛ از زینب [illegible] علی [illegible] حسین ؛
بنگر که چگونه زار و رنجور است این ؛ کریم [illegible] خواهر ؛ این طفل یتیم [illegible] است این ؛
[illegible] شام و کوفه [illegible] ؛ بر دیده من [illegible] منظور است این ؛ و مجلس را خواتم که آن امام را الی صلوة
داخل کردانید [illegible] و آنچنین گویند که [illegible] زنان چند حضرت که با کیسوان پریشان و دیده
خونبار [illegible] آه [illegible] بود [illegible] للمؤلفه [illegible] آن [illegible] ؛
اهل بیت [illegible] ؛ کیسه [illegible] زینب [illegible] ؛ دختران [illegible] ؛ دیگر [illegible] حسین ؛
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] کشف الوجوه ؛
شاه دین [illegible] خوان ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] منصب است ؛

عصمت کبری جناب زینب سلام الله علیها تربت چهارم از مراتب ثلاثه که آنهم کردن عزا با سر و پای برهنه بی اختیار
و نوحه سرا از آنفی کردن خیمه تا بان و از مجره دیدگان منهمر اشک ریزان گردیده وقت زوال ظهر
روز عاشورا بود که ابوثمامه صیداوی عرض کرد که یا اباعبدالله نفسی لنفسک الفداء
هؤلاء اقتربوا منک ولا والله لا تقتل حتی اقتل دونک ای مولای من
این قوم خدانشناس نزدیک شده اند بغلبه نمودن تو و الله تو کشته نخواهی شد تا اینکه من کشته گردم
و لکن دوست دارم که خداوند را ملاقات کنم در حالتیکه این نماز را با شما خوانده باشم فرفع
الحسین علیه السلام رأسه الی السماء پس حضرت امام حسین علیه السلام سر مبارک را بسوی آسمان بلند نمود
و فرمود که ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین نعم هذا اول وقتها
نماز را بخاطر ما آوردی خداوند ترا از جمله نمازگذارندگان بگرداند آری این اول وقت نماز است لمؤلفه
مژده ام دادی بوصل حضرت شاه ❊ سازدت حق در دو عالم سرفراز ❊ هان زمان وصل جانان در رسید ❊
مرغ روحم ز آشیان تن پرید ❊ راحت آمد بر تن و جان حزین ❊ بر وصال حضرت جان آفرین ❊
بر وصال حضرت سرباز رو است ❊ وصل وصل عاشقان کربلاست ❊ روی بر اصحاب و گفت حاضر
کرده نمودی بسوی کعبه رو ❊ پس آنحضرت گفت اذان و اقامه فرمود از عمر سعد خواهش کرد
حصین بن نمیر جواب ناصواب گفت و حبیب بن مظاهر رضوان الله علیه مشغول محاربه آن عمر
طینت یزید فطرت گردید بمحاربه مشغول تا شربت شهادت نوشید پس حضرت امام حسین علیه السلام
بزهیر بن القین و سعید بن عبدالله الحنفی فرمود که تقدما امامی حتی اصلی الظهر
یعنی پیش روی من بایستید تا اینکه نماز ظهر را ادا نمایم پس آن دو سعادتمند پیش روی آنحضرت

ایستادند

ایستادند و هر تیری که از مخالفان بجانب آنحضرت ایشان میآمد سعید بن عبدالله بجان
خود میخرید تا اینکه از کثرت جراحات بر زمین افتاد و میگفت که اللهم العنهم
لعن عاد و ثمود اللهم ابلغ نبیک السلام و ابلغه ما لقیت
من الم الجراح فانی اردت بذلک نصرة ذریة نبیک پس روحش
بریاض عالم قدس پرواز نمود و سیزده زخم تیر در جسدش قرار گرفته بود غیر از
جراحات نیزه و زخمهای شمشیر پس زهیر بن القین بمیدان آمد و مشغول محاربه
گردید و چون آنحضرت از نماز خوف فارغ شد قوم را بر قتال آن لشکر خونخوار
تحریص فرمود ثم صاح بالحرم اخرجن پس آواز داد بر پرده گیان سرادق
عصمت و مخدرات حجابات طهارت که بیرون بیائید از خیمه ها پس فخرجن
مکشفات الوجوه مهتکات الشعور پس بیرون آمدند با چادر
و معجر و با موهای پریشان لمؤلفه وفقه الله تعالی آمدند از خیمه گه جدت شتاب ❊
آفتاب چند لیکن بی حجاب ❊ رو خراشان مو پریشان سر زنان ❊ نوحه گر گریان و بر سینه زنان ❊
سیل اشک از دیده تا بر سمک ❊ آه از سینه تا بر فلک ❊ هر زنی سوزان و هم گریان زار ❊
همچو شمع از آتش زنده دار ❊ خاک گل گوید ز تشکر [illegible] ❊ [illegible] ❊
بر زبان هر یک با از حزین ❊ انصرونا یا حماة المسلمین ❊ آن زنان یکسر میگفتند
که یا معاشر المسلمین و یا عصبة الموحدین اتقوا الله
فی ذریة نبیکم و حاموا عنهم پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که یا قنبر

التنزیل وحملة القرآن حاموا عن هؤلاء الحرم ای امت پیغمبر آخر
الزمان هین وای حملهٔ قرآن حمایت نمائید ذریه و حریم پیغمبر خود را از دیار این بیکسان دیار
غربت و مبتلایان فلاة کربت معاف ندارید لمؤلفه وفقه الله تعالی
سیل اشک از دیدهٔ اصحاب زار ✤ گشت جاری همچو نیسان بهار ✤ ناله از هر دل واز هر سینه آه ✤
سر زد چون در گلستان از هزار ✤ در فغان هر یک از اصحاب حسین ✤ آمده بگریست بی زار زار ✤
کاروان غم بر گردون رسید ✤ منتقل چون آه زینب در قطار ✤ گشت لرزان در فلک خیل ملک ✤
از غم آن دو هی بی یار و تبار ✤ وقالوا والله ما یصل الیک والیهم سوء
وفینا عرق یخفق اصحاب عرض کردند که قسم بخدا که بایشان و بشما هیچ بدی نمیرسد مادامیکه
رگی جنبنده در اعضای ما هست حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که جزاکم الله
عنا خیرا وابشروا بالجنة والقدوم علی جدی محمد المصطفی
وابی علی المرتضی وامی فاطمة الزهراء واخی الحسن صلعم وجعفر
الطیار والشهداء الذین قتلوا مع جدی رسول الله صلعم وابی
علی المرتضی وکلهم مشتاقون الینا مؤلف گوید اگرچه در این حضرت
غم گدازان هوش پرواز تصریح باسم زینب خاتون نشده لکن از فرمودن حضرت سید الشهدا
به بیرون آمدن اهل حرم از خیمگاه ظهور دارد برای مطلب زیرا که سر خیل عزاداران
از نسوان و بنات و خواهران آنحضرت آن مخدره بوده پس در ظهر نیست که اول کسیکه سر
برهنه و گیسو گشوده پا برهنه از خیمه برآمده باشد آن مخدره بوده امتثالا لامر الامام ع

زیرا که

احوال زینب خاتون

در بر آمدن زینب خاتون از برای آوردن نعش علی اکبر ع

١٤٨

زیرا که آن مظلومه را طوع بامر برادر [illegible] حضرت امام حسین علیه السلام **مرتبهٔ پنجم**

بسم الله الرحمن الرحیم

مجتبی استدعا مینمایم که از عادت [illegible] احسان [illegible] در جرگهٔ احمد سلام [illegible]
واسکات در اقاله خطایای مستغفرین [illegible] گیسو پریشانی را بجهة اصلاح
امور پریشان روزگاران پریشانی گیسوان [illegible] از عشق سالار
بناله حسینیه بعراق مخالف رسانید که چگونه بزرگان [illegible] او
از پریشانی آن گیسوان ناموسیان سینه ریشان چه وقتیا [illegible] مشغول پریشان ملکوتیان
واولوا الافئده در راه پریشه حیران واولوا الالباب از آن پریشانی قفس وار در زیران حسرت
بریان ولاهوتیان در مقام حقایق چون شقایق نعمان بسینه داغ وبا چهرهٔ گلگون
خونابه فشان لمؤلفه وفقه الله تعالی شد آن گیسو پریشان شد پریشان روزگار ✤
منتقل زان شش جهت چون غنچهٔ دلتنگ دار ✤ یا رب این گیسو پریشان کیست کز افغان او ✤
نوحه گر شد هم ذرات این نیلی حصار ✤ کیست این گیسو پریشان کز غمش نالد چنین ✤
لشکر کوفی و شامی و مرکبان زار زار ✤ کیست این گیسو پریشان کز پریشانی او ✤
گیسوان حور را شد پریشان چون غبار ✤ کیست این گیسو پریشان کز سرشکش منتشر ✤
انجمن از چشم ملک اوراق انجم بیقرار ✤ زان که هم کیست این گیسو پریشان حزین ✤
زینب است او دختر امیر المومنین ✤ او است آن خورشید تابان کز حجاب خیمگاه ✤
بهر جان آمد بیرون با ناله و فریاد و قرین ✤ دیده تا نعش علی اکبر ز غم سیماب سان ✤

در تزلزل شد هم اعضای آن در ثمین ÷ نالهای بجیباه و دیگر با نور عیان ÷
خواست از سید آرد قلب آن دلفگار حزین ÷ ناله‌اش آید بگوش از برش چنین کوه خموش ÷
دود آهم چون مسیح از آن شده گردون نشین ÷ مرتبهٔ پنجم از مراتب شجاعتیه که آن گوهر سید خیمگان فلک ولایت
سر سپهر ولی اختیار از بالای حسرت از افق خیمه طلوع فرموده قصد آن بود که حضرت امام حسین علیه السلام علی اکبر را بخیمگاه آورد
و اجمال این مقال آنکه چون آن مهر سپهر شهود در آن نواحی خونخوار از ضرب آن گروه بکارزار از کثرت جراحات وا مانده و تشنهای
مبارک را بگردن اسب سعادت خود درآورده اسب آن بورش لشکر اعدا کشید پس آن قوم اشرار از اعضای آن جگرگوشه
حیدر کرار را بشمشیر خونخوار پاره پاره کردند چنانچه روح آن طایر قدسی آشیان از سینهٔ آن مهر منیر فلک الافلاک بقعهٔ اعلا
رسید قال یا ابتاه هذا جدی رسول الله صلی الله علیه وآله قد سقانی بکاسه الاوفی
شربة لا اظمأ بعدها ابدا فرمود برادر گرامی پدر بزرگوار این است جدم علیه السلام محمد رسول الله
که مرا سیراب نمود بجامی که بعد از آن میدان آن هرگز تشنگی نخواهم یافت در میفرماید جد من که یا حسین
العجل العجل بدرستیکه جام دیگری در نزد من هست از برای تو میدان تو در این ساعت **لمؤلفه**

وصف آن جام لبالب از شراب ÷ شد علی اکبر از آن کامیاب ÷ کو همت یک شمه‌ای مرد حال ÷
بود از تسنیم آن آب زلال ÷ جاری از گلزار جمال ذوالجلال ÷ جام جان ساقی جنان احمدی ÷
بود آن جام جنان مال مال ÷ ز آب حیوان حیات لایزال ÷ ما که فیض کوثر ز حق داور است ÷
او سزاوار حسین را اکبر است ÷ تشنه کامان ولا را همچنین ÷ میکند سیراب رب العالمین ÷

چون حضرت امام حسین علیه السلام نالهٔ علی اکبر را شنید بدو ابنجام سوار گشته و قوم اشرار را آن
وارث حیدر کرار متفرق ساخت و با آواز بلند آن نور دیدهٔ اخیار را آواز داد و ناله

واه سرد

واه سرد از جگر و دل پر درد برکشید پس پرده گیان سرادق عزت و جلال آواز بناله
و اندوه و ملال بلند کردند حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که ای رسید حال فان البکاء
امامکن بس بدرستیکه گریستن بسیار در پیش است و مراد حضرت از این کلام اشاره بشهادت
خود بود پس آنحضرت سر آن مهر سپهر اقتدار را برداشته بر کنار خود گرفت و خون از روی گلگون
آن نور دیده پاک میکرد و میفرمود که یا بنی قتلوک ما اجراهم علی الرحمن و علی
انتهاک حرم رسول الله قتل الله قوما قتلوک یا بنی فانهملت
عیناه بالدموع ثم قال علی الدنیا بعدک العفا **فرد**

کشتند کوفیان خلقی را که اکنون ÷ پشت فلک از غمش هست نیلگون ÷

ای فرزند عزیز وای نور دیده با تمیز کشتند ترا چگونه جرأت داشتند این گروه غافلین
بر حضرت حق و بر انتهاک حرم رسول الله صلی الله علیه وآله جدا لعنت کنند کافران ترا ای میوهٔ دل من پس
دیدگان حق بین آن جگرگوشهٔ سید المرسلین پر از اشک کرده پس فرمود که خاک بر سر زندگانی
دنیا باد بعد از تو و بزبان حال آنحضرت **لمؤلفه** در عزایت لوز چشمان ترم ÷
دیده ام پر خون و خم شد پیکرم ÷ نور چشم دیدگان را باز گیر ÷ بیکدم بابا بگه مجنون راز گیر ÷
دیده بگشا بین پدر با شور شین ÷ بین جگرگون اشک چشمان حسین ÷ بین پدر را قد خمیده بی پناه ÷
اشک گاه بر آسمانها تا بماه ÷ شد ز افغان حسین در انقلاب ÷ جمله ذرات جهان در پیچ و تاب ÷
مهر سوزان ماه لرزان چرخ پیر ÷ تا که در خاک غلتان از ضمیر ÷ اکبر در ملک خاطر داور است ÷
ناله کرده حسین و اکبر است ÷ حمید بن مسلم میگوید فکانی انظر الی امرأة خرجت

مسرعة كأنها الشمس الطالعة تنادي بالويل والثبور و
تقول يا حبيباه يا ثمرة فؤاداه يا نور عيناه . گویا که من نظر نجم
بودن زنی که سراسیمه از خیمه گاه برآمد و بسرعت بنعش جسد علی اکبر رسید و دید و گویا که آن نور
جمالش مانند آفتاب تابان و ماه سپهری در خشان بود و فریاد و واویلاه و وا ثبوراه می نمود
و ناله یا حبیباه و یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه می نمود **لمؤلفه وفقه الله**

برآمد از افق خیمه گاه مهر منیر ❊ ز آه با سر و پای برهنه در زنجیر ❊
بدست سینه زنان دلبر پریشان مو ❊ بوای و ویل فغان اهچو ناله شبگیر ❊
بذکر داغ علی اکبر بناله و وای حسین ❊ کشود لب چه هزار بدام اهجر اسیر ❊
که نور عین و جگر گوشه ام علی اکبر ❊ مگر شهید شد از تیر و نیزه و شمشیر ❊
فلک امان ز فغانت بکوفیان امدست ❊ شدست و داغ نهالی مرا فؤاد و ضمیر ❊
چسان ز درد ننالم چرا ز داغ نسوزم ❊ که آیدم بجگر هر دمی هزاران تیر ❊
فلک چه زینب زار بوادی محنت و درد ❊ ندانستی تو مگر تا نشینی بسر بر ❊
سر بر در و دستم تکیه گاه زینب شد ❊ بیوم فزع چه توان گو حکمتی تکثیر ❊
حسین و زینب و عباس و اکبر و کلثوم ❊ شدند گرم خریدار غم قلیل و کثیر ❊
شهادت از طرفی و اسیری از طرفی ❊ بذر بصفحه دل انتقام شد تصویر ❊
در آن دمیکه حسین عرض کرد کی یا رب ❊ فدات خواهر و سر تحفه الفقیر حقیر ❊
قبول جام شهادت چه از ازل بر خواست ❊ قدر چگونه توان دست با غل و زنجیر ❊

تقریر

شنید

بگز

۱۸۰

بگز زر دار صبوری که من نداری گردی ❊ نباید کی خلاف صورت دیگر بضمیر ❊ مجملا حمیده میگوید که سؤال نمودم کرانی
زن غمزده کیست گفتند زینب خاتون دختر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
وجاءت وانكبت عليه ، حالت زار و آه سینه افکار آمد و بر روی
جسد پاره پاره علی اکبر افتاد و ناله کردن سیر نمی . دل ساکنان صوامع
ملکوت را بدرد آورد . **لمؤلفه** ز آه آتش بارش مهر آمد بجوش ❊
ماه از افغان زارش در خروش ❊ اشک انجم ریخت از چشم فلک ❊
هر ملک از ناله وی شد زهوش ❊ ساکنان بزم قدس از آه وی ❊
سر زنان بر ناله وی داده گوش ❊ هر که بود اندر سموات علا ❊
شد ز خون دل عذارش لاله پوش ❊ آه و آه از ناله زینب اماں ❊
از لسان خامه ام آید بگوش ❊ هر که از هر شی ثابت داند حال وی ❊
کی سزاوارست بنشیند خموش ❊ هان مشو غافل در این دار غرور ❊
این ساقی باینت کوی می فروش ❊ فجاء الحسين عليه السلام
فاخذ بيدها فردها الى الفسطاط یعنی حضرت امام حسین
علیه السلام آمد و دست آن مخدره محترمه را گرفت و او را بسوی خیمه برگرداند
لمؤلفه وفقه الله تعالی
چسان که خیمه نشیند بگو تو زینب زار ❊ چسان ز درد ننالد چه مرغ بیقرار ❊
چگونه صبر نماید ز داغ اکبر خویش ❊ که روز در نظرش گشته است چون شب تار ❊

پس حضرت امام حسین علیه السلام روی بجوانان خود نموده فرمود که اِحمِلوا

اَخاکُم تَحمِلونه مِن مَصرَعِه بیایید و برادر خود را بردارید پس جوانان

آن حضرت جسد مطهّر علی اکبر را برداشتند و آوردند حَتّی وَضَعوه عِند

الفُسطاطِ الّذی کانوا یُقاتِلونَ اَمامَه یعنی تا اینکه گذاردند در نزد

خیمهٔ که پیش روی آن خیمه جنگ می‌نمودند و بروایت ابی الفرج علی اکبر اول کشته

شده ایست از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام **مؤلف گوید**

مستفاد ازاین روایت آنستکه حضرت زینب سراسیمه بمیدان گاهی که حضرت علی

اکبر افتاده بود آمد و بعد از نالهٔ آن معصومه حضرت امام حسین علیه السلام

اورا آورد بخیمگاه و بعد از آن نعش آن مظلوم را بخیمهٔ جنگ رسانید **لمؤلفه**

نالهٔ زینب رسد هر زمان ❊ کو کشی دل از تن رودم روح جان ❊

جان بجسمان بر جسد آرد قرار ❊ نالهٔ وی می برد از سر روان ❊

رفت ز گلزار حسین اکبرے ❊ بلبل بیدل چه کند در خزان ❊

می رود و می برد از ناله اش ❊ هر نفسی ز سر روح ز تن هم روان ❊

می چکد و می رودم هر دمے ❊ خون ز رخ علی آه بهفت آسمان ❊

مرتبهٔ ششم

مرتبهٔ ششم در شهادت حضرت عبدالله ابن الحسن علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

معبودی را سزاوار عبادت دانم که عباد خود را بمجاهدهٔ نفس و مال بمقام عز

اجلال

اجلال خوانند و مقصودی لایق حمد و طاعت خوانم که صغار و کبار را به

سر منزل نجات و منتهای درجهٔ آمال رسانند عیسی را در صباوت بمقام

اولوا العزم برآورد و بندای اِنّی عَبدُ اللهِ و آتانِیَ الکِتابَ وَ جَعَلَنی

نَبِیّاً مفتخر ساخت یحیی را در خورد سالی بتحیات جاوید خوانده و در

سلک مرسلین بندای یا یَحیی خُذِ الکِتابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَیناهُ

الحُکمَ صَبِیّاً بسر افرازیش پرداخت محمد صلی الله علیه و آله را

در طفولیت صادق و امیر المؤمنین علیه السلام را بعد از ترک بکتب سماوی ناطق

حسن علیه السلام را در کودکی قسیم محنت و ابراهیم بن محمد صلی الله علیه و آله را

در ایام فطام بفدای حسین و حسین علیه السلام را در ایام رضاع فدا راقت

ساخت قاسم بن الحسن علیه السلام را در زمان غیر مراهق سقی از رحیق مختوم

شهادت تشنی گردانید و علی اصغر را از معین سهام کاسی از تسنیم سر بر زنی نبشانید

و عبدالله بن الحسن علیه السلام را از جام جهان نمای شهادت که مصقول زنگار

غدر حیات جاوید بود که در بوستان جبل جبلت فتنکاه جابر بسیوف اعدا گرد

از پیکر و بسهام قوم بیوفا از خنجر بیداد گل فامش را در صحرای دامن

حسینی چون دامنهٔ جبال لاله زار و از شقایق پیکان آبدار خوابات و از

داغش قلوب اهل بیت داغ دار و عمهای گرامیش در بحر غمش غریق و در

آتشکدهٔ نار حرقتش حریق و چون ابر نیسان اشک بهار زار زار گردانید

لمؤلفه وفقه الله تعالی مو پریشان کو از غم پریشان ✤ عمه‌هایش از غمش بر سر زنان ✤
خواهران هر یکی چو لاله داغدار ✤ از غمش گریان چو در گلبن هزار ✤ خاصه آن عمه که از غم در تب است ✤
نام نام آورش زینب زینب است ✤ چون شنیدش کز فرس گشته نگون ✤ مهر گردون سینه گشته غرق خون ✤
ناله کرد و در هراس دختران ✤ کرد ماتم آور و جمله خواهران ✤ چون رسید وقت بعد این از شاه دین ✤
کاین چنین گمان کرد آن بنت قرین ✤ بود در این حال آن فخر زنان ✤ گفت عبدالله بفغان گرد آن ✤
چشم خود شد زینب عالی نسب ✤ ناله کرد او با بکای عرب ✤ حافظت او از دو دیده خون چکاند ✤
شد پر از خون روی عبدالله رساند ✤ دید تا آن حال را با شور و شین ✤ سرور سالار مظلومان حسین ✤
قال یا اختاه زینب احبسیه ✤ مهر گردون علامت او جبیه ✤ مرنبجه شده او از مراتب نجابیه ✤
کو آن بدر فلک حیاء . و خورشید سپهر وفا . که سراسیمه از خیمه‌گاه . بجانب قتلگاه .
روان گردید . در وقت شهادت عبدالله بن الحسن علیه السلام بود بروایت عوالم العلوم
در وقتیکه آن حضرت از کثرت جراحات ضعف بهم رسانید پس ساعتی توقف فرمود پس
ناگاه از لشکر مخالف سنگی بجبهه نورانی آن مهر سما رسید و آمد و آن حضرت جامه خود را
گرفت که خون را از روی خود پاک کند که ناگاه تیر زهرآلودی را بجانب آن حضرت افکندند که آن
تیر سه شعبه داشت و بر سینه بی کینه آن مظلوم آمد و در بعضی از روایات است که بقلب منیر آن
فلک امامت نشست . فقال الحسین ع بسم الله وبالله وعلی ملة
رسول الله ص و سر مبارک بسوی آسمان بلند کرد و فرمود که اللهم انک تعلم
انهم یقتلون رجلا لیس علی وجه الارض ابن نبی غیری

بار خدایا

بار خدایا تو عالمی که این گروه . بکار میکشند کسی را که غیر از او بر روی زمین فرزند پیغمبری نیست
اخذ السهم فاخرجه من قفاه . پس آن تیر را گرفت و از پس سر مبارک بیرون
آورد و خون مانند ناودان جاری گردید و دست مبارک را بر آن جراحت گذارد و چون
پر از خون گردید بجانب آسمان افکند و قطره‌ای از آن خون برنگشت و این سرخی در آسمان
از آن روز ظاهر گردید و دفعه ثانی نیز دست مبارک را پر از خون کرده و سر و ریش مبارک را
بآن خون آلوده گردانید . و قال هکذا اکون حتی القی جدی رسول الله ص
و فرمود که بدین حال جد بزرگوار خود را ملاقات خواهم نمود که با خون خود خضاب نموده‌ام و میگویم که
یا رسول الله کشت مرا فلان و فلان لمؤلفه شیعه بنگر بر وضوی شاه دین ✤
کرده از خون جگر رنگین جبین ✤ تا شد آن شه را جبین رنگین ز خون ✤
از خجالت شد فلک در بحر خون ✤ زان جهت چرخ بنگر سر نگون ✤
از غم آن شاه در دریای خون ✤ ار چه بارم از بصر خون جگر ✤
میرسد بر خاطرم رمزی دیگر ✤ شستن از خون جبین از بهر آن ✤
است تجدید وضوی عارفان ✤ این وضو بر عارف آمد فرض عین ✤
نیست لایق جز شاه دین حسین ✤ تا که گوید بر جناب کردگار ✤
بر وفای عهد سر کردم نثار ✤ بنگر از خون دلم رنگین جبین ✤
کن وفا بر وعده رب العالمین ✤ پس آن ستوده حق داور . و جگر گوشه
حضرت خیر البشر . از قتال آن گروه ستمگر کافر . ضعف بهم رسانید در مقام خود توقف

فرمود و هر نا کس از آن سنگین دلان که بود آن نور دیده خاتم پیغمبران مى آمد چون آنحضرترا
بدا کلمات مشتمله مى میکرد برمیکشت اینکه چرا امرزاده کرا و اما مالک بن نسیر میکفتند لعنه الله
بنزد آن غریب وحید آمد و دهان آن تبار رش بسیار طلا زنند و شمشیری بر خضرتش بر فرق فرزند
سالار آن مهر سپهر دائره ایجاد زد که عمامه آنحضرت پر از خون کردید آنحضرت فرمود که
باین دست نخوری و نیاشامى و حشرک الله مع الظالمین و حضرت برابی او سر
افکند و کلاهى بر سر کذاشت و عمامه بر آن بست و تیر آه نفرین از کمان کلمه آنحضرت
رها نکشته بهدف اجابت رسید مجملا بروایت مفید علیه الرحمه آن قوم اشرار قدرى صبر نموده
بسوى عود بسوى آنحضرت نمودند و بر آن مظلوم احاطه کردند و عبد الله بن الحسن ع چون احوال آنحضرترا
دید از خیمکاه زنان شتابان بجانب آن سید والى جان دوان روان کردید و چون
بنزدیک آنحضرت سید زینب خاتون مطلع شده سراسیمه از خیمه بیرون آمده خودرا بآن
طفل رسانید که اورا باز بدنکاهدارد حضرت امام حسین ع بر آن احوال نظر فرمود فقال
احبسیه یا اختى اى خواهر کرامى اورا نکاهدار آن طفل مظلوم از رجوع ابا نموده فرمود
که واللّٰه لا افارق عمی قسم بخدا که از عم بزرکوارم جدا نمیشوم ناکاه ملعونیکه اورا حرمله
کوت میکفتند و بروایتی حرمله بن کاهل شمشیر حواله آنحضرت کرد آن طفل مظلوم کفت که
ویلک یا بن الخبیثة اتقتل عمى واى بر تو اى حرامزاده آیا میخواهى که عم مرا بکشى آن
بدبخت آن شمشیر را فرود آورد آن طفل دست مبارک را بنزد عم بزرکوار بلند نمود آن تیغ
بدست آن معصوم زاده رسید و قطع نمود و بجلد آویخت آن دست مبارک فنادى الغلام

یا عماه

یا عماه پس آن طفل استغاثه بعم بزرکوار نمود فاخذه الحسین علیه السلم
فضمه الیه پس حضرت امام حسین علیه السلام اورا بسینه خود چسبانید
و فرمود که اى فرزند برادر اصبر على ما نزل بک واحتسب
فى ذلک الخیر فان الله یلحقک بآبائک الصالحین
صبر نما بر بلائیکه بر تو نازل شده و امید ثواب از حضرت جناب اقدس
الهى داشته باش بدرستیکه حق تعالى ترا ملحق میسازد به آبا و صالحین تو
پس حرمله بن کاهل تیرى بجانب آن مظلوم افکند و اورا در دامان سید الشهدا ع
شهید ساخت لمؤلفه وفقه الله تعالى

شد شهید آن ماه در دامان مهر ❊ از غمش خون بارد چرخ سپهر
ایهى رضوان جنان اندر حسن ❊ بود عبد الله فرزند حسن
هر که را شد کوش زد از شیعیان ❊ داغ او بارید خون از دیدکان
لاله سان هر دل زد داغش داغدار ❊ نو صد که هر سر چه در کلبن هزار
هر کرا داغى است در کانون جکر ❊ سینه از شن زین غمش باشد ریشتر
چون بنالم از غمش با آه و داد ❊ مى چکد از خامه خون جاى مداد
آه از این ماتم و زین شور و شین ❊ چون بدیدى احوال زینب ع حسین
ها ن عنان در کش ز ذکر این بیان ❊ داغ دیکر نه بجان شیعیان

مرتبه هفتم

[illegible] برادر زینب را از [illegible] آنحضرت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

محبوبی را مسجود خوانم که دام بلا و کمند ابتلا را بجهت احباب تاب کرب و دانهٔ بلا آن در صحرای کربلا گسترده و معبودی را مقصود دانم که طیور ارواح قادسه و طاوس الباب مقدسه را که سطور مکتوبات الواح نفوسند بگوش ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة باجابت لبیک وسعدیک از صفحهٔ عالم ناسوت ستر ده و در شاخسار شجرهٔ ثابتهٔ طیبهٔ ریاض رضوان قرار و آشیان داده و رضوان من الله اکبر و اشرف خلق را در اعلی درجهٔ مقام عبادات که مقام سجدهٔ ذرات مر حضرت ذات است بخلع تجریدها موزد و آن یکتا گوهر مجمع البحرین خانهٔ دل را از کدورات هستی و زینت مال و منال رو فته دیده از ماسوی پوشیده و لسان قلب و زبان حال انا لله و انا الیه راجعون گویان به پرهای سهام اعدا پروانهٔ روح را از روزنهٔ شعلهٔ شمع تسلیم و رضا پرواز داده. لمؤلفه

هیچ دانی کیست آن یکتا گهر ؛ کیست آن از جمله خوبان خوبتر ؛ آنکه اندر سجده با صد شور و شین ؛
جان نثار آمد شه خوبان حسین ؛ آنکه آمد اندر آن احوال زار ؛ خواهرش بیدل ز خیمه اشکبار ؛
گیسوان پر پریشان جامه چاک ؛ … آمد … خاک ؛ والتقی … سیاه ؛
سیل اشکش … آهش … ؛ … ؛ … آورد این خطاب ؛
از شراره آه آن دل سوخته ؛ ماسوی پروانه سان بر سوخته ؛ آنکه … بهار ؛

منقلب

منقلب شد ز آتش این نیلی حصار ؛ آنکه از آتش جهان جان بر لب است ؛
نام غم افزای زینب زینب است ؛ گرچه از استاد ذرات جهان ؛
ز علوی و سفلی و پیدا و نهان ؛ از غم اسم آید شمیم شور و شین ؛
کربلا و زینب و غم حسین ؛ لیک زینب ناله آتش دل سوزتر ؛
تیر آه و ناله آتش دل دوزتر ؛ کو همت وصف از آن یکتا گهر ؛
تا بسوزم ماسوی را بال و پر ؛

مرتبهٔ هفتم از مراتب ثمانیه که آن گوهر خلوت نشین سرادق عصمت و بدر محجب نقاب طهارت و عفت سراسیمه شیون کنان از افق خیمه گاه تابان و شیون کنان با گیسوان پریشان موکنان و مویه کنان بجانب قتلگاه شهیدان دوان دوان روان گردید و وقتی بود که آن حضرت از اوج عرش برین بر حضیض فرش زمین قرار گرفت. بروایت عوالم العلوم از مناقب و محمد بن ابی طالب کیفیت این قضیهٔ سراپا هراس محنت اساس آن است که چون آن کوکب درخشان سپهر جلالت و سفینهٔ نجات اهل خطایا و ضلالت ضعفش از کثرت جدال و شدت قتال بانتها رو در درجهٔ کمال رسید و فرو … الجناح عدیم المثال از تکاپوی آن قوم ضلال باز ماند. لمؤلفه

… ؛ بسکه تیر و نیزه … ؛ … ؛
… ؛ بسکه از زخم … ؛ … ؛
… ؛ … ؛ … ؛

درغم سردار مظلومان حسین ؛ پس شمر بن ذی الجوشن ندا در داد که چرا ایستاده اید و چه
انتظار دارید آیا نمی بینید که حسین تمام جراحات و زخمهای تیر از کار انداخته همگی حمله بر او
نمایید ، در همای شما بجوار شما بنشینند فَحَمَلُوا عَلَیْهِ مِنْ کُلِّ جَانِبٍ پس آن
کافر غداران از هر سمتی بآن امام اخیار حمله در کشیدند حصین بن تمیم تیری بدهان مبارک
آن امام مظلوم زد لمؤلفه آن دهانی را که بوسیدی رسول ؛ تیر زد ملعونی از قوم جهول ؛
آن دهانی را که بد بهر نیاز ؛ روز و شب در ذکر حق کارساز ؛
آن دهانی را که بوسیدی نذیر ؛ کی روا بودی هدف کردن به تیر ؛
وابو ایوب غنوی ملعون تیری بحلقوم آن محمود آثار اکبار زد و زرعة بن شریک دست از زبان بر داشته
ضربتی بر دوش مبارک آنحضرت زد و سنان بن انس نخعی نیزه بر سینه بی کینه آن مظلوم
زد و صالح بن وهب نیزه بر خاصره آنحضرت زد فَوَقَعَ الْحُسَیْنُ صلع عَنْ فَرَسِهِ
اِلَی الْاَرْضِ عَلٰی خَدِّهِ الْاَیْمَنِ وَهُوَ یَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَعَلٰی مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ
بِسْمِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ هٰذَا قَتِیلٌ فِی رِضَاءِ اللّٰهِ لمؤلفه
شه سریر ولایت ز صدر زین افتاد ؛ ز رتبه عرش و حجابات بر زمین افتاد ؛
سرادقات جلال و دود خاک نشین ؛ تو گوئی خاتم فیروزی از نگین افتاد ؛
چو او فتاد ز غم بحر و بر خروش آمد ؛ فغان و غلغله بر چرخ هفتمین افتاد ؛
چو گوی فتاد ز زینت نظام شرع و دین ؛ طراوت از در و از لؤلؤ ثمین افتاد ؛
بناله آمد اناسی عالم ؛ لا ؛ بخاک چون خلف خیر مرسلین افتاد ؛

دچون

وچون از این حکایت بانوی حجابت طهارت و سرادقات عصمت حضرت زینب خاتون مطلع
شد و خَرَجَتْ زَیْنَبُ مِنَ الْفُسْطَاطِ سراسیمه از خیمه گاه برآمد وَهِیَ تُنَادِی وَا
اَخَاهُ وَا سَیِّدَاهُ وَا اَهْلَ بَیْتَاهُ و گوشوارهای پیش در سینه گوشها پی میلرزید
وَهِیَ تَقُولُ لَیْتَ السَّمَاءَ انْطَبَقَتْ عَلَی الْاَرْضِ وَلَیْتَ الْجِبَالَ تَدَکْدَکَتْ
عَلَی السَّهْلِ یعنی ای کاش که آسمانها بر زمین بچسبید و کوهها پاره پاره میشد پس ندای
شمر لعین مرة اخری آن گروه بیدین بر دور آن نور دیده خاتم النبیین احاطه نمودند
زرعة بن شریک شمشیری بدوش چپ آنحضرت زد و ضربتی دیگر بر دوش مبارک زد و آنحضرت
بر رو در افتاد و گاه بر میخواست سنان انس نیزه بر حنجره گردان آنحضرت زد و نیزه را کشید بر پائین
سینه آن مظلوم فرو برد و تیری انکنده آن تیر بحلقوم آنحضرت آمد حضرت تیر را کشید و دستهای
مبارک را از خون خود مملو نمود و سر و ریش خود را بآن خون خضاب کرد و میفرمود که هٰکَذَا
اَلْقَی اللّٰهَ مُخَضَّبًا بِدَمِی مَغْصُوبًا عَلٰی حَقِّی لمؤلفه یکی بنیزه زدی بر حنجر زار ؛
یکی با نیزه زد بر قلب افکار ؛ یکی بر دوش پاکش زخم شمشیر ؛ یکی بر سینه اش زد ناوک تیر ؛
یکی با تیغ پهلویش شکسته ؛ یکی از ذوق زد دستی بدستی ؛ یکی با سنگ آزارش نمودی ؛
ز خلق کوفه بیزاریش نمودی ؛ چه کوفه دید آنشه را زمین گیر ؛ گروهی وهل وهل و قومی بتکبیر ؛
شد از هر سو بلند آواز کوفه ؛ عیان شد سر لا یوفی ز کوفه ؛ بروایت مناقب ابن حمید خَرَجَتْ
زَیْنَبُ بِنْتُ عَلِیٍّ وَقُرْطَاهَا یَجُولَانِ بَیْنَ اُذُنَیْهَا در اینجا زینب خاتون
دختر امیر المؤمنین ع از خیمه بیرون آمده و گوشوارها در گوشش میلرزید و در مبارک برادر بلعد کرد

وفرمود که یا عمر بن سعد أیقتل ابو عبد الله و انت تنظر الیه
ای عمر پسر سعد آیا حسین کشته میشود و تو نظر میکنی بسوی او و آن خبیث لعین جواب آن مظلومه
غمگین را نداد و زینب خاتون فرمود وای بر شما آیا در میان شما مسلمانی نیست احدی متعرض
جواب آن مظلومه نگردید و اشک عمر لعین بر رو و ریش نجسش جاری گردیده روی پلید خود را از
آنحضرت گردانید شمر لعین آن قوم بیدین را تحریص بشهادت آنحضرت نمود زرعة ابن
شریک شمشیر افکنده دست چپ آنحضرت را سوا نمود عمر سعد فریاد کرد که من یاتینی برأس
ولد ما یتمنی کیست که سر مبارک آن مظلوم را برای من بیاورد و آنچه خواهد بدهم
شمر لعین گفت انا ایها الامیر عمر سعد گفت که اسرع و لک الجائزة
العظمی بشتاب که از برای توست جایزه عظیم پس شمر لعین بنزد آنحضرت آمد و حضرت از او
سؤال نمود که تو کیستی گفت منم شمر حضرت فرمود که سینه خود را بکش و شکم خود را بمن بنما چون
چنین کرد ابرص بود و صورتش چون سگان و خوکان حضرت فرمود که صدق جدی
رسول الله شمر عرض کرد که جدت چه فرموده است فرمود که جدم به پدرم فرمود که یا علی
فرزند ترا میکشد مردی که صاحب برص باشد و شبیه ترین خلق بسگان و خوکان باشد
پس شمر لعین بغضب آمد و گفت آیا مرا شبیه بکلاب و خنازیر مینمائی و لگد بر آنحضرت زد
و آنحضرت را بر پشت افکنده بر سینه آنحضرت نشست و ریش مبارک آنحضرت را گرفت زبان
حالات لمؤلفه پس غضب آمد دل شمر لعین ÷ زد لگد بر سینه آن مهر دین ÷
زد بپا آن ناکس شوم دغا ÷ معدن تأویل و هم تنزیل را ÷ سینه که مخزن اسرار بود ÷

معدن

احوال زینب خواهرش

۱۵۶

معدن اسرار و هم انوار بود ÷ سینه که بود بر اهل نظر ÷ معدن علم حق خیر البشر ÷
سینه که علم را صندوق بود ÷ برتر ز مهر و ماه و مه عیوق بود ÷ سینه که محض نور پاک بود ÷
سینه که سر ادراک بود ÷ سینه که بود از روی صفا ÷ متحد با سینه خیر النسا ÷
سینه که بنبر هم سینه بود ÷ چون دل خیر البشر بی کینه بود ÷ سینه که با علی مرتضی ÷
هم از او بود در نور و بها ÷ سینه که جمیع بودی یکی ÷ شرح حالش را نمایم اندکی ÷
در شمار زخم شمشیر و سنان ÷ یکهزار و نهصد و هشتاد بر رو گران ÷ زخم تیر کین که آمد در کنار ÷
چار هزار ای شیعه فریاد بر آر ÷ گریه کن از دیده مانند فرات ÷ این خبر چون برد عین الحیات ÷
صد هزار حیف از سینه آن شمر شریر ÷ سوزشی آمد ز زخمهای تیغ و تیر ÷ سوزشی از زخمها بر دل رسید ÷
کز نشیمنگاه بدین حالش رسید ÷ سوزشی از زخم چون آمد جگر ÷ نوحه کرد در خلد شد خیر البشر ÷
سوزشی از زخم بر حیدر رسید ÷ خون دل از دیده حیدر چکید ÷ سوزشی از زخمهای بی قیاس ÷
بر در زهرا ز سر او بوی هراس ÷ مجتبی را کز آن سوزش دیگر ÷ پاره پاره در جهد لخت جگر ÷
سوز از آن سوزش بشد اندر تب و تاب ÷ انجم آمد چنانکه ابر رباب ÷ ماه از آن سوزش کلفی آمده ÷
مهر سپهر از دیده خونبار آمده ÷ هر دلی که سوزد از آن سوزش است ÷ هر سری که شورد از آن سوزش است ÷
وصف آن سوزش چنان گویم دیگر ÷ عالمی در سوزش آمد سر بسر ÷ انجم بیخبر در جهان ای هوشیار ÷
بانگ از آن سوزش کرین زار ÷ ناله زینب صمد آید بگوش ÷ هست از آن سوزش بر او خروش ÷
شیر از آن سوزش بشد با شکوه ÷ چون رسید غش بر زمین قتلگاه ÷ گریه آن سوزش هم عالم کباب ÷
در هوا هر مرغ در هر طیور در آب ÷ انجمن در نهان و آشکار ÷ سوزد از آن سوزش نالد زار زار ÷

خواهر از فاقت تو دست زنان ÷ سطری از مرثیه حدیثی رو خوان ÷ خامه بنمرد این نوشتن رقم ÷
سوخت جان منشی و لوح و قلم ÷ مجملاً آنحضرت در میدان خود را کشود ید آن لعین حیا ید
و بر گرد و این رمق آخر آنحضرت که یلوک لسانه من العطش و یطلب الماء
که زبان خود را می جایید از تشنگی و آب از آن ملعون طلبید آن لعین گفت هیهات والله
لا ذقت قطرة واحدة من الماء حتى تذوق الموت غصة بعد غصة
یعنی بخدا قسم یک قطره از آب نخواهی چشید تا اینکه شربت مرگ را بچشی یا ابن ابی تراب
الست تزعم ان اباک علی حوض النبی یسقی من احبه فاصبر حتی تأخذ
الماء من یده ای پسر ابو تراب آیا گمان نمیکنی که پدر تو ساقی حوض کوثر است و سیراب
میگرداند دوستان خود را پس صبر نما که از دست او سیراب گردی پس حضرت فرمود که ویلک
یا شمر لقد ارتقیت منی مرتقا عظیما و رکبت خطبا جسیما
لقد رکبت معدن التأویل و محل التنزیل و طال ما لمسه
جبرئیل ÷ و عانقه میکائیل ÷ وای بر تو ای شمر تحقیقکه مکان بلند
و سوار شده سینه جسمی را تحقیقکه سوار شدی معدن تأویل ÷ و محل تنزیل را ÷ و سینه را
که جبرئیل خود را بر آن می چسبانید ÷ و میکائیل او را می بوسید ÷ چه اراده کرده
ای شمر عرض کرد که میخواهم سر مبارکت را از بدن جدا نمایم فضحک علیه السلام پس آنحضرت
خندید و فرمود که آیا مرا میشناسی عرض کرد که تو حسین علی هستی و مادر تو
فاطمه زهرا است و جد تو محمد مصطفی است حضرت فرمود تعالی اعلا است و ترا میکشم و باکی ندارم

پس آن لعین

پس آن لعین آنحضرت را بر رو افکند گفت فوالله لاذبحنک من قفاک قسم بخدا که تو را
از قفا ذبح نمایم پس آنحضرت را بر رو افکند و به دوازده ضربت سر مبارک آنحضرت را از بدن جدا نمود
و آنحضرت فرمود دیگر که واجداه وامحمداه وا اباالقاسماه واابتاه واعلیاه
اقتل عطشانا وجدی محمد المصطفی اقتل عطشانا
وابی علی المرتضی وامی فاطمة الزهراء پس شمر ولدالزنا سر مبارک
آن مظلوم را بر سر نیزه استوار نمود و آواز تکبیر بلند نمود و لشکر عمر سعد همگی آواز
الله اکبر بلند نمودند ÷ پس انقلاب عظیم در اوضاع روزگار رسید بیدار گشت آفتاب
جهانتاب تیره و تار ÷ و افلاک دوار بیقرار ÷ و زمین باسکون بیسکون ÷ و اوضاع
زمانه دیگرگون ÷ و ظلمت بمشرقین ÷ و صواعق بخافقین ÷ افلاک از هر جانب و آسمان
خون گریست ÷ و زمین اشک جگرگون ÷ بر صفحه گلگون ریخت ÷ **محتشم**

روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار ÷ خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار ÷

لمؤلفه

سر بچه دانی که بد آن خورشید زار ÷ کی بد آن خورشید زار اشکبار ÷
یا بد آن خورشید خونبار رغین ÷ کی بد آن خورشید دلخون حزین ÷
کی بد آن خورشید نالان از جگر ÷ کی بد آن خورشید خونبار از بصر ÷
کی بد آن خورشید رخ پرداخته ÷ معجر نیلی ز سر انداخته ÷
دست غم بر سینه و بر سر زنان ÷ سوی مقتلگاه شاه دین روان ÷

بخورشید سپهر احمدی ÷ زینب خجسته بار فرزند علی ÷ **محتشم**

موجی بجنبش آمده و بر خواست کوه کوه ÷ ابری ببارش آمد و بگریست زار زار ÷

گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن ÷ گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار ÷

عرش آنچنان بلرزه در آمد که چرخ پیر ÷ افتاد در گمان که قیامت شد آشکار ÷

آن خیمه که گیسوی حورش طناب بود ÷ شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار ÷

جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل ÷ گشتند بی عماری و محمل شتر سوار ÷

با اینکه سر زد این عمل از امت نبی ÷ روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار ÷

مرتبهٔ هشتم

مرتبه هشتم در آمدن در خیمه آن حضرت و دو بیت

بسم الله الرحمن الرحیم

مبدأ البدایع را حمد نمایم که احوال فرسی فراست فرسان عارفان نمود و منشی بدایع الاشیائی را سپاس سرایم که عنان گسسته مهار توسن نفوس را مسخر اراده عاشقان فرموده که در مقدورات طبیعت تن بقضا در دادند و بوفای عهد الست بمیدان کاه امتحان بنهادند و بحکم اذن داخل و تا زمان انقضا آجل صابر و بمکتوب دیرکتاب قابیل و سوار داتبه فارس عقلی که عقال خاقان است گشته تا بمیدان ایثار جان که میدان بازار ارباب محبت تاختند و انجا سوق عالم شهوات نا سوتی بفرسی تو سم سیر تا بشهر بند عالم قدس که تعبیر به سواد اعظم مدینة لاهوت قرار گرفتند از آن آنان بحوالی کوی جانان در کافند عارف وجد عشقبازان بسمند تند روی که تا زیانه میل احدیه در تک و تاز و کاه بر تیر پرش

کو بکجا جانان

کو بکجا جانان عشق و محبت همیشه در پرواز و کمیت سمند سیر نیست که بلجام و لیت آرام بگرد فرس میدان خالی است که تا فرسان خود را تا بآشیان قدس نرسانند از کمند جلجله کو بنده و لوازم میان ضبط عنانش نتوان نمود **لمولفه عفی الله تعالی**

هیچ دانی قلب آرام بیقرار ÷ بر کلاه این اسب نالد زار زار ÷ آنکه بود از جمله اسبان خوبتر ÷

بود در کوبِ خیر البشر ÷ آنکه میدان گفتش اهل فلاح ÷ که بکی کویند او را ذوالجناح ÷

آنکه گفتی برشد از صوب ÷ به هیدین را زولی تا زنده آب ÷ آنکه از تیر و سهام کوفیان ÷

بر بر آورد و چه وحش جان ÷ آنکه بعد از شاه دین شد لاله گون ÷ کاکل و یال خود آغشته بخون ÷

الظلیمه الظلیمه در زبان ÷ ناله کرد آمد ضرب زد زنان ÷ از سهیل و اشک او شد و ارکین ÷

کربلا چنین طلعت کرد آن برز تنش ÷ ناله زاری چو بر زینب رسید ÷ از خیام خود زینب برهنه سر دوید ÷

حالت و حالات و ناله کر ÷ با همه جمع اسیران سر بسر ÷ جملگی نالان و گریان دور وی ÷

جسم بیجان تنش بر گرد جدی ÷ هر یکی گفتی بوی با شور شیان ÷ که چه شد سردار مظلوم حیات ÷

او بجمل گفته و گریان اشکبار ÷ الظلیمه چو ابر نو بهار ÷ دید چون اسب را در خون غرق تنش ÷

زینب از حال طبیعت شد پرسان ÷ ناله و واغربتاه و وا اخاه ÷ بر کشید از دل بصد اندوه و آه ÷

نوحه گر گردید گریان زار زار ÷ چنین کعبی چه در کلی هزار ÷

مرتبه هشتم

مرتبه هشتم از مراتب ثمانیه که آن سرکرده مجامع مصیبت و خورشید فلک الافلاک اندوه و محنت با ناله آتشبار و آه حسرت و افغان آذر شرر کربت که سر اسیمه و بی اختیار از سرادق خیمه حجب مکرمت آثار بر آمد و قت بود که

ذوالجناح آن امام مظلوم شیهه کنان یال و کاکل خود را بخون سرور شهیدان
رنگین نموده کاب خیمه گاه آن زنان غریب و اسیران حیران آمد و کیفیت این خبر
با اثر بمقتضای روایات جگر گداز راحت بر انداز هوش پرداز چنین است

لمؤلفه وفقه الله تعالی

باز دل را میل سوی زاری است ❊ سینه ام پر آه از غم خواری است ❊
سیل می آید جگر گون از جگر ❊ سوی دشت دامن از رود بصر ❊
بشنوید ای اهل ارباب صلاح ❊ قصه دارم ز حال ذوالجناح ❊
ذوالجناح آن طایر قدسی نشان ❊ مرکب پیغمبر آخر زمان ❊
ذوالجناح آن هم عنان با جبرئیل ❊ مرکب برگزیده آل خلیل ❊
قصه پر غصه اش انشا کنم ❊ خیمه از غم دیگر برپا کنم ❊
زخمهای کهنه سازم ریش تر ❊ تیر آه ذوالجناح نیش تر ❊

در کتب اخبار مرویه از اهل بیت چون عوالم العلوم و مجمع المصائب و منتخب و
مناقب مرویست که چون سردار شهیدان بخاک پاک کربلا آرمید بعد از
شهادت آن برگزیده ملک منان ذوالجناح السعادی آن مهر سپهر
صلاح و فلاح شیهه زنان و فریاد کنان وارد زمین قتلگاه گردید و از
کشتگان یکیک میگذشت عمر سعد لعین امر نمود که اگر سواران امام حسین را بگیرند پس
سواران از سپاه بقیه ای اهل شام و کوفه براطراف آنحضرت احاطه نمودند آن مرکب

ستوده

ستوده هر گاه از عقب می آمد از پاهای خود او را منع می نمود و هر که از پیش می آمد او را بدندان خود
میگرفت ابن سعد لعین چون این حالات دید فریاد کرد که ویلکم تباعدوا عنه لننظر
ما یصنع وای بر شما از او دور شوید تا به بینم چه میکند پس سواران از او دور نمودند
فلما امن من الطلب جعل یتخطی القتلی و یطلب الحسین ع پس چون
از طلب آن ناکسان ایمن گردید در میان شهیدان آل محمد صلوات الله علیهم در آمد و از کشتگان
عبور میکرد با عنان گسسته و اعضای شکسته و پیکر پر خون و زین واژگون و در کمال
ملال آمد تا رسید و دید که آن سرور بر زمین طلب جسد آن امام مبین می نمود و چون
بر سر نعش اطهر آن شاه آسمان کمال و مهر سرادقات جلال حضرت ذی الجلال رسید
و نظرش بر جسم و جسد پاره پاره صاحب خود افتاد جعل یشم رائحته و یقبله
بفمه و یمرغ ناصیته علیه جسد لطیف آنحضرت را بو میکرد و بدهان خود
میبوسید و یال و کاکل خود را بخون آنحضرت رنگین کرد بزبان حال است لمؤلفه

گرد رنگین کاکل و چین ❊ آن جماز طایر گردون نشین ❊ کف بلب آورد و آه و شور و شین ❊
المنتبر بود و یکسی حسین ❊ ای ز جان جهان بادا فداک ❊ عرق خون خفته ای چرا بر روی خاک ❊
ای سلیمان جا کرد دریغ غلام ❊ کر نیست کستر و عزت سایه بام ❊ رو بسوی خیمگاه حرم کنم ❊
بار دیگر خرابی برپا مر کنم ❊ باینحال شیهه کنان میگریست مانند کسیکه فرزند مرده
تا اینکه اهل حرم حاضر نموده پس در کیاب خیمگاه حرم نمود و قد ملاء البیداء
صهیله و آواز ناله و شیهه او بیابان کربلا را احاطه نموده بود مؤلف گوید

از میدان بخیمه رو خبر شهادت آن امام مبین را بخواهران آنحضرت میبرد محتمل است که بسفارش
آنحضرت باشد که چون من شهید شوم اهل حرم مرا باینحال ببینند در حالتیکه یال و کاکل خود را
رنگین کرده باشی بخون من از شهادت من خبردار کن که مهیای اسیری گردند و از مراجعت
بخیمگاه لباس ماتمی در بر نمایند و یا ملهم شده باشد بدین منوال مجملاً آن طایر
قدسی‌آشیان دمرکب سید الشهدا چون خبر شهادت آنحضرت را بجانب اهل حرم میبرد و فریاد
میکرد که وای بر گروهیکه فرزند پیغمبر خود را کشتند فسمعت زینب صهیلة
بنی الله ذو الجناح بگریست سر حلقه اهل عزا زینب خاتون دختر فاطمه زهرا آن رسید روان مبارک
بسکینه خاتون نمود فرمود که آواز اسب برادرم می‌آید که او را از خیمهای حرم مخدرات نور دیده برو
و ببین شاید که آب برای تشنه کامان حرم آورده باشد سکینه خاتون چادر بسر افکنده
از خیمه‌گاه بیرون آمد و چون نظر انداخت زره بر اسب صاحب و مرکب راکب پدر بزرگوار
افتاد والنصف النهار خانه زین را از آن امام خالی دید معجر از سر کشید و نادت
قتل والله الحسین و این اشعار را خواند مات الفخار و مات الجود
والکرم واغبرت الارض والآفاق والحرم واغلق الله ابواب
السماء فلا ترقی لکم دعوة تجلی بها الظلم یا اخت قومی
انظری هذا الجواد اتی یخبرك ان خیر ابن الخلق مخترم
مات الحسین فیا لهفی لمصرعه وصار یعلو ضیاء الامة
الظلم یا موت هل من فدا یا موت هل من عوض الله ربی

من الکفار

من الکفار ینتقم یا امة السوء لا سقیا لربعکم یا امة محبت
من فعلها الامم و بعض از مضمون این اشعار مصیبت آغاز جگرگداز غم و الم
ساز ناله و آه پرداز عندلیب آواز اسب انداز که شنکاسان از مجاز چون شهید
مجاز و امیر ارباب نیاز و قاید ارباب نماز این بیت که **لمؤلفه وفقه الله**

کشته شد سرمایه جود و کرم ÷ تیره شد آفاق انفس تا حرم ÷ بسته شد درهای صحن نیلگون ÷
بر دعا گویان بنیاد شد جز ظلم ÷ فاطمه اکنون هزاران رم بیا ÷ این خیر الخلق کشته مخترم ÷
شد حسینم کشته آن نور دو عین ÷ اتحاد زاماهی کفر و ظلمتم ÷ کاش جان عالمی گشتی فدائی ÷
است چابر از ستمکار مستقیم ÷ این چه کار است ای گروه کافران ÷ در عجایب فضل این امت ام ÷

و چون دختر میر عرب زینب خاتون عالی نسب از سکینه خاتون آواز این اشعار را
بر انداز راستیند سراسیمه با سایر زنان اهل بیت از خیمه بیرون دویدند **لمؤلفه**

ناله کرد زینب عالی نسب ÷ سر برهنه دختر میر عرب ÷ آمد از خیمه دوان با اهل بیت ÷
ناله کرد سکینه زاران اهل بیت ÷ هر زنی سوزان دگر بی‌اختیار ÷ آنچه شمع ناله شب زنده دار ÷
کو زینب تاقی که نور عینین ÷ کو مرا آرام جسم و جان حسین ÷ من بای الطف بیکس چون کنم ÷
دختران زار او چون کنم ÷ ذو الجناح آن سرور سالار کو ÷ آنکه حیدر مثل بلا غم خوار کو ÷
لاکه بود مرکبی هاشمی رسول ÷ لاکه به سیارة راه قبول ÷ آنکه زهرا را بدی نور دو عین ÷
آنکه لعیا کرده بودی شرشین ÷ آنکه آورده زنبیر پوشی مدام ÷ آنکه از صحرا وازجنت طعام ÷
آنکه گفتی مرتضی بی اردناک ÷ کشته زار او زجور روم فداک ÷ آنکه نالید از غم او مجتبی ÷

کرد بطلب راجه دشت کربلا ⁂ ذوالجناح ای مایه آرام کو ⁂ آن غریب بی برادر و کام کو ⁂
ذوالجناح آن غریب من کجاست ⁂ روحم از تن شد حبیب من کجاست ⁂ من کجا و بی حسینم زنده کی ⁂
زنده چون مانم چو شد او شرمنده کی ⁂ من چگویم در جواب مادرم ⁂ هر سدم کو نور چشمان ترم ⁂
مصطفی را من چگویم در جواب ⁂ از حسین گر من دارد خطاب ⁂ با علی و مرتضی و مجتبی ⁂
من چگویم حال دشت کربلا ⁂ در جواب اقربای حجاز ⁂ من چگویم از حقیقت یا مجاز ⁂
خواهران و دختران زاری کنید ⁂ بهر برادر کشته ام یاری کنید ⁂ فلما نظر اخوات الحسین
وبناته واهله الی الفرس لیس علیه احد رفعن اصواتهن بالبکاء
والعویل بی خواهران بی غمخوار و دختران بی مادر و یار و اهل بیت سید کاینات که حضرت را
نظر بسوی ذوالجناح افتاد و آنمرکب خالی از راکب مشاهده نمودند آوازها بخروش و ناله و زاری
و فریاد و بیقراری بلند کردند و رودهای خود را خراشیدند و گریبانها را چاک کردند
حضرت ام کلثوم با حالت زار مغموم دستهای خود را بر سر زد و نادت وا محمداه وا جداه
وا نبیاه وا اباالقاسماه وا علیاه وا جعفراه وا حمزتاه وا حسیناه
ای آبا و اجداد طیبین و ای اعمام طاهرین هذا حسین بالعراء صریع
بکربلا مجزوز الرأس من القفاء مسلوب العمامة والرداء
محتشم این کشته فتاده بهامون حسین تست ⁂ وین صید دست و پا زده در خون حسین تست ⁂
این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی ⁂ دود از زمین رسانده بگردون حسین تست ⁂
این ماهی فتاده بدریای خون که هست ⁂ زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست ⁂

این

احوال زینب خواتون

١٦١

این غرقه محیط شهادت که روی دشت ⁂ از موج خون او شده گلگون حسین تست ⁂
این خشک لب فتاده ممنوع از فرات ⁂ کز خون او زمین شده جیحون حسین تست ⁂
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه ⁂ خرگاه ازین جهان زده بیرون حسین تست ⁂
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین ⁂ شاه شهید ناشده مدفون حسین تست ⁂
ثم غشی علیها بغش آن معصومه مظلومه عارض شد و بیهوش در آن صحرای هولناک بیفتاد
مؤلف گوید که آیا در این حال بر حضرت امام زین العابدین چه رو داد که ابتلا را بچه
صاحب دید و زینب خاتون را مشوش و ام کلثوم را در غش و خواهران را چون سپند در آذر
در آتش و ذوالجناح را سر بر قدم و انگشت حسرت در دهان و امتی حصاری الشیعه با قلق نادر حیرت
و تاب آن سفینه گرداب نجاه که همراه این مصیبات بار زد و سر باران بدان لنگر بود و این است
که تا چهل سال دمی از آه و زاری غافل نشود و طعام بی گریه و شراب بی خونابه میل نفرمود
و میگفت چگونه طعام بخورم که قتل ابن رسول الله جائعا و چگونه آب بیاشامم که
قتل ابن رسول الله ظمآنا عطشانا **مؤلف** در شرح حال زین عابدان ⁂
تا بگویم اندکی با زمزم بیان ⁂ خامه سر کن حال زار ذوالجناح ⁂ تا بسوزد سینه اهل فلاح ⁂
بعد الاعزان دل شد خشم حجاب ⁂ چون کنم احوال آن ماتم بیان ⁂ چون بگیرم دامنم پر آب شد ⁂
شخص دیده از غم و غرق آب شد ⁂ مرویست که آن فرس نیک پی چون اهل بیت مظلوم آن امام
معصوم را بدان زاری و ناله و بیقراری دید در کنار سرادق سراپرده خیمه اهل بیت
سر افلاک سیر خود را انقدر در جلوان آن امام غریب بر زمین کوبید تا وفات یافت ⁂
در لسان الذاکرین حکایت نموده که قاتل ابن الحسین علیه السلام او را دفن نمود **مؤلف گوید**

اگرچه بحسب اعتبار مظنون این فقیر است روایت بحر الانساب یعنی که شهربانو دختر سید الشهدا آ
زوجه حضرت قاسم بر آن سوار گشتند و به ری آمدند که قبر ایشان در ری معروفست
العلم عند الله **لمؤلفه** خامه بشکن تا کی نمائی شرح غم ÷ از رقم آتش زدی بر برگ و بم ÷
سوختی از ذکر ماتم خاکیان ÷ آتش افکندی در دل افلاکیان ÷ در فلک کروبیان نمودی ملک ÷
از ثریا سوختی تا بر سمک ÷ شیعیان را دیده گریان ساختی ÷ عارفان را سینه بریان ساختی ÷
کن تمنا از خدا بی ریب و شک ÷ سازدت عارف بسر اهل بیت ÷ التماس این دعا از شیعیان ÷
ذکر آمین و حمدی در لسان ÷ یا رب ساز دعایم مستجاب ÷ حق آلی و دیگر ام الکتاب ÷
بازگو ای شیعه حق شاهدان ÷ قول آمین و رب العالمین ÷

دل زغم بگداختی

المجلس السادس عشر

در بیان طلب نمودن اهل بیت خاتم الانبیا صلعم از لشکر شقاوت اثر کوفه و شام که ایشان را دلالت بر قتلگاه حضرت امام انام نمایند و دلالت کردن ایشان و حال ایشان در قتلگاه خصوص حضرت زینب خاتون در آن زمین بلا و در اوت روایت بشیر و تمام و یونس بن ظبیان و غیرهما

بسم الله الرحمن الرحیم.
الحمد لله الذي خلق نفل و رحمته. من افضاله و رحمانيته.
وجعلهما كلمة طيبة قال الله عز مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة
اصلها ثابت وفرعها في السماء. واصولا للدوالي والاوراق
والثمرة والاشراق. وجعلها مرجعا للفروع غايلا. كما

جمع الدوحه شاخ درخت

جعلها

حال اهل بیت در قتلگاه

جعلهما مبلغا للاشعة نازلا. ان ذكر الخير كنتم اوله. واصله
وفرعه. ومعدنه. ومأويه. ومنتهاه. ثم الحمد لله الذي خلق
قلوبنا من العليين. واشرق افئدتنا. من اشعة انوار الكروبيين
واستجاب دعاء الخليل. من كرم الجليل. حيث دعا وقال
واجعل افئدة من الناس تهوي اليهم. وجعلنا بتلك الاشعة
مائلة. الى حضرت نور الانوار. وسر الاسرار. قال عز كما بدأكم
تعودون. فالنور من النور. الى النور. في النور. للنور على النور.
بكم فتح الله. وبكم يختم. فكل شيء له ميل بالاصول. فالقاري
بقرائته. والسائر بسيره. والزائر بزيارته. والنادي بندبته.
والباكي ببكائه. والمتباكي بتباكيه. فالعين بدموعه.
والقلب بخشوعه. والبدن بخضوعه. ومعدن جريان الكل.
من جبال الجبلة الاصول. فيظهر في جداول الفروع. فلكل
رأيت منهم مقاما. ثم الصلوة والسلام على الفضل والرحمة
وخير العمل. واللؤلؤ والمرجان. وسبع مثاني القرآن. ورحمة الله
وبركاته عليهم آه آه من مصائبهم. ثم آه من نوائبهم آه آه من
احزانهم. ثم آه من اشجانهم. معبود ارباب سلم کرناسین بنیان جدران
اربعه بیوت قلوب ارباب ایقان. و اساس بساط خلوت خانه انس ارباب عرفان را ز ازواير

انوار اربعه حقیقه واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ولب
فلیتذکر اولوا الالباب وفؤاد وجعل افئدة من الناس
تهوی الیهم وعقل عقال ایاک امر وایاک انهی ایاک اصیب
وایاک اعاقب آیینه بندی نموده فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر
فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال وبآیات سنریهم
آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
ولله المثل الاعلی ومثل نوره کمشکوة فیها مصباح
در آن جدران تجلی وظهور نموده ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن
وسعنی قلب عبدی المؤمن وسالک مترصد رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله چون از تردد در حجابات شهوات عنصری در گذرد
اذ التردد فی الآثار یوجب بعد المزار وبدان آیینه خانه که
فی الحقیقه جام جهان نمای ارباب هوش است رسد در آن مقام سیر ایکون لغیرک
من الظهور حتی یکون هو المظهر لک آشکار گردد وحقیقة لا حول
ولا قوة الا بالله جلوه ظهور پیوندد آنگاه عارف حق شناس باین جلوه واساس
داند که آن نور مایل دار السرور آیات وظهور ذات کنته اعادتم طرفا
راها به وکان البصیر بها طرفها وسر مستتر ان ذکر
الخیر کنتم اوله واصله وفرعه ومعدنه ومأویه ومنتهاه کالشمس

فی رابعة

فی رابعة النهار آشکار گشته پس فی الحقیقه توجه با کیان میکار ر چشم عابدان بعبادت
از فضل واشعه بکار رد عبارت اصلاب که آیات ذات حضرت قدسی مثال بوده باشد و
آب در رگ اشکی که از چشمه گمرگاه کوه سر جاری است سرچشمه آن از جبال جبلت این بنیان
واساس محکم اساس این جدران است وآهی که بر سینه سوختگان بیداد ولا ساریست از هوا
وفضای این بیت است عارف خاک رهی که آفتاب ولا آتش دارش بدین آب وهوا از بیت
باید تواند که پرده حجب شهوات دیو نفس وغول هوا وهوس را از چهره مقصود کشاید

لمؤلفه

هر در دیده که بیت زین آب هوا ÷ جز بلا کیشان دشت کربلا ÷
آنکسانی را که خلاق جهان ÷ خواند از جمله نکو قدسیان ÷ آن دُرها که بیکم اندر یوم ذر ÷
بر وفای عهد حق بهر نظر ÷ آنکسانی را که حق تکلیف کرد ÷ در کمال نار حب تمحیص کرد ÷
آنکسانی که بهوا رستند رست ÷ از شراب شوق حب مستند مست ÷ ذوقی از جام الایت که خورده اند ÷
ما ورای پرده اند که دیده اند ÷ هر یکی از بهر سر بازی درست ÷ سر بکف کاین فدیه خاطر خواه او است ÷
مهر سر با وقد بین دیدگان ÷ باشند از بهر نثار ریش بیکان ÷ کی شناسند دست با وتن از سر ÷
در فدای زاده خیر البشر ÷ الله باد ابر فدایش خافقین ÷ سرور سالار مظلومان حسین ÷
آنکه خواندش خدا نور جهان ÷ زائرش فن زائر خود لی گمان ÷ گر ترا حرفی است در این راز من ÷
بشنو از صادق تو این آواز من ÷ کشتی تن را ان تو در بحر بجار ÷ از بشیر این نکته بشنو آشکار ÷

روایت بشیر دهان

در مزار بحار الانوار مسندا از بشیر دهان مرویست که گفت شنیدم که مولانا حضرت صادق
با جماعتی از شیعیان بجابر حسین آمد در آن خدمت آنحضرت که ام لی مبارک کتاب می گفت

فرمود که ای بشیر آحججت العام آیا حج نمودی امسال عرفه گفتم که فدای تو شوم خیر ولکنی
عرفت بالقبر قبر الحسین لکن من عرفه را در حول قبر نمودم قبر حسین علیه السلام
فرمود که ای بشیر واللّٰه ما فاتک شیء مما کان لاصحاب مکّة بمکّته
قسم بخدا که فوت نشده چیزی که از اعمال از برای اصحاب مکّه در مکّه میباشد عرفه گفتم که جعلت
فداک فیه عرفات فسّره لی فدای تو گردم در مکّه عرفات است از برای من بیان بفر
فرمود از برای من که ای بشیر بدرستیکه مرد از شما هر آینه غسل میکند در شاطی فرات پس
می آید بزیارت قبر حسین علیه السلام عارفا بحقّه پس حقتعالی عطا میفرماید او را ببود قدمی که
برمیدارد و بزمین میگذارد صد حج مقبول و صد عمرهٔ مبروره و صد غزوه با پیغمبر
مرسل ببود اعدا اعدا و خدای ای بشیر بشنو و برسان من احتمل قلبه کسی که قلبش
متحمّل گردد من زار الحسین علیه السلام یوم عرفة کمن زار اللّٰه فی عرشه کسیکه
زیارت کند قبر حسین علیه السلام را در روز عرفه مانند کسی است که زیارت کرده باشد خداوند را در ۲
عرش رحمن و حضرت امام رضا علیه السلام بحسین بن فرمودند که من زار قبر الحسین
بشط الفرات کان کمن زار اللّٰه فوق عرشه **لمؤلفه**

چشم شنیدی این حدیث دلنشین ⁂ کربلا دان عرش رب العالمین ⁂ کربلا عرش است عرش کردگار ⁂
کشته در حایر بلا اشک اشکبار ⁂ کربلا دان عرش حق با زیب و زین ⁂ زینت او شاه مظلوم حسین ⁂
شبهه ام نبود که عرش داور است ⁂ شاه دین شاه هدین و اکبر است ⁂ بلکه باشد کربلا شاه هدین ⁂
رتبه اش بالاتر از عرش برین ⁂ کربلا را خیمه گاهی دیگر است ⁂ کربلا را قتلگاهی دیگر است ⁂

کربلا دارد

۱۶۴

کربلا دارد زعباسی نشان ⁂ آستانش را ملایک پاسبان ⁂ کربلا قبر حبیبش در رواق ⁂
زائرش را سوز ها از اشتیاق ⁂ شاه دین چون کوه اندر انجمن ⁂ سجده گردد پای سقا و حسن ⁂
عرش را کی باشد این نام و نشان ⁂ بین تفاوت از زمین تا آسمان ⁂ کربلا راست اسرار دیگر ⁂
کی تواند گفتن عشق کوته نظر ⁂ گر ترا ارزشی است زان عاشقان ⁂ بشنو از من این حدیث دوستان ⁂
زابن ظبیان خوان خبر اندر کتاب ⁂ تا که گردد سینهٔ تو پر التهاب ⁂ در مزار بحار الانوار مسندا از یونس
ابن ظبیان مرویست از مولای ما حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که قال من زار قبر الحسین
یوم عرفة کتب اللّٰه له الف الف حجّة مع القائم علیه السلام و الف الف عمرة مع
رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و عتق الف الف نسمة و حمل الف الف فرس فی
سبیل اللّٰه و سمّاه اللّٰه عبدی الصدیق آمن بوعدی و قالت
الملائکة فلان صدیق زکّاه اللّٰه من فوق عرشه و سمّی فی الارض
کروبیّا کسیکه زیارت کند قبر حسین علیه السلام را در روز عرفه حقتعالی مرقوم میفرماید از برای او ثواب
هزار هزار حج که با قائم علیه السلام کرده باشد و ثواب هزار هزار عمره که با رسول اللّٰه صلی کرده باشد و ثواب هزار
هزار بنده آزاد کردن و هزار هزار جهاد که بر اسب سوار شده باشد در راه خدا و او را خداوند بنده
صدیق مینامد و میفرماید که ایمان آورد بوعدهٔ من و ملائکه گویند که فلان بنده صدیق است
خداوند از فوق عرش او را تنزیه فرموده و در زمین او را کروبی مینامند **لمؤلفه**
خامهٔ من این شرح درد فزا نهاد ⁂ از مفضل این حدیث آمد بیاد ⁂ و در روایت مفضل
گر شب تمضی الی الصلوات ... و از برای زوار اهل رکعتی که در نزد قبر حسین علیه السلام میکنی ثواب

هزار حج و هزار عمره و هزار بنده آزاد کردن و هزار جهاد که در راه خدا کرده باشی با پیغمبر مرسلی
و نبی مرسل فرمودند که زیارت بکن طیب بقبر حسین ع را و نماز را تمام بکن در نزد او گفت
عرض کرد که اصحاب ما حکم بتقصیر میکنند فرمود که اِنَّمَا یَفْعَلُ ذٰلِكَ الضَّعَفَةُ لمؤلفه

چون شنیدی این حدیث با اثر ❖ کن بنال ای شیعه از سوز جگر ❖ از دو زاریهای سرشک شاهوار ❖
کن بتو بر شاه دین گوهر نثار ❖ زانکه غم بر اکبرش یاری نما ❖ بر اسیرانش تو غمخواری نما ❖
خاصه آن زن کو کشید آزارها ❖ سر برهنه کوچه و بازارها ❖ آن زنی کز غم زدی هر دم بسر ❖
بود در دشت بلا او نوحه گر ❖ نام او خواهی بدانی بر یقین ❖ کیست او بنت امیر المؤمنین ❖
آنکه از داغ شهیدان در تب است ❖ نام غم افزای زینب زینب است ❖ شمهٔ از حال او سازم بیان ❖
تا کنم گریان عیون شیعیان ❖ از غم آن نور چشم عالیان ❖ خواهر بگزیدهٔ خاص حسین ❖
آنکه از داغ حسین کبری کبود [?] ❖ بر سر خود معجر نیلی نمود ❖ بود از احزان آن عالیجناب ❖
سیل طوفان دلم در انقلاب ❖ اشک از چشم روان آه از نهاد ❖ زین حادثه [?] ... ❖
در عوالم نیز مذکور این خبر ❖ شرح حال زینب خونین جگر ❖ در عوالم و لهوف مرقوم است که

بعد از غارت کردن اهل بیت حضرت امام حسین علیه السلام از خیمهها زنان را بیرون کردند
فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسَلَّبَاتٍ حَافِیَاتٍ بَاکِیَاتٍ یَمْشِینَ سَبَایَا
فِی أَسْرِ الذِّلَّةِ و آن زنان غریب مصیبت زده از خیمهها خود بیرون آمدند بی چادر
و بی معجر با سر برهنه و پای برهنه همگی گریه میکردند و بروش اسیران در صحرای کربلا
میگردیدند بی بیان آنکه خونخوار گفتند که قسم میدهیم شما را که ما را بقتلگاه شهدا و شهیدان

وامام مظلوم را برسانید آن قوم جفاکار اهل بیت و عترت اطهار را بقتلگاه رسانیدند
فَلَمَّا نَظَرْنَ النِّسْوَةُ إِلَى الْقَتْلَى صِحْنَ وَضَرَبْنَ وُجُوهَهُنَّ محتشم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد ❖ شور و نشور و واهمه را در گمان فتاد ❖
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند ❖ هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد ❖

قَالَ فَوَاللهِ لَا أَنْسَى زَيْنَبَ بِنْتَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ محتشم

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان ❖ بر پیکر شریف امام زمان فتاد ❖
بی اختیار نعرهٔ هذا حسین ازو ❖ سر زد چنانکه آتش ازو در جهان فتاد ❖

وَهِيَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ ع زینب خاتون جسد پاره پاره برادر را در بر کشید وَتُنَادِي
بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَقَلْبٍ كَئِيبٍ لمؤلفه زینب آن پروردهٔ میر عرب ❖
گفت با جد خود آن عالی نسب ❖ با دل پرخون و چشم اشکبار ❖ نوحه گر شد همچو بلبل هزار ❖

وَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكُ السَّمَاءِ هٰذَا حُسَيْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ
مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَبَنَاتُكَ سَبَايَا إِلَى اللهِ الْمُشْتَكَى وَإِلَى مُحَمَّدٍ
الْمُصْطَفَى وَإِلَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَإِلَى حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ محتشم

این کشتهٔ فتاده بهامون حسین توست ❖ وین صید دست و پا زده در خون حسین توست ❖
این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی ❖ دود از زمین رسانده بگردون حسین توست ❖
این ماهی فتاده بدریای خون که هست ❖ زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست ❖

وَا مُحَمَّدَاهُ هٰذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ يَسْفِي عَلَيْهِ الصَّبَا محتشم

این غم قرهٔ محیط شهادت که روز دشت ؛ از موج خون او شده گلگون حسین تو است ؛

قتل اولاد البغایا

این قالب طپان که چنین مانده بر زمین ؛ شاه شهید ناشده مدفون حسین تو است ؛

یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله صلعم یا اصحاب محمداه

این زنان بیکس و این دختران تو زاری که مانند اسیران روم و فرنگ ایشان را باسیری

میبرند ذریهٔ محمد مصطفی میباشند یا محمداه دختران تو باسیری رفتند و ذریات را

کشتند که باد صحرای کربلا بر جسد ایشان میوزد این است حسین تو که سر مبارکش را از

قفا بریده اند مسلوب العمامة والرداء و عمامه و ردا او را از جسد مطهرش

برآورده اند بابی من عسکره فی الیوم الاثنین نهبا بابی

من فسطاطه مقطع العرى بابی من لا هو غائب فیرتجى

ولا جریح فیداوى بابی من نفسی له الفداء بابی المهموم

حتی قضی بابی العطشان حتی مضى بابی من شیبته تقطر

الدماء و بعضی از مضمون این کلمات در این ابیات است ؛ خرم

کفنا کرای برادر با جان برابرم ؛ دیدی چگونه کرد فلک بی برادرم ؛ لمؤلفه

غربت نرفته که برم انتظار تو ؛ گویم که شاید از سفر آید برادرم ؛ خرم

بی غسل بی کفن تو من از بی علاجی ؛ بیچاره مانده ام چکنم خاک بر سرم ؛ ای برادر

جان من یا حسین ؛ ای تو بی عهد خسی مرهم نرسید ؛ بر علاج زخم تو چزی کو طرم ؛

ما میرویم

ما میرویم از این ستم کوفیان بشام ؛ ای کاش بود بر سرت امروز مادرم ؛ از پا در آمدی تو که کاش هلاک کرد ؛

با خاک راه کوفی که جان برابرم ؛ شد بی عمامه تا سر تو بر سر سنان ؛ بر دند این سپاه بتاراج معجرم ؛

لمؤلفه وفقه الله ؛ هستی تو چون خلیل منزوی کربلا ؛ اکبر ذبیح من ز الم هجر ماجرم ؛

قدمم بار غم هلال از الم کمان ؛ از بار ماتم تو شد این سکرم ؛ شیرازه بند دفتر تنگانا از ل ؛

از بار چرخ کالای برده که گوهرم ؛ ای بر لعل جانت هادی در سایهٔ وجود تو بودم چو آفتاب ؛

اکنون در افتاده ام از ذره کمترم ؛ بابی من جده رسول اله السماء ؛ بابی من

هو سبط نبی الهدى ؛ بابی محمد المصطفی ؛ بابی خدیجة الکبرى ؛

بابی علی المرتضى ؛ بابی فاطمة الزهراء ؛ سیدة النساء ؛

بابی من ردت له الشمس حتی صلی ؛ زبان حال زینب خاتون است که گوید

با جسد برادر بدین مضمون الکفن میگفت کای برادر جان ؛ تو بی یار من بی یاورم ؛ تو بی

خانه و من بی معجرم ؛ تو بی سر و من با سر دردم ؛ تو بی تاج و من که تاج سرم ؛ تو بی اصغری

و من بی اکبرم ؛ تو بی عباسی و من بی ناصرم ؛ حرمت کعبه من زائرم ؛ علی اکبرت جگر

من با جگرم ؛ حبیبت مقام منت فخر اکرم ؛ مزارت صفا مروه ات خواطرم ؛ تو چون

عارفی شاعر ناظرم ؛ منی کربلا قتلگاه بنگرم ؛ تو چون خلیل منت غم بر دورم ؛ اکبر ذبیح

منتنی یاورم ؛ چشم زمزم ؛ خون برآورم ؛ لمؤلفه چکنم شورش دل اسیل سان ؛

ریزدم از چشمه سر داماں ؛ سوخت مرا اختر دختر نیکه دل ؛ نام نهادند ز غم سوختگان ؛

چون نشانم ز غم زینب زار ؛ چون نگرم بر الم چون باران ؛ نفس این است بر سر حسین ؛

نکلد ز ابر بهر چون نیسان ÷ میرسد ناله از زینب بر گوش ÷ بیت چرا زم نکرد دوران ÷
ناله اهوش ربای کلثوم ÷ دل کند صید زآه پیکان ÷ یادم آید چو سکینه زودم ÷
هم قرار از دل بهم از تن جان ÷ شیعه بگذشت تر از فصل ربیع ÷ عمر آخر شد و رسید فصل خزان ÷
چون هزاران هزار شهدا کر ÷ نه قدم کرنما زینب سان ÷ قَالَ فَابْكَتْ وَاللهِ كُلَّ
عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ ، راوی گوید که گریست از ناله آن مظلومه قسم بخدا هر دشمن و دوستی
حَتَّى رَأَيْنَا دُمُوعَ الخَيْلِ تَنْحَدِرُ عَلَى حَوَافِرِهَا ، اینکه دیدیم اشک از دیدگان
اسبان بر سمهای ایشان میریخت ثُمَّ اِنَّ سُكَيْنَةَ اِعْتَنَقَتْ جَسَدَ
الحُسَيْنِ ع فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الاَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوهَا مِنْهُ ، پس سکینه
مظلومه جسد حسین مظلوم را در برگرفت جمعی از اعراب بنزد او آمدند و او را کشیدند و از
جسد پدر بزرگوار جدا کردند و زبان حال سکینه خاتون **لمؤلفه**

ای پدر بنگر که با این زارها ÷ حال زار و سینه افکارها ÷ یکطرف داغ ترا دارد دلم ÷
یکطرف درد اسیری حاصلم ÷ یکطرف بیداد جور کوفیان ÷ یکطرف لخت تن تمام خواهران ÷
یکطرف جسم شریفت در خاک ÷ زخم تیغ و تیر دارد چاک چاک ÷ یکطرف در خاک بینم اکبرت ÷
یکطرف عمتم به دستان اسیری ÷ یکطرف این عمهای خوار و زار ÷ یکطرف این دیدهای اشکبار ÷
یکطرف خون دل بابم زینبین ÷ یکطرف ناله با آه شور شین ÷ یکطرف داغ برادر بر جگر ÷
داغ ابن عم مرا داغ دیگر ÷ اشک و آهم از غم این کشتگان ÷ آن بجا هرایی بهفتم آسمان ÷
ای پدر با این ستمها چون کنم ÷ جز دلی دریای خون جیحون کنم ÷ چون ننالم من بصد افغان زار ÷

چون نبارم همچو ابر نوبهار ÷ چشم نسوزم آهم آتشبار بین ÷ چون نگریم دیده ام خونبار بین ÷
محملا زآه سکینه آسمان ÷ جامه نیلی کرد و گون از غم کمان ÷ خامه بس شد عالم از غم بیقرار ÷
لالکان هر دل ز داغ تن فکار ÷ شرح حال زینب و طفل حسین ÷ کی رسد پایان با آه و شور شین ÷
ناله زینب ار آید نظر ÷ این زمان بگذار تا وقت دیگر ÷ رو نما از روی اخلاص و صواب ÷
سوی حق بهر دعای مستجاب ÷ یا رب باساز از گنهم پاک پاک ÷ در زمین کربلا بسازم خاک ÷
در جهانم از مجاوران ساز ÷ تا کنم گریه بقبرش راز راز ÷ در دو عالم ایکه ای عالمین ÷
در جنانم کن شهید حسینی ÷ این دعایم یا رب مستجاب ÷ حق طه و دیگر ام الکتاب ÷
این تمنا باشدم از شیعیان ÷ قول آمین و دیگر سبع المثان ÷

المجلس السابع عشر

در بیان مجملی از احوال زینب خاتون علیها السلام در ضمن روایت فاطمه بنت الحسین صلوات الله وسلامه علیه در یوم عاشورا در کیفیت غارت کردن خیمه گاه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَمْطَرَ وَدْقَ الوُجُودِ مِنْ اَشِعَّةِ قَبَسَاتِ الكَوَاكِبِ ، عَلَى اَمْثَالِهَا المُشَاكِلَةِ مِنْ قَابِلِيَّاتِ المِرْآتِ السَّوَاغِبِ ، فَاَبْدَعَ مِمَّا اخْتَلَطَ بِهِ الغَرَائِبَ ، فَتَجَلَّى لِلْقُلُوبِ فِي القَوَالِبِ فَقَامَتْ شَاهِدَةً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ ، وَعَلَى نَفْسِهَا بِالعُبُودِيَّةِ ، وَاَنَّهُ اللهُ الوَاحِدُ القَهَّارُ ، ثُمَّ الحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي غَرَسَ لِعَظَمَتِهِ فِي تُرْبِ جَنَانِ عِبَادِهِ المُؤْمِنِينَ ، يَنَابِيعَ الخُشُوعِ ، وَجَرَى لِهَيْبَتِهِ مِنْ آمَاقِهِمْ ذَفَرَاتِ الدُّمُوعِ ، وَجَعَلَ

لذلك اصلاً مفيضاً للارسال. وفرعاً متوجهاً الى الاصل للاستنان

فالاصل اصل الشجرة المسماة بنور الانوار. التي لها الدوامي و

الاثمار. والاشعة الاوراق. والفرع قلوب الاشعة المسماة بالائمة

المتوجهة اليها المعتبر بالاوراق. والاصول الرجال المقتولين

والنساء الحاسرات الحافيات. في عرصة كرب وبلاء. وارض

القاصرات. والفرع الشيعة الباكين. والنساء الباكيات المغمومات

المغمومات. آه من مصائب السادات ثم آه من هموم الولاة والهداة.

حکیم را ستایش نمایم که از حکمت بالغه خود بر پرگار هاء و واو هویت و مداد کاف و نون

بر صفحه ارض استعداد امکان. احداث دائره وجود نمود فرمود و بلطایف حکم خرد

انموزج ازآن. در مدار فرجار جسم وجان. حضرت آن ان. ابداع واختراع نمود. و

بیت المعمور عرش قلوب عارفین را بلمعات اشراقات انوار آئینه تجلی نمود. و بآیات

انت الذي اشرقت الانوار في قلوب اوليائك حتى عرفوك وو

جدوك جلوه ظهور فرموده سئل علي ع عن العالم العلوي فقال

صور عارية عن المواد عالية عن القوة والاستعداد تجلى

لها فاشرقت وطالعها فتلألأت والقى في هويتها مثاله

فاظهر عنها افعاله. وخلق الانسان ذا نفس ناطقة ان زكيها

بالعلم والعمل فقد شابهت اوائل جواهر عللها فاذا اعتدل

مزاجها

روایت فاطمه بنت الحسین

١٦٨

مزاجها وفارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد. وباين

سر مستتر که خلق عشق بنامند. وآل اطهار حبس خوانند خلع اندا و از سویدای قلوب عارفین

فرموا انت الذي ازلت الاغيار عن قلوب احبائك حتى لم يحبوا

سواك ولم يلتجوا الى غيرك. وباین تجلی طور و جلوه نور. و لمعه ظهور زادهم

دل را بابر تخت ملک الملوک گردانید. انت المونس لهم حيث اوحشتهم العوالم

حبل المتین

اگر عقل را عقل نبود در طایر قدسی شان کروبیان در محصوره اربعه عالم سوت [illegible] نبود

و اگر بجبال شریعت پر و بال طاوس کبریا و حمامه جبروتی را نبستنی کی نفس لاهوتی

در قفس عالم اجسام بشریت اقامه نمود در چنان احمد [illegible] نمایم که جامه از لباس [illegible] خود بر عاقلان

سالکان مسلک شریعت و مدینه طریقت پوشانیده که بآن لباس سرا پا را کس کشتند در نظم

مستغفرین برآمدند يا من البس اولياءه ملابس هيبته فقاموا بين

يديه مستغفرين [illegible] را ستایم که [illegible] مودت برمذاق محبان و قطره از کار

تسنیم حلاوه موانست مخمور کام عاشقان ریخت که بدان بکسره جان و روح روان و محو

جمال جانان گردیدند يا من اذاق احبائه حلاوة المؤانسة فقاموا

بين يديه متملقين پلی برافروزنده نار وداد در کانون بیوت قلوب محبین

[illegible] انت الذاكر قبل الذاكرين وانت البادي بالاحسان

من قبل توجه العابدين پس عاشق مطلق چون سید الشهداء و برادرانش

و عاشق کش چون عباس علمدار و قاسم و علی اکبر را آیا نه بینی که از جز به عشق که

عرض نمود در حالی از حالات که یا ابة الستنا علی الحق حضرت فرمود ای ورب
الکعبة عرض کرد که پس از کشته شدن چه باک داریم **و عاقل** اصحاب که از آنحضرت را
آیا تا قلی عرض نمائی وقتی که حضرت امام حسین علیه السلام بیعت را از ایشان برداشت و اذن رجوع داد
عرض کردند که در محبت جواب حضرت خیر البشر را چه گوئیم در محافظت عجیبه علم او **و عاشق**
عاقل حضرت زینب است که گاهی مثل علی بن الحسین علیه السلام نصیحت نماید و گاهی نیکو در روایت ابن زیاد
وگاهی از آه آتشین بر جهانی سوزد **لمؤلفه** عشق چه بود آتش نار موصده ٭ سوزد قلب و جان افئده ٭
نار عشق از دست آید و از حجاب ٭ بر قلوب عاشقان بی حجاب ٭ نار عشق آرد جهان را کوبکوش ٭
نار عشق غیرت نا کرده خموش ٭ اهل دلی که اندر و لبس فرو ختند ٭ مال و سر و ایمان جسمی را ختند ٭
کی کند احسان جسم و جان و سر ٭ تا نسازد دل ز باران و ز بیر ٭ جز دعای دوست شور در آتش کنی ٭
نیست جز محبوب کسی در کو و شرر ٭ که نگنگ تیز و باران تر ٭ آید از حس حسن تماید ضمیر ٭
چشم و ی بود وصل محبوب بس ٭ در ضمیر شرح حسن غیر از او کس ٭ بر جهان تا نار عشقش با نهان ٭
مسیح دانی برکه این درافتد ٭ بر دل عاریان ارباب ولا ٭ بر قلوب عاشقان کربلا ٭
خاصه بر مهر سپهر خافقین ٭ سرور سالار عشاقان حسین ٭ شاه دین هم عاشق و معشوق ٭
جلوه گر عشقش بهر طرز نمود ٭ نور وی چون از مهر آسمان ٭ جلوه گر شد بر قلوب عاشقان ٭
بر سویدای دل اکبر فتاد ٭ بر دل عباس عشق با بها داد ٭ بر دل قاسم جناب ...
نور چشمان حسین ابن حسن ٭ عشق شاه دین بدلها جلوه گر کرد ٭ مالی ... با فدا کرد ٭
عاقلان رستخیز کربلا ٭ صفحهٔ هنگامه خیز کربلا ٭ آب عقل آتش دلها ...

نور

ای قلندر

از این فاطمه بنت الحسین

نا قبیلان کربلا زان کامیاب ٭ تا بود جز در دلی کشتن روان ٭ چون که او عشق شد در دم جوان ٭
جسم هم محبت و صلش را پرورید ٭ عقل چو را داد بر جنت نوید ٭ نا خدای عقل آورد ش بیرون ٭
از کجا کفران قوم جنون ٭ عقل عقال آمد او شفاعت ٭ جان نثار شاه دین زان انجمن ٭
نور عقل آمد دلیل و رهنما ٭ تا نمودندی همه جانها فدا ٭ نار عشق و نور عقل از هوشیار ٭
بر دل زینب شدندی آشکار ٭ عقل امرش بر شکیبائی نمود ٭ نار عشق آتش سویدائی نمود ٭
نور عقلش بر نصیحت داشتی ٭ نار عشقش آتش افروختی ٭ نور عقلش مانع آمد از فغان ٭
نار عشقش شد بگیان آتش فشان ٭ نور عقلش در دل خیمه نداشت ٭ نار عشقش بهر ما مولانی گذاشت ٭
نور عقلش شد عقال از شور شین ٭ نار عشقش گشت گریان بر حسین ٭ آه آه از ناله های آن غریب ٭
ناله های از زار آن نا شکیب ٭ یا هم آمد باز ای اهل نظر ٭ ناله های زینب خونین جگر ٭
انگه از آه جهانی خون گریست ٭ انگه از درد عشق دل که جان گریست ٭ انگه از درد عشق صد دل داغدار ٭
ناله از درد عشق بهر کلبین هزار ٭ انگه گریان بود مانند فرات ٭ سر برهنه حافیت حسرات ٭
ناله آتش جز جز الجنع شاه دین ٭ گه از رب بلا کرده نشین ٭ یا هم آمد ترک عسکر ٭
او نمودن خیمه را که زیار ٭ بهر غارت کردن آل خلیل ٭ آن گروه کفر کیش بی دلیل ٭
بر سر زینب چه آمد از ستم ٭ زان گروه نا صواب پر الم ٭ است دور و در کار **منتخب** ٭

چو ساخت

حالی الغفلة من سر ز شرح عجب ٭ از منتخب المراثی مرویست از بانوی سرادقات عصمت و طهارت حضرت
زینب خاتون که مسموع شد که بعد از شهادت سرور شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام نظر بر حقیقت
آنکه سپهر جلالت خواهران و دختران مانند بنات نعش در گرد جسد مطهر آن اطراف علی بن الحسین علیه السلام

۲

اجتماع داشتیم ناگاه ملعونی که چشمهایش ازرق بود داخل خیمهٔ ما گردید و آنچه در خیمه بود غارت نمود
حتی آنکه بستری که علی بن الحسین بر روی آن خوابیده بود از زیر آنحضرت کشید پس آنچه از
چادر و معجر که من داشتم از من گرفت حتی مقنعه از سر من کشید و حلقهٔ گوشواره که در گوش من
بود کشید و با این عمل نیز میگریست گفتم خدا ترا لعنت کند ما را برهنه میکنی و حال اینکه گریه میکنی
گفت بسبب آن چیزی که بر شما اهل بیت وارد گردیده زینب خاتون گوید که مرا گریه برآوردن گوشواره
اذیت کرد و مرا بغضب آورد گفتم از برای او که قَطَعَ اللهُ یَدَیْکَ وَرِجْلَیْکَ وَاَحْرَقَکَ
اللهُ بِنارِ الدُّنْیا قَبْلَ نارِ الْآخِرَةِ راوی گوید که قسم بخدا که چندانی از زمان
نگذشت که مختار آل اطهار خروج کرد و آنچه آن مظلومه در حق آن لعین از نفرین فرموده بود بعمل آورد
پس او را آتش سوختند و در روضه بحار از فاطمه صغری مرویست که گفت من در باب خیمه
ایستاده بودم و نظر میکردم اِلی اَبی وَاَصْحابِهِ مُجَزَّرینَ کَالْاَضاحی عَلَی
الرِّمالِ وَالْخُیُولُ عَلی اَجْسادِهِمْ یَجُولُ. لمؤلفه وفقه الله

بخاک کربلا جسم بوران یکسر ؛ فتاده چون بفلک مهر و انجم و اختر ؛
سران بی تن و تنهای بی سر یاران ؛ طپان بخاک و خیول سپاه در جولان ؛
بزیر سم ستوران آن گروه ضلال ؛ تمام پیکر آل رسول شد پامال ؛
مرا چو دیده بر اطوار خیل دشمن رفت ؛ قرار و هوش و روان از دل کبوتر رفت ؛
بدل از آن سبب بسکه زخم کاری بود ؛ ز سرشک از بصرم چون فرات جاری بود ؛
روانه ناله و آهم بشیون و با شین ؛ بکار عصفور شیشی بخیمه از داغ حسین ؛

بزم

روایت فاطمه بنت الحسین

بر بزم ناله و اندوه می زبان بودم ؛ ز راه دیده برخسار خون فشان بودم ؛
وَاَنَا اُفَکِّرُ فیما یَقَعُ عَلَیْنا بَعْدَ اَبی مِنْ بَنی اُمَیَّةَ. و من فکر می نمودم
که آیا از بنی امیه بعد از شهادت پدر بزرگوارم بر ما چه واقع خواهد آمد اَیَقْتُلُونَنا
اَوْ یَاْسِرُونَنا آیا ما زنها را نیز میکشند یا اسیر می نمایند لمؤلفه وفقه الله
می کشند این قوم دون آیا زنان ؛ یا نمایند این اسیران کافران ؛
عرصه ام از این تفکر بود تنگ ؛ چون اسیر دیلم و روم و فرنگ ؛
ناله ام بر گنبد خضرا رسید ؛ خون دل از دیده بر دامن چکید ؛
پس ناگاه ملعونی را دیدم که بر مرکب خود سوار است و زنان سراپرده عصمت و طهارت
حجابات طهارت را بکعوب نیزهٔ خود میزنند و میرانند و آن زنان بعضی ببعضی پناه میجویند
و اسباب زینت از معجر و دست برنجن را غارت نمود و ایشان فریاد وا جَدّاهُ وا اَبَتاهُ
وا عَلِیّاهُ وا قِلَّةَ ناصِراهُ وا حَسَناهُ اَما مِنْ مُجیرٍ یُجیرُنا اَما مِنْ ذائِدٍ
یَذُودُ عَنّا برآوردند لمؤلفه و یکی ببود چو زهرا افروز کرد ؛ در بکا جسته فاطمه از آن دیگر ؛
این سکینه سوی زینب میدوید ؛ چون رقیه دامن عمه کشید ؛ ام کلثوم از الم در شور شین ؛
در کجائی ای برادرجان حسین ؛ اهل بیت بینوایت را نگر ؛ سر برهنه خواهرانت در بدر ؛
بعد غارت گوش آن بیکسان ؛ آه و حجابشان ببود زنان ؛ ناله ای وا حسینا از جگر ؛
یا علیا مرا تو بد ناصر نگر ؛ قالَتْ فَطارَ فُؤادی وَاِذْ تَعَلَّقَتْ فَرائِصی
المظلومه فرمود که از وحشت و هراس آن گروه ناسپاس طایر عقیق فؤادم طیران

دو الیفی و عروق و اعضایم لرزان گوید پس کاتب زالت رجب دوان . و کجا بن عمتم ام کلثوم
روان کوه دیدم از خوف آنکه مبادا قصد من نماید در این احوال بودم که نظر آن لعین بر من افتاد
قصد من نمود و من فرار نمودم که شاید از اذیت سپاه این خلاص جویم دیدم که آن بدبخت عقب من
می آید پس وحشت مرا از کار برد ناگاه کعب نیزه آن لعین بمیان شانه من آمد و من برو در
افتادم و آن بدبخت گوشم را پاره و قطع نمود و گوشواره و مقنعه مرا ربود و خون از گوشم می
بر رخساره ام روان گوید و سر برهنه ام را حرارت آفتاب میسوزانید پس آن ملعون بخیمگاه
برگشت و من غشی کرده بیهوش افتادم و چشم باز کردم دیدم که عمه ام زینب خاتون گریان و چون
سحاب گهربار اشک ریزان بر بالین نشسته و میگوید که قومی نمضی ما اعلم ما جری
علی البنات و اخیک العلیل برخیز ای نور دیده تا برویم نمیدانم که بر دختران
زار و بر برادر علیل بیمارت چه گذشته است **لمؤلفه** ایمه زخاک کربلا سر بردار ؛
تا چند کنی ناله چو بلبل بهار ؛ فریاد ز جور چرخ دوار که رسی ؛ کشتیم درین دیار بی یار و تبار ؛
فقمت و قلت یا عمتاه هل من خرقة استر بها راسی عن اعین
النظار پس برخواستم گفتم ای عمه جان آیا معجری داری که سر و روی خود را از دیدهٔ نامحرمان
بپوشانم **لمؤلفه** عمه جان من زادهٔ پیغمبرم ؛ من حسین بن علی را دخترم ؛
عمه جان بنگر رخم را بی نقاب ؛ کی مرا دیده بدین سان آفتاب ؛ عمه جان گر معجری داری بمان ؛
تا بپوشم روی از نامحرمان ؛ عمه جان گر اکبر و عباس گرام ؛ کو حسین آن شه عالی مقام ؛
بی برادر بی پدر من چه کنم ؛ جز لب از خون دل گلگون کنم ؛ عمه جان خاک عالم بر سرم ؛

عمه جان

روایت فاطمه بنت الحسین

۱۷۱

عمه جان بی اکبر و بی اصغرم ؛ عمه جان وقت اسیری در رسید ؛ کوفیان از بهر سنگ زدن در رسید ؛
عمه جان بودم حسینت را عزیز ؛ چون کنم با این گروه بی تمیز ؛ فقالت یا بنیتاه و عمتک
مثلک زینب خاتون فرمود که ای دختر برادر عمه تو نیز بی چادر و معجر است مانند تو فرأیت
رأسها مکشوفة . و متنها قد اسود من الضرب پس دیدم که سر عمه ام
برهنه ام بدن مبارکش را اینقدر تازیانه زده اند که سیاه شده است **لمؤلفه**
سر برهنه و موی سرش پریشان بود ؛ ز دیدگان چو سحاب بیع گریان بود ؛
تن مبارکش از تازیانهٔ کفار ؛ سیاه گشته چو دلهای آنگروه شرار ؛
پس بسوی خیمه های اهل حرم روانه شدیم دیدیم که آنچه در خیمه بود بغارت برده اند و اخی علی بن
الحسین علیه السلام مکبوب علی وجهه لا یطیق الجلوس من کثرة
الجوع و العطش و الاسقام و برادرم علی بن الحسین را دیدم که برو در افتاده
و از بسیاری گرسنگی و تشنگی و بیماری قدرت برنشستن نداشت چون ما زنان اهل بیت او را
بدان حال دیدیم شروع بگریستن نمودیم و بر مظلومی او نالهای سرد از دل پر درد برکشیدیم و آن
مظلوم چشم باز کرد و بی چادر و معجر دید بر احوال ما گریست **لمؤلفه** نالهای عمه ها و خواهران ؛
شور افکنده بُد بر هفت آسمان ؛ شد روان چون بحر با صد شور و شین ؛ دیدهٔ زار علی بن الحسین ؛
بی روان شد از درون بها دود آه ؛ چرخ را گردید پیراهن سیاه ؛ از فغان و آه ها گردون گریست ؛
بر رو بحر و دشت با هم مرغ گریست ؛ جن و انس و وحش و طیر هر دیار ؛ زآه ها در ناله گریان زار زار ؛
زینب خاتون میفرماید که یکی از اشرار لعین با جمعی از آن ملحدین اراده قتل امام زین العابدین نمودند که

ایا نگشیم این علیل بیمار را گفتم سبحان الله آیا اطفال را نیز خواهید کشت آیا رنجور و بیماری
او را نمی‌بینید پس ایشان نزاد در مقام منع برآمدم پس ابن سعد لعین داخل خیمه شد زنان اهل بیت
بناله و زاری و فریاد و بیقراری با آن لعین تکلم نمودند پس آن ملعون را گویا دهشت غلبه کرده
و اعضایش بلرزه درآمد و قال لهم لا تقربوا هذا الصبي و گفت که دست از این
علیل بیمار و رنجور سیه‌بخت و پرستاره بدارید پس ایشان از آن بد ایمان درخواستند
که بگوید لشکر اگر از ما هر چه برده‌اند بما واپس دهند آن لعین امر برد نمود جمیع میگوید که قسم کذا
که احدی چیزی به ایشان رد نمود و وکل بعلی ابن الحسین ع وعیاله من حضر فی
قال لهم احفظوهم ولا تخذوا ان یخرج منهم احد و موکل نمود بعلی
ابن الحسین ع و عیال آنحضرت اشخاصی که حاضر بودند گفت این کفار خونخوار که محافظت این
اسارا را نمائید و نگذارید که احدی از ایشان بیرون روند لمؤلفه وفقه الله

آه آه از ناله‌های اهل بیت ⁂ داد و داد از گریه‌های اهل بیت ⁂ سوخت عالم از غم آل رسول ⁂
سوخت جانها از غمهای اهل بیت ⁂ وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون انا
لله وانا الیه راجعون لمؤلفه بیت نون خامه الوان مداد ⁂
تا کنند در لوح ما لیطر سواد ⁂ از قلم اندر رقم لون القلم ⁂ ظاهر آید بر همه اهل امم ⁂
از خرد کردم سوال این لون چیست ⁂ از غم که بود قلم از خون گریست ⁂ گفت شرح ناله‌های زینب است ⁂
خون دل نون قلم را مشرب است ⁂ اینکه میبینی چو چشم خونفشان ⁂ میکند شرح غم زینب حزین ⁂
یا رب بحق آن نعالی لقب ⁂ بر حق آن دختر میر عرب ⁂ سازیم در کربلا با شور شین ⁂

از مجاوران شاه بی حسین ⁂ مهر در محملها ای مهربان ⁂ در فؤاد و دل عقلم امر بان ⁂
مستمع آمین شد از یاران گلگل ⁂ و دیگر اخلاص و صدق و اقبال ⁂

المجلس الثامن عشر

در بیان مجمل از احوال زینب خاتون و حکایت حضرت آنحضرت در زمین قتلگاه و مخاطبات آن مظلومه
با جسد مطهر برادر بزرگوار خود

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ظهر وجوده بموجودية الموجودات وبرز علمه بمعلومية
المعلومات وعرف صفاته بحدوث صفات المحدثات فمنه بدء
كل شيء وبه قوام كل شيء وله ملك كل شيء واليه مرد كل شيء
فسبحان ملكوت كل شيء واليه ترجعون والصلوة والسلام على
شمس الوجود وقمر السعود وعلى الاصل القديم والفرع الكريم
وعلى الانسية الحوراء والبتول العذراء وعلى حجة الله في
السر والعلن الولي المؤتمن وعلى ابن سيد الكونين والفصر بن
الذهبين الذي اظلمت دنيته بالخافقين صاحب المصيبة الراتبة
والدمعة الساكبة والفجعة اللازبة قتيل الظماء بعيد المرتمى
مهتوك الحماء من سيرت نسائه كالاماء محروق الخباء غريب
الغرباء خامس اهل العباء عفير الخدين تطبيع الودجين سبط
رسول الله ابي عبد الله الحسين ع آه آه من كربته ثم آه من غربته

آه آه من آخرانیه • ثم آه من آشجانیه • منت مرسبحان منان • و درود دیانی

سزاوار کسی که خط آزادی ارباب تحسر ببدولاه را از مداد نون ناله • و قلم قصبه یاقوت

آه • بر لوح فؤاد کاروان سالار راه پیمایان شوارع شریعت ترقیم نمود • و بختام طریق

طریقت مختوم و مزین فرمود • و بر رسول مدینة المدائن حقیقت ارباب محبت و ولا را • ببزم

خلوت سرای معرفت خود خوانده • وحقایق اولوالالباب را احصاء در امام مبین و تعداد

در ام الکتاب • و ذکر ارباب ذکر را در عرش رحمن در میدان کاواق مبین لب و لباب

و مثل عرش را خزینه دار • و ارکان اربعه کرسی را راه عبور و گذار فرمود • وان من شیء

الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم **لمؤلفه**

ضمیر ستر تو از آفتاب می بینم

نسبت ظلمت شب را حجاب می بینم ٭ پس از حجاب ضمیر آفتاب می بینم

چه نون چشم ولایت که مختفی از تاب ٭ چه دود مختفی از سحاب می بینم

چه موجهای خیالات در ضمیر بصیر ٭ لبان حوت که از جگر آب می بینم

طایر تیز پر قدسیان • و شمار کردن سیر طیر شیبان • فکر را امر داد بد در عشکده قلعی

حجابات نور • و ظلمت • و سرادق استبرق • و سرادق سندس • و حجابات در زبرجدی و حمره

و اصفر • و خضره • و ضیاء • و ثلج • و ماء • و برد • و عظمت اسرافیل وار ساکن گردانید •

پس از آن سویدای بیت ضمیر تو را • بحجاب قدرت • و عظمت • و منت • و رحمت • و سعادت

و کرامت • و منزلت • و هدایت • و نبوت • و رفعت • و هیبت • و شفاعت • آیینه بندی نمود

و معشوق سان • از روزن سرادقات جلال • و سرادق عزت • و کبریا • و عظمت •

وقدس

وقدس و جبروت • و فخر و نور ابیض • و وحدانیت • بر آن آیینه خانه جلوه و ظهور فرموده •

پس تجلی از آیات • و نقطه وار سر خواهی از علامات • و اشراقات حالات در اقلیم سدرة المنتهی •

در مدینه علیین • در بیت المعمور سویدای جنان • مستور و ناله جرس عجیج حاجیان • و ضجیج زایران •

در بیت الحرام آن برگزیده شهر جهان • اعلان و مستقر گردانید • **لمؤلفه من قدس سره**

نسبت وناله شب بیشتر اثر دارد ٭ که کاروان بشب ناله از جگر دارد

نگر بصبح جگر گون جبین تماشا کن ٭ که پرده جگری بر رخ و بصر دارد

بشب بنال که بانگ جرس بوقت سحر ٭ چه تیر آه ز دل منزلی نظر دارد

ز رود دیده دمی آبیار شو بحرم ٭ که کشت کرب و بلا حاصل دیگر دارد

برزخاک نگر کشتگان بخون غلطان ٭ ریاض خلد کجا این چنین ثمر دارد

بنخل نیزه نگر در زمین کرب و بلا ٭ چه واق واق ثمر میوه بار سر دارد

دل حسین چه سبب داغدار مجمر سان ٭ بهر طرف نگری داغ بیشتر دارد

صراحی دلی از خون لبالب است از غم ٭ مگر حسین علی اکبر دیگر دارد

جگر افلاک بدل شهیدین چه لاله زار ٭ هزار داغ ز دو عشق کاین پسر دارد

کرشمه ای پدر جلوه گر از دو میدان ٭ پدر نظاره کنان اشک از بصر دارد

مرا جگر شده مجمر ز داغ اکبر زار ٭ که کاروان غمم آه با اثر دارد

لهذا طایر غریبم در عجب ناله گر • و در عروسی غم گستر • و در صعوبت دلخون • و در

سیل ودر

از فلوت با شک جگر گون • و در ماتم مهموم • و در قید و غم مغموم • و در رفیع ماه آتش بار بلیغ

بسر برد. گاهی در بحر مسجور نوحه سرا. و گاهی در موج مکفوف بناله واویلا. و گاهی در یم
طوفان خیز صاد حیران. و همین در گذرگاه شجرة الوداع شجره مزن گریان. و چون از بحار
طوفان زای علقه مرسوم بدل طوفان خرات غریب سکینم را ذو النون وار غریق
در بحار عزت و صبر و خشوع و تواضع و رضا و وفا و علم و تقی و خشیت
و انابت و عمل و مزید و هدی و صیانت و حیا و رجا و خوف و حب ودت
و هیبت گردانید. پس منطقه بندگی را چون مجره فلک بر کمر بست. آتش آهی چون
شهب عالم افروز کوبید. توجه مناجاتش خورشیدوار بروج سموات ارواح و غمرات
نجوم اهواء و مشاعر ادراکات را منور گردانید. طلوع و غروب آه دانیش برکوع و سجود
و کسوف و خسوف خضوع و خشوعش بقیام و رکود. ناله‌اش آتش فزی چون اقدام نار
از عزرائیل و شجره. و حاجب و مارج و قدامه و وقود. و ملائکه از کاوش سکان هوا
و تذکر قلبش در لجه قلب کثیب چون حوت ظنین بوس. اشک گلگونش چشم حمره و شفق
سرشک جگرگونش سحاب بحر را ودق. دود فغانش غیم و لودتش عقیم. زفیر صدرش چون
رعد و برق و صاعقه مستقیم. سیلاب هجرش چون قوس و نمکه. ضجیج دانیش مانند
رتق و فتق در دخان و ناله. میان استار سموات سبعه جنانش از تمام حیوه و
اسقار و خضر و مبارک و مزن و انبات و غدق. بتهییج ریاح از صبا
و جنوب و شمال و دبور و معصرات و صرصر و مبشرات و عقیم و عاصف
و قاصف و اعصار و مرسلات و ناشرات و ذاریات و نکبا و خروق و رطوفان

واز چهار

ما طلبا زید خواتیم برادر

و از چشمه سار سیحون و جیحون اذنین. و دجله و فرات عینین. و نیل انف و مروان دماغ و مخ
دهان ریزان. و در اراضی سبعه ارض دنیا و ارض جاریه و ناعمه و فسیحه و ارض حیات
و عقارب و نزار و بجلین و سقر حیران. و نور حقیقتش در جبله جبل قاف سرگردان. و از این
تنگنای ظلمت کده حطیطه جسد عنصری و عالم بشریت میل و هوای طیران. اوج اشتیاق
عالم عارس از جهت قدسیان نمود. و به تجرید و خلع از لباس ماسوا پرداخت لمؤلفه

روح را میل است سوی قدسیان ‡ همچو شهباز طیران آشیان ‡ لیک این با حب این ظلمت سرا ‡
کی میسر میشود درویش را ‡ تا نگردد جنبه طبعی قوی ‡ از ریاضات خفی و از جلی ‡
تا نسازی خلع اثواب حسیس ‡ کی توانی بر کروبی شد جلیس ‡ تا که ننمائی ز هر غیری فرار ‡
کی در آئی شادمان در بزم یار ‡ تا لباس عنصرت اندر برست ‡ پادشاه شهوتت در کشورست ‡
کی توانی جانب جانان روی ‡ سوی آن گلزار بی پایان روی ‡ تا ز اسیلی زغیرش بر سرت ‡
دلبری جز وصل جانان دلبرت ‡ کی توانی دید بر خود وصل یار ‡ الفرار از غیر جانان الفرار ‡
آدم از درد و الم در راه شد ‡ ترک کل کرد و صفی الله شد ‡ نوح از فرزند چو کرد فرار ‡
نوح کی کشتیش گشتی قرار ‡ نار نمرودی بتن آمد دلیل ‡ بر منای ذبح خلت شد خلیل ‡
حضرت موسی بوقت طور شد ‡ خلع نعلین شد سراپا نور شد ‡ عیسی از جز یهودان لا آم ‡
در سما چار مینی شد مقام ‡ مصطفی از جا رسول امهات ‡ با نهادش فوق عرش عارفات ‡
حضرت ابراهم کوئی ترک جان ‡ آمد آن بر عرش محبوب الکرام ‡ مرتضی تجرید آمد زار تضا ‡
چون شده مسموم از زهر جفا ‡ آنکه شست از ماسوی یکباره دست ‡ بود مست از جرعه جام الست ‡

ز دو
شور

ببالا

در مقام جان نثاری پا نهاد ٭ ما سوی را لحظهٔ داد از کف زیاد ٭ کرد غیر وصل وی بر خود حرام ٭
بود وصلش بر بر آورد از سپهر ٭ از جسد پرواز کرد بر سنان ٭ از سنان شد بر فراز لامکان ٭
کیست این طایر ز خلق عالمین ٭ شاه بی‌سر از تن جدا یعنی حسین ٭ لاله گا فرشش ز خاک کربلات ٭
لاله تابوتش ز چوب نیزه‌هات ٭ لاله فرزندش بزیر خنجرات ٭ شاهزاده اکبرت و اصغرت ٭
لاله دستان برادر بر فدا ٭ دید از تن جدا سر از تن جدا ٭ لاله بار دخترش زد آتش آسمان ٭
در عزایش شد سکینه نوحه خوان ٭ لاله ذرات جهان در ماتمش ٭ نوحه کرد و ناله از آه و غشش ٭
لاله گر بارم زد آتش خون کمت ٭ از غمش بر چرخ رفت من خرمت ٭ لاله افسر شد که زینب زار زار ٭
بر لب جیحون قره عزاین سوار ٭ گاه در کوفه رود گاهی شام ٭ زهر غم نوشید بودم جام جام ٭
ماتم زینب سخت جانم را دگر ٭ کرد طیر ناله‌ام نوحه گر ٭ ناله‌ای دیگر مرا آمد بگوش ٭
برد از دل صبر و هم آرام و هوش ٭ چون نشانم جز تکه بر زار زار ٭ ای چه شبیح ناله‌اش زنده دار ٭
نالهٔ زینب ز من آرام برد ٭ باز زینب شاه دین را نام برد ٭ باز زینب قتلگاه آمد لیتنی ٭
روی خود را سوی شاه مظلوم حسین ٭ زار زار آید بگوشم یا اخی ٭ در وداع جسم و جان شاه دین ٭
چون نشانم هجر ابر نوبهار ٭ زینب نالان چه در کلیس هزار ٭ شمه‌ای از ناله‌اش سازم بیان ٭
تا برم آرام قلب شیعیان ٭ بشنوید ای دوستداران حسین ٭ ناله‌های زینب شوریده تن ٭
گفت اندر قتلگاه دردناک ٭ با اخی خون را کرد از هلاک ٭ هست نعت اندر کتاب منتخب ٭
از زبان حال آن فخر عرب ٭ که در قتلگاه با جسد پاره پارهٔ برادر خود در آه و زاری
و ناله و بیقراری بود و بزبان حال میفرمود **العربیة** زینب من فرط الاسی

تکثر

تکثر البکاء ٭ تقول اخی من لی اذا انا بنی الدهر ٭ یعنی زینب خاتون
دختر امیر المؤمنین عم از شدت دلتنگی مانند باران گریست ٭ و بلسان حال میگفت ای برادر من
وای از درد غم و مصیبت برادر من که بیچ ادار ٭ و در این بیکسی یار و غمخوار من زیرا که روزگار
نا پایدار مرا از وصال تو دور ٭ و از دستان بوسیت مهجور ساخت ٭ اخی یا ابن امی
یا حسین اما ترنی ٭ بنات رسول حسری عن عندهم الستر ٭ ای برادر من
در ناله و اندوه و کربت برابر من ای فرزند مادرم فاطمهٔ زهرا ع یا حسین جان ٭ آیا نمی‌بینی زنان
خود را برهنه که پارهٔ کهنه معجر ندارند که روهای خود را از نامحرمان بپوشانند ٭ **للمؤلفه**

ای برادر چشم تکرم یا جبین فوات ٭ بین زنان را حافیات و حاسرات ٭ آن زنانی که مشرف بودند نور ٭
در حجاب و عفت مانند حور ٭ ای رقیه در جنان احمدی ٭ قاصرات الطرف آمد منجلی ٭
فاطمه که بنت ایکان جهان ٭ در نظر از حور خیرات حسان ٭ شهربانو که ز علیا بستی ٭
زانکه از ما دست و بیلیا ستی ٭ کی سکینه که بلعارت تشنه کام ٭ او ز مقصورات ساکن در خیام ٭
خواهرم کلثوم غمگین حزین ٭ کی ز عصمت که بود از حور عین ٭ جملگی بیچاره و مجبور دوان ٭
سوی کوفه در عزایت نوحه خوان ٭ اخی یا کفیلی یا شقیقی و عدتی ٭ و معتمدی ان
منتهی العسر و الیسر ٭ الحسین جان ای برادر من ٭ و در حزن و مهجوری و حسرت ای برادر من
ای کفیل من در غمها ٭ و شفیق و یار و یاور من در المها ٭ و رجا امن در مصایب و تکیه گاه من
در هر فرج و نوایب ٭ **مؤلف گوید** که منظور از این بیت مجمل از لسان حال زینب خاتون
این بیان مفصل است که ای برادر جان تو کفیل من بودی در جمیع مصایب که برمن چنین مصیبت

جد بزرگوار و مادر عالی تبار و پدر عالی مقام و برادر غم فرجام چنین گفت او تعهد بنفس
از کسی که ثابت شده باشد شرعاً از برای او حق چه عیب داشته باشد و چون مصیبت ختم انبیا
و فاطمهٔ زهرا و علی مرتضی و حسن مجتبی علیهم السلام بر کل ذرات کاینات حق ثابت و قیام بر آن لازم
و کفالهٔ بر علی و دین شما است حضرت زینب خاتون میگوید که ای برادر جان من اگر من در
عزای جد و پدر و مادر و برادر لحظه از ناله و فغان و زاری و اندوه و کربت و بیقراری می
آسودم تو کفیل من بودی و باسم تعزیه داری قیام و بتادیه حق مصیبت اقدام میفرمودی و
بخور التسکین میدادم که اگر در مجلس عزا من لحظه ننشینم مانند حسین برادری دارم که کند
عزاداری برادر و بعزایه داران سلوة بخش باشد لمؤلفه نبودیم اندر عزای جد و باب ÷

تو کفیلم ایشه عالی جناب ÷ در عزای مجتبی و مادرم ÷ بودیم اسم درد و بودی یاورم ÷
کو کفیلم در عزای نور عین ÷ ای شهید تشنه کام ای حسین ÷ چون کفیلم نیست آن زاری کنم ÷
خون دل از دیدگان جاری کنم ÷ جامه را سازم تنی ز غم چاک چاک ÷ چنین ز زم خویش را زین غم هلاک ÷
جامه نیلی سازم و ریزم بسر ÷ خاک دشت کربلا را سر بسر ÷ زار بر کار رفعت نیست شور ÷

فاتسلیت الیوم التشور و در لفظ یا شقیقی منظور آن مخدره این است که ای برادر جان
من بار غم و سربار مصیبت و الم جد و پدر و مادر و برادر را باهم کشیدیم و شربت ناگوار کربت
آن را در جام بلای مهجوری و هجرت باهم نوشیدیم اکنون در عزای تو کیست یاور من و در
تحمل اثقال بار مصیبت کجاست برادر من لمؤلفه چون نسوزم همچو مهر آسمان ÷
چنین نبارم خون ز ابر دیدگان ÷ مادرم کو اندرین بزم عزا ÷ تا شقیقم کرد از مهر و وفا ÷

کو برادر

مخاطب زینب خاتون

کو برادر تا که غم خواری کند ÷ اندرین ماتم مرا یاری کند ÷ کو پدر بر گیر دت از روی خاک ÷
نالد از داغ برادر چاک چاک ÷ بر شقیق و بی کفیلم ای خدا ÷ بی حبیب و بی طبیبم الغدا ÷
سوزد کی بر این من زار زار ÷ همچو شمع بزم غم پروانه وار ÷ آخر ای سردار حسینی داشتم ÷
من چو زهرا نور عینی داشتم ÷ باز گو دیدم حسین من چه شد ÷ یعنی آن نور دو عینی من چه شد ÷
داشتم نخلی که بودی در جهان ÷ بلبل روحم بر شاخش آشیان ÷ نخل باغ و سرو آزادم چه شد ÷
گلبن بوستان از شادم چه شد ÷ من چو مرغ آشیان گم کرده ام ÷ وین عجب کز هجر او زنده ام ÷
آه کردون سیر دارم از نهاد ÷ آه آه از بی نصیبی داد داد ÷ زنده چون شد من بر کشته بخت ÷
بر حسینم زنده کی گفت بخت ÷ داغ این غم بر سویدای دل است ÷ زینتی زین داغ غم بی حاصل است ÷

و مراد از لسان حال آن معصومه از لفظ و عذب بی آنستکه در این بلایا و مصایب و کروب
و نوائب هرچه بار غم و سربار هم و الم بر من رو آور میگردید لیکن تو مرا همدم و تو پناه
و ملجای من بودی و درد دل پر غم و محنت سینه سوخته از نار الم را بسوی جناب شکایت تو رسم
حکایت عرض می نمودم و در تحت ظلال شجرهٔ با ثمر مواعظ و نصایحت لحظه می آسودم اکنون
در غربت بی یاور و در مصیبت بی پناه و به غم گستری ها زده ام لمؤلفه

مرا کجا است درین غم پناه و ملجا و یار ÷ بگو چه چاره کنم ای یگانه برادر غمخوار ÷ جان بسر زنم که پناه و یاور من ÷
چه خاک زنم بر رو خاک بر سرم ÷ درین دیار غریبی ای دل خراب ÷ به این غم و الم و آه و حسرت فرار ÷
نه یاوری که ز بحر غمم غمی میکرد ÷ درین غم که جدا از عزیز نمیرد ÷ مرا برای الم زاد مادرم زهرا ÷
برای غم ها نزده شیر داد مرا ÷ مرا زخوان فلک قسمت است داغ الم ÷ چه گر علاج دلی خسته جسم کو فوز غم ÷

دلم ز داغ هم بیارو ویران شد کنیت ❊ ای طرفه که آرودم آسمان همین رنگست ❊ أخي كُنتُ رُكنِي في

الشَّدَائِدِ مَلجَأً ٭ وعَونِي ومَن في حُكمِهِ النَّهيُ والأَمرُ ٭ ای برادر من ٭ وای

در غم و هم و محنت برابر من ٭ تو رکن و تکیه گاه من بودی در شدائد آموز ٭ و پناه من بودی در مصائب

واقعه درد دهر ٭ و یار من بودی در هر درد ناصوری ٭ و تو آنکسیکه در حکم تو بود هر امر و نهی

مؤلف گوید که مقصود آن معصومه آنستکه تا تو بودی ای برادر اگر مرا در مصایب نهی از زاری

یا امر در بیقراری میفرمودی من بر آن عمل می نمودم ٭ و تکلیف خود را میدانستم ٭ الکنون درین عزای

حیران و عاجز و سرگردان مانده ام نمیدانم که آیا صبر نمایم تا در مقام صابران باشم ٭

یا جزع نمایم تا در مقام عارفان آلوده باشم لمؤلفه گویدم عقل که در صبر و شکیبائی باش ❊

عشق گوید که بسر مرزان و فریادی باش ❊ صاحب امرد نواهی تو که ای نور بصر ❊

لحظه فکر دل رفته بشیدائی باش ❊ ای شهیدا از ستم و ظلم العیان دغا ❊

یکدم هم درد این خواهر سودائی باش ❊ سیل خون جگرم بین که ز رود بصرم ❊

منهمر آید و فکر دل دریائی باش ❊ کور گشتم ز فراق جگرم چاره کجاست ❊

بهر این غمزده در فکرت بینائی باش ❊ أخي قَد دَهانا الدَّهرُ بالفَقرِ

والعَنَا ٭ أخي قَد عَلانا بَعدَكَ الذُّلُّ والكِبرُ ٭ ای برادر من ٭ وای دور

از وطن و مبتلای در غربت برابر من ٭ روزگار نیز بسهام بلایای زمانه از قوس

قضایا ٭ از وتر مصایب و رزایا ٭ اهداف فقر و عنایا ٭ ما غمزدگان بی برگ و نوا را

گردانید ٭ ای برادر من ٭ وای از یاران و هواداران در غربت برابر من ٭ بعد از آنکه

ما را اهداف بلایا ساختند ٭ بمواج مذلت و خواری ما را مبتلا نمودند ٭ و در بوتۀ مذلت

بنار تکبر قلوب ما را کشتند آنگاه گداختند مؤلف گوید که مراد از لسان حال آن معصومه کوه الطاف

این فقیر چنین منجلی گردیده انقلاب بسیار سفیر باید که ای برادر جان من ٭ روزگار دل زار مرا هدف سینه

افکار تو را اهداف سهام و تیر و نیزه و شمشیر گردانید ٭ آیا کدام یک مجروح تر و در تعداد بیشتر باشند

زخمهای سینه زار تو یا جراحات دل افکار داغدار من زیرا که اگر جراحات تیر بر اعضای نور رسید

اثر آنها بر دل من واقع شد ٭ زیرا که امام بمنزله قلب و جان و خود قلب و روح روان است و جَعَلَ

أَفئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهوِي إِلَيهِم علاوه بر آن جراحات بعد از شهادت جناب

دل زارم ٭ زخمها از کبر دشمنان ٭ و قلب افکارم جراحات از طعنهای اهل شام و کوفیان

بر داشته و دارد لمؤلفه سینه ات گر دارد ای مهر منیر ❊ زخمها از نیزه و شمشیر و تیر ❊

این دل مجروح دارد زخمها ❊ زخمها یک و دیگر زخمها ❊ از جراحات لب ای دشمنان ❊

از سنان و طعنهای کوفیان ❊ زخم شمشیر و سنان دارد علاج ❊ گرچه باشد زخمها بی علاج ❊

من ز زخم طعن دشمن چون کنم ❊ جز جبین را چون ز رخت گلگون کنم ❊ زخمها دارد دلم ای قرة جان ❊

از سنانهای زبان از سنان ❊ ما را دل افکار و زخم دار ❊ طعنهای شمر خس نابکار ❊

تا چه آید بعد ازین بر جگر ❊ زخمهای کاری از طعن عمر ❊ تا چه گردد بر جراحاتم مزید ❊

از عبید بن زیاد و از یزید ❊ باشدم زین زخمهای بیشمار ❊ سینه مجروح دل چو لاله داغدار ❊

طعنها از دشمنان دارم ملال ❊ چشم گشته این خصم این مشکل ❊ زآن سبب گریم چو ابر نوبهار ❊ غرایت چشمه هزار

در فراق من ببزاری زار زار ❊ أخي قَلَّ صَبرِي واحتِمَالِي ومَن تَكُن ٭ فَقِيداً لَهَا مِنِّي

أَیْنَ یَلْقَی لَهَا الصَّبْرُ ای برادر من وای در تحمل بار گران طعنهای دشمنان و ملامت بر من
چه بسیار کم شد صبرم در غرابت و تمام شد تاب و توانایم از بلایت و کسیکه صبرش مفقود
و توانائیش غیر موجود باشد دیگر چگونه صبر در تحمل بار گران مصائب بی‌شمار تواند نمود و شوایع
ملال و غم و طوایق کدورت و الم را می‌تواند بنمود ای برادر جان من الحسین للمؤلفه
دل رمیده دیگر طاقت ملال ندارد ❋ ز بسکه بار مصیبت کشیده حال ندارد ❋ شکایت از چه نمایم که گوش گنج
بسیر چرخ بجز منزل وبال ندارد ❋ دلی که قوام اندر جهان منظر لطفت ❋ بجز اهوال فراق تو او دو حال ندارد
اگر و جفای فلک جفا میبرد دل زارم ❋ ز ظلم کوفه و شام غم و ملال ندارد ❋ ز فرط حزن تو صبر و تحمل زینب مفقود
بگو دیگر چه کند دل ره سؤال ندارد ❋ بر یزید این همه ظلم و ستم ز چرخ از چیست ❋ بگو چه چاره کنم چرخ انفعال ندارد
غم حسین و جفا اکبر و دیگر عباس ❋ مرا بدل غم و درد است که زوال ندارد ❋ أَخِي بَعْدَكَ السَّجَّادُ
فِي قَيْدِ أَسْرِهِمْ فَلَهْفِي لِمَنْ قَدْ مَضَّهُ الْقَيْدُ وَالْأَسْرُ ای برادر من وای
بر انداخت جام غم و بر جبهه دست سیلابی الم و از داغ تیر جهنم قد و قامت بشکن برجست ای برادر من
بعد از شهادت جناب کرد و اشجاعت فرزند رشیدت علی بن الحسین را در دام غم
در آزار و بتقیید اسیری گرفتار کردید و چه ناه بر بسیار اندوه من که بدان نازپرور
آنحضرت را اسیری و قیدی کنند و در زنجیر و دستگیری بکشید که از حسرت آن بخروش آید للمؤلفه
مرا است حسرت بسیار کوه و کوهم در دست ❋ ز هر طرف الم آید من فقیرم فرد ❋ چگونه حضرت سجاد را ز زنجیر دیدار
بسیل اشک از رو دلبر ز دل دم سرد ❋ و ای مطلق حق با منقید زنجیر ❋ بیا تو که بهر اسیر چه جفا از کرد
نکرد تو مجمل علم رسول مظلوم ❋ مبتنی این همه اشکالات موج فرود ❋ تو انتر الم و ما وار اد دی

جان بسند با جناع بر تن بیمرد ❋ با خجه او بتقلید کی رسید بیان ❋ غم اسیر او کر کند صد دور چه برد ❋
چگونه شرح دهم این تعارضی احوال ❋ چگونه زرد رویش کمه چهره زرد ❋ جان که بود حسین تازه به شمر ❋
بهمنم و کنم خاک بر سرم از درد ❋ أَخِي لَوْ تَرَانَا فَوْقَ أَقْتَابِ بِذْلِهِمْ. يُسَارُ بِنَا
حَسْرَى بِعُنْفِ الْجَفَا الْقَهْرُ ای برادر من وای از جزع مکروه سلامت برابر من اگر
میدیدی ما را چون طایر بی پر و بال و در شبیه آفتاب جمال با مذلت و خواری و در قیود ستم
و سلاسل الم گرفتار و به طلب تسکین اهل کوفه و شام بجاره او اشتند و ما را دلتنگ
مانند اسیران روم و فرنگ با سر برهنه از روی حقد و کینه در رنج و تعب از روی
قهر و غضب میگردانیدند للمؤلفه بیا بدیده خونبار ای برادر زار ❋ نظر نما همه خواهران بناقه سوار ❋
ز چادر و روپوش تو بمجر بسر ❋ میان این همه نامحرمان غم گستر ❋ روانه ایم که و کو بطعنهای خدنگ ❋
اسیر وار چرا اهل خطا در روم و فرنگ ❋ گهی بطعن سنان ستم در آزاریم ❋ گهی بقید سلاسل ز غم گرفتاریم ❋
ز شکستگی تاب این الم دارم ❋ اجل کجا است که جان عزیز بسپارم ❋ أَخِي كُلُّ خَطْبٍ هَانَ عِنْدَ
حُلُولِهِ سِوَى يَوْمِكَ الْجَانِي فَطَعْمُهُ مُرٌّ ای برادر من وای در کرب و
درد و مذلت برابر من نزول هر بلای عظیم و حدوث هر مصیبت جسیمی که بر تن لاغر ضعیفم
و اندام بار غمکشی نحیفم وارد می‌آمد آن بر من غیر گران و بسیار سهل و آسان بود زیرا که
تو تکیه‌گاه من در آن بلایا ملجأ و پناه من بودی و آئینه دل پر دردم را از زنگ و غبار رنج
و کدورت الم می‌زدودی جز مصیبت تو که غرق حسرت است که در ینابیع قلبم جاری و زخم تلخی است
که از شنیدن آن بر کام ناگوار و سبب حازنی و گلگونه بغفار و دیده اشکبار کردید للمؤلفه

از مصیبت من غمزده که آمد بجهان ÷ بود در سایهٔ لطف تو من بی سامان ÷
چکنم بار غمت را بدل زار حزین ÷ اخت شاری که بود بر دل این خسته گران ÷
به پناه تو نه ایستی و نه یار غمخوار ÷ دل بر درد ستمدیده ام از غم بریان ÷
جام هجران تو تلخست بکام من زار ÷ ناله ام از درد غمت همچو سحاب نیسان ÷
جان برادر بنت قبر شنی که کند یاری من ÷ زانکه خنجر سیل جگر کرده جگرم بردهان ÷
مؤلف گوید که مقصود از لسان حال آن مخدره این است که ای برادر جان من
مصایب و بلایا یکی بمن روی داد و چون لاله داغ غم بر سویدای دل نهاد و درین خراب آباد
عالم کون و فساد اول مصیبت خالوهای کرام قاسم و ابراهیم بود و در آن مصیبت مرا یاوری
چند از نقبا و همه روی از آل عبا بود که در آن غم مرا یار و در آن مصیبت مرا غمخوار بودند
دوم رزیهٔ جد بزرگوارم بود و در آن ارکان خانهٔ صبرم را بقوایم اربعهٔ آل عبا بر پای
داشتم و بحیات اربعهٔ ارواح اربعهٔ خود خرسند میداشتم سوم حادثهٔ وفات مادرم
اگرچه جسد زارم از آن در اخگر و آذر بود لکن ابهام دردی بود و هم دستی برادر دل غمگین را
آرام و تسکین میدادم چهارم عزای پدر مهربان اگرچه در آن عزا در ناله و فغان
بودم لکن مرا قوامی در بحرین و نوری در عینین بحیات حسنین بود پنجم نازلهٔ برادرم حسن بود
اگرچه در آن در درد و غم و محن بودم لکن حرارت دل بریان را از نار بحیات بقایت
شادان داشتم اما در حادثهٔ مصیبت و نازلهٔ کربت جسد زارم پایمال عساکر
هموم و مغز استخوانم طوطیای ستوران جنود غموم گردید درین عزا غم گسترم که و درین

ازیته

رزیه یار و یاورم که و درین غم و الم بر ورم که و درین الم نور بصرم که و درین لشکر معجز سرم که
و درین سفر تاج و افسرم که و در نزد زنان کوفی اساس زیورم که و در آفتاب جمال ابنی و
سرورم که و در طیران شام بال و پرم که و درین ناتوانی قوت جگرم که و در نالهای
شبگیر مرغ سحرم که از خلق جهان و درین رزیه همه کسان برابرم که حسن برادرم که علی
پدرم که زهرا مادرم که لمؤلفه کی تواند دهد مرا تسکین ÷ از نهان خانه میرسد فریاد ÷
کار من روز و شب غم و زاریست ÷ زین غمم بود ناله در زار ÷ جان برای غم و الم زادم ÷
منم از دل همیکشم فریاد ÷ سوزم همچو شمع گریم زار ÷ نالم از غم درین خراب آباد ÷
کی بآه و فغان شدم همسر ÷ چکنم سیر گلشن و دل شاد ÷ جز غم و آه و ناله و ماتم ÷
جز دیگر نداد یار و استاد ÷ همدم داغ و ماتمت کافیست ÷ این بود از پدر مرا ارشاد ÷
کی کنم رد قول جد و پدر ÷ کی رود روز در مرا از یاد ÷ بر عهود آن کسان دادم دل ÷
وا دمی بر وفا ضمیر نهاد ÷ می زنم روز و شب بسینه و سر ÷ تا بود این دلم ز غم آزاد ÷
فَیَا نَکْبَةً هَدَّتْ قُوَیٰ دِینِ أَحْمَدٍ و عظم مُصَابٍ فی القلوب له سعر
از روزگار ناپایدار و از فلک کج رفتار اجزاء و قوای دین احمد و قوایم و ارکان طریق شریعت
مستقیم محمد مصطفی را پایمال نمودن بسبب نکبته خود که بلای مثل یزید کردن و همدستی عبید
عنید نمودن و عظم ترین نوایب و بلایا و مصایب در عالم واقع شد که بر قلوب بار
و بر افئده قدح و نار و بر سویدای دل سربار است و بار گران است مر جناب احباب و نقل
میزان است بر شرایط اولوا الالباب لمؤلفه شرح صبر زینب غم گستر است ÷ دیده بگریست حالی دیگر است ÷

نالهای زینب بزار حسین ❖ هر سپند قلب را او آذر است ❖ می رسد هر دم فغانش تا بعرش ❖

کو کسی سر این بیت گوید دیگر است ❖ هرچه گویم شرح حالش الغزیز ❖ داغ دل از آن بیان بالاتر است ❖

بیت حلقه می بیان داغ غمش ❖ طیر فکرم بیان بی بال و پر است ❖ گرچه بر زخم قلوب شیعیان ❖

اشک و آهم همچو تیر و خنجر است ❖ معدن اشکم ز نزن صاد اول ❖ دیگر از تسنیم و رود کوثر است ❖

گر بغا بر شور و هلی شهود آن ❖ کی ز معروفات طبعی بگذر است ❖ سلسبیل این اشک و کافور سینه ❖

چشم یا لیت گفت عزمی اکبر است ❖ خامه بس ز نزن سواد سینه را ❖ چون الف لوح اوک خنجر است ❖ بر قلوب

گرچه دارد زینب احوال دیگر ❖ این زمان بگذار وقتی دیگر است ❖ شرح حال کوفه و شام خراب ❖

مجلس دیگر بر آن غم در خور است ❖ روی آور سوی رب العالمین ❖ عرض حاجت کن خدا ... باور است ❖

یارب با حزن غم زینب مدام ❖ جام قلبم ریز کاب کوثر است ❖ سینه آهم از هم و غم ... ❖

کلک ... ساز که اشک او زبر است ❖ خاک کن جسم بخاک کربلا ❖ کاین مراد دل فدایی مغفر است ❖

عذر ... ز زینب کاین عزا ❖ از طبع بالی بر ... است ❖ مستمع ... خلاف کرام ❖

بعد آمین کراین نیکوتر است ❖

المجلس التاسع عشر در بیان جمله از حالات جناب زینب خاتون و محاکات آن مظلومه با سر برادر بزرگوار خود در کوفه و در ضمن حدیث مسلم جصاص

بسم الله الرحمن الرحیم •

الحمد لله الذی خلق من الماء بشراً • وجعله نسباً وصهراً • وجعل نسب کل شیء الی الماء • ولم یجعل للماء نسباً • قال الله تع ومن

لشکر زینب خاتون در کوفه

الماء کل شیء حی • ثم الحمد لله الذی جعل الماء ماءین • وخلط بین الطیبتین ماء الحب وماء الخطایا • قال الله تع وما یستوی البحران هذا عذب فرات سائغ شرابه وهذا ملح اجاج • وجعل بینهما عقال من العقل ستراً • قال تع وجعل بین البحرین حاجزاً • وله الحمد لامتزاجه وله الشکر لتفریقه • قال تع فی سورة آل عمران ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب وما کان الله لیطلعکم علی الغیب وقال لیمیز الله الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه علی بعض والصلوة والسلام علی نور القدیم • وعلی الاصل القدیم • وعلی نور الموجودات وعلی حسن المخلوقات • وعلی شفیع الذرات فی یوم العرصات وعلی التسعة من ذریته • الممجدات المطهرات المسبحات • والشکر لمن اعظم مصائبنا بمصیبة من ناله فی عزائه کل ملک وروح وصبر ومن الاجزاء • وبکی فی آخر انه کل ما یسمی موجوداً من الاشیاء • وحزن لاشجانه الاکوان • وشجی لمصابه مضمرات الامکان • ممیز الاخیار من الاقذار • والاعمی من ذوی الابصار عماد العالمین • قوام الخافقین • شمس المشرقین والمغربین سیدنا ومولینا ابا عبد الله الحسین ع آه آه من مصابه • ثم من ثوابه • مبدئ بدایع است بکرم علام غیوب وحمید الفعال لا حمد سرایایم

محمد علی سیدتنا فاطمة زهراء سیدنا الحسن سیدنا الحسین

کرک ف کرابت • جگر را خداوند خوانم که از حکمت بالغه خود نور خواجه لولاک را • در فوق افلاک
آفرید • و آن نور را در عالم لاهوت مبدا از قصبه را قوت گردانید • و عقد شش را سبعه
باز ساخت • و بمنا نیمش بمقامات اربعه عشر پرداخت قال الله عز و جل الله الذی خلق
سبع سموات طباقا و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن
لتعلموا ان الله قد احاط بکل شیء علما • پس مبدا انوار از نور اخیار عقد
خامسه قصبه را قرار فرمود که ذرات موجودات و شخوص بکار ممکنات را در بدو و عود مدار
بر آن مرکز • و جعل افئدة من الناس تهوی الیهم • و ان الینا ایاب الخلق الیکم
و حسابهم علیکم • و چون حیات موجودات بمیاه • و من الماء کل شیء حی
عالم اجسام را انتقار بما آنها از اقسام است • و آینه عالم ارواح را دوام بزنگ زدائی آنها
قلوب است که از چشمه سار عینین • از گرگاه کوه سرجاری • و چون نقطه دایره در عود خود بسوی
مبدا اسرار است • پس هر آن البصر بسبب بینائی هر دیده • و نظرات و اشک و شوی در میزان اعتبار
از در دریا و گهر گران بها تر • لمؤلفه • اشک دیده خطا برد ز جانب جانان ❊ از آن خانه ابرو محبت آبادان ❊
نهال عشق از این آب کامیاب شود ❊ مدار فکر درین مرکز است سرگردان ❊ درین گریه و بلا رو به بی که از غم درد ❊
ببار مهر دل از سنگ نیز بریان ❊ خصوص زینب علیا بی حسین علی ❊ ز دیده اشک فشان نوحه گر که زد او ان ❊
که ای کوه بر محمل زند سر از ناله ❊ که ای چو نوحه سرایان در آن بلد حیران ❊ سر برهنه کوی محملی عبید آید ❊
که ای بکوفه روان گرد از نوا افغان ❊ چو لاله داغ بدل ای چو داغ نوحه زنگ ❊ ز راه دیده جگر گشته اشک گلستان ❊
چو ماه چرخ حسین در کلف ز تیغ سنان ❊ ز ناز جور چه دو فلک ز تاب سوزان ❊ ما دست غم ببرد از الم همی نالد ❊

کاینه

گفتگوی زینب خاتون با ارکان

که ای سینه زنان کو بیا برادر جان ❊ تو بعد من ز هم اندر دو مونس غمخوار ❊ مرا غلط تو بود در دمی چه مرحم جان ❊
این است که از غم آن مخدره از موج کوه فوج فوج آید • احد و ورقان • در مدینه سینه زنان
و ثور و ثبیر و حرا • در مکه نوحه سرا • جبل عرفات چون دیده عرفات • از نور طایف گریان
کوه رضوی چون آه آتش بار خلیل • جگر بریان • طور و صفا • چشم آلم مروه • در آه و ناله بوقبیس • چون
فاران • در این بلیه بریان • و فلسطین چون ساعیر • در ناله شبگیر • و جبر و حضور
در یمن • از این محن رنجور • و لبنان • و حجز اد در شام • و جرعه بلا در کام • طور موسی درد منشق
خراب • چون جبل فتح زرتش در آب • و حور بنا در مدین • در اندوه محن • و ساعیر عیسی در ناله
غم افزا • و در تربات مقدسین که محل تجلی انبیا و مرسلین است • در آه و انین • و از ناله های
سلاسل زینب کره ارض در زلازل • هر کوهی از کمر سنگ سبز • و هر صحرا از خس و خار
و خار دستی بر جگر • و اشرف بقاع و مکان • در این غم گریان • مکه • در کشیدن آه • بکه در
زاری و بکا • کعبه از سیل سرشک نا کعاب • و مدینه • در جراحات سینه غرقاب • و کف
از حرارت نار الم • و آتشکده ماتم • در جف و کربلا • در محن و بلا • و مقابر قریش در بغداد
در ناله و آه و فریاد • و سر من رای • در ناله جان فزا • و مزار بقیع • در افغان فجیع • و طوس
در افسوس • و قم در غم • و قزوین در انین • و کوفان در افغان • هر کان مسیر اند و کین و غین
هر بقعه در این ما حضر چنین سپند در آذر لمؤلفه اندرین بحر الم دان بقعه ایجاد را ❊
دانه اشکی بروی بار بر کنار غم حباب ❊ ز آه و درد و ناله و محن کشان کربلا ❊
هست این چرخ برین چنبره ماهی از آذر کباب ❊ ناله ای زینب مرا آید بگوش ای ید و ستان ❊

زانجهت دارم دلی چون بحر و دیده رود آب ؛ آنکه این تسلیم بحر محیط این زمین ؛
بلت نزد اهل دل چون موج بی اصل سراب ؛ اگر کرنی ... شنوات این مرموز را
دل مجروحت از روشنی سویدای خود کو بایت که یوم ابتدا و انقضا چون ایام اربعه ربیع
گریان و صیف از نار الم سوزان و خریف از باد غم و اندوه و الم نحیف و شتا ربانه اهل از نار غم
افزا . در سیر نمودن ایام سته ظلمت و نور و ماه و عرش و عقیم و نار . از استماع نالهای دلربای
زینبی چون خلق جابلقا و سکان جابلسا از دیده باطن چنانکه در برزخ که ما بین
بحور و صفا یمن ثبت بسیل سان منهمر گریان . و در این آرزو و الم چون انواع مخلوقات
وام از الف الف آدم و الف الف عالم در حقیقت سینه بریانند . لمؤلفه

یادم آید باز ای اهل وفا ؛ رستخیز یوم کوفان بلا ؛ آه از آنروزی که با چشم پر آب ؛
وارد کوفان شد آل بوتراب ؛ مردم بر طرف دل دستی دیگر ؛ میرسد آواز چون دستی بدر ؛
در بجو دور و زبازار آمد بکسی ؛ نالهٔ زینب ربود عقل هر کسی ؛ تا بکی غافل نشینی برقرار ؛
نالهای زینب آمد زار زار ؛ این سخن از اصل دارد شورشی ؛ کربلا و زینب و نام حسین ؛
میزنند بر سینه که گاهی بسر ؛ ناقهٔ عریان سوار و نوحه گر ؛ نی بسر هوش و نی بدل توان ؛
دیده گریان در غم آه و فغان ؛ جام دل لبریز از خون جگر ؛ میرسد سر برنی از چوب بصر ؛
حال انکه شد ز رنج و تعب ؛ هست مسطور در کتاب منتخب ؛ ذکر دردش مسلم حصاص کو ؛
دانه اشک محبان آگی کرد ؛ سفته آرم به تحریر و بیان ؛ تا کنم گریان عیون شیعیان ؛
عالمی را شور بر افغان کنم ؛ خانهٔ صبر جهان ویران کنم ؛ از مسلم گچکار مروی است که روزی

روایت مسلم گچکار

در دار العمارهٔ ویران بسر کردهٔ گروه ضلالت و طغیان . پسر مرجانهٔ بی ایمان مشغول مرمت
کاری بودم . ناگاه آواز خروش و غوغا . و شیون و خروش عظیم بگوشم رسید از خادم پلید
عبید عنید سؤال از آن احوال نمودم . در جواب آن ملعون ناصواب گفت خارجی بر یزید خروج
کرده بود لشکر ابن زیاد بجنگ او رفته و او را بقتل رسانیده اهل بیت او را اسیر با سرهای
ایشان این زمان وارد کوفان می نمایند . پرسیدم که آن خارجی که بود گفت حسین بن علی
ابن ابی طالب پسر فاطمهٔ زهرا آن متحیر من از ترس خادم ساکت شدم چنانکه آن لعین بیرون
رفت چنان طپانچه بر روی خود زدم که نزدیک بود که کور شوم . دست شسته از این قصر روان
بکنار کوفان رسیدم و دیدم که خلق دیار . دیدهٔ انتظار بر راه اسیران . و سرهای شهیدان
آل احمد مختار دارند . شخصی بعتر . در صحرای نظر . از سیلاب دیده باز در گل که ناگاه قریب یک میل
کجاوه و محمل . از دور و حوروشان قدسی نشان چون عقد ثریا پریشان . و بنات نعش
دیده گریان . غمگین و مهجور نمایان گردید . در برج هر محملی خورشید جمالی . و در فلک
هر کجاوهٔ آفتاب مثالی منزل نموده . لمؤلفه سرشک و آه ز هر چشم و سینه جاری ؛
یکی بسر که زخاک و یکی بچشم غباری ؛ یکی بسینه زنان رود رود و رز با نشی ؛
یکی زخون جگر کرده دشنه بجگر نگاری ؛ یکی بآه مسلسل چه نالهٔ شبگیر ؛
یکی چه سیل زخون جگر بناله و زاری ؛ یکی زسیلی اعدا جبین بدست گرفته ؛
یکی زطعنهٔ دشمن بآه و درد فکاری ؛ یکی چه بید مولّه بسر پریشان موی ؛
یکی چه لاله بدل داغ و جامه گلناری ؛ زسیل اشک بهر راه گل چه مرکز دل ؛

چه چرخ تا بکی نافه کل نشین و غباری ✤ فغان و ناله دیگر نشک آه زین دلخون ✤
چه ابر و باد بر اوراق سرشک فصل بهاری ✤ غزال دیده ز خونابه سرشک فسرده ✤
چه خون بنافه مشکین آهوان تتاری ✤ رسد بکوش دل آهوی سر صدای فغانتی ✤
چهان شام و ساکت نشینم از زاری ✤ بنال شیعه درین ماتم جهان افروز ✤
ببار ز ابر بصر خون دل بصد زاری ✤ بناله جانب کرب و بلا بانک بصر ✤
زغم چه شمع بسوز و ببار تا داری ✤ ناگاه دیدم که زبدهٔ دودمان خاتم النبیین
امام زین العابدین علیل و رنجور و بیمار بر شتر برهنه سوارست و خون از بدن مبارکش
جاری و از روی حزن و اندوه و سوکواری این اشعار جانگداز راحت برانداز را میخواند
العربیة یا امة السوء لا سقیا لربعکم ۰ یا امة لم تراعی
جدنا فینا ۰ ای بدترین امم ۰ و ای پروردگان ۰ از شیر دایهٔ جور و ستم جبابر
منان ۰ و منتقم دیان ۰ بشما را خبر نداده ۰ و ارشاد ننماید طریق رشد و سداد را
که رعایت حرمت احمد مختار ۰ و حق حیدر کرار را ۰ در شان ما نکردید مولف گوید
که شاید مقصود آن برگزیدهٔ حضرت معبود ازین بیت این باشد که ای اهل کوفه ۰ و ای
عسکر مکر و غدر و حیله ۰ شما بد امتی هستید در میانهٔ امم انبیا ۰ زیرا که شما حق ذریهٔ
پیغمبر خود را رعایت نکردید ۰ و امم سالفه هیچ یک چنین ظلم و ستمی که شما نمودید با اهل بیت
پیغمبر خود با ایشان نکردند ۰ بلکه ایشان رعایت نمودند ۰ مثل امة عیسی علیه السلام که مراعات
حرمت آنحضرت را بنوعی نمودند که جمعی بالوهیتش قایل ۰ و خلقی کثیر بتقدسش مایل و جمعی غفیر

از برها

از برها و بیرها از نصاری از اقطار ارض ۰ بسوی کنیسة الحافر بزیارت میروند ۰ که گمان میکنند
که حماری که حضرت عیسی بر آن سوار می شد سم از او در آن کنیسه باقی مانده ۰ و آن سم را بطلا
اندوده ۰ و بانواع جواهر مکلل ساخته ۰ آیا این امر اصیل باشد یا نباشد ۰ رعایت نصاری حکمی
با وجود ابتجال ۰ اگر نسلی از آن برگزیدهٔ حضرت ذو الجلال میماند ۰ بیقین که نصاری در عبادت
و اطاعتش میکوشیدند ۰ و خلاف احترام از ایشان سر نمیزد ۰ و همچنین جماعت یهود
با آن لجاجت و عنود که معروفند ۰ خطا از ایشان نسبت بذریهٔ موسی و هرون بسر نزد که بروند
بتحریر آید بلکه جزیه را اختیار نمودند ۰ و رعایت دین ایشان کردند ۰ اگرچه باعوان غلمان خاین
خود قبول ولایت نمودند ۰ و همچنین امت زکریای پیغمبر حتی اگرچه پادشاه جبار و امیر
ستمکار آن امت اکفر ترا امتنبار کشید ۰ و سر مبارک حضرت یحیی را بخواهش زن زناکار
و ملعونهٔ غداره ۰ در طشت زر برید ۰ لکن آن سر مطهر را ۰ بر نیزه سوار ننمود و شهر بشهر
و دیار بدیار نگردانید ۰ بلکه از آن ستم همه در غم و الم بود ۰ و اهل بیت آن را اسیر از ما نرا
حاسر و حقیر ۰ و دختران را حافی و دستگیر ۰ و جوانان را مقید بقید کنده و زنجیر ۰ و برناقه
عریان سوار ۰ و در کوچه و بازار ۰ در آزار ۰ و در خرابه و عمران ۰ با موی پریشان نگردانیدند مولف
قوم زکریای پیغمبر اگر ✤ ظالمانه ز دو بر بداز از ره سر ✤ کرد کیش را لطف ز شهید ✤
آن لعین ملحد شوم عنید ✤ که سر ایشان به نیزه افروختند ✤ که خیام اهل ابیان سوختند ✤
که زنان و دختران را سوار ✤ سر برهنه طوف شهر و دیار ✤ و همچنین در آیات قران جلیل
از امت ابراهیم خلیل ۰ و اخبار و آثار کثیر الفتوح ۰ از امت حضرت نوح ۰ و هکذا از امم سایر

انبیا و از محشر و اقوام اوصیا بلکه از اهل سومنات دستبال کنندگان اصنام عزا
ولات نیز این حرکات و مانند این سکنات معهود و مذکور نیست نسبت بذریت ایشان
اما این امت جفاکار با اینکه رسول اخیار محمد مختار وصیت و انذار بایشان نمود
و مزد و اجر رسالت و جزای تبلیغ احکام صمدانی را بر آن قوم غوایت و سلسله ضلالت
و گروه جهالت بامر حضرت پروردگار بمودت اهل بیت اطهار را قرار فرموده قال الله
عز و جل قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی بلکه جزای سعی پیغمبر حصر و
منحصر در مودت فی القربی ساخت و نزدیکترین اهل بیت آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود
این امت ضلالت نشان آتش عدوان و نار کفر و طغیان بر در خانه آن فلذه آل جلیل
که غافلین را رهنما و دلیل و محل و مختلف ملائکه و مسمی است خاصه میکائیل و جبرئیل بود افروختند
و آن در سپهر منظر خورشید اثر را سوختند و بپهلو و شکم و بازوی آن بدر گردون عصمت
و شمسه ایوان طهارت را آزردند و چه آزار بسیار از آن قوم بکار زکیه با مظلومه
و بضعه حیدر کرار و عظم فخر فراز رسید و بعدهما چه انواع ستم و اقسام جور
و الم که بامام ممتحن حضرت امام حسن علیه السلام واقع نگردید چه از اهل مدینه پیغمبر آخر الزمان
و چه از معویه بن ابی سفیان و چه از گروه ستم نشان اهالی اهل کوفان و چه از جور و ستم
و التهاب و جراحت ستم که اکباد شیعیان چنین جگر آن سید جوانان جنان الی یوم الکرة
و المعاد عند المیزان برهان است و بعد از ایشان بر سید الشهدا و خامس آل
عبا چه جور و جفا ذکر نکردند و چه از تیرهای بی پایان و زخمهای فراوان که عدد آن

در بعض

کفکوی بنیخانند در کفان

در بعض از روایات چهار هزار زخم تیر و یکصد و هشتاد زخم نیزه و شمشیر بر جسم همایون سرادق
سپهر نشان را غارت نمودند و بنار جفا سوختند و اهل بیتش اسیر و جوانانش را شهید
و یاورانش را حقیر و فرزندانش بامر یزید و عبید عنید بر ناقه عریان سوار و سران
سروران آنحضرت را بر صدر قناة استوار کردند و گاهی در باب القصر و گاهی در طشت زر و گاهی
دو صد شجر آویختند محتشم کشتند که قیامت خلق را که تا کی بپرسند زبان عرش قیامت در ارکان
از اهل کوفان آیا این است مزد رسالت جد ما پیغمبر آخر الزمان حتی لو اتانا رسول الله
یجمعنا یوم القیمة ما کنتم تقولون لنا چون در محشر کبری ما و شما در نزد رسول الله
بهیئت اجتماع حاضر شویم و آنحضرت سؤال نماید که چه گوید با ثقلین بعد از من جواب این سؤال در آن
عرصه پر ملال چه خواهید بود للمؤلف با هم آمدن گروه شیعیان ❊ گیر و دار حشم از این رجال ❊

بار روایی که بود در نظر ❊ در عوالم دیده بودم بیشتر ❊ سر بکف کشته آید بحشر ❊
دست دیگر دست قاتل و وزیر ❊ که هر کسی که مجمل آمد در جهان ❊ باطنش شرح جمع کشتگان ❊
شرح احوال علی اکبر داد ❊ جمع عباس و علی اصغر داد ❊ هر که شهید نبی آرد نور سینی ❊
زان جگر بند جراحات حسین ❊ شرح جمع قاسم دلخون کند ❊ خون دل از چشم مردان کند ❊
شرح جمع زینب و کلثوم زار ❊ میکند جان ابر نیسان بهار ❊ از سکینه گوید از فاطمه ❊
از هر کسی ناله و از واهم ❊ در عوالم العلوم از مولای ما حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
که هر که کشته شود بدلت روایت نمود که قاتل خود را گرفته بعرصه محشر آید و سر او در دست چپ
باشد و از رگهای او خون جاری باشد میگوید پروردگارا سؤال کن از این شخص که مرا بچه سبب

روایت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
در حشر کشته شده

۲

کشته است پس اگر کشنده او را در طاعت خدا کشته باشد ثواب یابد و مقتول بجهنم رود و اگر کشنده
او را در طاعت شیطان کشته باشد بقاتل امر کرده که او را بکشد بعد از آنچه خواهد بایشان میکند
مؤلف گوید که بمقتضای آغاز این خبر و در اعجاز سراپا عبرای سیف‌باسی آواز؛
جانگداز؛ راحت برانداز؛ طایر محشر پرواز؛ هوش پرداز؛ اینست که در محشر کبری حضرت
امام حسین علیه السلام سر مبارک را بدست چپ گرفته و بدست راست دست شمر لعین را از زیر گلو که
اعضاء و گردنش خنجر جاری قدم بعرصه محشر گذارد و علی اکبر سر مبارک بر دست چپ گرفته
و بدست راست دست مرة بن منقذ بن نعمان عبدی را و از زیر گلو که گلوی و جراحات اعضاء نیز
خون جاری و عبد الله بن الحسن علیه السلام سر بکف دستی و بدست دیگر دست حرملة بن کاهل
اسدی را گرفته بگیرودار محشر درآید حضرت عباس سر بکف دست و بدست دیگر دست
یزید بن رقاد جهنی و حکیم بن طفیل طائی را و از دو بازو در گلوگاه کردن و زخمهای بدنش خون
جاری قدم بعرصه گذارد و بدر رود مادرم بفدای دستهای بریده آنمظلوم باد ای شیعیان جای
آن دارد که رسول الله صلعم دستهای حضرت عباس را بر دو دست گیرد و امیر المؤمنین ع سر او را
برکف و حضرت امام حسن ع دست قاتل او را زیرا که دستهای آنمظلوم را جهنم سر مبارک را در عرصه گاه
کربلا از جسد مبارکش قطع نمودند و همچنین جعفر و عثمان و محمد فرزندان امیر المؤمنین ع و
ابی بکر و احمد و ابی القاسم و عبد الله و قاسم فرزندان امام حسن و عبد الله و ابی عبد الله
فرزندان مسلم و عون بن عبد الله بن جعفر و محمد بن ابی سعید بن عقیل و سلیمان آزاد کرده
حضرت امام حسین ع و مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر و سعید بن عبد الله حنفی و سایر

اصحاب

[illegible] ارکان

اصحاب الکهف حسینی چون حر بن یزید و وهب بن عبد الله و غیرایشان هر یک بدستی دست قاتل خود گرفته
و بدست دیگر سر خود برکف گرفته بعرصه محشر آیند محتشم فرماید آن زمان که جوانان اهل بیت ؛
گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند ؛ آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک ؛
آل نبی چو شعله آتش علم زنند ؛ جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا ؛
در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند ؛ للمؤلفه ؛ یاد آمد اندرین احوال زار ؛
ای از دفتر پروردگار ؛ مشتمل بر حشر اعمال عباد ؛ از صواب و از خطا یوم المعاد ؛
سفینهای اهل بیت طاهرین ؛ نامه عزاین سوار و المعین ؛ زینب و کلثوم و دیگر دختران ؛
محشر آیند جامه از نوحه خوان ؛ صف زنان همسر شهیدان الطف ؛ رو کنان جمع ... ؛
در سوره آل عمران
هر یکی با خصم خواند رستخیز ؛ بیت ؛ قال الله تعالی یوم تجد کل نفس
ما عملت من خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بینها وبینه
امدا بعیدا الایة و اخبار دالّه بر حشر بقاع و امکنه و ایام و دهور و از منه و ما
و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن و آیه و وضع
الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه فیقولون یا ویلتنا مال
هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها و وجدوا
ما عملوا حاضرا الایة دلالت میکند بر اینکه هر عملی از خیر و شر صورت آن عمل
در غیر آن مکان و زمان مکتوب و محفوظ است و در یوم تبلی السرائر محشور و ظاهر گردد بمقتضای
صدق اشعار و وجدوا ما عملوا حاضرا و آیه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره

ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره پس بمقتضای این آیات و روایات حشر شوند
در این جمع زنان اهل بیت در حالتیکه بر ناقه عریان سوار ۰ و سران سروران ذریه
محمد مختار بر نیزه استوار ۰ و در پیش روی اهل بیت اطهار سایر باشند و همگی فریاد احکم
یا احکم الحاکمین در زبان با زاری و افغان ۰ بمحکمه رب العالمین و پروردگار عالمیان
آیند **محتشم** دست عتاب حق بدر آید ز آستین ؛ چون اهل بیت دست بر اهل ستم زنند ؛
ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند ؛ یکباره بر جریده رحمت قلم زنند ؛
ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر ؛ دارند شرم کز گنه خلق دم زنند ؛
ترسم که اهل حکم بفتوای اهل بیت ؛ کوفیان را چو دست کشند و بهم زنند ؛
ترسم که اهل تعزیه بر فرق خویشتن ؛ در ماتم حسین علی دست کم زنند ؛
مؤلف گوید کرت باید منظور نظر آن دو پیغمبر و ستوده حضرت داور بعض علمای امامیه
از قول خود که فرموده کو انتم و رسول الله فقد یجمعنا ۰ یوم القیمة ما کنتم
تقولونا ۰ این بیان جانسوز ۰ و اشارات غم اندوز بهم پیوسته بلی از بدیهیات اخبار
و آیات در نزد اولو الافئده و اولو الابصار است این اشاره اجمالیه و روایت تفصیل است
در کیفیت محشر آمدن فاطمه زهرا علیها و روایت مفضل بن عمر برای این اشارات گواهند
تسیرونا علی الاقتاب عاریة ۰ کاننا لم نشید فیکم دینا ۰
ما را بر شتران برهنه سوار ۰ و دیار بدیار ۰ در کوچه و بازار ۰ میگردانید ۰ و گویا که ما هرگز بکار دین شما
نیامده ایم زیرا که اگر دین و آیین ۰ از طریقه ختم المرسلین ۰ میدانستید اهل بیت او را
السیر

اشعار زینب خاتون در کوفه

اسیر و در غل و زنجیر نمیکردید ۰ الیس جدنا رسول الله ویلکم ۰ اهدی
البریة من سبل المضلینا ۰ و این روشن است که رسول الله صلعم جد ما بنت که مردم را
از گمراهی هدایت کرد این چه ستمی است که بر خود و بر جمیع ذرات روزگار ۰ و مخلوقات حضرت کردگار
کردید یا وقعة الطف قد اورثتنی حزنا ۰ والله یهتک استار المسیئینا
ای واقعه کربلا اندوهی بر دل ما در کمال گذاردی که تسکین ۰ تا روز واپسین نیابد و حق
تعالی پرده اسیر کنندگان ما را خواهد درید ۰ و اهل کوفه را که برای آن نظر میکردند حضرت
ستیدات جدین برا کرده ضلالت ایشان ۰ منع از نظر نمودن بر اهل بیت طاهرین صلعم
میفرمود و میفرمود که چه عذر خواهید گفت رسول را در روز قیامت و اهل کوفه اطفال اهل بیت
از روی ترحم خرما و جوز میدادند ام کلثوم ایشان را از آن عمل منع میفرمود و بیان
حال میفرمود **للمؤلفه** از گرده ضلالت مال کفر شعار ؛ زکوة قبول که لایق اولاد احمد مختار ؛
نبوده است بحق خدای رحمت جهان ؛ امان ز ظلم جفا پیشگان بر اهل ایمان ؛ و زنان اهل کوفه از شنیدن
احوال آن مقربان حضرت ذو الجلال میگریستند ۰ ام کلثوم فرمود که ای اهل کوفه مردان شما
ما را میکشند و زنان شما بر ما میگریند خداوند در محشر میان ما و شما حکم کند ۰ در این
حال آواز شیون بلند کردید که ناگاه دیدم که سرهای شهیدان را بر نیزه کرده بودند نمایان گردید
و در میانه آن سرها سری را دیدم در نهایت حسن و جمال و زیبائی و کمال و شبیه ترین خلق
برسول خداوند ذو الجلال ۰ مانند ماه تابان ۰ در صفحه آسمان ۰ مرد خشنده و از خضاب از لحیه
مبارک آن جناب ظاهر بود و چشم زینب خاتون بر آن نظر ۰ بر آن سر منور افتاد سر خود را بچوب محمل زد

اشعار زینب خاتون در کوفان

که خصم از زیر مقنعهٔ آن معصومه برزمین رکبت و فرمود که اخی یا هلالاً لما غاب بعد
کماله فمن فقدک اضحی نهاره کلیلة ای برادر غم پرور من و ای در
استشفاع جراحات دل و زخمهای ناصور سینهٔ الم منزل در تجرع نمودن خونابهٔ جگر برابر
من وای هلالیکه بعد از رسیدن بمرتبهٔ اوج بدریت و کمال ردوت بال از ما ستم زدگان
پوشیدی در افق غیبت غروب و از افول و زوال و از غایب شدن تو روز روشن و
نهار کلثمی بر من چون شب ظلمانی گردید مؤلف گوید که بخواطر قاصر این فقیر منجلی
که در این شعر شاید آن معصومه را امور چند منظور نظر بوده که باین سیاق در دل رنجور
در زد غمها و دردهای سینهٔ مجروح مهجور را برشتهٔ نظم کشیده یکی آنکه خطاب سید مطهر فرزند
خیر البشر بلفظ اخی فرموده که اشاره بر آن است که من از تو بزرگترم یعنی در کشیدن
بار غم و متحمل شدن اسرار الم چنان متعارف و معروف است که بزرگتر بکوچکتر میگوید
که فلان اخی فی العلم او فی المال او فی الشجاعة او فی الریاسة
یعنی بمن نمیرسد لکن تالی مرتبهٔ مرا دارد و من از او بالاترم دوم آنکه آن معصومه را منظور
اینکه در کشیدن بار مصیبت جد و مادر و پدر و برادر و حمزه و جعفر و ابراهیم و قاسم
و عون و مسلم و قاسم و اکبر و عباس و اصغر و انصار و یاوران من و تو با هم برادر و برابر
بودیم و لکن لمؤلفه چه من برادر مهجور تو زیر تیغ و سنان ⁂ ندیده بقفای خصم تو در میدان ⁂
ندیده تو سر سروران بصدر قناة ⁂ ندیده توصف قتلگه ز خون چو فرات ⁂
تو خیمگاه ندیدی زدند آتش کین ⁂ زنان برهنه ندیدی درین دیار عیان ⁂

تو حافیات

گفتگوی زینب خاتون در کوفان

تو حافیات و دیگر حاسرات و دلخسته ⁂ زنان خوارتن ندیدی بر ریسمان بسته ⁂
تو قتلگاه ندیدی بخون خود غلطان ⁂ برادرت چو حسین را ز تیغ و تیر و سنان ⁂
زنان بناقهٔ عریان سوار کی دیدی ⁂ تو آه و درد شکسته دل و چشم زار کی دیدی ⁂
تو کی شنی فاطمه را بهر گوشوار بدریده ⁂ ندیدی و ندیدی طناب خیمه بریده ⁂
تو روی دختر و اندام خواهرت نیلی ⁂ ندیدی آن ز طپانچه و اینک از سیلی ⁂
تو اهل بیت ندیدی بکوچه و بازار ⁂ باه و ناله و درد و الم قرین فکار ⁂
بر غیبت همه این درد و غم برادر جان ⁂ پس از تو روی نمودار ترا بلا گردان ⁂
من از تو آن تشنه لب بغم کشته ترم ⁂ ز ابر دیده در این غم گهر نثار ترم ⁂
مرا چه غم ز تو کشته شدی فزون برادر جان ⁂ اخی خطاب نمودم ترا من گریان ⁂

پس در این غمها و ستم و المها من تنهایم و از جناب تو در تحمل بار مصیبت اولایم
و تو برادر منی و در غموم سابقه برابر منی مؤلف گوید که این بیان از آن مخدره
نسبت بسیر الی الخلق و توجه بظاهر است لکن بیان دیگر میتوان نمود که مقصود آن پردهٔ
عفاف حضرت معبود این بود که اگر چه بحسب خلقت کلی طینت تو را علیا اعلا از توقف بمقام
علیین و بالاتر از حجابات و سرادقات عزت و تمکین آفریده و از ذرات عالم کن فکان
و میدان کالماء افق مبین صفحهٔ امکان برتری داده و عالم بشریت را چون سویدا
قلبت با آب محبت عجین و باطن و ظاهرت را در مسند فخر و بطالش با نور فخر المرسلین
هم قرین ساخت و در باب حیا ابتلای مصیبت جد و مادر و پدر و برادر من در تربیت غم

و طریقت ماتم خواستم با جنابت همسری نمایم بمقامات صبر با تو هم عنان و در حجابات ابتلا
با جنابت توامان و هم میدان باشم نتوانستم گشت لکن بعد از شهادت جنابت از نار
و نیران مصایب مثل کوره دلم کباب و جراحات سینه‌ام از نمک بی‌حسی الکلام حرارت طاهر [illegible] در
افلاک صبر سایر در مقام صابران که اول مقام تجلی ارباب امامت است آشیان کرده دیگر حجاب
میان من و جنابت نماند مگر اینکه تو اصل و من فرع و غصن کاقتضی حجابت من بینم و بر باقی
با تو حکایت می‌نمایم آه تا ترا اصل دانم و خود را فرع خوانم بجهت آنکه تو امام و حیات انام و
حیات و ممات از برای جنابت حکایت نیست و این [illegible] والمها هم [illegible] از شهادت و بعد
از آن بر تو رسید و میرسد لکن خواهرت با تو یاور و در الم و غم برابر و برادرت و
میگوید که یا اخی بغیر از ما در من با خبر نیست که من تن [illegible] ندارم و شکایتی
از ابتلای پروردگار بر زبان نیاوردم و چون آنحضرت پنج مقام سیر را که جسد و جسم و
طبیعت و نفس و روح باشد همه حسن محبت پیمود و بمقام عقل کل رسید آنمعصومه او را
خطاب اول بهلال نمود و در غایت شدن بعد کمالیه فرمود چه [illegible] از ماه سی و
باسم خاص خوانده اهلال که ماه نو را گویند شب اول و دوم و سیم را عزیز خوانند و چهارم
و پنجم و ششم را العلل گویند و هفتم و هشتم و نهم را تسع و دهم و یازدهم و دوازدهم را عشر
و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را بعض گویند آنمعصومه میفرماید که ای هلال سپهر امامت
که در مقامات ابتلا چنین ماه سیر نمودی از مرتبه اول تا بمقام کمال رسیدی که بجز نه باشد
اول مصیبت جد دوم مصیبت مادر سوم مصیبت پدر چهارم مصیبت برادر

پنجم

پنجم مصیبت برادران و فرزندان و جسد ماه تابان خود که در هر یک از این مصایب خمسه در مقامات
خمسه روح و نفس و جسد خود بمیزان صابرین و محک مخلصین کامل عیار بود پس بمقام کمال رسید و
در افق شهادت عالم بشریت را وداع فرمود و در شبانه قدسی در قصبه یاقوت قرار گرفتی
چون نور جهان افروز جمالت که حسن یوسف حرفی از آن کتاب و قشری از آن لباب بود از
نظرم غایب شد با اینکه نور و جلا خجل گشته مانده‌ام روز روشن در نظرم و صفحه خورشید چون
پرده ظلمت مانند دیده یعقوب زار پر غبار گردیده پس بزبان خلق میگویم بیابانی جهان بچشم
مرکب و روز عالم افروز در نظرم چون شب **مؤلفه** حزن یعقوب از کتاب لم ام ∴

نقطه‌ام از شعله حرالام ∴ من کجا او کجا در کوی عشق ∴ من بکوفان سیر کردم او دمشق ∴
کربلا و شام دارم من فراق ∴ بشنواند گشته حزنی از سوز فراق ∴ یوسفی یعقوب را گر دل برست ∴
یوسف [illegible] ∴ یوسف دیگر مرا [illegible] ∴ مهر گردون سینه [illegible] ∴
یوسف دیگر مرا اصغر بود ∴ حضرت عون و دیگر جعفر بود ∴ من نمیگویم ز فرزندان خویش ∴
کو ز هر یک یاد [illegible] ∴ هر یکی در حسن از یوسف فزون ∴ او بگریه هر یکی غرق بخون ∴
[illegible] یعقوب زار ∴ من فزونم با تو در صبر و قرار ∴ سیل اشک از دیده‌ام بیشتر ∴
سینه هر یک [illegible] ∴ کی ز کشتی [illegible] سوار ∴ کی تو گشتی سایر شهر و دیار ∴
کی تو دیدی [illegible] ∴ کی ز کشته در [illegible] خوان ∴ کی تو دیدی [illegible] زخون ∴
کی شد [illegible] ∴ کی شد از تو [illegible] ∴ از [illegible] کی دوید ∴
[illegible] دختری [illegible] ∴ [illegible] در آن شهر و دیار ∴ کی ز [illegible] خواهران و دختران ∴

در اسیری بسته بر یک ریسمان ∴ شرح غمهای نخوار یکسر کنم ∴ چه به سینه ام سنان چرخ در افکار کنم ∴
چه برون شرح غم شد از نویس ∴ بر کر بر نبندم بیان از این اسای ∴ با برادر شرح غمهایم کنم ∴
شرح غمها و المهایم کنم ∴ اخی یا اخی فقد سکینة نظرة ۰ لتسر بها
یا خیر حی و میت ای برادر خونین جگر من وای در حلقه شدن قامت از بار غم و
چون زرد شدن رخسار از اندوه ماتم برابر من زاری از نظر کرده بر حال علیم الشان
خیر مالک بر سکینه عطائی کن تا یوم المعاد بان نظاره مسرور باشد ای بهترین زندگان و بهترین
ساکنان قبور مؤلف گوید که منظور نظر آن سرادق کشور عصمت و حجاب اقلیم طهارت شاید
این باشد که ای برادر جان سکینه را با تو انس بسیار و ارتباط ارواحی بیرون از تعداد و شمار
بود چنانچه مصراع سخت جدائی بهم آموختگان را ۰ و حالی چون سرادق حرمش بتاراج رفته
و باد وبیه هموم و سموم غموم مزاج یافته و در شکیبائی از آن تربت دهقان و قطره بیعقوب محزون
خراج گرفته لکن ای برادر جان ۰ تو شبانه در زاویه هجران ۰ و زاری در شکنجه زندان شام میدان
وا نیستی حصار و ویرانه طعنهای اهل کوفان ۰ برای این یتیم دل سوزان با سینه بریان ۰
دیده گریان جز روه لازم ۰ و فرض و متحتم هست ۰ دانچه نظر میکنم ۰ دیگر نه برادری دارد نه پدر است
و نه عمی و نه یاوری که انیس و غمگسار و جلیس و یار و یاور باشند پس نظری از عطوفت و
التفاتی از روی مرحمت لبوی این افکن که قد و بالای سرو استاب تو در آینه مردمک دیده وی
عکس جمالی و شخص خیالی و شبه مثالی افکند که بان مثال مسرور و در تصور آن شبه جمال
در آینه خیال ۰ دل رنجور را صبور دارد فرد چون دست نمیدهد وصالت ∴ دست فی

ودامن

ودامن خیالت زند و چون این کار را کنی و دل رنجور این طفل مهجور را بشارت سازی و از فعال سرور
در دل ناصبور این لمعه نور اندازی شاید که بان مثال تسلی یابد و البته میباید همچنانکه
در اخبار و در آثار شنیده است که فرموده اند که کسی که ادخال سرور در قلب مؤمن نماید حق تعالی از آن
سرور مثالی خلق فرماید و چون داخل قبر شود آن مثال در بهترین صورتی متمثل گردد و داخل
قبر انگشی شود با شخص جلیس و در تنهائی انیس و در ظلمت نور روشن ۰ و در خرابه قبر فراش گلشن
او باشد تا محشر که از سر از قبر برآرد و بعرصه یوم التناد قدم گذارد ۰ آن مثال در پیش او پیش
روان ۰ در ظلمت محشر افتاب تابان باشد بهر هولی که رسد او را ایمن و بهر خیری که رسد او را
امیدوار گرداند تا داخل بهشت عنبر سرشت نسازد ۰ آن شخص از آن مثال سؤال نماید که
خداوند ترا بشارت بخیر دهاد ۰ تو کیستی که لا یزال مرا از اهوال فزع اکبر و مکروهات محشر
ایمن گردانیدی ۰ و بخیرات و مثوبات بشارت دادی گوید من آن سروری هستم که داخل قلب
برادر مؤمن نمودی در دار دنیا ۰ حق تعالی مرا از آن خلق فرموده است حالی ای برادر با جان و دل
برابر من اگر دل ناصبور این طفل مهجور را مسرور سازی با جلات صورت خود در نظر نور ان
باو ۰ او را بالضروره مسرور و جناب لبیب این عطیه بمثال آن سرور را اجر خواهد بود للمؤلفه
صورت محبوب ای مه میز ∴ گر در آید بر ضمیر این صغیر ∴ هست امیدم تا اش کم شود ∴
بر مثالات او فایدتی گر شود ∴ چون ندارد بیرون حال ای کس ∴ پس خیالت بشد کی فریاد رس ∴
ز التفات او در شخص خیال ∴ سازه بیرون نماید شرح حال ∴ کو بیت ای مهر و مه آسمان ∴
ای سرور جان ای عزیز مهربان ∴ نار کفوای کوفیان بیحیا ∴ بعد تو از روی بیداد و جفا ∴

خیمه‌گاه عازکین افروختند ∴ قبله‌ٔ اهل دعا را سوختند ∴ سر برهنه با رخ نیلی نگر ∴
خون مرا در دیده از سیلاب نگر ∴ قتلگه بنگر جوانان سرنگون ∴ قاسم و عباس و اکبر غرق خون ∴
گلشن این گلپوش نژاد لفگار ∴ من هزارم عالم از غم زار زار ∴ خواهرانم هر یکی از غم دلغمین ∴
عمه‌هایم را نگر محمل‌نشین ∴ بنگر ای باب عزیز مهربان ∴ دست بسته جمله بر یک ریسمان ∴
جمله را در ناله و زاری ببین ∴ سینه‌ها از آه آتش‌بار ببین ∴ ما اسیر کوفیانیم ای پدر ∴
دست گیرش میانیم ای پدر ∴ صحن دشت کربلایت باب این ∴ شام کوفه ما چه کرده بعد از این ∴
گر کنم شرح المهای سر بسر ∴ عالمی را جمله سوزم خشک و تر ∴ بر مثالت بدل سازم سکین ∴
بر خیال خویش سازم همنشین ∴ و مراد از لفظ یا فخر حی و حیات این باشد که چون عالم
ارواح را آل محمد صلعم عالم حیات خوانند قال الله تعالی وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ
الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ∴ و عالم بشریت و اجسام عنصری دنیوی را عالم ممات دانند
و در حدیث طایفی و خبر مروی در کفر و ایمان کافی که مشتمل است بر خلط و تفریق حی
و میت بر ارباب بصیرت مخفی نیست که گواه اینمقال و شاهدان بر این احوال اند که
ای بهترین عالم ارواح و بهترین عالم اجساد و اشرفیت آنحضرت از کل مخلوقات حیث
الخلقت و اوصاف و طهارت طینت و عصمت و عفاف بر ارباب بینش پوشیده
نیست و کما اننا از رسول الله و امیر المؤمنین و حسن مجتبی صلعم که اخبار دلالت بر افضلیت
ایشان بر آنحضرت صلعم دارد چگونه است گوییم که از حیثیت نسبی است ایشان بالاتر و حیث
الجد و الاب و الام و الاخ و الذریة بشرافت سزاوارتر است شاید که آن مخدره سو

از حکایت

تکگون زینب خوانند در کنان

۱۹۰

از حکایت حالات را بدین احوال سخت‌ها کی لیکن بسته و زبان حال آن مخصومه با برادر جان لمؤلفه
چون بکنج بی‌کسی اختتام ∴ بکیت بکوای شه والامقام ∴ هفت سموات ترا نردبان ∴
عرش برین بر سر تو سایبان ∴ کرسی افلاک ترا فرش باد ∴ چون تو شهی عرش بنا در بلا ∴
قبله حاجات که گرد و زبونت ∴ روی همه خلق بجهان سوی تست ∴ ای همه اهل جهان را دلیل ∴
کوی تو شد کعبه آل خلیل ∴ بر تو سلیمان نبی چاکر است ∴ نوح نجی در غم تو ذاکر است ∴
آدم و موسی و خلیل خدا ∴ نوحه‌گران تو در کرب بلا ∴ عیسی و لقمان ز غمت سینه زنان ∴
کرده جهان خانه بیت الحزن ∴ خامه چو این ناله بدفتر نگار ∴ ناله زینب بدمشق یا زنهار ∴
أَخِي فَاطِمُ الصُّغْرَى لَقَدْ كَادَ قَلْبُهَا ∴ يَذُوبُ أَسًى فَاعْطِفْ عَلَيْهَا بِنَظْرَةٍ ∴
ای عندلیب ستمکش زمین و در غصه خورده‌ای از جنبش دل و شراب خوردن از خونابه جگر بر بریفی بوده
دیده‌ای حضرت سید الشهداء آه فاطمه صغری را نیز ربیب است که از نار حسرت و حرمان و آتش مفارقت
جانان داغ بر دل نهاده چنین سر برآورده ∴ گداخته بس برادر اند و در عطوفت و مهرورزیت
نظر رأفت بینداز تا به کی دل رمیده این بنظر عطوفت سرایام و قصه رسیده بجای
قرار یا در مکنه رأفت در دلم افکنه مع الفکرة کرست به منظور نظران مهر سپهر عصمت
حضرت خیر النساء بنج و در بنج باشند که اسیر در رهگذار جان ای حبابی ∴ کاین قلب فاطمه صغری
در هجران داغ برادران ∴ و آتش عالم سوز اعمام و یاران ∴ و افکار کرده شده هر رسیده و بهر
الم بر اعمام و برادران کان ∴ چنین سینه برآرند در رنج و هوای بلا ∴ و سینه را در نار حزن
زنوبان بقا و قرار نیست ∴ و چنین المعصومه سپرده و امانت توحید ∴ در منزل دنیا

الآلام و کدورات • دستبرد مصیبات • قلبش گداخته • و از دستم بر رود • اگر حفظ لبن و ربع
لازم • و عمارتست این امانت محترمست پس مرا سعی باشد بنظر نمودن لیوراو • که چون جمال
توحید مثالت • بر آینه خانه ضمیر آن صغیر چون مهر منیر • پرتو افکندست باید که
آفتاب شباهه • و اظله ظلالت مملکت جسد غم نصیب و بدن رنجور بی جبیبش را طبیب گردد
و التهفی شبهت درب طالسی نشیند • از غمهای یاران • و الم های برادران فراموش نماید

مولفه
خسرو مهر تجاز جیب افق سر بر کشد ؛ خط بطلان بر ضیاء مه و اختر کشد ؛
مهر تو بر چرخ دل چندان آفتاب خاورست ؛ مهر غیرت چند کز آن کی تواند سر کشد ؛
چون جمالت جلوه گر گردید در موج خیال ؛ دور نبود فاطمه خور ابدان منبر کشد ؛
درب طالسی ها سر خیالات همنشین ؛ کی دیگر در بحر غم او چادر رو می کشد ؛
مهر یاران خلع از بحر خیالات ذره سان ؛ یا ابتر گویان خیالات را چه جان در بر کشد ؛
ای برادر شو سبب بهر حیات فاطمه ؛ نقطه ذره گر سکینه آه و غم کمتر کشد ؛
این بیان چند گشته گفتنا در خیالم ای تقی ؛ بر زبان بر گو که فرد دیگر او دفتر کشد ؛

اخی یا اخی ای المصائب اشتکی ؛ فراقک ام هتکی
و ذلّی و غربتی ؛ ای برادر صد پاره پیکر من • دار در تنم دیدن زنان و غم
رسیدن دوران برابر من • از کدام یک از مصیبات جانگداز • و بلاهای هوش
برانداز • در زبان بی راحت ابراز • شکایت نمایم • و نقاب حجاب از چهره کدام محنت
کشیم • از فراق جمالت • یا از بی چادری و بی معجری خود • از در به دری • یا از زلت

و خوار خو

احوال زینب خواتین

و خوار خود • از مهجوری مزارت ؛ یا از غربت و بی یاری خود ؛ مولفه زینب آن بند گوهر کان ناو بیتون ؛
دامن از خون نه بیستون سان لاله گون ؛ مجمر دل چشمه سار سینه اش ؛ روزگار رنج چه روزت لاله گون ؛
در ال شکام خرم نه لهات ؛ ای شکایتها ز بخت سرنگون ؛ مولف گوید
گر شاید منظور المعصومه ام رسیده • و مخدره برگزیده این باشد که از برادر با جان و دل ای سر می
شکایت کنیم • با بر سر حکایت بپیم • کدام یک از مصیبات • و کدام فرد از دفاتر بلیات را بعیان آرم
فراق ترا که فی الحقیقه فراق جمیع آل عبا • و هجران کل اهالی کساست • زیرا که عطر جسد و شمامه ات ما را زنده
بوی پدر • و بوی برادر را از تو استشمام می نمودم سبب آنکه تو عیبه علم نبی علیم و مظهر شجاعت و کرامت
اصل قدیم • و منبع احزان حضرت زهرا • و معدن صبر حسن مجتبی بودی • و من بفکر وصال هر یک که
می افتادم پرده بعد • دست نظر را بر چهره مبارکت میگشادم صبر و قرارم میرفت و دل فکار میشد نمی گویم
دلتنگ نیم • در هر بلیه با درو یا و درم تو بودی که دو دالم • و زنگ و غبار تنم از آئینه دل بزدودی
حال شکایت از فراق نمایم • یا از اندوه و داغت • و از که پرسم اخت • یا شکایت از دیده ام
نمایم که چرا یعقوب سان • از دیدن چهره یوسف ثانیت کور نگردید • یا از بدنم که چرا الی غیب مثال
از مشاهده زخمهای جراحات بر تیر خیال نپوشیده • یا از دستهایم که چرا از ملاحظه دستهایت
که به تیغ جمال العین مقطوع گردیده بود از بدنم نیفتاد • یا از سرم که چرا از مشاهده سر منورت
بر نوک سنان • از پیکر ناتوانم جدا نگردید • یا از انگشتم که انگشت سلیمان نشانت را جهت انگشتری
از تیغ بجدل بن سلیم بریده دیده • و از دستم نیفتاد • یا از سینه ام که چرا سینه بی کینه ات را در زیر
سم ستوران شکسته دیده • و از تیر آه و درد نشکست • از این احوال فراق ما گفتن نتوانم یا بر حنگ

عرض خود بلبان شکایت سرایم که معجر سر و چادر از برم را بردند و بدان غم پرورم را بتازیانه نیلی
چون جبین ناظم از ضرب سیلی نمودند **لمؤلفه** حال دل زار چه زار بیان ÷
نالد از اندوه دلم آسمان ÷ گر بیه کجا فرصت حرفم دهد ÷ رود بصحرا چو کند رود سیل سان ÷
نه پدر و مادر و یاوری مرا ÷ تا کند او چاره مرا نیم جان ÷ سایه میرحت بسرم کو بدی ÷
کی شدی سینه زنان وز غم خزان ÷ بی تو ندانی بسرم چه گذشت ÷ ظلم و ستمها و جفای زمان ÷
خیمه و خرگاه مرا سوختند ÷ برده ببغما همه خان و مان ÷ سینه ستمکار نکرد ناشکیب ÷
با دل پر درد بکوفه روان ÷ یا از مذلت و خواری و بقیود ستم و سلاسل الم گرفتاری شرح حال
نمایم یا از در و غربتی و از مهجوریت و زمان و حالات بی نصیبی و بر شتر برهنه سوار شدن
بشهر و دیار بدیار در کوچها و بازار شکایت نمایم **لمؤلفه** شرح حال زینب غم پرور است ÷
بر سر و دل شور آه دیگر است ÷ تیر آهی کاید از کانم جگر ÷ هر جگر را آن چه تیر و خنجر است ÷
کی توانم کرد در دشتی را بیان ÷ آنچه گویم من از آن بالاتر است ÷ ناله محنت کشان کربلا ÷
کی در اوراق بیان در دفتر است ÷ در جهان خلد بنگر ای عزیز ÷ ناله گر از داغ او پیغمبر است ÷
فاطمه در آه و در شیون مدام ÷ مجتبی زین درد سر بر بستر است ÷ حیدر کرار زین اندوه و غم ÷
چون خلیل اسکندلی در آذر است ÷ بی حیاء گر نیز توان راندم درین ÷ بحر غم گو را نه جای لنگر است ÷
ما عنان برگیر فرد دیگری ÷ نیز بد فرق گو از این محزون تر است ÷ ام الثوب مسلوبا آم
الجسم عاریا ÷ ام النحر منحورا ببیض صقیله ÷ ای برادر من و ای در دریتیمه
انیس و برمن آیا بلباس و اساس بتالم کردند یا بر بدن برهنه تو یا بر گلوی نازکت

فرد دیگر از شرح

کرد گهار او

کرد گهار او بریده شده بتیغ صیقلی اهل عدوان **مؤلف گوید** که منظور نظر آن حزینه
و بحار غموم و لجج هموم را سفینه شاید از این فرد شرح حال اهل پر درد بدین نوع باشد که ای برادر
وای در دریتیم والم و در تحمل ستم با این محنت فی بینه برابر آیا از کدام درد بنالم و بر کدام ستم ترازم
شرح دل پر الم نمایم آیا از اینکه من مهر سپهر عصمت حضرت خیر البشر و بدر آسمان عفاف علی مرتضی
بودم و در حجابات عصمت و سرادقات عفت محجوب و مستور بودم و حالا این کوفیان و شامیان
دشمنان ستم احوال مرا از لباس عاری و در صحرا از جلد فرار و باین اکتفا نکرده پای چادر
و معجر مرا بکشیدند این قوم بی ایمان در کوچه و بازارها بستم و آزارها میکشاندند و بمن و
سایر خواهران حزین و دختران غمین نظر مینمایند بر این حال شکر بنالم یا از ملاحظه نمودن
جسم عریان خود و دختران یا بر نظر کردن جسم عریان تو بر روی ریگ روان یا بر گلوی نازکت که از
خنجر بران اهل بغی و طغیان از جسد مطهرت دور گردیده بزاری زیرا که جسد آنشاه کربلا را با جمیع
عاری از لباس و عریان بی کفن و کفن در آن بیابان دیار افکنده بودند **لمؤلفه**
ای که از غم بر دل ویران قتل ÷ قتلگاه شب هدین آمد بیار ÷ خیز عبث ماندید مرا از مردمک ÷
زخمم از جهان دیگر دارد نمک ÷ چه خنجر خطا آید آنجای دیگر ÷ آیم از دیده خونابه جگر ÷
هست آنجا قتلگاه شاه هدین ÷ زینت آغوش ختم المرسلین ÷ چه خنجر قفا از عرش برین با خود شنید ÷
بر زمین سلطان مظلومان حسین ÷ جام تسنیم شهادت سر کشید ÷ در زمین قتلگه در خون طپید ÷
بر فراز قتلگه در ولوله ÷ کف زنان با زاری اهل قافله ÷ سیل ان بر قتلگه نازل شدند ÷
بر تن پاک حسین مایل شدند ÷ بر دو جمع بن خلف شمر دنی ÷ تا ام زان بر سید بر دوم زنی ÷

مالک بن بشر ابرو زد گره ÷ کند و برد از جبین شه این زره ÷ در شهادتگاه شه همین در سجده بود ÷
مالک بن نسر برنس را ربود ÷ از سر او یعنی اکر آن ستمگر ÷ برد ابن کعب انگشتر از آن ÷
کند اسحق جوشن با محسن ÷ از تن آن تشنه کشته پیرهن ÷ بجدل ابن سلیم آزری ÷
قطع کرد انگشت بهر انگشتری ÷ کار جمال لعین چون سر کنم ÷ هر دل از تحریر در آزار کنم ÷
تا نمود آن دستها از تن جدا ÷ بهر بند جامهٔ آن مجتبی ÷ نالم از دل با دم از چشمان سر ÷
آه آتشبار و خوناب جگر ÷ زین نمک زخم دلم ناصور باد ÷ کز نگریم دیدهایم کور باد ÷
به گر آرم با دو چشم اشکبار ÷ گفتگو با زینب عالی تبار ÷ زینب از غم چون نگرید زار زار ÷
ابجا ابر فصل بستان بهار ÷ موسم اندوه و ماتم بین ازین ÷ کی توان زینب ز افغان بر آر ÷
ناوکی بر سینه کز غم رسید ÷ تیر و خنجر در عدادش چار هزار ÷ آن تنی کو مر کسی را بود مام ÷
داشتی جبریل در سعی کردگار ÷ بشکنش صد پاره اندر خاک خفت ÷ بر زمین افتاد بی کفن و مزار ÷
آن سری کز نور او مهر سپهر ÷ مستغبش کشته دیوان نیلی حصار ÷ هر کجا نور رسد از نور ولیت ÷
او بت اصل و جملگی ذرات دار ÷ کفت آن سر را بدان چوب سنان ÷ لا لسان از غم زخمی اندر نگار ÷
بگذر از این فرد و خرحتی الفقیر ÷ فرد دیگر آر اندر روی کار ÷ ام الظهر مرضوضا ام الشیب
قانیا ÷ ام الشعر منشورا العظم المصیبة ÷ ای برادر من وای در وحدة و بیکسی
برادر من ÷ آیا بر استخوانهای شکسته و درهم آمیخته ات بنالم ÷ یا بر ریش مبارک که بخون خضاب کرده است
بزارم ÷ یا بر گیسوان پریشان محبوبه دختران و زنان و خواهران ناله سرایم ÷ و از کدام جگرگاه برآرم
زیرا که مصیبت عظیم ÷ و غم کربت جسیم است ÷ مؤلف گوید که شاید منظور نظر آن حزینه و بیکار

غموم

غموم و الهموم را تسکینه از این فرد حزین حکایت ÷ این شب رو و بیان بهم باشند ÷ که ای برادر جان وای
عجب جان زاران شکایت از کدام یک از بلیات نمایم ÷ و ای نالم بکدام یک از اعظم رزیت گریه نمایم
آیا دیده را اشکبار و سینه را از تف آه آتشبار سازم ÷ از استخوانهای سم شکسته پشت و پهلوی نازنینت
گر بستم ستوران جفا کاران ÷ اهل کوفه ÷ که از پی آن دواندند و خورد نمودند ÷ چه نیکو گوید ۲
ملهوف که این منکرات که ابن سعد لعین ÷ بعد از شهادت آن امام مبین ÷ بسکین ÷ رذلان کوفه و شام
کفت که کیست مسارعت کند بر جبین تو کراب کین و طغیان ÷ بر ظهر و سینهٔ آن امام و سید انام
و عماد بقیهٔ امکان بتازد ÷ پس ده نفر از آن قوم لعین و جماعت بیدین غطیس ÷ آن عمر ضلالت
قرین نمودند ÷ و هم اسحق بن الحویه و اخنس بن مرثد و حکیم بن طفیل و عمرو بن
صبیح و رجاء بن منقذ و سالم بن خثیمه و صالح بن وهب و واحظ بن
ناعم و هانی بن شبیب الحضرمی و اسید بن مالک ÷ و بر طغیان بر بدن آن
امام غریبان بجولان در آوردند ÷ تنکیه حرة جارات علی جثمانه و ان تدق
القوی ÷ و آن اسبهای میشوم گریز بدان شریف و جسد لطیف آن محبوب جان ÷ و علاوه بر کره
کن ثکلان ÷ می خوامتند ÷ آن اسبان ÷ بر آن امام غریبان میگذرانیدند اگر چه عضایتی را درهم
می کوفتند حتی در بعض از روایات گشته است اسبان ÷ از اشک دیده آب ان ÷ در زمین نعلگاه ۲
ترشد ÷ پس آن جماعت بیدین ÷ نزد ابن زیاد لعین ÷ حکایت حال را بسمع آن خسران مآل رسانیدند
جایزه اندکی بآن خسران مآلان بعد از سؤال و طلب ایشان داد ÷ لمؤلفه غفر الله تعالی له
جوان نالم ازین جفا می زار زار ÷ جان نگریم همچو ابر نو بهار ÷ کو کسی کو تا بشنود این ظلم کین ÷

سینه چون ننماید آه آتشین ❊ دل چه سان ننماید روان ❊ از درد و سوز جگر دیدگان ❊
هیچکس آیا چنین ظلمی بسیار ❊ داشته جز زین لعین ابن زیاد ❊ پس مدام اشک جگرگون از قلم ❊
کشته جاری تا نشد این محنت رقم ❊ آری منظور مصنف باید که آیا بدین احوال بنالم یا از شنیدن رنجش
رأس مبارک که کوی حضرت او را رنگ خون زنند یا بر موی سر فرزندانش که پریشان است و محتمل است
که منظور این باشد که چون حضرت امام حسین در وداع آخرین وصیت اهل بیت خود نمودند به عزت دختران خواهر
تمکین فرموده که از زینت اکثر گرامی دختران و خواهران مراد در خیمه عطا بیکسی تن جمع نماید که خواهر زار
وای بیکاره در دلفگار وصیت میکنم شمارا به صبر و شکیب که چادرها بر سر اندازید و سفینه
دل را چنین در قبضه گرداب طوفان خیز مصایب و بلا نبینید و در ساحل شکیبایی بشتابید لیک
جمع غم کجا دید اضطراب و جدال آه لشکر اندازید در عزای من نیماز روی مخراشید و موی مکنید
و به دل درد و نمک گریبان بیطاقتی را چاک منمایید و لکن چون از این خاک الم و غبار ماتم بر شما
روی آورد شمارا از گریستن منع نمیکنم زیرا که شما غریبانید و در این بیابان بلا یار و
یاور ندارید حال آن منظور مصنف میگوید که ای برادر جان من این محنتهای تازه بعد از آن
غمها و بلاهای بی اندازه بر من غریب آمده آیا اذن مصیبتها که موی سر را پریشان و از
سیل جگرگون دیده را خونبار افشان نمایم و گریبان طاقت را چاک و بر سر خاک افشانم
زیرا که مصیبت عظیم و درد و محنت و جراحات غربت جسیم است و جناب او وصیت
فرموده که در عزایم صبر نماید و موی بر سر پریشان مسازید و نفرموده که بعد از کشته شدن من
آتش بر بدن مزنید و سر و موی افسرم را بر آستانه سر میمسازید و نفرموده که شمارا برهنه

دختر شمارا

دختر شمارا غارت مینمایند و نفرموده که جسد ما بعضی از زنان را از تازیانه نیلی و چهره بعضی از دختران سو
کبود از ضرب سیلی و گوش بعضی را مجروح از کندن گوشوار اگرچه فرموده در حین خروج از حرم که شما
اسیر و بر اقطاب جمال سوار و شهر بشهر و دیار بدیار دور گردید و جزا میکرد داشتند حالا این مصیبات
برمن دلخون افزوده آیا اذن هست که گیسوان خود و خواهران و سایر زنان و دختران را پریشان
نمایم و بر این کردها چندین بر بهار و ماننده هزار بنالم و ببارم

للمؤلف غفر الله تعالی

چون بنالم درد و ماتم از حد بیرون شد ❊ سینه‌ام زین داغ افزون الی شد ❊ از بکار قلم آید موج موج ❊
سیل غم باران ماتم فوج فوج ❊ چون نگردد دیده‌ام از گریه کور ❊ دیده چون سیلاب از نشترها ستور ❊
سیل اشکم زان روان شد بی حساب ❊ دیده ریزی الوان از خون خضاب ❊ موی سر افشان نسازم چون کنم ❊
دیده را گریان نسازم چون کنم ❊ کو درین غم یاوری کو همدمم ❊ چون بنالم خاک عالم بر سرم ❊
کو انیس غم نصیبم ای شهدا ❊ اندرین ماتم حبیبم الغدا ❊ مانده‌ام چون از دیار و خانمان ❊
الحجر مرغ و الحد بی آشیان ❊ سوزم و گریم از این غم زار زار ❊ چشم دل پر حسرت زینب عذار ❊
دارد اهرانسی و جز جز جان ❊ منزلی در شیبانی نه مکان ❊ من اگر جا نم مکان فرکاخ ❊
گر زده خشم آشیان من کباب ❊ گر زآن غم مرا منزل چه شد ❊ مونس آرام جان دل چه شد ❊
من که از نسل زهرا استم ❊ مریم اسا ره سیاه بستم ❊ گر ز نسل احمد پیغمبرم ❊
از چه ره شد خاک عالم بر سرم ❊ کوفه و شام از چه در بازارها ❊ سر برهنه میکشند آزارها ❊
ناقه عریان سوار و نورشیان ❊ وا الها ورد زبانم کو حسینی ❊ که خرابه حید منزلم آشیان ❊
گاه اندر مجلس ناکس شان ❊ گه یزید و گاه از ابن زیاد ❊ امر بر قتلم شود فریاد و داد ❊

گاه بر تیغ من گویید برزنید ❊ حرفهائی را که نتوانم شنید ❊ سینه پر درد دارم آه آه ❊
بود غم تن فرد دارم آه آه ❊ ای برادر با سکینه چون کنم ❊ کو فرو شام و مدینه چون روم ❊
چشم بر ره خواهد جواب جیب ❊ غیر خونبار دیده جوابم نیست نصیب ❊ فاطمه گر گویدم ام البنین جان ❊
کو مرا باب عزیز مهربان ❊ من جواب آن تن رنجور زار ❊ باز چه گویم بچشم اشکبار ❊
این است احوالم که دیده ام ❊ آنچه نه دیدار شما بشنیده ام ❊ ای برادر دیده کارها باز کن ❊
با دل پر غم زینب راز کن ❊ گردم از هجر تو خون دل سبیل ❊ دست کوتاه خود بر کفیل ❊
چون قلم این شرح نمود اشک ریز ❊ فرد دیگر خاطر آمد ز آن عزیز ❊ أم الطفل ملك بوجا أم
القلب ظامیاً ❊ أم الدمع مصبوباً بكل تنوفة ❊ ای برادر من • وای درد با یای
جانگاه • و سینه پر از الم و آه • برابر من آیا شکایت نمایم از مصیبت طفلی که مذبوح است
یا از دلی که تشنه • و از نیران عطش برشته است • و یا از اشکی که در هر بیابان چون قطرات
باران • از ابر نو بهاران ریزان است مؤلفه گوید که شاید منظور نظر آن شمس ذو شبه
از نیران مصائب در بوتق ناله و غم با کسیر بلا و نوایب این ابن بنت که ای برادر من وای
در ارکان اربعه ناله و زاری و گریه و بیقراری و جهات سته آه • و الم • و اندوه • و ماتم
و غم • و هم • در حجابات صبر • و سرادقات شکیبائی • برابر من آیا شکایت این کدام یک
از مصائب محسوسه و نوایب نمایم • آیا بر طفلی که مذبوح است • و مراد از الطفل شاید که عبد الله
بن الحسن علیه السلام باشد • زیرا که در وقتیکه آنحضرت شهید سپهر ولایت و مهر گردون کبریا و امامت
از مرکب ایمن ناعلای عرش زین • بر مرکز توده ارض خاک نشین گردید • گرگان خونخوار شام و کوفه

چون

چون حلقه خاتم • گرد اگرد آن نگین • دائرهٔ شفاعت شفیع جمیع امم را • گرفتند • عبد الله بن الحسن علیه السلام
بعد از مشاهده آن حال زار • گریان و بیقرار • چون مهر آسمان • از افق خیمگاه تابان و شتابان
خود را به بالین آن سید انس و جان رسانید مؤلفه نزد شتابان چنین سرشک دیدگان ❊
آمد او بالین آن مهر جهان ❊ دید مهر چرخ عزت زیر خاک ❊ پیکرش از تیغ اعدا چاک چاک ❊
فرق و صدر او ز سهام کوفیان ❊ صفوی سیف بلوی شامیان ❊ ز آه آتشبار او گردون تار شد ❊
عیش آن گلبرخ از آن خونبار شد ❊ از تعطش بحر و بر شد اشک ریز ❊ ز علی اصغر بپا شد رستخیز ❊
و منع زینب خاتون ممنوع نگشته • گفت بخدا قسم که از عمم مفارقت نمی نمایم • پس بکر بن کعب بروایت دیگر
حرمله بن کاهل لعین • با شمشیر آبدار • به بالین آن شاه قدر آمد • آن طفل فرمود که یا ابن الخبیثة
أتقتل عمی • آن لعین شمشیر را بجانب آن امام مظلوم فرود آورد • آن طفل بجانب عم بزرگوار
دست خود را بدم شمشیر آن نابکار زشت کردار داد • آن تیغ بر دست آن طفل صغیر فرود آمد • او را قطع
نمود به پوست آویخته شد • فریاد یا عماه • از نهاد برآورد • و آنحضرت آن را در بغل گرفت • و فرمود که
یا ابن أخی اصبر علی ما نزل بك واحتسب في ذلك الخیر فان الله یلحقك
بآبائك الصالحین پس حرمله بن کاهل تیری افکند • و در دامان آنحضرت آن نور دیده
عالمیان را شهید ساخت مؤلفه این بود مقصود آن بیقرار ❊ کز غمش نالم چو در گلبن هزار ❊
آن صغیر کو شد از خیمه برون ❊ در عزای او که غلطان شد بخون ❊ آنکه بود از داغ اکبر بیقرار ❊
در ره عشق از قدر زاران کو شوار ❊ بود گریان صورت حیرانیان ❊ بر بیابان در لب رسیدگان ❊
آن ملول شهیدش ساختم ❊ در صف کشتگان انداختم ❊ شد نمود دیدن آن احوال زار ❊

هوش از سر رفت و رفت از دل قرار ؛ شد در آن ماتم چو زینب بیقرار ؛ گفت هم برعکس و قیاس از غالب است ؛

یا مراد از شیر علی اصغر مسموم تشنه لب باشد که بر روایتی آن امام مظلوم از بیداد و طغیان مخالفان مسموم

گردید و یا مراد از شیر فرزندان حضرت باشند که عون و عبدالله فرزندان عبدالله بن جعفر طیار باشند

و مراد از لفظ ام القلب ظامیا محتمل است که منظور قلب تشنه آنحضرت باشد زیرا که آن سقای تشنه لبان را

در عرصه محشر از چشمه سار تسنیم و از حوض کوثر با لب تشنه و دل و جگر بر تشنه و شکم گرسنه شربت شهادت

نوشانیدند و محتمل است که قلب تشنه علی اکبر را منظور گرفته باشد زیرا که از آن مظلوم یا ابت

العطش قتلنی وثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من ماء سبیل

معروف و نداء یا ابتاه هذا جدی رسول الله قد سقانی بکاسه

الاوفی شربة لا اظماء بعدها ابدا در کتب مصائب مصرحست لمؤلفه

احتمال دیگر آمد در نظر ؛ باشد آن مقصود آن بی بال و پر ؛ یادگار شه که از عطش برخود طپید ؛

یاد انگشت بکام خاتم میمکید ؛ ازکه بیرا که از فرط عطش ؛ همچنین تشنه لبی بیهوش ؛

بر تن چو جان آن احوال شد ؛ لشکر غم بر دم پامال شد ؛ اشک آه شد ز جان در ناک ؛

این بچه وآن رسید تشنه بر خاک ؛ سیل اشک از داغ آن تشنه جگر ؛ گشت جاری از جبال و بحر و سر ؛

کو مرا همدم که تا زاری کنم ؛ بهر قاسم تا عزا داری کنم ؛ سوزم و گریم ز داغش زار زار ؛

همچو شمع بکلبه تب زنده دار ؛ خواهرش آمد احتمالی هم زبانی ؛ کو بود عباس مقطوع الیدین ؛

کرده سقایی بود او تشنه کام ؛ از فرات آن تشنگی نوشید جام ؛ در فرات اب لب او زد و رحجا ؛

آبگینه نوشید کفت او از وفا ؛ تشنه کام است بهر فرزند بی ؛ تشنه باشد تا نظلوم حیف ؛

ومحتمل

و محتمل است که منظور از تشنه قلب یکی از خوانین ایشان باشد زیرا که آن ... حسین که خورشید اوج ولایت از برج ... طلوع

اقبال ضیا و نور در چمن ... آفتاب بی نقاب و حجاب در صحرای کربلا صحرا انور گشته و گشت از ... قتلگاه را

هزار ... و ... آه ... از ... که ... و ... دل تشنه ... از عطش در ... جگر بر ... و کباب

تشنگی قلب آنحضرت مرویست در دعای ساعت چهارم روز که بآنحضرت تعلق دارد فقتلوه عطشانا ظمآنا

وهتکوا حرمته بغیا وعدوانا لمؤلفه وغیره آن تشنه را چه دم دم وا پسین رسید ؛

شمر لعین برای شهادت قرین رسید ؛ الحق که خنجر آن بی هنر بر رسید ؛ جز خون حلق تشنه او بر زبان رسید ؛

جوشش از زمین بعرش برین رسید ؛ و شاید که منظور قلب تشنه طفل معصوم مظلوم باشند که ... حال ... بیفزاید

که ای برادر جان آیا شکایت از طایر قلب تشنه خود نمایم که حیات و زندگانی او به آب زلال عارف علیهم المثال

دوانه ... خال ... جان ... وصال آن آب زلال ... از این طایر بی آشیانه مفقود ... بر جگر ... برادرم

که ... آه ... که از او بر آرم ... مانند ... که از او استشمام بوی کباب جگر ... تشنه آب ... بستم

که چاره پذیر ... تشنه زلال وصال تو ... دیگر بیکون مبتلا نگردد لمؤلفه وفقرا فقر عطار

دل این تشنه ز زلال تو باشد ؛ شوق دیدار بر وصال تو باشد ؛ جگرم ... جهان پر از غم ؛

همدم ... در خیال تو باشد ؛ اشک ... آهم ز ... غم ... ؛ درد ... از هجرت ... تو باشد ؛

گو ... می روم ... ؛ سینه ام ... و ملال تو باشد ؛ این سر ... گرد ... ؛

بر ... از ملال تو باشد ؛ ... در بسته ؛ ... از ملال تو باشد ؛

جشن ... از دیده خونبار ؛ ... از غزال تو باشد ؛ و یا شکایت ... از ... برادران ...

در این بیات ... وقت خروج از مدینه و وقت خروج از مکه و وقت ... شهادت مسلم بن عقیل

و وقت یاد آوردن کفن قتیل • و وقت عزم تاسوعا • و هنگام موعظه لیلة عاشورا • و حین وداع اهل
بیت عصمت و زنان • و داع سکینه خاتون • و در این وادی مصیبت و صحرای کربت با آوای رسیدن
بر بالین علی اکبر • یا آنکه در ملاقات عباس آب آور • یا آنکه ادراک قاسم • با برو یاور • یا مقصود از اشک
حرف آنکه مقصود ... باشد • که در بیابان کربلا و کوفه • و از کوفه تا شام • و از شام تا کربلا • و از کربلا تا مدینه
همیشه ریزان بود • یا مقصود از اشک دیده های اهل بیت باشد چنانچه گفته اند مقبل
ز کربلا بمدینه رسید که یک منزل ÷ ز آب چشم ستم دیدگان نکرد در گل ÷ لمؤلفه

ناله زینب که از دل قرار ÷ متصل آید بگوش لیل و نهار ÷ یا رب این بانوی عصمت از چه حال ÷
کشته اسبهام بلا برادرش ÷ هر کجا داغی است در بر دل است ÷ کار زینب العزیزان مشکل است ÷
داغ فرزند و برادر بر دل ÷ از برادرزاده گان سر بر دل ÷ غربت و درد و اسیری کار وی ÷
ناله خونین بر ریزی برادری ÷ لاله هر دل که زین غم داغدار ÷ بشنو از افغان زینب زار زار ÷
شرح این ماتم کی بپایان رسد ÷ کر سر شکم سیل تا دامان رسد ÷ بر عنان کریم از این شرح و مقال ÷
فرد دیگر را تمام شرح حال ÷ ام الجسم کربلائی ام النحر دامیا ÷ ام الراس مرفوعا ÷
کبد الله جیة ÷ ای برادر من • در وحدة و بی نصیبی برادر من • آیا شکایت نمایم
از جسم بیغت که مدفون نگشته • یا از حنجر با زینت که بخنجر جفا بریده شده • یا از سر مبارک که
مانند ماه شب چارده بر فلک نیزه کوفیان • باشد مؤلف گوید که منظور نظران خورشید
سپهر غم و بدر فلک الافلاک الم و ماتم شاید که از این فرد جان گداز • و بیت راحت بر انداز این
باشد که ای برادران شهید جان • و ای روان جان جانان • بشکایت از کدام یک از مصیبات نمایم

دربان

و زبان باظهار کدام یک از بلیات تو گشایم • زیرا که زینب غمخوار • و خواهر دلفکارت اگر هم مصیبتهای
جد و پدر و مادر و برادر • مبتلا گردید • لکن همان بفقدان ایشان گریان • و بر نیران هجران ایشان
سوزان • و جگر بریان بود • غم دیگر بر دل غمبار زینب اضافه آور نبود • اما در عزای جناب
سفینه دل در امواج هموم در مانده • و در بحر طوفان زای غموم بی لنگر در گل مانده • زیرا که در آن
مصیبتها غم اینکه جسدها بی دفن • یا بدنها بی کفن • یا سرها از بدن جدا • یا بر روی نیزه ها است
نداشتم • لکن در عزای غم فزای تست چشم جسم بی غسل مدفون است آنهم آتش باز • و چشم جسد شریف عریان است
سینه ام افگار • و چشم سر منور افسرت از بدن جدا است • دیده ام خونبار • و چشم در تلاوت قرآن
و مواعظات بر منبر نیزه ها است • مجمر دلم در نار • و چون بدن مبارکت پاره پاره در دشت بلا است
دارم ناله زار • و چشم دستهایت که ید الله المبسوطة علی العباد بالرأفة و الرحمة بود •
بتیغ جمال العین از بدن سوا است • ندارم صبر و قرار • و چشم انگشت سلیمان آسایت بجهت انگشتر
بخنجر ابن [illegible] مقطوع است • نالم چون بلبلی هزار • و چشم اکبرت را با پیکر مجروح و حلق [illegible]
بکوفان خفته بینم کریم چون گلی در مزار • لمؤلفه سینه ام زار [illegible] آه نیست ÷

از غم و درد تو گشتم همراه نیست ÷ سوخت از غمت جان حزین ÷ ماتم کو تا نبود بر من قرین ÷
جسم زارم چون کشد بار غمت ÷ دل چگونه تاب آرد ماتمت ÷ ماتمت بر چرخ را خونبار کرد ÷
هند بیشه جان [illegible] تار کرد ÷ تا برون شد زخم هایت از شمار ÷ چشم شقایق هر دلی شد داغدار ÷
تا زخمم [illegible] بر دست چار ÷ آنکه از هر دیده خون منهمر ÷ صید آهم را نمیگردد کمند ÷
سیل اشکم را نباشد تا بند ÷ نیست اندر سینه ام دل را سکون ÷ نیست این دل است که [illegible] ستون ÷

بیستون کربت جاری شد آب ❊ سیل اشک زینب بی حساب ❊ فرق آن کرار در نظر ❊
او ز چشم داوود من از چشم سر ❊ آب شد شرمنده چشم اشکبار ❊ اشک من گلگون ز خون جگر ❊
ناله زینب بود از جسم و جان ❊ خون دل گشته روان از دیدگان ❊ اقتابت آنکه مو بسر مطهر آن
خورشید سرادقات عزت و تمکین را ببینند در التجیة شاید منظور آن سر حلقهٔ دایرهٔ
عزا و محور گردون ابتلا این باشد که چشم آنحضرت که اصل اصیل نور و شجرهٔ طیبهٔ ثابت الاصل
جبال جبلهٔ طور نور شهید ساختند آفاق را از آن نور النور خالی گردانیدند و قلب عبید
عنید که اصل اصیل ظلمت و شجرهٔ مجتثهٔ شجرهٔ زقوم کفر و غوایت بود که انها شجرة
تخرج فی اصل الجحیم بر اطلاع خود که قلوب سیهٔ ظلمانیهٔ اهل ناهل کوفه است هم
بهم رسید که طلعها کانه رؤس الشیاطین تابید و آن ظلمت کلیه احاطهٔ
جزئیات خود نمود عالم ارواح و نفوس و اجسام و آفاق قلوب آن سنگین دلان محتمرا از غلظ
و فساد را چون لیل داج عاری از ضیاء رواج گردانیدند در نهایت تیرگی که دجا اللیل
اذا تمت ظلمته والبس کل شیء بظلمته حال المظلوم میفرماید که ای برادر
وای آیة الله اکبر جسم غریب مدفونت که در غرب آن چشم کوکب خشان آسمانی ز روشنی میدید
و این آیتی است از آیات که هیچ نیکه از زراع نهر علقمه در حکایت دیدار شیر مفهوم میکردند و
گلوی بریده ات که با سکینه خاتون تکلم نمود در سفر دیلمی کهول التشبیهات دلالتی میکند دلالات
نمایان تو و سر مطهر انورت که بریده و بر منبر فلک نیزه نمایان است و بمواعظ آیات کهف
در تلاوت قرآن مانند بدر که ماه شب چهارده است معجز نمایات نمایان و بر عقیب جنابت نمایان

انوار فشان است که بر احجار ظلمانیهٔ قلوب شقی این قوم ضلالت بنیاد مخلوق از طینت خبیثه طمع
تابیده و این گروه کفر شعار از رقود غفلت هیچ بیدار نمیگردند با این احوال این قوم خسران مآل
ما را اسیر داشته در کوچه و بازار میگردانند حال بر آن جسم زار مسموم بروان از حد شمار
بنالم یا بر آن نحر زدار برادرم یا بر آن سر مطهر و بدر انور اشک دیده ببارم لمؤلفه
دل رمیده ام این گونه مشکلی دارد ❊ زینبی که چنین برادر و حامی دارد ❊ دل فگارم از این درد و هم نگردد خون ❊
نباید از بهر کو گشته ام بر دل ❊ چسان توان برهی که برادر چنین ❊ بغیره دیده و نباید یتیم الزینب ❊
زنان زار شهود دیار بی معجر ❊ سواره ز فسخ عدو ای بناله در آ زر ❊ سکینه را همزبان رسم ظلم آموختم ❊
که از شرارهٔ آه من جهان نیفروزم ❊ هنوز طفل بی از رسم غم تجربت ❊ چگونه کوکبی این نور دیده ای ❊
اگر بناله برآرم شرارهٔ شیون ❊ کند فغان که مگر عترت جان یتیم من ❊ بپا خیزد این ستمگر کران بکند ❊
که کوه ختنه جهان را ز آه زینب کبیر ❊ علاج خونی نجگر کوی مادری مبین ❊ بشمع فرد و دیگر روز شبانگاه و فغان ❊
ام الوحل منهوبا ام المهر ناعیا ام الوجه مکبوبا بمحیا الظهیرة ای برادر من
وای در برده کشی از چهرهٔ بسا که آه و ناله و الم و هموم و غموم و ماتم که جمع اشیان نهان خانهٔ ضمیر
برابر من آیا از کدام یک از واقعات شکایت نمایم و از کدام یک از حکایات لغو ستم ایشان از ضمیر
تاراج شده است یا از قفو الجناح بکنان خفته نعلی گرت یا از وجه انورت که بکنان حمرت نگینی
در آفتاب گرم کربلا مکتوبا افکنده اند مؤلفه کرشاید منظور نظر آن هزار هزار شهید
و هزار گلستان گلگون گفتنان بخون غلطان از این شعر خونچکان دو فرد خونابه افشان
ایما باشد که ای برادر جان و ای طایر قدسی آن صفیر ناله و تیر آه و هر فغان را بر کلام یک

از واقعات بلند سازم و بشرح کدام یک از حوادث مشکلات پردازم از خیام و اموال و زیور
و مثال که بتاراج قوم ضلال رفته که نه معجر بر سر زنان و نه چادر بر پیکر دختران و نه نقاب بر روی
خواهران مانده و نه دست بکجی و خلخالی بر دست و پای اهل بیت بی پر و بال و نه گوشواره
بر گوش هوشی ربوده کان این داهیه پر ملال **لمؤلفه** مرا بدل غم و اندوه چنین بود دنیا ؛
نبوده است و نباشد و لیک نص سرا ؛ بر آن شده ام گر ستم چه بینم ؛ حریم آل پیمبر برهنه در صحرا ؛
چه گوش فاطمه را بود گوشوار دریده ؛ بروی نیل مذعور از خروش صدا ؛ نه معجری نه قناعی نه چادری در بر ؛
میان این همه محرمان بی پرده ؛ علی علیل و سکینه یتیم و من بیمار ؛ درین دیار غریبی نه محرمی را ؛
برای احوال بحالم یا برق الخیام الطّلکیمة الظّلیمة گوئیست که بزین واژگون و پامال و
کاکل پرخون شبیه کنان ؛ هر بیدا آگر کربلا را از سیل اشک و ناله و فغان نمود **لمؤلفه**
که کرده از خروشش نصر گر ابر بهاران را ؛ ربوده زآه جانسوزش قرار دلفگاران را ؛
ز زین واژگون و پامال و چهره کاکل پرخون ؛ ز انجام بی نوشابنده امید داران را ؛
از این اشک جگر گونش عیان معلوم میگردد ؛ که بر باد فنا برداده او چمن هزاران را ؛
یقین که سم ز سیل دیده خونابه افشانش ؛ بخاک قتلگه افکنده میر شهسواران را ؛
ننالد چون کند از آن بیکس که ز جان بیر شکسته ؛ که دیده غرق خون سر حلقه پرهیزکاران را ؛
یا بر ارم و از ابر بصر خونابه جگر بیبارم بر وجه انورت که مهر گردون ولایت بود که سکینه
در آفتاب گرم کربلا افکنده اند در حالتیکه نظاره کیه از زمانه اولیا پوشیدن و از شرب گوارای
تسنیم وصال تو شیدی **لمؤلفه** خامه چه چنین این راز بر دفتر نوشتم ؛ این سوگ کل غم فزا آمد ببار ؛

ازچهره

از چهره آن مهر گردون و فا ؛ گشت ملکم باشهید کربلا ؛ آن مدار مرکز اقلیم جود ؛
از چه رو گشت او شهید بند سجود ؛ در احوال این حدیث دلنشین ؛ آمده مسطور روحی العابدین ؛
در روضة العابدین بسند صحیح از مولانا حضرت صادق مروی است که چون بنده سجده شکر نماید
فتح الرّبّ تبارک و تعالی الحجاب بین العبد و الملائکة فیقول یا ملائکتی
انظروا الی عبدی ادّی فرضی و اتمّ عهدی ثمّ سجد لی شکرا علی ما انعمت
به علیه ملائکتی ماذا له فتقول الملائکة یا ربّنا رحمتک ثمّ یقول
تعالی ثمّ ماذا له فتقول الملائکة یا ربّنا جنّتک فیقول تعالی ثمّ ماذا
فتقول الملائکة یا ربّنا کفایة مهمّه فیقول ثمّ ثمّ ماذا فلا یبقی شیء
من الخیر الّا قالته الملائکة فیقول تعالی ثمّ ماذا فتقول الملائکة
یا ربّنا لا علم لنا فیقول الله تعالی لاشکرنّه کما شکرنی و اقبل الیه
بفضلی و اریه وجهی **لمؤلفه** چون شهزاده بود عهد بدین ؛ در ازل در حضرت رب العالمین ؛
در زمین قتلگه بنمود شین ؛ سرور سالار مظلومان حسین ؛ کرد از خون گلو خود وضو ؛
گرد جان خم خود رف رو ؛ سجده شکر از تمام عهد کرد ؛ در وفا وعده بیعت را فرد ؛
گفت لبیک سجده گو بر طرف عالی ؛ کی خداوند قدیم لا یزال ؛ این وفای عهد را پروردگار ؛
این حسین و در غم دلفگار ؛ این زنان و خواهران و دختران ؛ این پسرها این برادر زادگان ؛
این برادر عم زاده و الا علی ؛ در اطاعت در وفا بندگی ؛ جمله از بهر ایثار آمده ؛
جان نثار از بهر دیدار آمده ؛ بین که بر بستم نظر از ما سوای ؛ از تن قتل روی بنهادم بخاک ؛

جزء وصالت دیگرم منظور نیست ÷ در کتاب ول اجزای مسطور نیست ÷ رمز ها زآن [illegible] ضمیر ÷
خامه اندر دام تحریرش اسیر ÷ نکته زین رمز مستور خفی ÷ است در مصباح مسطور اندکی ÷

قال مولینا الصادق جعل الله معنی السجود سبب التقرب الیه بالقلب
والسر والروح فمن قرب منه بعد من غیره الا یری فی الظاهر انه
لا یستوی حال السجود الا بالتواری عن جمیع الاشیاء والاحتجاب عن
کل ما تراه العیون کذلک امر الباطن لمؤلفه تا بپوشی دیده از غیرش تمام ÷
کی رسی بر وصل جانان والسلام ÷ این بیان در شرح کی گفتم ÷ فرد دیگر بر که در شرح آورم ÷
ام العابد السجاد اضحی مغللا ÷ علیلا یقاسی فی الفلا کل کربة ÷

ای برادر من وای در رفتگی صبر و طاقت و هوش از سینه و دل و جان برابر من بکدام یک از المهات
بنالم و بکدام یک از غمهایت بزارم و بزبان شکایت نوحه سرایم آیا بعابد بیمارت که ظهر کرد
در حالتیکه او را غل و زنجیر نموده بودند و حال آنکه علیل بود و در صحرا با نها او را ذلیل و از هر کربتی
او را تحمیل می نمودند مؤلف گوید که آن شفیعه یوم المعاد در این فرد جانگداز و بیت
راحت بر انداز اشاره بتفصیل احوال سید بیمار برسم اجمال فرمود که برادر را مخاطب ساخته
و بعرض آن یگانه گوهر برج شهادت و یعقوب علیه المثال ارض هجران و کربت میرساند از آنکه
خاک و تربت آستانت عرش را تاج و تخت پایه نردبانت فوق مرتبه معراج است بکدام یک
از مصیبات بزارم و بکدام یک از نوایبت شکایت سرایم بستجاد یوسف حیایی و ملایک آیینت
گرفتار دردوان غم فراق کربلا و باسیری رگان یوسف خوار چپا مبتلا و تشنه جال حضرت علی بن

احوال ازینب خواتین

الحسین که حضرت یوسف ثانیست در بعضی از مقامات مناسبست و لکن در بسیاری از احوال آن ابن غریب
و جلیس کربلا امام منفرد است مثل اینکه حضرت یوسف را برادران حسود در چاه حقود براهنمائی معصم افکندند
و اما علی بن الحسین علیه السلام را گرگان حسود کوفان و سباع یوسف خوار شامیان بعد از برهنه
کردن غل و زنجیرش نمودند و از شتر بکجاوه قتلگاهش افکندند و حضرت یوسف چون بقعر چاه رسید
گلشنی دید چون گلستان ارم و بوستانی دید در کمال طراوت و سرسبز و خرم و جبرئیلش نازل گردید
بجهت تسلی دادن آن سید محترم و اما علی بن الحسین علیهما السلام چون بقتلگاه رسید اجساد پدر و
برادران و اعمام و پسران را پاره پاره ملاحظه نمود و اثر چهار هزار زخم تیر و یکصد و هشتاد جراحت نیزه
و شمشیر در جسد پدر بزرگوار عدیم النظیر خویش مشاهده نمود لمؤلفه یوسف یعقوب کی زنجیر داشت ÷
کی برادر کردن او غل کند نخست ÷ چاه کنعان بود او را لاله زار ÷ او در آن کربلا و نالان چشم هزار ÷
جاودان یوسف زمین قتلگاه ÷ لاله سان دل داغ در اندوه و آه ÷ صد هزاران لاله [illegible] ÷
بر جسدهای شهیدان حسین ÷ هر دو یوسف کی چه دیدند لاله زار ÷ او ز گلهای ریاض زخم بیشمار ÷
می کشند کجا در آنجا و این ÷ یوسف یعقوب را گو دیده چه سان بین ÷ زار بیت الحزن جیب از نو رسیم ÷
تو مگر دیدی همی زن داغ حسین ÷ کی تو دیدی بی کفن نعش پدر ÷ کی تو دیدی بر سنان او را نیزه سر ÷
کی تو بشنیدی ز یکبار زینبی ÷ ما لنا اهل من مغیث زان گونه حزینی ÷ کی پدر دیدی تو تنهائی سوار ÷
در مقابل دشمنان صد هزار ÷ کی تو دیدی اکبر را غرق خون ÷ داده سر از خون حلقش لا الرکان ÷
کی عموها دیده در دشت کین ÷ یا برادر پاره پاره در زمین ÷ کی ترا کشتند در شهر و دیار ÷
عمه ها بر ناقه عریان سوار ÷ خواهرانت کی اسیر و دربدر ÷ در خرابه کی نشستند نوحه گر ÷

کی برهنه کرد اطفال تورا ؞ کی بزد آتش بجا و مأوای تورا ؞ از چه ره این زاری و افغان کنی ؞
از چه ره افغان بی پایان کنی ؞ گشت معراج تو اندر قعر چاه ؞ شد مرا معراج خاک قتلگاه ؞
هین مرا گر زاه تسلیم و رضا ؞ می کشم از جور خصم آزارها ؞ که برندم از ره کین و عناد ؞
غل بگردن محملی اکی زیاد ؞ گاه با جور فزونتر از مزید ؞ دست بسته میروم نزد یزید ؞
ریسمانها در گردنم افکنده است ؞ می کشد هر جا که خاطر خواه اوست ؞ یوسف را اگرچه در مصر بزندان افکندند
با اینکه زندان علاوت نبود بلکه زندان محبت بود. لکن آنقدر گریست که اهل زندان از گریه آن ماه
کنعان بتنگ آمدند. آن مهر انور را مخیر در گریستن در میانه شب و روز نمی ساختند که در یکی گریان
و در دیگری ساکت باشد تا تسلی اهل زندان پردازد. و در زندان مبتلا بیادگران غل و زنجیرش
نموده بودند. واما علی بن الحسین علیهما السلام با غل و زنجیر و خوار و حقیر و ذلیل و اسیر
بزندانی افکنده بودند که نه بامی و نه سقفی بود با جدار نه پرستاری بلکه از یکطرف
زنان بیکس و از یکطرف دختران نورس و از یکطرف اطفال بیشفیع و یاری و از یکطرف خواهران
گریان. و از یکطرف عمه های سینه بریان. همه را برهنه در زندان خوار و زار و اسیر و سرگردان
می دید. و زندان آن مه طلعتان را در خرابه قرار داده بودند که ملاذ از گرما و سرمای
روز و شب و هول و بیم خراب شدن آن غمزدگان بودند. و در کتب اصحاب مسطور است که روی بهار آن غنچه جبینان
از حرارت آفتاب برآمده و در زندان پوست انداخت. لمؤلفه وفقه الله تعالی
تو از زندان مصر بالای در شیون و زاری ؞ من از زندان کوفه و شام بالای درد و غمخواری ؞
تو را در آن زمان غمخواری بود در مصر یکسر ؞ من از طعن کرده شیبان چون شعله آذر ؞

تو در حجره

تو در مصر و فا شاه شدی بر خلق خود مختار ؞ من اندر شام غم در قید غم زنجیر و در آزار ؞
تو اندر مصر گردیدی سرور از یوسف یعقوب ؞ من اندر شام غم دیدم سر بابم بزیر چوب ؞
تو را در مصر گشت آخر مقام سلطنت حاصل ؞ خرابه شد مرا در شام غم ویرانه و منزل ؞
آورده اند که چون یوسف را از چاه برآوردند در عرض راه عبور آن قافله آنگاه بگورستانی افتاد
که مرقد مادر یوسف در آن مزار بود. چون یوسف را نظر بر مرقد مادر افتاد. مانند هزار نالید.
و عرق از جبین مبارکش جاری و با صد اندوه و آه و زاری خود را از شتر انداخت و در کنار
قبر مادر پرداخت. و بخاطر آورد ایامی که در دامان مادر بود. و بنوازشات مادرانه می آسود.
و حال برهنه بر شتر سوار و اسیر وار و دیار بدیار می برند. پس از این حسرت گریان و آه سوزان از سینه
بریان برآورد و فریاد یا اماه ارفعی راسک وانظری فی حال ابنک از
جگر پر شور و خاطر پریشان برکشید. پس از خاک صدا آواز درد ناکی شنید که اصبر وما صبرک
الا بالله. واما علی بن الحسین علیهما السلام که یوسف کربلا بود در وقتیکه لعینان شام و کوفه
او را با سایر یاران اسیر و بزنجیر ستم دستگیر نمودند و بر شتران عریان سوار غیر مستور ایشان را
بزمین قتلگاه عبور دادند. فدای تن زار بابا دید میگوید که آنکه یوسف مبتلا چون یعقوب کربلا را با جسد
پاره پاره. و جمعی یاران و برادران از وطن آواره را که در زیر سم ستوران پایمال شده
مشاهده نمود. علی بن الحسین ع میگوید که حالتی بمن رخ نمود که نزدیک بآن بود که تا بر هزاران
روح از آن مزار گلستان. از آن شیوه آن تن بسور شیبان قدسی روان کردم. لمؤلفه
کو یکی از یوسف گل پیرهن ؞ چشم حال تو چون یعقوب بگو احوال من ؞ ناله ات از درد اسیری است و بس ؞

شرح المهای مرا نیز رس ∴ آن پدرم با جسد پاره پار ∴ زخم جسدهای شهیدان هزار ∴
آن سر سردار اهل جهان ∴ در ید خولی بقناة سنان ∴ آن پدرم رفت بریده زکین ∴
جسم تو در بوته کین قطع آن ∴ آن با سیری رودم خواهرانم ∴ دست ابسته یک ریسمان ∴
روح پدر تا که بمعراج رفت ∴ خیمه و خرگاه بتاراج رفت ∴ در نظرم گشته جهان تیره و تار ∴
هست کران شرح غم از شمار ∴ یوسف یعقوب تو هستی نبی ∴ خود بده انصاف ایا متقی ∴
درد من از فرقت تو از آفتاب ∴ درد تو یکی نه که نکرد حساب ∴ و دیگر وقتی که یوسف کربلا از شام
ابتلا بعزم رجوع بسوی مدینه مسجد سید انبیا روانه گویید در عرض راه عبور ایشان بمزار شهیدان
و قبرستان لب تشنگان وادی حرمان افتاد یکبارگی همچو چمن برگ خزان از شتران کربلا و بلالان
خود را بمزار آن شهیدان افکندند و هر یک بر سر قبری چون در گلبنی بنشستند و نوحه خوان گردیدند لمؤلفه

بده انصاف ای یوسف کجا این در شکیبائی ∴ تو چون در چاه من درین وادی تنهائی ∴
تو اینجا روی قبرها در کفن مدفون نه ∴ بگو من چون کنم خون خفته بینم سرو بالائی ∴
تو از هجران ما در لباس ماتم و زاری ∴ من از درد پدر زلم بسی زار و شیدائی ∴
تو اندر گریه و ماتم بقبر مادرت توأم ∴ سرم بسوزم چون شمع از شکیبائی زمن تنهائی ∴
تو از کنعان روی بر سوی مصر آن آه و زاری چیست ∴ بگو من چون بدوم سوی مدینه حال رسوائی ∴

و یوسف یعقوب چون عزم کنعان نمود بشیر پیراهن او را بیعقوب بیابان برد که دیده بیابان را
بدیدن آن روشن گویند فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ
بَصِيرًا و اما یوسف یعقوب کربلا چون عزم ورود مدینه پیغمبر آخر الزمان صلعم نمود آنحضرت

بزبشرا

بزبشیر را فرستاد که مژده ورود کاروان محنت و غم دهد و قافله سالار قافله هموم و الم را بیابان
دهد و خبر این نداء غم افزا وارد مدینه و مسجد سید انبیا گردید ناعِيًا قَائِلًا يَا أَهْلَ
يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمُعِي مِدْرَارٌ الْجِسْمُ مِنْهُ
بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاةِ يُدَارُ لمؤلفه
در خاک و خون غلطیده
بر نیزه کردند و در اطراف بلاد گردانیدند

خواطرم آمده پیراهن بنین ∴ زان یکی از یوسف و این یکی از حسین ∴ گشت از پیراهن یوسف منیر ∴
دیده یعقوب آن گریان پیر ∴ لیک از پیراهن این نور عین ∴ جامه نیلی پوش شد اهل حسین ∴
گشت دیده چو ابر نوبهار ∴ تا که دیدیش نادگر بار بدزار ∴ از حیات یوسف آن دل دادشان ∴
این ز زخم تیر و شمشیر و سنان ∴ آن ز شادی داد از یوسف خبر ∴ این خبر کاندر سنان شد سر ∴
آن خبر در مصر یوسف اهیر است ∴ این که شاه دین بزیر خنجر است ∴ آن خبر یوسف بشد بر تخت کیی ∴
این خبر افتاده بدین در زمین ∴ آن خبر یوسف بمراد و زفنون ∴ این حسین در خاک غلطیده بخون ∴
آن خبر یوسف شه شد در آن ∴ این حسین در خاک شد پامال ∴ آن بکشور من شفا بخش کور ∴
این که من در مصر بود طرح دور ∴ آن شد و در روز بر کنعانیان ∴ این ز زور و ستم هر دو داد بر شان ∴

و یوسف یعقوب شد آفتاب این فیض بخش طلوع فرمود و پرتو آن بر بیداد و ساحت قلوب یعقوبیان و
وجه کنعانیان تابید ضوء و سرور بر بهر بینا و کور نور نثار آمد و اما یوسف کربلا چون مه منکسف
از غیوم ظلمات ظلم و کدورت میان و سحاب منکدر ستم ستمگران کوفان از مغرب نجف نمایان گشت روی
غمزم چون تو گشت بر هر دل و جگر و سهام هموم بر هر سینه سنبک کارگر و دل اندوز تر آمد
زاویه دلی نماند که از سیلاب غم معمور توأم نگردد و کاشانه سینه نماند که از آه و اثر آن منکسر خواند

لمؤلفه یوسف آمد سوی کنعان از سفر ÷ یوسف آل محمد بی پدر ÷ او بسر شاهی و تخت روان ÷
این زنان برنا و تنها و نوحه خوان ÷ او بکرسی حشمت بنشسته طرقوا ÷ این بر بکف خونین و گفتگو ÷
او با سپاه زر و تاج و کلاه ÷ این با سپاه و کفنهای سیاه ÷ او به بر کرده لباس ارغوان ÷
این زسر تا پا لباس نیلگون ÷ او کمر بر بسته از زرین تنگ ÷ این بگردن چنبر اسیران فرنگ ÷
او زنان با چاکران زرنگار ÷ این زنان چون اسیران زنگبار ÷ او ز چاه با رسن ره برد ÷
این پدر را کرد بی یوسف خوار خورد ÷ و در دنیا خواهر یوسف بوصل برادر رسید با هم یاران و برادران
و پدر مهربان و فاطمه صغری خواهر یوسف کربلا بوصل برادر نرسید با لباس سیاه و خیل الم و آه و
بی پدر و بی برادر و بی یار و یاور عزادار و گریان سینه چاک با نوحه و افغان لمؤلفه
راکه خون از ماه و قلم ÷ می رسدم سوی شام زغم ÷ شرح حال از دیگرم تا بنیت ÷
دیده شد نرگس از سیلاب نیست ÷ بر عنان کی رم ازین شرح سر ÷ سوخت نار قلم کم و بر ÷
حال آن معصومه میسوزاند کرای برادر جان من ای حسین آیا بچشم اشکبار و آه آتشبار برین احوال زار
عابد بیمار و بستگان دلفگار نظر بنمایم و بزبان شکایت سرایم ام الضایعات الفاقدات جالسن
کمثل الاماء یشهرن فی کل بلدة با بر زنان بی مرد و مددکار که سر برهنه مانند کنیزان
در کوچه و بازار در شهر و دیار میگردانند سیلاب خون بر چهره گلگون جاری نمایم مخفی نماند
که مراد از زنان بی مرد علیا حضرات ام لیلا مادر علی اکبر و رباب مادر سکینه خاتون و شهربانویه
مادر علی بن الحسین ع اند بمقتضای بعض از روایات شهربانویه در کربلا بود کاینها از ازواج عفیفات
آنحضرت بودند و میباشند و ممکن است که عروس قاسم را از جمله آن زنان که بسوی شام محسوب داشت

وازنان سر برهنه جمیع مذکورات با زینب خاتون و ام کلثوم که خواهران آنحضرت بودند و فاطمه
و سکینه و رقیه و زبیده که دختران آن عالی مکان اند بقلم آورده شوند زیرا که اهل بیت نیز اجاره بر
از بر و مقنعه از سر کشیده بودند و آن گروه بی نام و ننگ آن زنان محمل نشینان حجاز را بر
شتران بی کجاوه و محمل سوار از شهر بشهر و دیار بدیار مانند اسیران روم و فرنگ میگردانیدند
حال این حال آن معصومه است با برادر که ای حسین با جان و دل برابرم من در سیر سلوک
نه چنین است بر زنان و بنات ملوکم زیرا که سیر حوا از مرقد بصفا بود و سیر هاجر در
طلب آب از کعبه بمنی و سیر مریم در حجاب شرم از بیت المقدس بکربلا و بتولد عیسی
بشارت یافته و سیر فاطمه بنت اسد تا ملاقات اسد الله در بیشه و در رسالت دلبند و گود
شیر خدا و حضرت علی اسد الله از ان دلیشه و سیر جده ام خدیجه کبری در تجسس جدم حضرت محمد
محمد مصطفی صلعم از مکه به ابو قبیس یا کوه حرا و سیر مادرم عصمة الله الکبری فاطمه زهرا و در هجران خاتم
انبیا که بضجیج و فجیع از مدینه به بیت الاحزان بقیع بود و لکن سیر من از مدینه با برادران و برادر
زادگان و پسران و هواداران الی مکه و از مکه الی کربلا با صد هزار ناله و آه در انتقال منازل
و راه و از کربلا بی یار و یاور با سران سروران با آه و افغان نوحه سرایان برهنه قهار عریان
بی محمل سواران با گیسوان پریشان و دیدگان خونبار الفراق الفراق ای کوفیان و از کوفه تا صوب
با دیده پر آب و جگر کباب با طعنهای بیرون از تعداد و حساب بیرون ایلد شام خراب و از شام غمگین
با دل خونین و آه و انین با هزار درد و صد هزار محنت و قرین وارد مدینه سید المرسلین و خاتم
النبیین بیدیم لمؤلفه میخلد بردل که با شرمندگی ÷ شرح حالم را نمایم اندکی ÷

من نیم حوا که تا افغان کنم ∴ بهر یک فرزند دل بریان کنم ∴ نیستم مریم که از قدس خلیل ∴
کربلا آیم بروح و جبرئیل ∴ بنت عمران نیستم نفرین مرا ∴ حضرت عیسی برد در دفن گاه ∴
نیستم هاجر که نالم در بدر ∴ تا بکف آرم دیگر دست پسر ∴ نیستم بنت خویلد تا ز کوه ∴
با پیمبر باز آیم با شکوه ∴ نیستم چون مادرم زهرا حزین ∴ بلیت الاحزان زار گریم پیش ازین ∴
من یحجج غلک ای سر مذاهبم ∴ زینبم من زینبم من زینبم ∴ ایکدا اکبر حبیبی من چه شد ∴
ایکدا نور دو عینی من چه شد ∴ ایکدا کو مهر و بدر خافقین ∴ سرور سالار مظلومان حسین ∴
ایکدا کو اکبر و کو اصغرم ∴ ایکدا کو عون و دیگر جعفرم ∴ ایکدا عباس نامور کجاست ∴
قاسم آن دستان نگار من کجاست ∴ چه نشانم چه نگریم حسرتات ∴ مانده ام چه غم اندر حسرات ∴
از حریم انبیا و از ملوک ∴ پیشوایان آگه این مرا سیر سلوک ∴ بنت در عالم چو من محنت کشی ∴
کربودکی ششم بر من اندکی ∴ کو مدینه کربلا کو شهر شام ∴ کوفه کو کو جاه و خواری عام ∴
این چه بر ارت ایکدا چه روزگار ∴ روز روشن بعینی چشم گشته تار ∴ کو چه شد بر ان گاه مدام و ننگ ∴
سربرهنه چون اسیران فرنگ ∴ می برند ما را بهر شهر و دیار ∴ کو چه با زاری با حال نزار ∴
ایفلک بین دیده ها من پر آب ∴ بخت من تا کی بود یا رب بخواب ∴ دیگر اندر سینه من آه نیست ∴
ایکدم خونابه بنگر از بصر ∴ کاروان اشکم آید از جگر ∴ ایکدا اینجا نمانیم ایکدا ∴
در اسیری بیکسانیم ایکدا ∴ درد ما را نیست درمان آه آه ∴ هجر ما را نیست پایان آه آه ∴
من نمیگویم دل من سوخته ∴ ناله ام پروانه سان پر سوخته ∴ ز آتش آهم نگر در انقلاب ∴
در هوا هر مرغ و هر ماهی در آب ∴ آتش و آب دل و چشمم نگر ∴ تر شد عالم ز آن شود زیر و زبر ∴

گفتگو

عرق گرد این حباب نیلگون ∴ اندرین بحرین اشکم سرنگون ∴ سوز دل این خانه که پروانه بسان ∴
از شرار شمع آهم ناگهان ∴ عالمی از آه من ویران شود ∴ نقطه لا و نعم یک آن شود ∴
خانه شمع حال زینب در نظر ∴ دار این محکم نمیگردد مگر ∴ عمر دیگر باشد و حال دیگر ∴
تا تمامی شرح این غم سر بسر ∴ بنت چون این قدرتت بر گرفتار ∴ شرح فرد دیگر آور در میان ∴
اخی هل ذکرتنی فقد ذکرتم یا ابن والدی ∴ فخری لکم باق الی یوم بعثتی ∴

ای برادر من • وای در بر بدان رشته امید وصل دوستان • و بگزیدن هجرانرا از وصال جانان برادری
فقدان مر حالت با سایر یاران • و مهجوری از برادران • و برادر زادگان • ارکان وجود مرا
در هم شکست ای پسر پدر من حیدر کرار • و ای تا لیمقدار • کمند آه و زاری تا به جایگاه من از

مولف گوید

هجران یاران • تا یوم الحساب والبعث والمیزان • دست و ما برادر هست
کز رکن شی ان جزء اصل اصیل را گویند که به القوام آن شی هست که اگر مفقود گردد آن جزء رکنی
آن شیء نیز مفقود گردد مثل رکعاز برادران • و ذی الصورة بالنسبة الی الصورة
الحاصلة فی المرآة و امثال آن • حال اگر معصر برادران یاد کرد منظور از نظر حق بن عمر آیین
این باشد که ای برادر من • وای در گرفتار بهار دوران • والمهاجر وارده و عمهار زمان • برابر ای
التفات جناب شما بر جسد زینب چون اکنون بگرداب بلا • و طوفان ابتلا مبتلا • روح در کن و مایه البقاء
بود زیرا که تراما و برما سو جهت بقا در کن و ما به القوام و رکن اعظم موجودات • و اصل اصیل
شجره نبوت الاصل کل موجودات • و ما ترکب من الماء و اجزاء الهباء • و چون
جناب شما از دار فنا • بعالم بقا رفتی و التفات از خواهر دلخسته نمی‌بود بر گرفتی رکن

حیات باقی از من رفت پس بعقیدتی من مرده هستم بصورت زندگان و قالب هستی بیجان الیوم که
پدرم امیر مؤمنان پس من بی‌مثال محزون و جسدی بیجان و دلخون خوارم تا یوم محشر
و تا هنگام ملاقات حضرت داور در زیر و دار ارض اکبر در کنار گور تا دیده ام بر جمال علیم الملک المتین
روشن و منور گردد لسان حال زینب خواتین است **لمؤلفه**

ای که توئی مایهٔ جان و حیات ÷
براهمهٔ غافلهٔ ممکنات ÷ کعبهٔ روی تو بود قبله‌گاه ÷ بر همه مخلوق بوقت صلوة ÷
انکه طواف حرمت را نکرد ÷ در عرفاتش چه بود قوت ثبات ÷ حیرتم آن جان زکجا میرسد ÷
انکه پی از موت تو دارد حیات ÷ شاید اگر روی کند سوی تو ÷ از ره سجاده کنی التفات ÷
نیست دگر چاره هم خلق را ÷ تا که بیابند مقام نجات ÷ چون تو شدی کشتهٔ تیغ ستم ÷
روح زما رفت بغیر زکات ÷ رکن حیات از همه عالم فرار ÷ کرده چه شد پیکر تو بی‌حیات ÷
حزن من از زرد چشان تر ÷ دمبدم آید چه مبدا آبرات ÷ چه کنم از این غم افزون ز حد ÷
از چه قریب است هر آن آیت ÷ خون جگر من بر خم جاریست ÷ متصل آید ز جگر این صفات ÷
تا بلوای من چه جابر نظر ÷ تا رسدم وقت زمان وفات ÷ زینبم و ناله مرا کار شد ÷
کم نشود سیل ز شط فرات ÷ خامه از این بحر عنان باز گیر ÷ فرد دیگر آر ز شیخ نجات ÷

اَجَلْ لَمْ تُحَدِّثْنِي اللَّيَالِي بِبُعْدِكُمْ ÷ وَقَدْ كُنْتُ عَنْ هٰذَا الزَّمَانِ بِغَفْلَةٍ ÷

منظور آنکه عصمهٔ حزینه و یاج غموم و کار هموم را سفینه بشنید از این بیت دگر از تیر زخمهای
کهنه نمکپاشی این تفصیل و بیان بهم رسید که میفرماید ای برادر من و ای در دانهٔ گوهر در مصایب
دوران و آزرده کی خاطر از نوایب زمان برابر من در شب‌ها نخود و تنکه دیده ام آشنا بسر

خواب و بسایر فلک سیرها بر روح از سوار تن با برکاب و بعزم سیر فلک الجنة آشیانه افقت تعجیل شتاب
روانه میشد و قافله سالار کاروان خیال بار بر خواطر کلال از اندیشهٔ مآل در موارد احوال
بامن بست در تصورات حوادث زمان و واردات دوران از سرور و مصایب آنکه بانی مصورات اوهام
بر در و دیوار کارخانهٔ خیالات خام نقش میربست بخواطر زاد از اوهام افکار تصور مصیبت جد
بزرگوار و پدر عالی مقدار و مادر والا افکار و برادر ستمکش زهر کار مسموم و طریق ظلمانی
شوارع مصایب را بقافلهٔ خیال با اندوه و ملال می‌پیمودم و تحصیل قرب وصال بار صبر نمودن
مصاحب احباب با دل برشته و کباب زنگ کدورات هموم و غبار وصایا بغموم از آیینهٔ خاطر
می زدودم لکن تصور این زمان که با گروه خاندان سید انس و جان از مدینهٔ خاتم پیغمبران
با جمیع اهل و عیال و یاران و برادران و فرزندان بعزم سلطنت کوفان بر آمدیم و در کربلای
معلی با صد هزار کرب و صد هزار بلا منزل نمائیم و این لشکر بیحساب عاران هم خیره و صواب
مارا محصور در حصار علیق و اضطراب غم و بستند آب ازما و جمیع اهل اطیاب و سایر
یاران و احباب غایب شدند و در آخر آن در زیر طاق این فیروزه رنگ ایوان یکیک یاران و جوانان
و برادران و برادرزادگان آن زهد شهادت و حیات جاویدان بسرعت در تابان
در میدان عشق یاران بسر باران کردند و سر هر یکی از آن سروران بسر بر سنان ظالمان
کردند و جمیع دختران و خواهران و زنان را بر رسم اسیری در صحراگاه دشت بانو بیرانه و عمرانان
در شام و کوفان در بازارها و کوچها مکشفات الوجوه و حیران بگردانند و سواران نیزه دار
که سران آل یس و انجاب قصر آن چون مهر تابان بر روی سنانهای ایشان جلوه گر نمایان

در تلاوت قرآن است در پیش روی نگاه میدارند. ازین واقعهٔ جانگداز وهایلهٔ راحت برانداز

و نازلهٔ هوش پرواز طایر روح را در مقام پرواز. در خیالات و تصورات حقایق و مجاز. که

در میدان تنگ و تاز. با وجود عقول تمام پرواز وبیاران غم منتهی آواز. در احادیث حد شان کوته

ودراز می نمودم بهیچ وجه چیزی نبود. واین احوال را در دفاتر تصورات وصفحات خیالات ثبت

ننموده بودم. ودر ساحت غفلت دقیقهٔ فرجه است. ازین هایلهٔ نازله بهم. و در قوار خواطر

بر غب جناح وهم طایر که خط غبار انظار وافکار ناظرست. این تفاصیل را رقم نموده بودم که من

بدبختی. نالان با سکینه وفاطمه هم آه وافغان بسر کوچهٔ محمل زنان. از دیدهٔ برجبین خونابه فشان

در بازارهای کوفان بگردم **لمولفه وفقه الله** الله الله این چه اوضاعست در این روزگار ❊

الله الله چون نشان چنین کنیم زار زار ❊ الله الله کو حجاز و کو زمین کربلا ❊

از کجا آل محمد از کجا این حال زار ❊ الله الله کی مرا می بود تصویر ضمیر ❊

کربلا و کوفه کردم ناقهٔ عریان سوار ❊ الله الله کی مرا این درد بر خواطر خلید ❊

اصغر و اکبر شود در پیش چشمم پاره پار ❊ الله الله کی خیال من بشبها می رسید ❊

یوم عاشورا و قتل شاه کردون اقتدار ❊ الله الله کی مرا این بد تصویر ضمیر ❊

قاسم را غرق خون بینم عروس خون نگار ❊ الله الله کی باوهام عقولم می رسید ❊

بر سنان راس حسین در کوفه بینم خوار و زار ❊ الله الله سر بکوب محبس چوب بر زنم ❊

چشم هم بینم بر سنان راس شه کردون وقار ❊ الله الله این شب یا روز یا یوم النشور ❊

تیره می آید مرا بر دیده این نیلی حصار ❊ الله الله سخت غافل بودم ازین تیره شب ❊

یا رب

احوال زینب خاتون

۲۰۶

یا رب این خوابست یا بیدار یا یوم الفرار ❊ الله الله چشم کنید زینب ازین بیداد چرخ ❊

چون نشانم با دو صد شیون چه در کلبن هزار ❊ الله الله دیگرم طاقت نمانده در جسد ❊

وقت آن شد کز سرم معجر کشم با آه و زار ❊ جامه را صد چاک سازم زآستان جیب ❊

ای پریشان سازم این گیسوی پر گرد و غبار ❊ الله الله شمع آه خویش افروزم ز غم ❊

عالمی سوزم ز نیران الم پروانه وار ❊ کرد مزاین کار را از شدت فرط الم ❊

گر نبودی از وصایای نبی کرد گار ❊ صبر صبرا اهل بیتی از جفاهای زمان ❊

شکوه بنمائید زآفت بعد موتم زینهار ❊ خامه بر گیر از بیان حال زینب ای عنان ❊

می ترسی کز شرارت سوزد این نیلی حصار ❊ فرد دیگر سر گذشت آن حزینه ذکر کن ❊

شرح آن پردازو عالم را کن داغدار ❊ اخی یا اخی من ذا الکون یظلمه ❊

تکن بعدک من ذا جوا یکالی وضیعة ❊ ای برادر من ای برادر من. وای برادر معین و یاور ما.

ودر بلاهای غمخوار برادر من. بعد از آنکه چتر مرحمت و سرادق مکرمت را. در آفتاب

کرم غربت. از سر ما بی کسان مبتلای فرقت و کربت برگرفتی. درین وادی حسرت بظلال

عطوفت. وسایبان مکرمت که پناه بریم. دیگر بعد از تو محل رجا و امید واری زنان.

فرزند مرده. و پناه زنان برهنه شده خواهد بود **مولفه گوید** که ازین بیت خون چکان.

و فرد خونابه فشان. شاید منظور المعصوم شده جهان. این بود که امام علیه السلام ظل الله

واقعی وامیر نفس الامری. بر حقایق الارواح جمیع ذرات کون بمراتب. من القلب

والفواد والعقل والروح والنفس والطبیعة والجوهر الهباء.

والمثال والجسم والجسد در مقامات اربعه لاهوتیه وملکوتیه
وجبروتیه وناسوتیه که کل مخلوقات بی واسطه وجود امام علیه السلام در جلباب
حیات شده واوست واسطه وسبب رسیدن فیض از مبدء فیاض بر هیاکل ممکنات و ذرات
وجودات که حضرت رحمن از نه فلک طینت ایشان ذرات بقعه امکان را مخلوق ساخته
فرموده واگر وجود ذیجود امام علیه السلام نباشد لساخت الارض باهلها ولما قامت
السموات بغیر عمدها قال مولینا الرضا علیه السلام فثم عمد لا ترونها
ونور امام علیه السلام شمس طالعه بر قلوب وجنه نور ... محجوب در کتاب کافی در باب
ان الائمة نور الله عز وجل مسندا از ابی خالد کابلی مرویست که گفت سؤال کردم ابا جعفر
حضرت باقر علیه السلام را عن قول الله عز وجل فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی
انزلنا فقال یا با خالد النور والله الائمة من آل محمد صلعم الی یوم
القیمة وهم والله نور الله الذی انزل وهم والله نور الله فی السموات
وفی الارض والله یا با خالد لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور من
الشمس المضیئة بالنهار وهم والله ینورون قلوب المؤمنین
ویحجب الله عز وجل نورهم عمن یشاء فتظلم قلوبهم والله یا با خالد لا
یحبنا عبد ویتولانا حتی یطهر الله قلبه ولا یطهر الله قلب
عبد حتی یسلم لنا ویکون سلما لنا فاذا کان سلما لنا سلمه
الله من شدائد الحساب وآمنه من فزع یوم القیمة الاکبر حاله

المعصوم

المعصومه میفرماید که ای برادر جان در سایه وجود نورافشانت قلب خسته ناتوانم مستظل بود
وچون چهره مهر انور را از تابش ابدان وقلوب مهجوران در افق غروب فلک شهادت نهفتی
ما با انوار ظلمان که پناه بریم واز کدام کوکب طلب انوار افشانی و عطوفت نمائیم **لمؤلفه**

نور قلوب همه خلق جهانیان ٭ مهر تو بود جان عزیزم برادرم ٭ مهر عطوفت تو مرا بود سایبان ٭
رفتی ولی پناه شدم خاک بر سرم ٭ در سایه وجود تو بودم چو آفتاب ٭ اکنون در آفتابم واز سایه کمترم ٭

وای روح روان وآرام دل مهجور ناتوان من بعد از تو ستار رجا وامیدگاه این زنان فرزند
مرده وعبرات با حسرت پژمرده که خواهد بود ومراد از زنان فرزند مرده بروایت اعلام
الوری یکی ام لیلاست که مادر علی اصغر آنحضرت که خلایق او را علی اکبر مینامند ویکی قضاعیه که مادر
عبدالله بن الحسین بوده است که بعلی اصغر معروفست که در حجر پدر مسموم گشته شهید شد و به
روایت ابو الفرج مادر عبدالله الحسین عم رباب دختر امرء القیس الکلبی مادر سکینه خاتون هم بوده
ویکی خواهر معصومه است که دو فرزند او یکی عون ویکی محمد فرزندان عبدالله بن جعفر طیار
بودند شهید شدند ویکی مادر قاسم وعبدالله واحمد وابی القاسم که اولاد حضرت امام
حسن بوده اند حال آن معصومه میفرماید که پناه این زنان دل سوخته وجگر از التهاب الم
افروخته که خواهد بود **لمؤلفه** از آتش غم زینب جگر ٭ خم شده خونابه روان از بصر ٭

بیت دلی که نبود داغدار ٭ نی بصر که اشک نبارد بزار ٭ ز آتش آه جگر مهر سوخت ٭
ماه ببر شعله غم فروخت ٭ چرخ کمر از الحد سوز شکست ٭ دیده بخون جگر از کین حسین ٭
دیده سران همه سرداران ٭ شسته بخون چهره چو برگ سنان ٭ دیده تر از آه بگریان و زار ٭

ناله کرد و ناقه عریان سوار ÷ یاد کند وقت خروج حجاز ÷ با همه یاران و عزیزان براز ÷
خیمه و خرگاه و چتر و کلاه ÷ محمل زرّین و عزّ و سپاه ÷ حال نه یار تن و نه همراه و یاوران ÷
نه کسی او را که شود همزبان ÷ جمله کجا که الم آمیخته ÷ با تن صد پاره که خون ریخته ÷
زینب از این درد شده از هر اکل [?] ÷ مرثیه‌اش ناله کند از هراس ÷ خامه عنان گیر از این حرف غم ÷
فرد و بکرار شرح و رقم ÷ احبابنا انتم قل للائم ترفقوا · لیسلبنی نبیی و ادهموا
حال غریبی ای برادر من ای برادر من · وای در ملامت کشیده بار احجار ملامت لعینان و محقق
شدن توبیخ این گروه از ساغر کفر مخموران · برابر من · بعزما باین گروه ناروا که برما ستمزدگان
طلارا نمایند · و در برهنه کردن زنان · و اذیت کردن غریبان · از عترت پیغمبر آخرالزمان چندان
دست تعدی نگشایند · و بر اسیران آل محمد در این دیار غربت رحم نمایند مؤلف گوید
که چون حکم امام علیه السلام بر همه ذرات جاری · و در کل مخلوقات امر امام مترتب است و در جامعه کبیره است
آتیکم الله ما لم یؤت احدا من العالمین · طأطأ کل شریف لشرفکم ·
وبخع کل متکبر لطاعتکم · وخضع کل جبار لفضلکم · وذل کل
شیء لکم · واشرقت الارض بنورکم · وفاز الفائزون بولایتکم ·
بکم یسلک الی الرضوان · وعلی من جحد ولایتکم غضب الرحمن ·
بابی انتم ونفسی واهلی ومالی ذکرکم فی الذاکرین · واسماؤکم فی الاسماء
واجسادکم فی الاجساد · وارواحکم فی الارواح · وانفسکم فی النفوس
وآثارکم فی الآثار · وقبورکم فی القبور · واز برای امام علیه السلام اجابت اشیاء

لهم

لهم مراتب ایشان · بهر قسمی که اراده فرماید · و هر شیئی را بهر صورتی که مأمور سازند · قادر بر تمرد نیست
و کل مشیّات و ارادات و مقدورات مقهور در تحت مشیّت و اراده و قدرت و هیمنه
و تسلط امام علیه السلام میباشند · و اخبار متواتره بر این بیان از مخبر صادق وارد و ناطق است و
شیعیان خلّص را اعتقاد این است اللهم اجعلنا من حزبهم بفضلك ورحمتك
حال لسان آن معصومه بنظر باطن این است که ای برادر جان من · این ارواح خبیثه مستقره در
اجساد خبیثه این لئام عمیان القلب را بکش آن بیت که تمرد از امر نه فرمایند فشما نمایند اذا نادیت
من جسدهم نفوسا · فلیس لها سوی نعم جواب · واگر از برادر اتمام حجت
بر این گروه ضلالت صلاح در بقاء ارواح مجتثه در نفوس و اجساد خبیثه ایشان دانی · برادر ارواح
ظلمانیه ایشان امر فرما · برفق و مدارا · در برهنه نمودن زنان · و سکینه و خواهران · زیرا که چهرا
و طفلان خورد سالی چند از شما میباشند که هنوز از رسم تحمل بار محنت · و حدود تحمل اثقال
ابتلا و کربت · در بوتقه ابتلا و امتحان · مزاج چندان نگرفته اند · و تا بکمال بکجز عزیز خود ندیده اند و از
بیوفائی زمان · از رسم کنیزی واقف نگشته اند · و من بطریقه تعزیه و آیین طفلان · رسم آه و ناله و فغان را
بایشان · در مقام تعلیم میباشم · و بایشان در نوحه خوانی همصدا و همنغمه · و چون ایشان مانند خواهر
گمشده در قال و خلاص ابتلا و امتحان · مزاج اختصاصی گرفتند · مرا عرض دیگری نخواهد بود و انجم
فرمانی بلسان استعداد در تحمل بلا · و حمل اعباء ابتلا اجابت خواهم نمود لمؤلفه
یا ربا صاحب این مرتبه عظمی کیست ÷ که ز سوز المش جمله ذرات شیدائیست ÷
کیست کز سوزش آتش نهد او داغ بدل ÷ خاطرم میطلبد این آه و غم زهرائیست ÷

گرنباشد زقضا آه وفغان زهرا ؛ بیقین سوزدل زینب غمین سماییست ؛ آری آری اثر ناله زینب باشد ؛
که زهر مردمک دیده چراغ ریخته است ؛ ناله زینب اگر زینب طایر روح ؛ خلع از کون ومکان کفر ازین حیرانیست ؛
یارب این سوز جگر کز تف او گشته کباب ؛ مرغ دل از کرحین شعله برجانیست ؛ زینبا عشق گریبان تو ندا دورتست ؛
گرچه درناله تراجمله دیده طوفانیست ؛ بی شمارست غمت لیک سلاح صبر ؛ بنت بیجور کوه و مرتبه اولائیست ؛
حالیا خامه عنان گیرد ازین فرد برد ؛ فرد دیگر قلم آورده ز غم افغانیست ؛ اخیّا اخیّ سلب النساء ازلنا
وضرب بالیتامی یا ابن امی بقیتی ؛ ای برادر من ؛ وای برادر با جان و دل برابر من
برهنه گون زنان حال مرا زبون ؛ واز رو رق و تن زنان یتیمان جگر مرا پرخون دارد مولفه
کر ان حال انمظلومه عدیم المثال است ؛ کای برادر من ؛ وای آزرده کی خاطر ؛ از صخور شماتت
اعدا ؛ وشکستگی احوال خاطر ؛ از احجار ملامت قوم بی پروا برابر من ؛ بدان ؛ واز واقعات زمان
این صفحه شکسته رقم را ؛ در سطور الواح بخط قلم برخوان ؛ که حریم محترمت را ؛ بعد از آن مهر طلعتی نکه
اگر عکس جمالشان بر قواریر افلاک افتادی بسیار از شرم وانفعال ؛ نقطه خورشید را ؛ از صفحه
ضمیر خیال ؛ بکلک عبرت نتراشیدی ؛ واگر از آئینه سموات عکسی از آن عکسی در کره آب افتادی
از ضیاء خط شعاع آن عکس که آنکه آفتاب در منقل فلک رابع چهار شعله نیاز کره نار سوختی ؛
ماه وشانی که اگر کلف نقاب را از روی بدر شرف دور ساختی حوریان جنان ؛ وغرفه نشینان
صوامع آسمان ؛ وسکان حبال حجله رضوان ؛ از خجلت آن جمال ؛ از خورشید پروین ؛ بر روی
خورشید مثال پرده نقاب افکندی ؛ حالا این کفار ضلالت مآل ؛ ایشانرا برهنه از لباس
و عاری از زیور و اسباب ساخته اند ؛ از سرایشان معجر واز برایشان چادر ربوده اند ؛

واین حرکت

واین حرکت بیجا ؛ ازین قوم بیحیا ؛ جبرا آرام وسکون وقوام ازمن ربوده ؛ واطفالی که
غلمان رضوان ؛ وولدان مخلدین جنان ؛ از حسرت جمال با ایشان ؛ همیشه در نار شوق ؛
ونیران ذوق ؛ میگداختند ؛ وملائک سموات در سکون وحرکات خود ؛ دیده امید بردولت وصال ایشان
دوخته بودند ؛ بجهت تقویت در برتو تشویق ؛ در کانون سینه ؛ دل هجران دیده را ؛ بادیده پرآب
در نار روداد کباب میساختند ؛ اکنون ؛ از طپانچه اعدا ؛ رخسار آن اطفال کبود ودنبال گشته ؛
دلم از نیران این قضیه بریان ؛ وجگرم از نار این واقعه سوزان ؛ وسینه ام از شراره این آرزو
در آه وفغان ؛ ودیده ام از اشک این همه بلا خونابه افشانست لمولفه غفرالله تعالی
سر برهنه من چرخ را حیران ؛ چشم اندر شکر کو فاینان ؛ دختران کز مهر افکندی نقاب ؛
چشم برآهنم چشم اندر آفتاب ؛ خواهری کز سایه خورشید رم ؛ در دشتی چون صید خارج از حرم ؛
چشم نتوان دیدن میان ؛ جمله را با چادر از گرد راه ان ؛ کودکان از ابر بیدر نیلی چو ... ل ؛
از طپانچه چشم نتوان دید این ... ؛ ماه ام را دینه در دو آتش بار شد ؛ روز روشن پیش چشم تار شد ؛
آه ام ازین ظلم شد کرهان مسیر ؛ نیست زخم من دیگر مرهم پذیر ؛ وبعضی از مذکورات روایت فاطمه

حکایت حال فاطمه در کربلا بیوم العاشورا

بنت الحسین است ؛ منقولست که چون ازان گرگ بدبختان فلک غضب ومهر سپهر اندوه ؛ چون نم مروت که
من بر در خیمه ایستاده بودم ونظر می نمودم ببدن اصحاب وپدر واعمام وبرادران که ایشانرا کشته ؛ ومانند
گوسفندهای قربانی ذبح نموده وبر روی ریگ گرم بیابان کربلا انداخته بودند واسپان جفا بر ایشان
بر اجساد مطهره ایشان می تاختند ؛ ودر فکر بودم که بعد از پدر مهربان ؛ بر ما زنان ؛ کفار زده
وجهال شب میان ؛ چه نوع رفتار خواهند نمود ایقتلوننا ام یاسروننا ابا ما را مثل بردگان ملحق کنند

یا ما را اسیر میکنند ناگاه مرد لعینی زرین لباس سرخ و ازرق جبین بدور حریم محترم رسول و بنات
برگزیدهٔ زهرا بتجول می آمد و زنان از آن کافر بی ایمان بر بیابان میگریختند و آن لعین
پلید آن بیکسان را بکعب نیزه می دوانید و بر پشت ایشان میزد و ایشان را برهنه می نمود
و ایشان بناله و آه بیکدیگر پناه می بردند و ناله واجداه و وا ابتاه و واقلة ناصراه
واحسناه واحسیناه از دل زار و سینهٔ افگار بر میکشیدند و میگفتند
اَمَا مِنْ مُجِیرٍ یُجِیرُنَا اَمَا مِنْ ذَائِدٍ یَذُودُ عَنَّا آیا فریادرسی نیست که ما را از دست
این ظالم نجات دهد آیا مسلمانی نیست که دفع شر این ظالم را از ما نماید فاطمه میگوید که از مشاهدهٔ
این حال روحم به پرواز آمد و لرزه بر اعضایم در آمد دیدهٔ گریان را زار زار بجستجوی عمهٔ افگار ام
کلثوم بی تابانه افکندم که او را یافته پناه آوردم ناگاه آن ملعون ابتر قصد برهنه نمودن
من بی معین و ناصر نمود چاره بجز فرار نیافته روی بصحرا نهادم دیدم آن بدنعال قبل از تعاقب
می آید بسیار ترسیدم وَاِذَا بِکَعْبِ الرُّمْحِ بَیْنَ کَتِفَیَّ ناگاه دیدم کعب نیزه در میان
کتفهایم زد برو در افتادم آن ملعون آمد گوشم را پاره کرد و گوشواره از گوشم ربود و خون از رویم
جاری و جبینم لالهسان گلنار گردید و مقنعه از سرم ربود بطوری که آفتاب بر سرم تابید بسوی
خیمهها برگشت و من غش کرده بیهوش افتادم و چون بهوش آمدم دیدم عمهٔ زارم بر بالین من با دل
افگار نشسته چشمان ابر بهار از دیده اشکبار است و میگوید برخیز برویم بمیدان نزد برادران
و برادر بیمارت چه گذشت گفتم ای عمه جان هَلْ مِنْ خِرْقَةٍ اَسْتُرُ بِهَا رَأْسِی عَنْ
اَعْیُنِ النُّظَّارِ آیا کهنه داری که سرم را از نامحرمان بپوشانم فَقَالَتْ یَا بِنْتَاهُ وَعَمَّتُکِ

هنگ

هنگامیکه گفت ای نور دیدهٔ من عمه مثل تو بی سر است پس نظر کار بعمهٔ ام نمودم فَرَاَیْتُ
رَاْسَهَا مَکْشُوفَةً وَمَتْنَهَا قَدْ اِسْوَدَّ مِنَ الضَّرْبِ یعنی دیدم سر فرزند فاطمه
برهنه بود و پشتش از زدن تازیانه سیاه شده بود و چون بخیمه برگشتیم دیدیم که آنچه در خیمه بود تاراج
کرده بودند و برادرم علی بن الحسین را دیدیم که در گوشهٔ بر رو در افتاده و از شدت گرسنگی و
تشنگی و مرض طاقت نشستن ندارد پس بر او میگریستیم و او بر ما میگریست و بروایت سید
ابن طاوس اهل بیت را از خیمه بیرون کردند و آتش کین بر آنها زدند فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ
مُسَلَّبَاتٍ حَافِیَاتٍ بَاکِیَاتٍ آن زنان بیکس حالی این بیش سر را از آن اشقیا دیدند
از خیمهها بیرون ریختند با سر و پای برهنه گریه کنان و نالهگران محتشم

انده فلک بر آتش غیرت سپند شد ÷ کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد ÷
کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی ÷ وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی ÷
کاش آن زمان ز آه جگرسوز اهل بیت ÷ یکشعله برق خرمن گردون دون شدی ÷

للمولفه

یا رب چها گذشت بیاران اهل بیت ÷ در گلشن بلا بهزاران اهل بیت ÷ یا رب چها گذشت بطفلان بی پدر ÷
کز جور ظلم جابران در بدر ÷ اطفال نازپرور سلطان دین حسین ÷ گردید و ز احله بیپناه بشیون و شین ÷
زینب چنان کند شین فرد خون تن ÷ با صد هزار درد و غم و ناله و محن ÷ از فرط درد سوی برادر کند ندا ÷
ور نه سر بریده ندارد دگر صدا ÷ از حسرت ملاذ محترم دم تکلم ÷ گو ما که خواهد فرود دیگر بزاد و رقم ÷
اُخَیَّ یَا اَخِی فَقُمْ اَحْلَافُ خِلافُ ضُرِّنَا ÷ فَقُمْ سَیِّدِی فَانْزِجْ عُلُوجَ اُمَیَّةِ ای برادر می
ای برادر بی معین و ناصر من واردهٔ ابتلا رنج طعن دشمنان و سخنان ناهموار اهل کوفه فلان برابر

بیرون کردن خلخال از پای طایران حریم پرده بال مرا هلاک نمیشد پس الیسیر دادن بر خیزد وای
قوم کفار ناصواب را از ما دور گردان **مؤلف گوید** که شاید منظور نظر آن ستیده اهل نظر
و صفوه زهرا از بهر از این فرد غم اثر این بلهم بهشد که چشم ستید الانس و جان و سرور التشنگان
باکی العینین ابی عبد الله الحسین علیه السلام در وقت وداع بسفارش زنان بیکسی و دختران نورس
و خواهران بیغرض بادرسی را بر زینب خاتون که سر حلقه اهل عزا و بانو حوریان جنان اهل ارض
کربلا بود که با طفلان صغار بیپدر و بکودکان در سالان علیل و بیمار اسیران بیار و یاور باشد و آن
لطیفه تربیت یافته از آن عزت و شیر پرورده جبال صبر و شکیبائی قبول این بار گران حسب الامر امام
زمان بر جسد و جان تحمل نموده بود و چون بعد از شهادت یاران و کشته شدن برادران
عساکر هجوم بیحد و لشکر مخموم غدار از عدد جلو ریزی بحسن قلب مجروح و فلات سینه مقروح
و هضب جگر بر اندوه المغموم نهاد خفتند از یکطرف این زخمهای کاری و از یکطرف اطفال صغار
در بیقراری از یکطرف سوختن خیمهگاه و از یکطرف اثر تشنگی لعینان در قتلگاه و از یکطرف
بجهت گوشواره پاره کردن گوش دختران و از یکطرف تازیانه زدن بر اعضاء زنان و از یکطرف
بستن دست سجاد و از یکطرف امر بقتل آن ستیده زاده عباد و از یکطرف اعضا از تازیانه نیلی
و از یکطرف حمائل خنجر کبود از ضرب سیلی از یکطرف بلند کردن سران بسر داران بر سنان
و از یکطرف ولوله و اعوالم و اوباش شام و کوفیان در این حال بر آوردن خلخال از پای نور العین
سلسله آل خلیل در پرده کیال ال حریم عفت و جلیلی بر آن ستیده گران آمده و از کثرت
و هجوم این همه هموم و غموم مدهوش و حیران و واله و سرگردان مانده لهذا با دیده گریان

بلک ستید

بلکه ستید الانس و جان ندا میدهد که ای برادر جان زینب تنها و بلایای او بیرون از حد
احصاء و من مشغول بجراحات ستید سجاد اگر توانی از روان امداد این قوم غدار از سر او دور ان
از خلع خلخال خلقات دور فرما که در این زمان مرا عجز است از رفع این ظالمان و کمراهان
لات و عزی پرستان **مؤلفه** ستم نگر که علی الصباح امتیه ملعون ÷ چگونه زیور خلخال میکشند بیرون ÷
ز پای حلقه خدام و العطش زنان ÷ ز دیده چشمه چو دریا ایشک بر دامان ÷ میان موج غم مانده ام تن تنها ÷
برادرم بقد یافت شوم مدد فرما ÷ که داغ زانزال درد دل سنه جگرم ÷ تمام چشم شده بیرون شد از رو جسم ÷
ز تن پر سینه و بازوم بدیده خونبار ÷ ز بسکه که بلای زار زار نونی بار ÷ اگر بر نیزه ای بحران بدیده کریان ÷
ز بسکه جرعه ز عمق تشنه دردمن افغان ÷ ولی ز قوم عدو بیداد و اذیت و آزار ÷ یکی از آن کرفم من زار دیده ام بزار ÷
بیا تو بیای از روی دیده انصاف ÷ چسان کرم ستمها بخود بدون خلاف ÷ مگر ز قوم تو بر اهل بیت ویران ÷
که جفا ستم کرده با خواهرت ÷ مگر نه بیکسی نظاره پاره پاره شد پیکرت ÷ مگر ز دست ستوران ز تن نماند اثرت ÷
مگر خیام ترا سوختند آتش کین ÷ که گرز آن غم خواهرت قوم اللعین ÷ مگر ز راه حرمت بود و مانده معجر ÷
و یا ز بیکسان خلع کردند چادر ÷ ز دختران تو از بهر گوشواره کباب ÷ و دیده که ز غم کوش بی شنوفت زنجا ÷
ز قوم تو اهل ز روی جفا و ملال ÷ بیرون نمود زپای حرم تو خلخال ÷ حریم محترمت کوهی کشیدند سوار ÷
اسیر وار بجای ها بشهر و دیار ÷ ز دختران تو آیا کسی بیاورد کنیز ÷ نمود خواهش این امر از لئیم و عزیز ÷
ز تیر با سر از پای و سر داران ÷ ز کفر رفع نمودند بر روی سنان ÷ تو از شرف خطا لحظه دیده وا کن ÷
بیا بکربلا و دمی تماشا کن ÷ حریم آل محمد نگر شهان ز شین ÷ اسیر و خوار نگر اهل بیت زار حسین ÷
ببین برهنگی اهل بیت زین بلا ÷ بخیمه بین که زکین سوختند و نو فغا ÷ نظر نما ز سجاد بین ذلیل حقیر ÷

سر برهنه و بر دست‌ها از زنجیر ÷ بقتلگاه نظر کن نگر گلستان را ÷ عیان ز نور رخشان بین هزار بستان را ÷

سران آل محمد نگر بنوک سنان ÷ یکی بنالد و یکی در تلاوت قرآن ÷ بنات فاطمه بنگر که طلعتانی چند ÷

بگیسوان پریشان بمهر رو بلند ÷ لباس‌های معطر همه نگر ز گرد و غبار ÷ برند شان با سر برهنه بکوچه و بازار ÷

کجاست طاقت آنکه شرح حال کنم ÷ کجاست آنکه زبان تا دیگر بیان اگر کنم ÷ اگر یکی ز هزارش کنم تقریر ÷

بخواهد از فلکندم چه جای تحریر ÷ تو ای سپهر ظلالی بگو چه جرم زد من ÷ عیان شود ز تو چون جرأت در خلاص محن ÷

کنانم تکه بمیزان وزن روز حساب ÷ محیط بحر بلا من که تو مثل حباب ÷ بلی مثلی نتوان زدن ز غم ملال مرا ÷

قلم بشرح نیارد ملال حال مرا ÷ غم زده فکر تحریر چون لحد بپران ÷ از آن بعد فکر را ز اکنون فراق زبان شد ختم ÷

بساط غم‌زدگان فرود بکر قریب ایم ÷ بشرح فرد دیگر مجلس بیارایم ÷ اخلیت هذا الذبح کان

بمنحری و یا لیت هذا السهم کان بمهجتی ای برادر من وای برادر بتول

در دام بلا و گرفتار فتون در بحرین هجران و ابتلا برابر من کاش بعوض تو خنجر شمر لعین و سنان بن

انس بسینه بخنجر من آمده بعد وای کاش که آن تیر که بر سینه‌ات آمد بر جگر من خورده

بود مؤلف گوید که محتمل است که مراد آن مخدره بانوی طهارت و بدر بانو انوار فلک

عصمت و کرامت از لفظ هذا الذبح شهادت علی اکبر است قصد فرموده باشد که قلم از تحریر آن چه

و ساحتها از تقریر آن محنت‌ها بپایان عاجز و شکسته شده و مجملی از آن در مجلس بیستم از احوال

زینب خاتون در مرتبه سابقه که سر بسیر و بی اختیار از خیمه بر دوان اقتدا از خیمه برآمد

شد و بنیان قلم تحریر و ترقیم نموده‌ایم و محتمل است که شهادت علی اکبر یا قاسم بن الحسن یا فرزندان

خود را یا شهادت حضرت عباس را قصد فرموده باشد اگرچه منظور فقیر بقراین چند این است که

فرزندان گلگون

فرزندان خود را چه هر فقره آن کلام منظوم نموده بعید است از ادب و مروت اینکه منظورش باشد

و اقرب احتمالات شهادت حضرت است زیرا که جمیع خطابات لمؤلفه وفقه الله تعالی

ایکاش تیغ و خنجر شمر ستم شعار ÷ می‌آمد بر سینه مجروح محزون من ÷ زخم بر ران زنند و فزون از شمار است ÷

ایکاش میرسید بکامی یک پیکرم ÷ نام فرزندان دگر با نام فرزندان شهید ÷ از اصلاح حجج تشنه شنید تو با طوق دم ÷

اشکم رسید باز و آهم رسید بماه ÷ بجز جدا بر هنه تیرا زار پیکرم ÷ بروانه‌سان بسوزم و نالم از اهل ÷

شمع ولادت و دل رو گشت شده چه منظم ÷ و مراد از لفظ هذا السهم چند تیر را محتمل است یکی آن تیر را که در

وقتیکه آنحضرت را شدت عطش بفرات تاخت و باب فقره که انت عطشان و انا

عطشان فوالله لا اشرب من الماء حتی تشرب اسب بالا کرد و آب نخورد

حضرت فرمود که اشرب فانا اشرب پس کفی از آب برداشت که بیاشامد ناگاه حصین بن نمیر ملعون

تیری انداخت که بر دهان شریف آنحضرت آمد آنمظلوم تیر را از زبان بیرون کشید خون از آن زخم جاری شد

بدست مبارک میگرفت و بهوا میریخت و میگفت یا رب الیک المشتکی من قوم اراقوا

دمی و منعونی من شرب الماء و یا آن تیر که در وقعه ثانیه بفرات آمده و عزم نوشیدن

آب فرمود زرعه بن شریک لعین انداخته بر حلق شریفش قرار گرفت که آن گلوگاه را از دست مبارک

انداخت و تیر را کشید و خون از روی مبارک کشی جاری گردید و میفرمود که هکذا القی جدی رسول

الله صلعم و خون را گرفته باسمان میریخت و یا آن تیر که ابو الحتوف جعفی لعین انداخته و بر پیشانی

نورانی آن امام مبین صلعم قرار گرفت چون آن تیر را کشید خون بر روی مبارکش جاری گردید آنحضرت

روی و محاسن شریف را از آن خون رنگین و گلگون فرمود مؤلفه این وضع عاشقان دل با بت ÷

این وضو کار خاصان کربلاست ؛ این وضو بر سالکان فرض عین ؛ این وضو مخصوص شاه دین حسین ؛

هر که ز آلایش نیابد رفت و رو ؛ سازد از خون گلو خود وضو ؛ هر که را باشد هوای وصل یار ؛

کو ز خون خود چنین سازد نگار ؛ هر که را باشد هوای کوی دوست ؛ شوید از خون رو که لایق او اوست ؛

پس بدروهٔ کبریا عرض نمود که اللّهمّ انّک ترى ما انا فیه من عبادک هؤلاء العصاة اللّهمّ احصهم عددا ولا تذر على وجه الارض منهم احدا ولا تغفر لهم ابدا و یا آن تیر زهرآلودی که سه شعبه داشت آمده و بر سینهٔ مبارک آن امام مظلوم خورد و بروایت دیگر بر قلب مبارک آن مظلوم قرار گرفت بنوعی که از پشت سر مبارک آنحضرت بیرون رفت و آنحضرت فرمود بسم الله و بالله و على ملة رسول الله صلعم و سر را با آسمان بلند کرده فرمود که خداوندا میدانی که ایشان میکشند کسی که بر روی زمین فرزند پیغمبری بجز او نیست پس آن تیر را از پشت سر مبارک بیرون کشید و خون مانند ناودان جاری گردید و آنحضرت دست مبارک بروی آن زخم گذارده و چند از خون پر گشت بجانب آسمان افکند و قطرهٔ از آن خون بر نگشت و سرخی آسمان از آنوقت پدیدار و نمایان گشت لمؤلفه تیری که سه شعبه داشت آمد ؛

بر سینه ز پشت سر بر آمد ؛ ای وای ز پردهٔ جگر رفت ؛ فریاد حسین بی پدر رفت ؛

هر دل ز آن تیر داغدار است ؛ چون لالهٔ موسم بهار است ؛ در ناله و آه چون هزاران ؛

با درد و فغان و اشکباران ؛ ز آن خون بدیده گشته خونبار ؛ هر چهره چه روی چرخ گلنار ؛

هر سینه ز آه و شور شین است ؛ بر سر زدن از غم حسین است ؛ آن زخم ز سینهای احباب ؛

کی بر شود ار کرده احباب ؛ مرهم نپذیرد این جراحت ؛ تا عرصهٔ دامن قیامت ؛

و یا آن تیری که

و یا آن تیری که از خولی بن یزید اصبحی بر حلق شریف آنحضرت آمد و یا آن تیری که سنان بن انس لعین بر سینهٔ بی کینهٔ آنحضرت بنزدیکی گردن مبارکش زد که آن جناب نشست لمؤلفه

از شدت آن برو در افتاد ؛ فریاد ز جور چرخ فریاد ؛ از خون جگر چنان نبارم ؛

از ابر بصر چنان نزارم ؛ آخر سر خیل شور و شین است ؛ سر حلقهٔ کشتگان حسین است ؛

و آن تیر را آنحضرت کشید و دستهای مبارک را بنزدیک زخم گذارده و خون را میگرفت و بر سر و ریش مبارک خود میمالید و میگفت هکذا القى الله مخضبا بدمی مغصوبا على حقی لمؤلفه و یا آن تیری که حصین بن نمیر بر دهان مبارکش زد

آیا بکدام مذهب است این ؛ آیا بکدام ملت است این ؛ فرزند پیمبر گرامی ؛

از خون کند شراب جامی ؛ فریاد که صبر در جگر نیست ؛ لختی از خون که بیشتر نیست ؛

هر کو الم رسد بسینه ؛ این لخته خون کند چگونه ؛ و یا آن تیر زهرآلودی که ابو ایوب غنوی بر حلق نازنین آن امام مسموم زد و آنحضرت بسم الله ولا حول ولا قوة الا بالله و هذا قتیل فی رضاء الله فرمود و خون را گرفت و چندین مرتبه بر سر خود مالید و یا آن تیری که بر گلوی نازک عبدالله بن الحسن آمد از حرملة بن کاهل لعین در کنار آن امام مسموم جان گرامی تسلیم رب العالمین نمود و یا آن تیری که مسموم بود و بر حلق عبدالله بن الحسین آن امام مظلوم آمد با در دست پدر و جان بداد آن امام بی یاور رسید هر یکی از این سهام مفرده را محتمل است که آنمعصوم اراده نموده باشد که میفرماید که کاش که این سهام بقلب من آمده بود و شمار سهوم شاه دین نمودم لمؤلفه این دل که هزار زخم دارد ؛ صاحبدل آن چنان نزارد ؛

ای کاش که تیر خنجر تو ÷ خوردی دل زار خواهر تو ÷ گر زخم دل مرا ببینی ÷
خوانی ایوب زار ثانی ÷ آری آری دل من زار ÷ باشد ایوب سان در آزار ÷
ایوب بیا بلا سرائیم ÷ درد دل خویش وانمائیم ÷ تا وزن کنیم درد دیرین ÷
بینیم که درد کیست سنگین ÷ درد تو ایا نبی ذو المنن ÷ آنقدر که او رسیده بر تن ÷
این بود که جسم انور تو ÷ این قالب روح پرور تو ÷ گردید جراحت فراوان ÷
اندرون شد پدید دیدان ÷ هفت سال تن تو بود مجروح ÷ در زحمت کرم بود مقروح ÷
اولاد و مالت فنا پذیرفت ÷ هریک از آن قوم حرف بد گفت ÷ این مجمل حالت تو بوده ÷
آن چیز که گوش کس شنوده ÷ اما بشنو غم مرا هم ÷ بر من چه رسیده از الم و غم ÷
در دشت بلای پر کشاکش ÷ بنگر که چه سان شدم مشوش ÷ شد کشته همه برادرانم ÷
در خون غلطید یاورانم ÷ بر نیزه سر آن آل یاسین ÷ بردند به شام قوم بی دین ÷
ما اهل حریم را تمامی ÷ کردند اسیر غم کما هی ÷ بر خیمه زدند آتش کین ÷
غارت کردند اساس زرین ÷ دادند بما خرابه منزل ÷ شد خاک خرابه از اشکم گل ÷
گر ذکر کنم غمم سراسر ÷ آتش فکنم به بحر و هم بر ÷ ایوب غم من و تو چون است ÷
بر گوی کدام غم فزون است ÷ سنجند اگر غم تو و من ÷ غم خوان تو بحر ماتم من ÷
گفتم یکی از هزار داغم ÷ چون نیست بود بده سراغم ÷ گویم که یکی از اساس میکن ÷
اکنون تو قیاس میکن ÷ کی گشت تن تو تیر باران ÷ از لشکر شام و اهل کوفان ÷
اما جسم حسین و یاران ÷ کردند تمام تیر باران ÷ در روز رقیه دست پر دوق ÷

زان خون

احوال زینب خواتین

زان خون بارم ز چشم جوان ÷ این نالهٔ زینب است باران ÷ بارید سرشک مثل باران ÷
از درد دل زار آن ستمکش ÷ گردید دل عالمی مشوش ÷ هر مرغ بطرف شاخساران ÷
نالید چو هزار در گلستان ÷ از نالهٔ زینب ای ادیب ÷ از آه و فغان اوست ترغیب ÷
هر کوه که هست سنگ بر سر ÷ دارد به دل از غم وی اخگر ÷ ای خامه نزن به بحر امکان ÷
از نون قلم شرار نیران ÷ بر گیر عنان از این حکایت ÷ فرد دیگر بیار روایت ÷

اخیّا یا اخی ما کان اطیب عیشنا ÷ و اطیب ایاما تقضت بطیبة ÷

ای برادر من ٭ وای برادر بجان و دل برابر من ٭ چه نیکو زندگانی ٭ و عیشی که گذران بود زمانیکه در خدمت شما بودم ٭ و چه نیکو اوقاتی بود که در مدینه طیبه گذشت **مؤلف گوید** که از رسول الله صلعم در مدینه طیبه بر آن سیده النساء ز جان ٭ اوقات و زمانی چند گذشت که در خانه پیغمبر آخر الزمان در حیات آنحضرت گرد دائره امکان با برادران ٭ و پدر مهربان ٭ و مادر مقدوره ایشان بسر می بردند و از جمال عدیم المثال هر یک از ایشان ٭ در بهجت و شادمان ٭ توشه بر میداشتند ٭ و رفع کدورات و اساس لذات هر دمی از اوقات روی مینمود ٭ گاهی خبر فتح خیبر ٭ و گاهی ورود نقره و قنبر ٭ و گاهی نزول عقیل و جعفر میرسید ٭ و وقتی ایمان وحی خدا ٭ از جانب رب جلیل علا ٭ کف و هدایا ٭ و انواع میوه ٭ می آورد ٭ و زمانی رضوان ٭ خازن جنان ٭ بجهت آوردن لباس عیدی حسنین شاهزادگان ٭ حلقه بر در میزد ٭ و حینی بجهت جاریه ایشان ٭ در طلبیدن افطار خاتم پیغمبران ٭ خداوند رحمن منان ٭ مریم را مائده از آسمان ٭ نازل میساخت ٭ و آیاتی بجهت قابلگی مادر حضرت داود داور ٭ لعبای حور منظر را میفرستاد ٭ و در هر بجهت آسایش زهرا از آل خلیل ٭ در خانه جناب جبرئیل ٭

کاهواره می جنبانید. و اوانی طوبی بجهت استراحت آن نبیده جلیل حضرت میکائیل دست
انس میکشید. و در روزگار مستطیل بجهت خلقت ملکوتیه فاطمه با تجلیل جناب اسرافیل.
ذکر ملک جلیل می نمود. و گاهی بجهت رفع الم حسین. و رفع غم آن مهر خافقین. آهو از دشت صحرا
با صد شور و نوا بره نخورا امید وانید. و بخدمت آن برگزیده میرسانید. و گاهی ملایکه مانند
هزار دستان. قنداق حسین را با هزار شور و نوا خوان بجانب آسمان می بردند بجهت دست بوسی
آن امام مبین. جمیع سماواتیان و ملائکه مقربین. و گاهی بجهت استشفاع ملایک با جناح خود
جهانسان سایر بر تارک می افکندند. و گاهی حضرت جبرئیل از امر رب جلیل دست
آن زبده دودمان خلیل را بدست گرفته. در مقام طواف از طریقه انصاف. ندای
هلموا الی بیعة الله در میداد. و گاهی سید ثقلین بجهت حفظ جد حسین … از رسیدن
باران. و دیده گریان می ساخت **للمؤلفه** نثر کردن اشک مصطفی ز باران … بکار رفت که سازند سیر باران …
و گاهی سید المرسلین آن گوشواره عرش برین را بر دوش مبارک گذاشته در نزد مهاجر و انصار
بخانه سعید در آرمید **للمؤلفه** یاد ایامیکه گردون یار بود ✤ بخت با بیچارگان بیدار بود ✤
در مدینه نزد میر کاروان ✤ خانه پیغمبر آخر زمان ✤ یاد آن روزیکه ما را داشتیم ✤
سایه جد و پدر سر داشتیم ✤ با پدر بودیم یار و یاوران ✤ با برادرها عزیز و مهربان ✤
هر دم می آمد از فلک فلک ✤ بهر خدمتهای ما خیل ملک ✤ آمد از نزد خداوند جلیل ✤
بهر ذکر خواب طفلان جبرئیل ✤ مریم آنجا بخدمت آمد ز آسمان ✤ بهر نفقه آن کنیز مهربان ✤
آب آوردی ز جوی سلسبیل ✤ بهر آن میداد آن خلیل ✤ جامه عیدی ز فردوس علا ✤
میرسید از خدا از بهر ما ✤

جهلکی

جهلکی در زمین بودیم و سرور ✤ گاه بیدار آن گهی با خیل حور ✤ ای والله عجب ابنای جهان و اجتماع بود که از
حرکت چرخ بیمار روزگار سنگ تفرقه گردش فلک کج رفتار. در میان این حزب خیرة الاخیار افکند.
که هر یکی را بدیاری. با دل بریان و دیده اشکبار. و سینه مجروح و آه افکار. بلا انیسی و طبیب و بی
غمخواری. و بلا حبیبی و مددکاری. با آه و افغان و ناله های زاری. در بوتق هجران و چنگال بی
معینی و غمگساری. در نیران تحقیقی گداخته قرار داد. و با انواع هموم و اشتات غموم مبتلا ساخت.
مهوشانی را که از سایه ایشان خورشید نور افشان و بدر تابان. اقتباس نور و انجلا نمودی
بجلای وطن. با هزار محن. چون پرتو آفتاب بی پرده و نقاب در کوچه های خرابه شبها نزد د
من طلعت بنگر. از فیض ماه. چشم از غفلت دل آگاه. رمیده ندی … نالستان. دست بستم بر ریسمان بر جور
عقاب الحسین … با فغان و شیون. حلقه شماتم البسته. بمجلس ابن زیاد شان احضار نمود. حور
مثالانیکه. حوران جنان. از فاضل اجلال شان. کسب نور نمودی. از گرد و غبار. و تازیانه اشرار.
لباس سواد پوشانید. محمل نشینانی که از حسرت محملشان. محمل فلک از بدن کف الخضیب
گل مشتهای نجوم را. با پیکر مجروح. بر سینه گرفتی. بی کجاوه و محمل در کوچه ها و بازارها گردانید. و پرده
گیانیکه مهر گردون را چشم نظر بغیر از پرده ایشان افتاد. از شرم پرده نقاب ابر آزادی
بر چهره افکندی. بیچاره و مجبور در مجلس آل زیاد و آل ابوسفیان قرار داد. مستورانی که بجز نابان
چشم دیده بصیرت … بر سرادق محملشان نگشود. از خجلت لیلای از کلفه در برقع خون … بیستر
و نقاب چشم پرتو آفتاب در عمران و خرابه گردانید **للمؤلفه** آه ز دل رفت ما را صبر و هوش ✤
میرسد ما را ز دلبر گلیم ✤ معجر نیلی سر و قد کمر ✤ اشک فشان لب ز خون جگر ✤

تا قد و بالای تو تصویر شد ٭ ناله بهر دل چه زمین گیر شد ٭ ز آتش آهت دل هر ناله گر ٭
شمع صفت سوخت ز تاب سحر ٭ هر که نظر کرد ترا آب شد ٭ از شرر آه تو بیتاب شد ٭
بر که بتو تاب که آرد نظر ٭ بر تو ایا دختر خیر البشر ٭ سیل سرشک آلکت منهمر ٭
شرح ستمهای تو شد مستطر ٭ بر همه سینه و بر هر دلی ٭ کون و مکان دختر در جلی ٭
جمله ز القاب تو در زار زنید ٭ ناله گر از داغ تو شیدا شدند ٭ و محتمل است که مراد از طیبه که تهذ

مدینه است شهر بند کشور تجرید و مقامات اشارات تنبه توحید است و قصد ایشان بسیار که حیوانات بیرون از حد و شمار که از چهار رکعت عالیین که در سلک اثنی عشر به بروج ائمه دین و منازل اربعه سبع المثانی خیر المرسلین در محصوره قلوب اولیاء و محتبین خود بر ایشان اند اراده فرموده باشند که آن معمور در سیر عالم تجرید ارواح از طیبه مدینة المدائن انا مدینة العلم را قصد نموده وارد باب و علی بابها داخل و در آن مقام واصل و برادر را بحقیقت بصیرت و عین تجرید در اعلا درجه شهادت مشاهده میفرمایند و از جلباب عالم ناسوت غفلتی حاصل نموده باشند لحظه در آنجا از لاهوت اقتدار آسوده گشته باشند زیرا که مستفاد از آثار مرویه چنین خبر قلّاتحم زایده علو رتبه آن سیده انس و جان و جانشین سیده نسا عالمیان است پس در مقام سیر در بزارهای علوم و معارف که مردان چندی در خدمت برادر بزرگوار می بینند که

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ و انظار

محالت گرگان کوفان ز خوکان خون آشام شام مبادا بر منبر لطف و خلقت ارباب ملکوت آسایش گرفته و بکمال عیش و سرور بسر برده و چنین نوبهار بعالم اجسام دنیا بیت فرموده و دیده

از لطف

[illegible]

از لطف خلقیت تن باز نمود و بخور او در اسواق کوفان بسر برهنه و او نوحه خوان مشاهده فرمود میفرماید که آن مرتبه و ایام اطیب الایام و اوقات لها بعضی آثار توحید و تجرید و خلع نعل از عالم بشریت و نقیصه زیرا که یوم در لسان ایام الله تعبیر از مرتبه ایشان میگردد مثل خلق سموات و ارض فی ستة ایام که تعبیر از یوم الحکم و الکیف و المکان و الزمان و الترتیب و الجهة است و خلق نوعی که یوم الابتداء و الانتهاء است و اربعه ایام که عبارت از فصول اربعه است و ایام تولید که یوم النطفه و العلقه و المضغه و العظام و کسی العظام و انشاء خلقا آخر است حال میفرماید که ای برادر با جان و دل برابر چو آنکه در سیر سلوک در مقامات جنان در نزد جده و پدر مهربان و مادر و برادران و در آن مقام اعلا ترا دیدم کمال خرسندی از شهادت حاصل نمودم الطیب عیش آن عیشی جاوید و مقام تایید و تجرید است

للمؤلفه

همچنین این شهر نوبت و دیار ٭ کیست در آن شهر مهرو شهر یار ٭ این بلد آن شهر که را نام نیست ٭
روز او چنین روز این ایام نیست ٭ نه سواد اعظم و نجات این ٭ نه سواد شهر جابلقاست این ٭
نه سموات است نه ملک حجاب ٭ نه مقام انجم و نه آفتاب ٭ نه مقامات وصیف خود عیان ٭
نه بهشت آرام گاه مؤمنین ٭ گو لیت این شهر بیرون از جهات ٭ او کند این شهر بند هر جهات ٭
این نه زهر تصویر بر تو بر تر است ٭ شهر رضوان خدای اکبر است ٭ شاهدین سواد چنین راه حوت ٭
چنین شهادت دید خاطر خواه اوست ٭ از ره تسلیم و از راه رضا ٭ گو مال و جان و سر راهی فدا ٭
از رضای کیست رضوان آشکار ٭ ملک رضوان نموده کو کار ٭ کیست فوق عرش خیمه گستری ٭
خلق او را جلوه از زیر کمی ٭ هیچ دانی کیست او را انتمی ٭ انبیا را و اوصیا و مرسلین ٭
اولیا هر یک بگرد تکیه‌ای ٭ چون بنات النعش در گرد جدی ٭ حرز خاص آن امام المتقین ٭
منحصر در فیض حضرت و حق ٭

نزد شاه دین تمامی سرخ رو ÷ از سر و رو خویش اندر گفتگو ÷ ایستاده در مقابل بنده وار ÷
سر بکف هر یک که این بار نثار ÷ چونکه زینب بود راضی بر قضا ÷ در مقام صبر دیدش انفزا ÷
اقتدا شد این طوطی شد ÷ در سلوک خویشتن محفوظ شد ÷ الطیب الایتام او را نام کرد ÷
پس ز کوفه عزم را شام کرد ÷ با برادر بعد با چشم پر آب ÷ در مقام انگکاب در خطاب ÷
یا علیا بر کر عنان خامه سو ÷ زار زین پاره کن نامه را ÷ روز زینب شیران کربلا شین ÷
گاه زینب که جبین گریان نشین ÷ پرده دیگر ز حال از روی کار ÷ خامه را بر شرح فرد دیگر آر ÷

آه من بلغ المختار طه سلمنا ÷ وقل ام کلثوم بکرب و محنة ÷

ای برادر من و ای از اشک لاله گون و جگر پر خون برابر من سلام محنت زده کان و پیام غم رسیده کان را بسید ابرار احمد مختار برسان و بگو که دختر زار از غم در آزار است ام کلثوم مهموم مغموم بحر حیران و بیران محنت بیران مبتلات مؤلف گوید که مراد المعصوم از لفظ مختار که جان بنظر فرمود رسول الله صلعم و در نظر که یکی از اسرار آنحضرت بسیار از لبیار مطوی است یکی از بیانات ظاهری آنست که بقواعد اعداد طا نه و ها پنج جمع آن چهارده است که میشود یا بیداد ماه شب چهارده در میانه نجوم انبیا و کواکب اولیا ما انزلنا علیک القرآن لتشقی مجملاً المعصوم سو در انعام سیر که غریق بحر خضوع و حریق نیران خشوع در معراج قبسه تجرد موهبت در معراج بلا و صعود مرقاة ابتلا نظر بنبت هره احوال خواهران کشود ام کلثوم را در غم و ملال زیاده از سایر عبرات اهل کلال دیده و معرفتش را آغاظ یافته برادر را مخاطب ساخته که حکایت حال زار این خواهر دلفگار را بعرض احمد مختار برسان

دار کرب

دار کرب و بلا بنگر در کرب و بلا بدین محنت زده مبتلا رخ نموده آگاه کوفیان و از جمله حالات ام کلثوم در قتلگاه امام مظلوم بروایت صاحب منتخب آنست که چون ام کلثوم برادر مظلوم خود را دید که بدن پاره پاره چاک چاک برهنه بر زمین افتاده و باد بر آن جسم شریف و جسد لطیف میوزد خود را که او فغان ناز و بال شتر گریه بر زمین انداخت و آمده آن بدن مطهر را در آغوش گرفت و بگریه و ناله میگفت که یا رسول الله فرزند دلبندت را ببین که از ظلم و کین بی غسل و کفن بر زمین افتاده و بادها در رفتار که بانه اغیار او را کفن پوشانیده و جسد انورش بخون گردنش غسل داده شده و اینک اهل بیت او بیند که اسیر ستم و بقید بلا توام گشته اند و بذلت خوار بهر طرف زاری میدوانند و حالتی نیست که دفع شر این کفار از اهل بیت اطهار نماید و اینک سر شریف ایت که با سرهای یاران و برادران و فرزندان بر سر سنان نصب نموده اند چنین کلام آن مظلومه باین مقام رسید گرگان کوفه و سباع شام از احوال آن ستمدیده زنان مطلع گردیدند و او را بجبر و تعدی از آن بدن شریف جدا کردند و حال زینب خاتون چون خواهر را بدان سان محزون دید برادر را عرض میدارد که حکایت حال این خواهر پر اندوه و ملال را باحمد مختار و سید ابرار برسان لمؤلفه

بفکر خواهر زار ام کلثوم حزین افتاد ÷ که آخر ناله خواهر بخواهر هم قرین افتاد ÷
یکی از داغ یاران یکی از محنت هجران ÷ بفلک زآه و ناله شور واپسین افتاد ÷
بمانند هزاران ام کلثوم حزین در ناله شیون ÷ غم عالم دل غمگین [illegible] افتاد ÷
ز بخت تیره [illegible] دیدن جسم برادر ها ÷ فتاد [illegible] افتاد ÷
قرین ناله و سر حلقه شیون کنان زینب ÷ ولی کلثوم بعد از [illegible] غم محسن [illegible] افتاد ÷

مثال زینب و کلثوم اندر کشور اکبار ÷ دو غم پرور ندیده غیر غم بخت ابجیین افکار ÷
نداره و بجز فرساحل قلم از شرح او بگذر ÷ بیان کن فرد دیگر کو بود فرد آخرین افکار ÷
اتحسن یا بلغ الکرار عن محنة ÷ وقد زینب اضحت تساق بذلة ÷

ای برادر من وای از ماتم و هجران و غم یاران و فرزندان برابر من سلام مرا بباباى من
و بجد قدسی شان و ملکوتی نشان رشید بزرگوار و حیدر کرار برسان و بگو دختران زینب
برنج و تعب اینها با نهاد و صحراها میگردانند مانند اسیران حبشه و تتار و روم و زنگبار
در ذلت و خواری و مذلت و سوگواری مؤلف گوید که این مقام از المعصومه والاتقام
بسوی پدر عرش آشیان قدسی شان یکی از واردات است از هزار و اندکی است از بسیار و محتمل است
که از لفظ تساق بذلة مقصود آن مکرمه واردات یوم العاشورا بهم بعید از برهنه شدن
و تاراج زر زیور زنان اعدا بر جسد او انجا بکه در ضمن روایت فاطمه بنت الحسین در شرح فرد اتحسن یا اخی حال زینب خاتون در بازار کوفه
سلب النساء اسا امنا گذشت و محتمل است که آن واردات را قصد کرد بعید که شیخ فخر الدین
طریحی در منتخب نقل نموده از زینب خاتون دختر امیرالمؤمنین علیه السلام که گفت من بر در خیمه ایستاده بودم
مردی کبود چشم ازرق بود داخل خیمه شد و انچه در خیمه بود غارت کرد و جمیع انچه بر زین العابدین بود گرفت
و نظر کرد دید که زین العابدین ع بر روی پوستی خوابیده بود آنرا از زیر او کشید و او را بر زمین انداخت
و آمد بسوی من و مقنعه مرا گرفت و دو گوشواره که در گوشهای من بود گرفت و لکن گریه میکرد گفتم باد
خدا ترا لعنت کند هتکتنا و انت مع ذلک تبکی پرده حرمت ما را دریدی و ما را
برهنه کردی و با وجود این گریه میکنی گفت گریه میکنم بجهت انچه بر شما رو داد زینب میفرماید که

گفتم

بخشم آمدم و گفتم خدا دست و پای ترا قطع کند و در آتش دنیا بسوزاند قبل از آنکه بآتش آخرت بسوزی
از دعای مظلومه بعد از ضریح مختار تا مدار او را گرفتند و دست و پای او را بریدند و بآتش سوختند
خداوند او را در دنیا مزد و بنا در آخرت او را بسوزاند و محتمل است که حالات ورود قتلگاه را قصد فرموده
باشد که ابهر این اشعار و شعر بر آن حال زار است لکن حالات آن برگزیده فخر آیات بشرح و بیان
و تقریر و تحریر بیان ثبت و احصاء آن ممکن نیست لمؤلفه لیک اندکی ز دردش سازم بیان ÷

تا کنم گریان عیون شیعیان ÷ شرح حال زینب ناشاد غمین ÷ داغدار شاه مظلومان حسین ÷
جامه نیلی در بر و با غم قرین ÷ دختر زار امیرالمؤمنین ÷ آنکه از عهد صبی تا وقت گور ÷
رخت نیلی از برش ننمود دور ÷ اول از بهر حسن گیسو گشود ÷ جامه نیلی کرد و اندر بر نمود ÷
آنکه وقت هجر و سالی در جهان ÷ شد بیادر قرانش چشم گریان ÷ تا که مادر رفت اندر ردفا ÷
رخت دیگر رخت از بهر عزا ÷ بود در بر تا زمان شاه دین ÷ سرور خوبان امیرالمؤمنین ÷
چون شهادت شد شهادت نیلی کون ÷ مرة اخرى رخت نیلی بر تن کرد ÷ در اثنا رخت الم بر جان تن ÷
تا شهادت یافت آن مجتبی ÷ جامه را بار دیگر بر نیل زد ÷ از برای کربلا تمثیل زد ÷
بود نیلی اندر برش تا رخت بلا ÷ تا که آمد سوی دشت کربلا ÷ الله الله سیر بپایان رسید ÷
نوح غم موسم طوفان رسید ÷ الله الله یک نشانه و در شش هزار ÷ این غلط در دل نیاید در شمار ÷
از کلام این ناله رس آرم رقم ÷ منشی اندر حیرت و حیران قلم ÷ شرح درد دل از اینها اگر کنم ÷
یا حکایه تشنی بجامش سر کنم ÷ یا کردیده جبالی کوفی شور شین ÷ قطع دستان جدا از سنگینی ÷
یا بگویم درد فرزندان او ÷ یا نویسم دردهای پایان او ÷ یا بگویم آن دم که شور شین ÷

زیر خنجر دید شاه دین حسین ÷ سر برهنه پا برهنه شد روان ÷ سوی مقتلگه چو اشک از دیدگان ÷
گفت ای جد آه حال ما ببین ÷ کربلا را بین چه روز واپسین ÷ یا زمانی را که گشته نوحه گر ÷
میزدی بر سینه که گاهی بسر ÷ دختران زار دیدی چار رهسپر ÷ در عزای تو در درد و آه واهم ÷
یا زمانی را که بشنیدی بگوش ÷ ناله اهل بیت مغیث شد زجوش ÷ یا زلیسم آن زمانی را که زار ÷
شد برهنه ناقه عریان سوار ÷ نه برادر نه انیس و نه یار ÷ چشم ایشان فرنگی زنگبار ÷
یا زمانی را که بر کوفه رسید ÷ از غم این درد کوه محشر شد پدید ÷ یا زمانی را که دیدی بر سنین ÷
راس پاک شاه مظلومان حسین ÷ زد بمحمل سر زخون خویشتن ÷ کرد رنگین در پیکر گیسوی پرشکن ÷
یا زمانی را که با خیل الم ÷ مجلس ابن زیاد آمد زغم ÷ از کبیران حلقه زنان در گردن ÷
چشم بنات النعش در گرد جدی ÷ دختران بر بسته بر یک ریسمان ÷ چشم کنند زینب خطا یا الامان ÷
یا زمانی را که دیدی از غبار ÷ چوب بر دست لعین ابن زیاد ÷ میزدی بر راس پاک شاه دین ÷
چشم کنند زینب سینه بجبین ÷ آه ازین سرور برکاه احمد است ÷ منظر آن نگاه احمد است ÷
یا زمانی را که اندر شام غم ÷ ناله کرد دیده با آه و الم ÷ یا زمانی را که آن عالی مقام ÷
گشت وارد در میان خاص و عام ÷ با غم اندوه بیرون از مزید ÷ مجلس آن زنا یعنی یزید ÷
با همه یاران برون از نام و ننگ ÷ چشم ایشان بلغ روم و فرنگ ÷ یاد در گر ظلم دادند مکان ÷
در هزار جا آن مرطلعت ان ÷ یا زمانی را که بشد از نیاز ÷ با غم محمل نشینان حجاز ÷
یا زمانی را که آمد با فغان ÷ بر مزار خاتم پیغمبران ÷ یا زمانی را که در منزل نشست ÷
بلبل ابرار بی پدر و هم شکست ÷ خانه خالی زبرادر و اقربا ÷ چون کنند زینب جور و جفا ÷

الله الله

احوال زینب خواتیم

الله الله این چه بخت است این چه فال ÷ کو گوئی دیده دایم در وبال ÷ شرح اندوه و غم زینب چسان ÷
در قلم آید که ما سازیم بیان ÷ نیست طاقت تا نمایند بیان ÷ نه بلکان زمین نه آسمان ÷
شرزه می آید بخجر بر قلم ÷ خون او در بیابان ماتم ÷ مانده ام در چار میان این حجاب ÷
این تحمل این بحران حجاب ÷ هست امیدم از آن بنت بتول ÷ تحفه خورده مرا سازد قبول ÷
چون زروم در نزد آن فیه حجاب ÷ ساز دم از بندگان خود حساب ÷ یاربا یارب دلم در یا مما ÷
تا کنم زاری بر آن مهر وفا ÷ در هجران عمر نالم زار زار ÷ همچو ابر نیسان بهار ÷
یاربا سازم ترا از لطف عطا ÷ از مجاورهای شاه کربلا ÷ ده مرا توفیق تا نالم زغم ÷
در مزار قتلگاه و در حرم ÷ جان سپارم سازم را به حسد شور شین ÷ در جوار شاه مظلومان حسین ÷
این امید از شه بدین دارم عمل ÷ گر مجاور های بالشم متصل ÷ یاربا از لطف فرمای قبول ÷
این دعا از رحمی در رسول ÷ ملتمس از مستمع در روزگار ÷ قول آمین بر آورد او بکار ÷
التماس دیگر از دوستان ÷ قول الحمد و اخلاص بدان ÷

المجلس العشرین

در بیان کیفیت صبح یوم العاشور و رستخیز آن یوم النشور و حکایت جبرئیل امین ع
با حضرت و جواب حضرت با جبرئیل علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انشا صبح العاشور علامة لصباح یوم النشور
بل صباح النشور صورة لمعنی صباح یوم العاشور و اراد صبغة

افاق صباح العاشور من الدماء السائلات، وصبغت افاق
صباح النشور من الهباء والظلمات وقد دشم صباح العاشور
من النفوس المقدسات الطالعات من الابدان المطهرات. یا
صباح الرماح والسهام والسیوف الهاطمات وقد دشمس صباح
النشور الاجساد المهشمات من القبور المطموسات الطالعة الیها
الارواح المختلسات وقضی لیوم العاشور الوجوه اللاطمات
والشعور الناشرات والعیون الباکیات والقلوب المجروحات
والصدور النایحات والافئدة المائلات الهاویات والالباب
الذاکرات ولیوم النشور الضجیج النافعات والعجیج الواقعات
والاصوات المخموسات والابدان العاریات والعقول الحایرات
والارواح الطایرات وامضی مدار یوم العاشور بالغروب الی
افق القبور کامضاء یوم النشور ببعاثر من فی القبور آه آه
من عظم المصیبات ثم آه من جسم الرزیات **محتشم**

این صبح تیره باز دمید از کجا کز او ÷ کار جهان و خلق جهان جمله درهم است ÷
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب ÷ کآشوب در تمامی ذرات عالم است ÷
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست ÷ این رستخیز عام که نامش محرم است ÷
فالحق الاصباح حمد نمایم که صباح یوم النشور را . ن نه از صباح یوم العاشور

کردانید

کردانید و حکایت آن غرصه پر انقلاب و معرکه بلاخیز آن شب را چون موج سراب بر منظر اهل
عرصات در حیرت و اضطراب رسانید که خلق اولین و آخرین را از آن واقعه بیقرین
در روز والپسین واقف ساخت و جاهل سکون لیالی دیجور را معبود خلق که ظلمات
کفر طغات اول و ثانی و ثالث و رابع را که ظلمات بعضها فوق بعض بود
بشموس طالعات بر روی اسنه و قنات از صفحه صدور ارباب کمالات زدود و غبار
آفاق شریعت که از هیجان صرصر کفر بر آینه رخسار صافی طینتان نشسته بود بارتفاع
اقمار منیرات علی اقطاب الجبال و با شعور ناشرات سیر در معموره و فلوات آن قوارب
مغبره را صیقلی فرمود وجعل کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی
العلیا. مشیت شمس و قمر را الرب انم که حسبان ارباب دفاتر کفر و ایمان است
بتقدیر عزیز و علیم چون صفحتین نعیم و جحیم بتمییز طینتین و رفع خلط از بین از طلیعه
صبح الی الظهرین در نوردید و صفحه بقا بر اهل ایمان را خالی از کدورات اغیار و ظلمت آن اهل
ادبار کردانید چون صفحه اهل قبور که خالی از هر ضوء و نور نعیم درهم تجید لیمیز الله
الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه
فیجعله فی جهنم **مؤلفه** خنجر چکد از نوک قلم دمبدم ÷ دیده زند موج ز خون بحر یم ÷
وصف صباح صف عاشورا ÷ عزم رقم کرده چو مستور را ÷ آه بر آمد ز نهادم چو صور ÷
زلزله افتاد بر اهل قبور ÷ هر چه بدن زلزله کنان خاک ریخت ÷ بر سر خود گرد ز کلک وا نشست ÷
روح ز هر جسم طلب قفس ÷ ناله از هر که و داد رس ÷ آه ز هر سینه بر افلاک رفت ÷

اشک زهر دیده سوی خاک رفت ؛ آینه چرخ از زنگ و غبار ؛ تیره چهره روی سپهر زنگبار ؛
مهر بکلف بخود بلهف فلک ؛ ناله گر آمد ز فلک تا بسمک ؛ آنچه ز حور و ملک قدسیان ؛
جمله خروشان و ز دل نوحه خوان ؛ آه آه و هزار هزار چگونه جماعت بر قلوب سیم و عقل و نقل که
میخوانند و می شنوند حدیث نبوی صحیح را که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد
اذانی و من اذانی فقد اذی الله ، و چون آتش بر در خانه آنحضرت می افروزند
و در بر پهلویش میزنند و بازویش را آزرده میکنند . و محسنش را سقط مینمایند
بی خبر از این معنی که آنچه میکنند بر رسول الله میکنند . ای عجب غفلتی است که قلوب قاسیه
کفار را چنان زنگ کفر و حجب نفاق گرفته که حسینی را که در بیع حدیث متوالی که در ۲
بکتاب عوالم العلوم مسطور است که در حقش حضرت رسول صلعم میفرماید حسین منی
و انا من حسین . احب الله من احب حسینا حسین سبط
من الاسباط ، و چون این احادیث شریفه که فیمابین لائم و شامیان ختم آنام
تیر باران و اهداف سهام پران ، و محل و رود سیوف بر آتش نمایند و غافل از آنکه
که را تیر باران میکنند و بکه شمشیر میزنند و از این معنی با خبر که آن تیرها و نیزه و شمشیرها
بر رسول الله صلعم میزنند و حال آنکه خود را از اقتدا میدانند بلکه بمقتضای اخبار و روایات
و آثار بر حضرت پروردگار میزنند **فی بلوغه** ارباب کینه که صورت راه زدند ؛
قصد صورت که بود بر الله زدند ؛ و از این فرقه غافل ؛ عقیده ایشان از ادراک این معانی جاهل ، و آنگر گرد
دائره آنکار را بکار چه خطا که دانا و خود را از اهل صواب دانستن چگونه شستی است و چگونه
طلبیتر ص

طلبیتر ص **فرد** هر که دور انداز تر او دور تر ؛ و ز چنین گنجی بود مهجور تر ؛ این است که
طایران قدسی نشانی که پرده پندار را از عینین بستره و سر بر انداخته و جامی از شراب
طهور الست نوشیده و مصداق این حدیث شریف گردیده که در احادیث قدسی مذکور است ۲
که ان لله شرابا . اذا شربوا سکروا . و اذا سکروا طربوا . و اذا
طربوا طلبوا . و اذا طلبوا وجدوا . و اذا وجدوا ذابوا . و اذا ذابوا
ذابوا . و اذا ذابوا وصلوا . و اذا وصلوا اتصلوا . و اذا اتصلوا
لا فرق بینهم و بین حبیبهم . بروائی از کثرت اعدا و هجوم قوم بی پروا ندارند
و در راه دوست جان و مال و اهل و عیال و انصار و یاران و خویشان و فرزندان را حتی اطفال
شیر خوار را در مقام دنار و نثار و ایثار بر آوردند **لمؤلفه** آنکه دل بر لقم الله شد ؛
از مزاق جام جان آگاه شد ؛ کی کند بر عالم ناسوت میل ؛ کربلا آید بر او چون موج سیل ؛
او هوای قدسیان دارد بسر ؛ کی شناسد خویش و یاران و پسر ؛ هیچ دانی کیست این از خانه نقیبی ؛
بی نیاز سردار مظلومان حسین ؛ شرح بنشنو حال آن از بنا ؛ صبح عاشورا چه بود و او را بپا ؛
مستفاد از کلمات بعضی از اصحاب سایرین در حرز اولو الالباب این است که در صبح روز عاشورا
بیک رب جلیل جناب جبرئیل بخدمت آنخلیل منادی شوق و سر حلقه ارباب ولا و ذوق آمده
و عرض نمود که ایها فرزند سالار کاروان اطاعت و ای مرآت عاشقان جمال احدیه مودت این ساعت
میدان گاه وفای عهد الست واقع میان عشاق حق پرست ای زمین آن صفحه ایست
که نامه نکین سیاه عاصیان امت را برات و بر وفای عهدت دیده مرقعه نشینان عالم بالا در انتظار

وازروانش مردمک دیدها منهر خونبار چون دجله وفرات شد. این است آن خوان مودت وولا
ومیدان سلسلهٔ سرداران کوی وفا. ومحل ربودن گوی سعادت که سرداران الست باین
آزرده. وتمنای این حالت هر یک باین مکان آمده. وبمنای آرزو چون کامیاب نگشته با دل بریان
وجگر برشته ازاین دار ملال گذر کرده بازگشته. این آن موضعیست که آدم صفی را پای مبارک بسنگ
وازخون او پای پالش گلرنگ. واین خاکیست که آن طبیب علیل انبیاء ومرتد پیدا آورده حضرت مصطفی را
مقام الملکان آن نگردیده که لقمه ازآن تواند بکام دردمان خود رسانید وبحر طوفان زائیست
که نوح نجی دراین گرداب نوحه گر ودیده پرآب گردید. تا بسفینهٔ نجات ولایت کشتی نشین گشته عمری
بنوحه وزاری ونالهٔ وبیقراری بسر برد. ونیران ابتلائیست که فرزند ابراهیم خلیل الرحمن دراین
آرزو خرام نیران سرنگون. وسر مبارکش شکسته وازخون سر جبینش گلگون. وتمنای گر
این عزا. ولی گاهی باخود ادر یار ولا زد وبندای یا نار کونی بردا وسلاما باین تمنا
نرسیده ومهموم ومغموم. فنظر نظرة فی النجوم بندای فقال انی سقیم لما
ینزل بالحسین مترنم گردید. وصحرای غیرت فزائیست که اغنام اسمعیل ذبیح اورا
بتشنه کامی صحرائی از منای تمنای جان سپاری که شیوهٔ مرضیهٔ عاشقان است مقطع ساختند
ودشت ماریست که موسی کلیم با یوشع بن نون باین درخواه نشسته تا بدان مقام واقف
گشتند. وجبلیست که سلیمان نبی بر بساط خود نشسته هوا پیما باین تمنا گشته بساطش در
شرف هلاک وسقوط بر تودهٔ خاک گردید. وسرادقیست که عیسی مسیح را شیر سر راه
گرفت وازشهادت جگر دار شیر یزدان اورا آگاه کرده گریان. فلک پیما گردانید ودر سرادق

گردون

صبح عاشورا
[illegible]

۲۲۲

گردون بادیده پرخون سیقوار قرار گرفت. وبیت المعمور است که حضرت زکریا در محراب عبادت
بضجیج وآه ودر زیر ارهٔ الماس بنالهٔ مجادله نشست. وبیت المقدس است که بحر پیغمبر با صد هزار چراغ
درافکر وآرزوش قدم ثبات افشرد. وبمعراج تمنای خود ذره سان راه برد. وبیت المعمور است که
اسمعیل صادق الوعد سر براین آستان. ملائکه سپاه چندان سائید که جلد سرا طوس کنده
شد وبندای ربی اشوقنی بالحسین درمقام تمنا نشست. لمؤلفه وفقه الله

عاشقان را

انبیا آمد هر یک بشوق این بلا ÷ آمدند اندر فنای کربلا ÷ بر تمنا هیچکس واصل نشد ÷
آرزوی هیچکس حاصل نشد ÷ هیچکس ننمود ذوق از جام بلا ÷ بود مخصوص جناب یا حسین ÷

لی الحضرت درمقام تسلیم ورضا. بآن امین وحی قادر یکتا بلسان استعداد باین جواب ترنم اولاد
مترنم گردید یا جبرئیل اگر رب جلیل عهد شهادت امی وپدرم ودر فرزندان وبرادران
واقربا وبرادرزادگان گرفته اینک مهیا گشته. وتمام را بعزم رزم کارزار بمیدان ابتلا آورده ام
یا جبرئیل سرو قدانی که سروستان جنان اقتباس کن قامتشان از سایه ایشان می نمودی
بجهت خمیدن از اثقال بار مصائب وکشتن جبال نوائب سرای گلزار غم فراز که وبلا آورده ام رعنا
قامتانی که شجرهٔ طوبی از ظلال نخل شمشاد ایشان که رعنائی اجلاء فرمودی بجهت تشنگی ازشده بار
مرصر گرفتار. ومقیم وقامت شمشاد بمیدان تجهیز وابتلا در آورده ام گل عذارانیکه گلزار جنان
وگلستان رضوان آئینه سان از عکس جمال شان گلگلزار گردیده بجهت گلگون گشتن جبین وارغوانی
ساختن رخسار نگارین گونه بمیدان تخلیص وجلوه گاه اضطراب. ودرمقام ایثار حاضر نموده ام تو خط
رستگار نیکو که خط غبار ودر بها کرده در فغان. در قوارق آئینه جمال چون خطوط شعاعی مهرزنک الافلاک گمال

شهر بندی حصار حسن یوسف مثال نموده‌اند بجهت رضای حضرت ذو الجلال بقیفار شهادت و بی دستور
اهل ضلال پایمال کوبیدن برآورده‌ام ابرو کمانانیکه بخدنگ کرشمه ایشان در هر کرشمه صد هزار
از حوران جنان در دام کمند کرشمه شان چون صید نیم بسمل دست و پا بسته درآمدی بجهت فدای
دولت از برای آنکه چون طیر نیم بسمل در دجله خون دست و پا زنند بیابان کربت و وادی
غربت برای سم بازی در میدان شهادت بر طبق اخلاص کنار داده‌ام آهو وشانیکه بتیر نظاره از
هر کناره صد شکار دل دلبران بسیمین بران عالم دلبری را اهداف سهام خط شعاع نظاره از موی خنجر
چشم کوانیده بجهت خواطر خواه معشوق از برای اهداف سهام مسموم تیر مخالفان کردیده‌اند عجب
آزادی وادی خونخوار تفکاه در مقام ابراز احضار نموده‌ام المولف ابن عبد الله و این اصغرم ؛
و این نجل عباس آل آقدم ؛ و این نور دیده من اکبرم ؛ و این ست عون و این جعفرم ؛
و این قاسم زار غم پرورم ؛ و این عابد در تب و آزارم ؛ و اینند یاران بی یاورم ؛
و این جسم زار و این پیکرم ؛ روی سنان این و اینک سرم ؛ بگو فرد دیگر تا چها بنگرم ؛
و اگر عهد اسیری اهل بیت از من گرفته یا جبرئیل اینک خواهرانم و اینک دخترانم و اینک زنان
و فرزندانم مهر طلعتانیکه اگر چرخ استم خیاط پرتو از ضوء عکس جمال ایشان در جام جهان نمای قواریر
افلاک افکندی خورشید جهانتاب چون ضمیر واجب الاستتار از شرم در پرده حجاب غایب گشتی بجهت
اسیری کوفیان و کنیزی شامیان بعرصه کربلا با سپاه ناله و آه آورده‌ام ماه وشانیکه از
شعاع اشباه و ظلال امثال ایشان غرفه نشینان غرف جبروت و صومعه قراران صوامع ملکوت
کسب نور و جمال در مرآت عوالم تصور و خیال نموده بجهت نوحه گری روز و شب بمیدان کاه خیمه‌گاه

قرار داده‌ام

قرار داده‌ام محمل نشینانی که با عزت و تمکین در روی حریر کجاوه محفه چنین زهره با ماه کردون همقرین ؛
بودند بجهت سوار شدن بر ناقه‌های عریان با دیده‌های گریان و سر برهنه کوبیدن در کوچه‌ها و
بازارهای شام و کوفان اینک با چادر و معجر و بیقرار چنین اشکر در آرزو در سرادق خیام منتظر اند
کرده‌ام جمع آمده‌اند محرمان ذوق و صفائی که در ملاقات حور و غلمان در حرم الکهر و فانه
پیغمبر آخر الزمان در عیش و سرور بسر می‌بردند بجهت خون شدن بحیره دل از ظلم و ستم و از جور ظالم
و از جویبار ناله از روزن چشمه چشم بیرون ریختن اینک حبابی عقود ثریا در صفحه رخسار کربلا
حاضر نموده‌ام غزالان قدسی نشانیکه غزالان چین از حسرت نظاره کنار گلزار نرگس چشمشان
دیده نظاره را بر کران و کناره بر دوختند بجهت سیلاب خون گریستن و در گلگون زیستن و با دیده
خونبار در بر چهار پاره پاره جوانان گلعذار نگریستن بدین وادی خونخوار با آه و افکار در معرض
اختیار برآورده‌ام پرده کیانی که چون مقصورات و خیرات حسان چنین یاقوت و صیف و صیفه
مرجان در آرزو در پرده کی ایشان مانند بنده و خدمه حلقه بکوش ایشان همیشه بر در آستان ملک سلیمان نیز
با چادر و قبرکان کرد و غبار راه شان را می‌رفتند بجهت اطاعت طوق بندگی بر کردن نهاده
آماده اسیری و مهیای دستگیری ساخته‌ام شیرین گفتارانیکه مغنیان حور الحان شاخسار
شجره طوبی کسب نغمات از گوشه اذکار و کلمات ایشان نموده بجهت نوحه خوانی بر غریبان و
عزاداری کشتگان بیدفن و کفن در خیمه‌های حرم در مشق نوحه گری نشانیده‌ام مستورانی که
مهر خاور بجهت کسب ضیاء نور از سایه چادر و معجر شان بدیدار روی تو نخو دربدر چنین کدایان مضطر
کردیدی و راه نیافتی و نبردی از برای سر برهنگی بیغما کوفیان و بیچارگی تاریخ شان برای تنگنای بلا

خوان
در زندانگاه ابتلا آورده‌ام • این ست زینب گریان • این ست کلثوم دل بریان • این ست سکینه نوحه
این ست فاطمه ناشاد ان • این ست رقیه بر لب جان • این ست ام لیلای حیران • این ست شهربانو زبیر
سر گردان • این ست رباب سرشک افشان • این ست مادر قاسم خونباران • این ست فضه
گیسو پریشان • اینند سایر زنان سینه ریشان **المؤلفه** من بعهد عشقبازی آگست ÷
از شهادت جام مهار شیدمست ÷ این سر و این تیغ میدان بلا ÷ این من و این جمله یاران وفا ÷
این حرم و این خیام و دران ÷ این سپاه عشقبازان جهان ÷ آنچه فرماید جناب ست او ست ÷
سر نپیچم آنچه خاطر خواه او ست ÷ طالب دیدار را با جان چه کار ÷ با عیال و اهل و فرزندان چه کار ÷
گر نگردد سر فدائی خاک پا ÷ سینه گر سوزان نگردد چاک پا ÷ زیر تیغ آیندم که سربازی کنم ÷
دولت از خون تن غازی کنم ÷ این سعادت گشته فیروزمند ÷ عید قربان عید نوروز من است ÷
اگر من چنین مرا یاری کند ÷ رنج بکوان جوانی گلنار کند ÷ سینه رو گلگون بر نیزه‌ها پاک ÷
گل نبوازه سوایم پاک پاک ÷ دیده ام بخشم بر اسعید ÷ زانتظار این زمان گشتی سپید ÷
مرحبا کامد زمان وصل یار ÷ عید نوروز است ایام بهار ÷ فصل وصل و موسم جان بازی است ÷
چهره زرد ام از آن گلنار یست ÷ او مرا خوانده شاه رش جان کنم ÷ صد چه اسمعیل را قربان کنم ÷
صد هزار ار یوسفم بند پسر ÷ بر فدائی سیدم با جان و سر ÷ نیستم یعقوب تا گریان شوم ÷
نی چه اسمعیل دل لرزان شوم ÷ نه چه آدم نالم از داغ پسر ÷ نه چه نوح انچه کردم نوحه گر ÷
نیستم موسی که ترسم از اسیر ÷ نیستم عیسی شوم گردون اسیر ÷ نیستم ایوب تا گریم بزار ÷
یا چه یونس سازم از تن فرار ÷ نه شعیبم نه خلیل ناله گر ÷ که برینم آنکه پاره پاره پسر ÷

فانی کریم

رجع عاشورا

فانی کریم برگروه خافقین ÷ کی حسینم کی حسینم من حسین ÷ آنکه کرد این عهد با پروردگار ÷
جان نثار آید بعرض کردگار ÷ صاحب این عهد در یاران منم ÷ جان نثار او همرادران منم ÷
این سر من این پسران و دران ÷ این زنان این دختران این خواهران ÷ جمله را آوردم از بهر نثار ÷
بر وفای عهد با پروردگار ÷ با کمال ارکان یوسف خوار نیست ÷ جان نثاران حسینی دشوار نیست ÷
این من و این تیغ خونخوار زار ÷ جان نثارم جان نثارم جان نثار ÷ کار عاشق پیشه غیر از کار هاست ÷
عاشقان را مذهب و وقت نجات ÷ جز هوای عاشق را هوا ÷ کی بود در جمله خلق ماسوی ÷
این بگفت و با هوای بر رکاب ÷ گرد در رضوان دل زهرا کباب ÷ خیل رضوان در جنان برگزدوی ÷
چشم بنات نعشی بر گزد جدی ÷ از غم زهرا تمامی در فغان ÷ باغ رضوان شد صف ماتمیان ÷
اهل ملائک از فلک نعم کریست ÷ آدم و حوا ازین ماتم گریست ÷ انبیا و اولیا در غم شدند ÷
در هجوم ماتم شدند ÷ گشت باغ خلد آن دار السرور ÷ غمکده چون رجعت یوم النشور ÷
امر شد بر خادم چرخ برین ÷ جمع سازد خیمه عرشی برین ÷ تا نظاره آرند خیل قدسیان ÷
بر گروه عشقبازان جهان ÷ تا ببینند کیست در میدان عشق ÷ گوی سبقت کیست در چوگان عشق ÷
فانی کو بر تمام خافقین ÷ نیست عاشق پیشه غیر از حسین ÷ از عیال و اهل و فرزندان گذشت ÷
از سر و از تن و مال و جاه گذشت ÷ گشت اندر کربلا میدان عشق ÷ سر بنیزه آید او تا بر دمشق ÷
لا فتی این خلق جاوید گیست ÷ صاحب این منصب و تا بید کیست ÷ باز گویم با دل پر شور شین ÷
نیست لا فتی جز شاه این حسین ÷ خادم مرکن ز دون آتش بجان ÷ سوختم هم جسم و جان و توان ÷
دستها بردار از بهر دعا ÷ کو رالله الله و بس یار با ÷ زاییم سازی خدای مهربان ÷

برمزار کربلا دل‌شکستگان ❊ جان نثار سازیم زبر تر حسین ❊ با دل بریان وخونبار زم عینی ❊
خاک سازم در جوار شاه دین ❊ یا رب آمین رب العالمین ❊

❊ المجلس الحادی والعشرین ❊

در بیان شهادت نخبهٔ دودمان حضرت خیر البشر باب الحوائج جناب موسی بن جعفر علیهما السلام

بسم الله الرحمن الرحیم .

الحمد لله الذی جعل البلاء لباساً للانبیاء المرسلین . والابتلاء طعاماً للنبیین . والمحن شراباً للمتقین . ثم للمحبین من اصحاب الیمین . کما عن النبی صلعم حین سئل من اشد الناس بلاء فی الدنیا . فقال النبیون . ثم الامثل فالامثل . ویبتلی المؤمن بعد علی قدر ایمانه وحسن اعماله . فمن صح ایمانه وحسن عمله اشتد بلائه . ومن سخف ایمانه وضعف عمله قل بلائه . وقال الصادق ع . ان عظیم الاجر مع عظیم البلاء . وما احب الله قوما الا ابتلاهم . والشکر للمهیمن الذی جعل الدنیا سجنا لخواصه واولیائه . ومحبسا لولاة امره واحبائه . وعرج الی المعراج . واصفیائه وعارفیه بفنون العروج من هذا البحر المواج . فجعل مرتبتهم علی انواع شتی کالشجرة لزکریا . والطست لیحیی . وبطن الحوت لیونس . ولیعقوب التحسر .

والاسف

والاسف والقلیب لیوسف . وللاحمد الزخرف . وللوصی الکوفان . وللزهراء ابیات الاحزان . وللحسن سجن الصبر والابتلاء . وللحسین جدرات الاسنة والرماح والسهام والنبال والسیوف فی عرصة الکربلاء . فی یوم الطفوف والحتوف . والسجاد سجون الاغلال والسلاسل . والباقر بالتقیة من جهال البواطل . والصادق بالمتاهل . وموسی بن جعفر بمضایق ابن شاهک . ثم الحمد لمن جعل السجن لموسی بن جعفر من الآیات البواهر والدلایل الظواهر . فجعل فی مضایقه الجنان . وخلد فیه الوصایف والخیرات الحسان . ومجلسه مفروشة باللطایف والدیباج . وفیها السرر من العود والعاج . وعلیها وصفا ووصایف . لم ار مثل لباسهم لباسا ومثل زنودهم اساسا . علیهم الحریر الاخضر . والاکالیل والیواقیت والدرر . وفی ایدیهم الاباریق والمنادیل . ومصابیحهم المشکوة والزجاجة والقنادیل . کما رأت جاریة المروزی . فسجدت فی تخوم السجون . حین سمعت النعت عن العبد الصالح ع تنزل علیه فحق له دونک . آه آه من مصیبة مسجون سجن بانسجا قلوب الاحباب . ثم آه من بلیة مغلول غل فی اشجانه جفون التابعین والاصحاب . ثم واکربتاه من رزیة مسموم دس سم عزاته جنات العارفین وذوی الالباب . حمد وثنا مر ذات قادر یکتایی است که دنیا را زندان مؤمن وجنت کافر گردانید

وبندگان خلص خود را از سجن ابتلای این عاریت سرا به نعیم ابد کشانید و عباد متقین خود را به
سلوک شوارع بلا از سجین اسفل سافلین بمقام احسن تقویم اعلی علیین خواند و رجال
خلص خود را با ابتلای حبس حبس رزایا از حضیض تراب بفوق اوج عرش برین رسانید
قلوب مؤمنان را محصوره خلوت سرای خود ساخت و بنای جدار این زندان بجهت جای شریفه
ایشان بزم مجلس پرداخت مضیق زندان را بجهت ارباب تسلیم در رضا جنة الفردوس و جنة المأوی
گردانید و بعوض فرش بوریای آن از فرش دیبا و استبرق رضوان در آن گسترانید و زندان
بانان قبیح منظر را مبدل بوصایف حور بکر فرمود و خدام ایشان را حور مقصورات و خیرات
حسان که لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان گردانید و جای رنگ زندانیان
چهره خط خدمتکاران را در آب و رنگ کانهن الیاقوت و المرجان سرخ رو و منور
ساخت و به بدل دیدهای گریان بعینان تسنیم و زنجبیل که جویهای من الجنان در کلبه زندان
و بنزاکت طعم و حلاوت آن پرداخت **لمؤلفه** زخم دیرینم بفریاد آمده ÷

ای طبیب طبع امداد آمده ÷ طیر خفته در قفس بیدار شد ÷ روح طوطی وار در گفتار شد ÷
در ضمیرم بود سابق از زمان ÷ گویم از زندان و از زندانیان ÷ چیست زندان اجتماع ششتین ÷
جمع خلط علوی و طینتین ÷ خلط اول ثابت شد در فؤاد ÷ سوم در عقل و چهارم روح شاد ÷
پنجمی زندان مقام نفس دان ÷ در طبیعت ششمی ساری بجان ÷ هفتم واستم بجا رحمت است ÷
جسم را آن برای جمله در صورت است ÷ اصل صورت او است آن اینجهان ÷ اینجهان زندان ما زندانیان ÷
روح اندر جسم چون منزل گرفت ÷ از عقال عقل جان و دل گرفت ÷ آخرین زندان برای مؤمنان ÷

بجن دنیا

سجن دنیا خواند خیر المرسلین ÷ دار دنیا جنت کفار دان ÷ سجن مؤمن روح ابرار دان ÷
چیست دنیا محبس یعقوب صفی ÷ چیست دنیا محبس نوح نجی ÷ هست زندان خلیل الله کلیم ÷
یونس اندر محبس دنیا مقیم ÷ محبس الجب ام عیسی شده ÷ عیسی از زندان فلک پیما شده ÷
اندرین زندان چه احمد بنهاد ÷ سیل خون از دیدگان کو گشاد ÷ حضرت زهرا که در این زندان غم ÷
بود دایم در هموم آه و غم ÷ حضرت کرار و شاه دین حسن ÷ اندرین محبس بانواع محن ÷
تنگ شد زندان ز رنج خافقین ÷ بر سر خیل مظلومان حسین ÷ کربلا بر وی گشت زندان بلا ÷
اندر آن زندان شه دین مبتلا ÷ نالهای زار و آتشبار داشت ÷ دیدها چشمه ابر گوهر بار داشت ÷
تیر باران شد در آن زندان غم ÷ جسم او آسا در آن فرسا ستم ÷ خواهران و دختران و کودکان ÷
اندر آن زندان تمام نوحه خوان ÷ شام زندان علی بن الحسین ÷ حضرت باقر در آن با شور و شین ÷
جعفر صادق بعهد دور بلا ÷ اندرین زندان غم در نالها ÷ بر همه زندانیان این جهان ÷
هیچ دار کیست برکار دران ÷ اگر بر ذوات عالم رهبر است ÷ برهمه موسی بن جعفر سرور است ÷
آنکه اندر اینجهان بی مدار ÷ هفت سال این بود در زندان قرار ÷ آنکه در زندان دل افگار داشت ÷
همچو بلبل نالهای زار داشت ÷ سیل اشک بود تا ماهی روان ÷ ماهی یونس در آن دریا روان ÷
دود آهش تا بکاخ هفتم آسمان ÷ عیسی اندر سور از آن شد نوحه خوان ÷ حضرت یعقوب دل بریان او ÷
یوسف اندر چاه غم گریان او ÷ حضرت ایوب زان در زندان غم ÷ با تن مجروح گریان در الم ÷
مصطفی در نالها در زار نالها ÷ مرتضی در بحر غم در سالها ÷ از غم زندان او زهرا حزین ÷
کی در بیت الحزن از غم قرین ÷ مجتبی در شاه داشت کربلا ÷ از غم زندان او در نالها ÷

حضرت سجاد او با قرنا شکیب ٭ از سرور عیش عالم بانصیب ٭ حضرت صادق ولی زخم از آن ٭
از غم زندان آن مه جهان ٭ اگر در زندان چه شد او را مقام ٭ کشف از اسرار عشقش این کلام ٭
حاجت دیرین ماند مستجاب ٭ گشتم از فیض الهی کامیاب ٭ شد مرا آخر میسر وصل یار ٭
با شدم زندان جنان کوکار ٭ خلوتی است از جمله اغیار پاک ٭ سر نهم بر در کهش بر روی خاک ٭
راز دل با یار گویم روز و شب ٭ در مقامات سجود اندر طرب ٭ شکر لله گرد زندان ملوک ٭
بود موسی طور سینای سلوک ٭ اندرین زندان مرا معراج هاست ٭ با جنات حورها رازهاست ٭
فصل صل موسم جانان رسید ٭ طور زندان موسی عمران رسید ٭ اندرین زندان نمایم آشکار ٭
طور موسی تا بماند روزگار ٭ خامه تحریر تو مجملی از چه سان ٭ ذکر حالات دراز زندانیان ٭
شرح این مجمل نما در روزگار ٭ چنبه زاران اندر بهار و لاله زار ٭ طوطی الطبع خبر بسیار دید ٭
از علوم شرح زندان برگزید ٭ زآن بیان سازم تجرید و بیان ٭ حالی سه دار اینهمه زندانیان ٭

شهادت موسی بن جعفر ع

در عوالم العلوم از غیبة الطوسی بسند امر وایت که یکی از اسباب اخذ و حبس آن یکتا کوهر بکار تجرید و مهر فلک الافلاک عالم حجاب کبریا و توحید نتیجه معتقدمتین حمیده بر بر امام جعفر حضرت موسی بن جعفر صلع آن بود که ثانی یزید لعین اهل ارض و سموات هرون الرشید پسر پلید خود را بجعفر بن محمد اشعث سپرده بود و یحیی بن خالد برمکی ترسید که اگر خلافت بآن پسر پلید انتقال یابد وزارت نبود از او بجعفر مذکور منتقل گردد ازین رو کسی را بمدینه فرستاد علی بن اسمعیل بن جعفر را که برادرزاده حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بود بترغیبات پروانه از تعداد بارض خبیثه بغداد طلبید که شاید ثانی قارون هرون ملعون اسیر خود را ببدو بسپارد

دعلی چون وعده احسان و تقرب بسلطان را شنید دل از کف داد و عازم بغداد شد و برسم وداع بنزد عم نیک اختر حضرت موسی بن جعفر ع آمد حکایت حال را بعرض آن سرور رسانید حضرت فرمود که ای فرزند برادر به بغداد بچه کار میروی عرض کرد که قرض بسیار بهم رسانیده ام حضرت فرمود که قرض ترا من ادا میکنم راضی نشد و تکرار منع حضرت بر آن دل سنگ اثر آن تاثیر ننمود حضرت فرمود چنین که تدبیر در رفتن از خدا بترسی و فرزندان مرا یتیم مکن التماس و صیت نمود حضرت با آن بی ایمان فرمود و کیسه که سیصد دینار زر در او بود و کیسه دیگر که چهار هزار درهم داشت باو عطا فرمود چون روانه شد حضرت برای مبارک با صحاب خود فرمود که البته سعی در خون من خواهد نمود و اطفال مرا یتیم خواهد گذارد

للمؤلفه

بنت عنبر طلیک موسی میکشد ٭ نی یهود اما مسیحا میکشد ٭ میرود بغداد در آن خاک غم ٭
مهر روز افروز بطلی میکشد ٭

حضار عزمی کو نه که فدایت شاه شوم اگر میدانی که جنین است چرا اینها را عطا باو میفرمائی فرمود که از جدم صلعم بمن رسیده است که هرگاه خویشی رعایت صله رحم با خویش کند و آن دیگری در قطع آن کوشد خدای تعالی قطع آن خواهد من رعایت صله رحم نمودم تا او چون اراده قطع رحم کند خدای تعالی قطعش کند و چنین عمل بشود نه باز و وارد بغداد گردید یحیی بن خالد بعد از اطلاع از احوال موسی بن جعفر علیهما السلام او را بنزد هرون ملعون برد اول کلمه که آن خبیث از او پرسید حضرت امام علیه السلام بود و اول چیزی که گفت این بود که هرگز در یک معموره خلیفه نبوده است از مشرق و مغرب مالها بجهت او می آوردند و او را در هر سالی سی هزار دینار رنجور است بکرد و زر را حاضر کرد که بعد صاحب ده گفت از این زر نمیخواهم از زر فلان موضع میخواهم زر اول را منع و از ثانی مطلوب موجود است خوانه ضعف از دل سیاه هرون الرشید چون قلب خبیث برزید چو شنید علی خود از مجلس و منزل بخود قرار

هرآن امر نمود بدو هزار درهم که بجهت آن غدار ببرند، در حین وصول آن درهم اجوال علی درهم
را بوجع شدید دل توام جان بسپرد، و بآن مال نرسید پس برآن ال هرآن خسران مآل بقصد
گرفتن آن امام معصوم عظمت حج بیت الله نمود و طریق ضلالت را بقدم مکر و غدر پیمود مؤلفه

عزم سوی حرم کان غدار کرد ؛ قصد مقام خلیل ملحد جبار کرد ؛ اول قابیل قوم ثانی نمرود کفر ؛
ثالث فرعون ظلم عزم ره یار کرد ؛ فاجر پس این همه نمود سوی حرم مرید ؛ بیک بیک عزم حج بنشاط اختیار کرد ؛

و علمای اطراف و سادات و اشراف ممالک و اکناف را بمکه طلبید و مقصودش اخذ خلافت و
بیعت بطن و بنی و ضلالت بجهت اولاد بدنهاد خود بود و چون آن آیت سپهر ظلمت و علامت گردون
کفر و لعنت در طی مسافت بمدینه حضرت رسالت رسید عذر از رسول مجید از معانی التغیر پلید نمود
در ام حبس آن برگزیده رب وحید خواست که منظور نظر بنی موسی بن جعفر صلع حفظا ... سفر و حج
و حفظ سفک دماء کند پس بعد از چند روز آن لعین تیره روز فضل بن ربیع را که بهار عمر شکی
کاش خزان میشد طلبیده و بطلب آن غار بر هزاران حرم و بقیع فرستاد و وقتی آن لعین آمد
که آنحضرت بر سر مرقد مطهر معطر جد نامدارش متوجه عبادت و مشغول نماز و راز و نیاز با حضرت
بی نیاز بود مؤلفه

بود موسی بعجه سوی طور ؛ غرق از سناء سینا بحر نور ؛
در حریم قاب قوسین احدی ؛ بود طایف ز رواق سرمدی ؛ گرم با معشوق در راز و نیاز ؛
در مناجات و سجود و در نماز ؛ در طواف جد و راز ملتمن ؛ چنین خلیل اندر مقام خویشتن ؛
کربلا مجو آن دریای نور ؛ کم شمردی از دیده و بیضای طور ؛ کفش ای موسوی این سینا ثانی ؛
طور این مرقد بیدو بیضای ثانی ؛ نفس فرعون صفت قدم جرأت در گرفتن موسی ای امت بنهاکم

بحکم

بحکم آن لعین نمرود خصال آن خلیل حضرت ذوالجلال را با آنکه در نماز و نیاز بود با غلامان بیحیا که همراه
خود آورده بود از حرم رسول خدا صلع بعد جور و جفا بخواری و زاری تمام بیرون کشیدند در آن حالت
آنحضرت رو بمرقد جد بزرگوارش فرموده عرض کرد که یا رسول الله شکایت میکنم بتو از امت جفاکار
از آنچه با عترت اطهار میکنند در آن وقت آواز گریه مردم از هر طرف بلند شد مؤلفه

اهل گردون با دل پر خون برآن موسی طور ؛ نوحه گر گشتند با جمع ملک با خیل حور ؛
طور سینا وادی ایمن دیگر با رود نیل ؛ زار نالیدند برآن مهر گردون خلیل ؛

پس آنحضرت را بخواری تمام بغزد هرآن نافرجام بردند مؤلفه

گشت موسی نا پدید و بیضا بفرعونی اسیر ؛
شد خلیل آن بغیر ز نمرودی حقیر ؛ از ستمهای جهودان شد مسیحی سوی دار ؛
گشت او بیداد بوجهل محمد دستگیر ؛

دیده گردون ازاین نظاره خون بارید و سینه
حور عین ازاین درد و اندوه نالید آه خاکیان از زمین بآسمان و اشک افلاکیان برگرد
خاک رسید مؤلفه گوید چه بسیار شبیه است آوردن موسی بن جعفر را بدینحال بغزد هرآن
خسران مآل و آوردن علی بن الحسین ع را با جسم نزار و جسد تب دار با دست بسته و دل خسته
بپای تخت یزید در شام پلید در حالتیکه تن مطهر آن نتیجه خیر البشر را بتازیانه و سنان
از جفا و الم می زدند مؤلفه

بود از نفاق خولی است عابدین البشر ؛ کو بود اندر خزاو بید القدرت مغلوله ؛

از حضرت صادق ع مرویست که چون حرم محترم جدم حسین ع را با علی بن الحسین ع وارد مجلس یزید کردند
آن کافر مردود رو بآنحضرت نموده گفت الحمد لله که خدا پدرت را کشت آن امام بیمار و وارث
عترت حیدر کرار جواب داد که لعنت کند خدا کشنده پدرم را آن لعین پلید در غضب شد بدرشت

ماه وصل بر و فصل رازها ؛ ولیکن گاهی بیاد مدینه و روضه جد بزرگوار خود می‌افتاد و سیل اشک
از دیدگان مبارک سر میداد **مؤلفه** آنطایر شاخ طوبی ؛ آن محبوب وصف حوری ؛
اندر قفس اضطراب میکرد ؛ جاری بر گل گلاب میکرد ؛ و هر روز عیسی یکبار در حجره را بر روی
آن امام کبار میگشود مرتبه بجهت تجدید وضو و مرتبه دیگر بجهت طعام تا یکسال بدین منوال آن
برگزیده خدای متعال در حبس آن سر خیل اهل ضلال بود و مکرر هرون بجهت قتل آن معصوم باو نوشت
عیسی اقدام بآن ذنب آن امام نمی نمود و بهرون نوشت که الیوم او را بمن چند ماه است بقتل موسی کافی
نیستم و جرأت این سوء آن امام ندارم و کار من جز عبادت پروردگار چیزی نمی بینم پس هرون
آنحضرت را به بغداد طلبید و در خانه فضل بن ربیع آنحضرت محبوس بود عبدالله قزوینی روزی
بخانه فضل بن ربیع رفت و او در بام خود نشسته بود عبدالله میگوید که چون فضل مرا دید
بنزد خود طلبید گفت ای عبدالله بیا و از این روزن نگاه کن چون نگاه کردم گفت چه می‌بینی گفتم
جامه بر زمین افتاده است گفت ای عبدالله **مؤلفه** این جامه ردای رخش پیغمبر ماست ؛
پنهان در رو پیکر موسی صفات ؛ اندر وی هزار سر پنهان ؛ چون طور تجلی خدای یکتاست ؛
ای عبدالله این حضرت در سجود معبود است و از بس نزار شده است از جوف جبه نمایان نیست آیا
میخواهی که اوقات شبانه روز او را تقریر کنم گفتم بلی گفت چون از نماز صبح فارغ میشود تا طلوع
آفتاب مشغول ذکر و تعقیب است و بعد از آن بسجده میرود تا زوال شمس بعد سر از سجده بر میدارد
بی آنکه تجدید وضو کند مشغول نماز میگردد و از این مشخص میشود که آنحضرت در سجده بخواب
نرفته و بعد از ادای فریضه ظهرین با نوافل آن باز بسجده میرفت تا غروب آفتاب پس از سجده

وامر کرد که آن سرور را به فضل رسانند حضرت فرموده که اینجا از گمراه اگر مرا میکشی پس عزت حضرت
رسالت را که به منزل مألوف می خواهد رسانید و حال آنکه جز من محرمی ندارند آن لعین منفعل
و شرمگین شد عرض نمود که یا علی دل خوشدار که تو را به زودی خواهم که بسته اید انبیا و علما برد
پس سوهان طلبیده زنجیر از گردن آن امام کبیر بدست خود برداشت و امصیبتاه که روزگار
همان زنجیر کفر و ستم را بعد از فرزند دلبند آن امام امم موسی بن جعفر علیهما السلام گذاشت مجملاً چون
حضرت موسی بن جعفر را نزد هرون الرشید بردند آغاز عتاب و خطاب ناسزا او ناصواب
بآن امام اولو الالباب نمود امر نمود که آن مظلوم را مقید ساخته و بر استر جفا کشیدند بجهت
اشتباه امر دو محمل ترتیب داده روانه بغداد و بصره نمود لکن حضرت در محمل بصره بود بعد از
ورود بدست عیسی برادرزاده آن مردود سپردند در بصره که قریب یک سال در خانه محبوس بود
با غل و زنجیر عیسی آنحضرت را منزل داد **مؤلفه** چه در زندان غم آنمهر گردون سیر منزل کرد ؛
سپاه غم بر قلب محبین باز منزل کرد ؛ شرار آه با موج سرشک خون ز هر دیده ؛
روان چون سیل بنیان بود و روی زمین گل کرد ؛ آقا آن ستی کلیم و زبده دودمان ابراهیم
در آن زندان همین بسر مشغول عبادت قادر ذو المنن بود و میفرمود که من مدتها از
پروردگار خود گوشه خلوتی و کنج عزلتی میخواستم اکنون شکر میکنم که دعای دیرینه مرا مستجاب گردانید **مؤلفه**
نیست این زندان نعیم جنت است ؛ وقت او از نشئه عیش راحت است ؛ اندرین خلوت معراج عزیمت است ؛
غیر حق در کاخ دل تا بار نیست ؛ شکر لله حاجت دیرینه ای ؛ مستجاب آمد زحق ذو المنن ؛
نیست این زندان برایم گلشن است ؛ چشم در رویاربست و روشن است ؛ سوی یکی در رهی آزارها ؛

سر برداشته متوجه فریضهٔ عشا میشود و بتعقیبات آنها پرداخته بعد باندک طعامی افطار میکند
واندک خوابی میکند پس تجدید وضو نموده مشغول عبادت است تا صبح هکذا بدستور روز گذشته عمل
مینماید و با پروردگار خود دایم در راز و نیاز است **لمؤلفه** گهی اندر قیام و گه رکوع است ∴
گهی اندر سجود و در خشوع است ∴ گهی اندر مناجات و نماز است ∴ گهی در راز و گه اندر نیاز است ∴
عبدالله میگوید که بعد از استماع این سخنان از فضل با و گفتم که از خدا بترس و ارادهٔ ضرری بآن
جناب مکن فضل گفت ای عبدالله مکرر هرون مدد شهادت آنحضرت را نوشته و من قبول نکرده‌ام
که تا خون فرزند فاطمه در گردن من نباشد **لمؤلفه** من چه فرعون ظلم بموسی نکنم ∴
خصمی بعلی و هم بزهرا نکنم ∴ زنهار که این کار نمایم خودرا ∴ در محشر کبری برسوا نکنم ∴
مرویست که چهار سال و بعضی هفت سال و بروایتی زیاده از ده سال مدت حبس آنحضرت بود
که هر روزه آفتاب که بیک نیزه بلند میشد بسجده میرفت مشغول بدعا و تضرع بود تا زوال شمس و بهمچو
این حال هرون خسران مآل بفکر شهادت آن برگزیدهٔ ذوالجلال افتاد و خواست که تهمتی
آنحضرت را متهم سازد و بهانهٔ بجهت شهادت او بهمرساند کنیزی داشت در نهایت حسن و وجاهت
و شیرینی و ملاحت آهوان چشمش شیرگیر و زلفان مسلسلش زنجیر دانهٔ خالش دام راه
آگاه و دست صحبتش بند پای سالکان راه امر نمود که آن کنیز صاحب جمال را بخدمت آن برگزیدهٔ
حضرت ذوالجلال ببرند بطمع اینکه شاید آنحضرت بشکنج طرهٔ تابدارش مکان و طایر شوق قلبش
بشاخسار زلفهای آن سرو روان چو بیابر دلبری آشیان بندد و بدین جهت اعتقاد شیعیان
در حقش ضعیف بهم رساند حضرت فرمود که مرا بکار او احتیاج نیست و امثال این چیزها در نظر اسما

عظیم وقدری دارد و چنین بهرون خبر دادند گفت ما حب الخواهی موسی او را مجبوس نکرده‌ایم جاریه در خدمت او
گذارید و برگردید چون جاریه ساعتی چند در خدمت آنحضرت بسر برد هرون ملعون گفت بروید و از
جاریه خبری بیاورید چند داخل زندان شدند دیدند که آن جاریه در سجده است و میگوید سبوح
سبوح قدوس قدوس سبحانک سبحانک بهرون بدتر از فرعون خبر دادند **لمؤلفه**
کنیز دلفریبت فقیر سان دمساز جهان شکسته ∴ میان در بندگی چنین سالکان حبل المتین بسته ∴
گهی اندر رکوع و گاه اندر سجده که گریان ∴ بزندانخانه چنین رهبان غمین زار نشسته ∴
هرون ویرا بحضور طلبیده از او پرسید که ای جاریه این چه حالت گفت ای خلیفه چنین من نزد آن زندانی
رفتم صفتی دیدم از قید جهان رسته ∴ یوسفی دیدم در گوشهٔ زندان نشسته ∴ دیدم حق بینش را
از شاهدهٔ جمال همان نفسانی پوشیده ∴ دل از اندوه کینش از آتش مهر در بلایا جوشیده ∴ هر چند
بجانب او رفتم لیکن بمن نظر نکرد ∴ و هر قدر خودرا بنظر انورش جلوه دادم بسبب عدم التفات بنفس نومید گشتم
از بندگی خدا امر بجهت خدمت نیز دستها فرستاده‌اند چرا امر بحق رجوع نفرمائی فرمود مرا بتو احتیاجی نیست و
اینجا که از برای خدمت کردن من کافی است دیدم اشاره کرد بایشان فرمود چنین نظر کردم **لمؤلفه**
گلستانی دیدم تا نظر کار من ∴ زرنگ گل پر با جمال حوریان ∴ اندر و انهار معرفت بود ∴
قصرها از دُر و مرجان نمود ∴ صد هزاران گلبن سرو بستان ∴ بر نهالها را هزاران آشیان ∴
خاکی و از مشک بود و عنبر ∴ در میانش رود عنبر روان ∴ ظرفها از یاقوت با لیق از بلور ∴
بهر خدمت دسته دسته حور ∴ بر سر هر یک مکلل تاجها ∴ ذره‌ئی از موی برده باجها ∴
روی هر یک افزون ماه جهانتاب ∴ موی هر یک محو کون و مکان ∴ سینهٔ هر یک چو قرص آفتاب ∴

عکسی در انجم ها اندر آب ❊ دستها چون پنجهٔ کف الخضیب ❊ در کرشمه دیدها سوی حبیب ❊
این رونق بدیدم تمام در سرور ❊ بهر خداسلکان موسی طور ❊ چنین بدیدم و اقتدار ❊
سر نهادم سجده پیش اختیار ❊ هرون لعین گفت که ای کنیز تو اینها را در سجده گاه خود در خواب دیده
جاریه گفت که ای قسم قبل از سجده اینها را دیدم و از آن وحشت که مرا عارض شد بسجده افتادم
پس آن جاریه را بخادمی سپرد که مستحفظ او باشد که این حکایت را افشا نماید پس آن جاریه پیوسته مشغول
عبادت پروردگار بود و میگفت که چنین عبد صالح دائما در نماز است من نیز متابعت او مینمایم گفتند چرا آنحضرت
را عبد صالح لقب آنحضرت است گفت من از آن حوران و غلمان که دیدم شنیدم که میگفتند از عبد صالح دور شو
که ما میخواهیم نزد او در آئیم و بخدمت او قیام و اقدام نمائیم از آنجا دانستم که لقب آنحضرت این است پس چنین هرون
دید که او کسی را که امر بقتل آنحضرت در زندان و حجره یوسف کنعانی نماید سزاوار است برافشد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
می نماید از ظهور معجزات های آنحضرت که جرأت بکشتن آنحضرت نمی نماید آن کافر بعمال خود که در نواحی فرنگ
بود نوشت که جمعی را که خدا و رسول را نشناسند برای من بفرستید که از برای امری میخواهم عمال آن بدعمل
پنجاه نفر از گروهی که اهل دین و ملتی نبودند برای آن غدار ستمکار فرستادند چون آن جماعت بنزد هرون آمدند
آن لعین از ایشان پرسید که خدای شما کیست و پیغمبر شما کیست گفتند ما خدا و پیغمبری نمی شناسیم هرون
چون ایشان را با خود هم کیش و کفر ایشان را از خود بیشتر دید زر و خلعت بسیار بایشان عطا نمود و بعد
از آن گفت که بسوی این زندان روید و کسیکه در او است او را بقتل رسانید ایشان قبول نموده بجانب
زندان رفتند و آن لعین بر بام زندان رفته از روزن نگاه میکرد که ببیند که چگونه آنحضرت را
شهید می نمایند چون نظر آن فرنگیان بآنحضرت افتاد همگی یکبار اسلحه خود را انداختند و فراطیس ایشان

بلرزه

موسی بن جعفر ع

۳۳۱

بلرزه در آمد و بنزد آنحضرت بسجده افتادند و میگریستند و حضرت دست عطوفت بسر ایشان میکشید و با ایشان
بلغت ایشان سخن میفرمود و ایشان را مرخص فرمود ایشان بجهت احترام آنحضرت پشت بآنجناب نکرده بقفا
راه میرفتند تا از آن خانه بیرون رفتند بدون رخصت هرون بر مرکبان خود سوار شده رو بسوی بلاد
خود رفتند مجملاً چون هرون دانست که فضل بن ربیع بقتل آنحضرت اقدام نخواهد نمود او را بجانب فضل بن
یحیی برد و او نیز مایوس شده آنجناب را بجانب سندی بن شاهک لعین سپرد و چون معلوم است که علانیه
اقدام بقتل آنحضرت نمی توانست نماید هر روزی چند تدبیری در پی قتل آن مظلوم بر میپرداخت و اثری بر آن مترتب
نمیشد و از کثرت معجزات و ظهور خارق عادات از آنحضرت سینه سوزان دل آن ملعون بیرون نمود و غیرت
بدرد آمد تا آنکه آن شومش قرار بمسموم نمودن آن بزرگوار گرفت پس طبقی از رطب طلبید و قدری از آنرا
خورد و بیست دانه آنرا باقی گذاشت و زهری و سوزنی و رشته طلبید و رشته را در میان زهر فرو برد
و یکی از آن رطبها را برداشته و آن رشته را مکرر در میان آن رطب دوانید تا آنکه دانست که
زهر در میان آن جا گرفته و او را در میان سایر رطبها جا داد و بخادم داد که بنزد آنحضرت ببر
و بگو که این رطب بسیار خوب بود و لیکن شما بر ما گوارا نبود این چند دانه را بجهت شما فرستادم که تناول فرمائید
و بخادم گفت که آنجا بایست که همه را بخورد خادم رطب را بنزد آنحضرت آورد و کیفیت را بعرض آنحضرت رسانید
حضرت خلالی طلبید و مشغول خوردن رطب گردید خادم در برابر آنحضرت ایستاده بود که حضرت از آن
رطب میل میفرمود هرون لعین سگی داشت که جانش بجان آن سگ متصل و بسیار او را دوست میداشت
و با او بسیار بود و زنجیر و قلاده های طلا و نقره در گردن داشت در آن وقت باعجاز آنحضرت خود را از بند
رها کرده و زنجیرها را بزمین میکشید تا بنزدیک آمد و در برابر آنحضرت ایستاد آنحضرت آن رطب آلوده را

با خلال برداشت و بنزدیک آن سگ انداخت و آن سگ خورد و در ساعت فریاد کرد تا بمرد پس آنحضرت کیفیت
خرماها را تناول فرمود خادم طبق را برداشته بنزد هرون برد هرون پرسید که همهٔ رطبها را خورد
گفت بلی پس خبر سگ را بوی دادند از خادم صورت حال را پرسید کیفیت واقعه را بدان منوال
ذکر نمود آن لعین متغیر شده گفت طبق نفیس ما را خورد و سگ عزیز ما را کشت و زهر ما را ضایع کرد و
خود با زهر صحیح و سالم است پس زیاده بجد برافتاد تا آخر الامر با مردی یکی برکلی رطبی چند زهرآلوده کرده
لبسندی بن شاهک برکلی داد که این رطبها را بنزد آنحضرت برد و مبالغه نما در خوردن آن و دست
از آنحضرت بر مدار تا تناول نماید نظم گفت آن هامان که فرعون زمانست ⁂ بنه چیزی از قفس موسی شاهان ⁂
خواطرش را زین نام آشنا کن ⁂ زان عزیمت دفع را زین پیدا کن ⁂ ابن شاهک برد و آن رطبهای
زهرآلود را بنزد آن برگزیدهٔ رب ودود و ثانی حضرت داود آورد و آنحضرت دانست که آن نادان
دست از آن حضرت بر نمیدارد تا آن زهر هلاک کننده را تناول نفرماید بزبان حال میفرمود لمؤلفه
بار الها آگهی از حال من ⁂ بر تو مخفی نیست این احوال من ⁂ بایدم از روی رضا بیدار لبت ⁂
بر رضای دوست جان داد و نشست ⁂ پس جناب موسی از روی تسلیم و رضا بحکم فرد یکتا تن در داده چند عدد
از آن خرماها تناول فرمود و از دست حسرت خاک مصیبت بر سر ایام و جمیع انام نمود لمؤلفه
فلک از کینه آورد بجامش ⁂ بشیرینی نمودی تلخ کامش ⁂ بزندان خانه آورد عزیزی ⁂
که صد یوسف بود از غلامش ⁂ بکامش ریختی از کینه زهری ⁂ که بردی از جهان سوی جنانش ⁂
الشیعه المظلوم غریب دور از شهر بغداد چنین مرغ گرفتار در دست صیاد دل بقضای الهی داد و بحکم داور
کون نهاد جسمش زار و چشمش اشکبار بفراق فرزندش رضا و بدرد دوری دلبندش مبتلا .

ایکدوستان

ایکدوستان موسی را فرعون بیدادگر بزندان ننمود و یوسف را در زندان بیم کشته شدن نبود امام حسن مجتبی جوان
پیمانهٔ زهر نوشیدند جناب امام حسین ع برادرش برابرش بود و علی بن الحسین ع را که بزنجیر ستم کشیدند
با عمها و خواهرانش تکلم می نمود موسی بن جعفر ع بدست هرون بیدادگر در زندان غم تنها و خونین جگر
و مبتلا بود ساقی بزم شربت شاهک بیدین شمع انجمنش آه آتشین جلیسش ناله و آه و انیسش افغانهای
جانگاه چاکرانش عساکر غم و یاورانش جنود آه و الم الشیعه در وقتی که رنگ رخسار حسن سبز بابلی شد
حسن مجتبی کجا بود که از جگر پر خونش خبر گیرد و در وقتی که از شدت درد و حرارت سم در خرابهٔ زندان با آه
و ناله و افغان می غلطید پسرش امام رضا ع کجا بود که پدر محزونش را در بر گیرد فاطمه دخترش کجا بود
که سکینه وار یا ابتاه گوید محرمی نبود که بستر بیماریش گسترانند و خواهری نبود که بیماریش را آورد لمؤلفه
در عزایش نوح گفته خلیل ⁂ کاش چرخ را نمیرسی کحیل ⁂ از غم موسی بن جعفر شیعیان ⁂
میروند از چشم سیر رود نیل ⁂ ناله ایشان تا بباغ رضوان با نوا ⁂ عیسی از غم جامه زد در خم نیل ⁂
مصطفی گریان از این ماتم نشست ⁂ در کنار جویبار سلسبیل ⁂ حیدر کرار با افغان زار ⁂
زنان شد در عزای آن علیل ⁂ خاک غم بر تربت سرور زمان ⁂ با هم صد اندوه و ماتم جبرئیل ⁂
گفت بیان شد شهید از زهر کین ⁂ آنکه بودی بهر امت دلیل ⁂ چون پسر شاهک بیدین زهر کین امام بحق
خورانید دسته از نفر از علماء و مشاهیر بغداد را جمع کرده بخانه آورد که آنحضرت در آنجا بود و گفت نظر کنید
بر اعضای موسی بن جعفر ع که آیا آسیبی بوی رسیده یا نه زیرا که مردم گمان میکنند که ما صدمه و آسیبها بوی
رسانیده ایم و در شدت و مشقت او را میداریم اینک از او بپرسید تا از سلوک و رفتار ما تقریر نماید
و شما گواه باشید پس آنحضرت بسخن در آمد و فرمود که گواه باشید که این ملعون مرا زهر خورانیده بظاهر صحیح الاعضا می نمایم

اما زهر در اندرون من جا کرده است و در آخر این روز رویم سبز خواهد شد سرخ شدیدی
و فردا زرد خواهد شد زردی شدیدی و روز سیم زرد و سفیدی میل کرده و در آخر روز بآبای طاهرین
و اجداد طیبین خود ملحق خواهم شد پس حضرت مسیب ابن زهیر را که بر آنحضرت موکل ساخته بودند طلبیده
فرمود که ای مسیب تو از شیعیان مائی بدانکه من امشب بمدینه جد خود رسول خدا صلعم میروم که
فرزند خود علی را وداع نمایم و او را وصی خود کردانم و ودایع خلافت و امامت را باو سپارم
چنانچه پدر بزرگوارم بمن سپارده مسیب میگوید که عرض کردم که ای پسر رسول الله در همه قفلها بسته را
چگونه بگشایم و حال آنکه حارسان و نگهبانان بر درها نشسته اند حضرت فرمود که ای مسیب یقین
تو ضعیف است خداوندی که در همه علوم اولین و آخرین را بر روی ما گشوده است قفلهای بسته را قادر است
که بر روی ما گشاید و ما را بمدینه برساند پس آنکه درها گشوده شود عرض کردم که یا بن رسول الله صلعم
دعا فرما که حق تعالی مرا بر ایمان ثابت بدارد حضرت فرمود که اللهم ثبته پس فرمود که میخوانم
خدای را بآن اسمی که آصف بن برخیا تخت بلقیس را بیک چشم زدن نزد سلیمان حاضر نمود تا آنکه جمع
فرمایم میان من و پسر من علی در مدینه پس مشغول دعا شد ناگاه نظر کردم و او را در مصلی ندیدم
حیران و سرگردان در میان خانه ایستادم و متفکر بودم بعد از اندک زمانی دیدم که آنحضرت
در مصلای خود پیدا شد و زنجیرها را در پای خود میگذاشت پس من بسجده در آمدم و شکر نمودم که حق تعالی
بمعرفت و منزلت آنحضرت آگاه گردانید پس فرمود که سر از سجده بردار و بدان که من فردا از
دار فنای دنیا رحلت مینمایم من گریستم فرمود که گریه مکن بر تو باد بعد از من متابعت فرزند من علی
چنین با او باشی گمراه نگردی پس من عهد الهی بجا آوردم و در شب سیم مرا طلبیده فرمود که مرا وقت

رحلت است

رحلت است وقتیکه از تو شربت آبی طلب کنم و مرا آب دهی و حال مرا متغیر یابی زینهار کسی را
مخبر سازی و کسیکه نزد من باشد حرف من نشنو و این خبیث سندی گمان میکند که او متوجه غسل
و کفن من گشته و این هرگز نخواهد شد و مرا بمقابر قریش خواهند برد و باید که قبر مرا از چهار انگشت
بیشتر مرتفع نباشد و از خاک تربت من بر ندارید زیرا که هر تربتی حرام است مگر تربت جدم
حسین ع که در آن شفا است که حق تعالی آنرا شفا بجهت شیعیان و اولیای ما مقرر فرموده پس بعد از طلبیدن
آب و تغیر رنگ آنحضرت دیدم جوان زیبا روئی که رخساره اش مانند خورشید تابان نور افشان
بود و شبیه خلق بود بموسی بن جعفر ع در پهلوی آنحضرت نشسته بود و آنحضرت او را در بر کشیده با وی وداع
باز پسین فرمود خواستم آواز کنم فرمود که ترا منع نکردم مشتبه شده ساکت شدم تا آنکه طایر روح مقدسش
در شاخسار طوبی شد آشیان گزید للمؤلفه غریب وار آل آزرده سپرد همی ÷ شهید زهر ستم گشت آن امام حسن ÷
ولی بدر حسن بود یار و غمخواری ÷ حسین و زینب و کلثوم و دختر زاری ÷ کسی ندیده چنین بدر و پسر ÷
بطوس رضا و ببغداد موسی جعفر ÷ کجا مدینه و کو طوس و از کجا بغداد ÷ فلک ز ظلم و جفا تو چه داد ای داد ÷
اگر چه درد و غم شاه کربلا مدفون ÷ پر از بود ز مصیبت خلق کل زمین ÷ ولی بروز شهادت چه زینب گریان ÷
بدور نعش شریفش شدند سینه زنان ÷ اگر سکینه و اطفال با دل غمناک ÷ زدند بر سر و خود فغان ز نعم افلاک ÷
بگو که بود ببغداد تا زند بر سر ÷ بدور نعش آل آزرده موسی جعفر ÷ بجز شماتت دشمن که بود بالمنشی ÷
که جز عداوت جفا کار کرد تکلیفش ÷ و چون خبر وفات آنحضرت بآن سگ رسید بسندی امر نمود در تجهیز و تکفین او
و چون سندی اراده غسل او نمود بخدا قسم که می دیدم که دست هیچکس باو نمیرسید بغیر از دست آن پسر
و هم افعال او را بجا می آورد و هیچکس او را نمی دید و چون فارغ شد بمن گفت ای مسیب هر شک مکن بمن

اما در حال و کار من شک مکن که من امام و راهنمای توام بعد از پدر و حجت خدایم بر تو بعد از او ای مسیب
حال من حال یوسف صدیق است که او برادرانرا میدید و می شناخت و ایشان او را نمی دیدند
و نمی شناختند پس جنازهٔ آنحضرت را برداشته بمقابر قریش بردند و حکم شد که نعش او را بر روی جسر
بغداد بگذارند و منادی ندا کنند که این موسی بن جعفر است که رافضه او را امام میدانستند و جمهور را
گمان بود که او قایم منتظر است و بگذارند که کسی متابعت او کند که درین وقت سلیمان بن جعفر با پسران
و غلامان و خویشان رسیدند و نعش را از مردم سندی گرفته گریبانها پاره کرده و سرها و پاها را
برهنه ساخته خلق بسیار از شیعه و موالی جمع شدند بهیاتی که گویا قیامت قایم شد و بدینحال
آنحضرت را بمقابر قریش رسانیدند و کفنی که در آن راه دو هزار و پانصد دینار بود خوانی سوخته
بودند و چون خبر برشید رسید کس نزد سلیمان بن جعفر فرستاد و گفت خدا ترا جزای خیر دهاد
که صلهٔ رحم بجا آوردی و لعنت خدا بر سندی بن شاهک باد که او این کار کرد بگفتهٔ ما نبود و مجملاً در حینی
بردن جنازه بامر سلیمان در پیش جنازهٔ آن سید انس و جان ندا میکردند که هر که میخواهد جنازهٔ
طیب پسر طیب را ببیند نظر نماید بجنازهٔ موسی بن جعفر و بعد از دفن در موضعی که حال ملجأ خاص
و عام و پناهگاه جمیع انام است شجری برد در مرقد و قبر مطهر او ساختند و قبه و بارگاه او افرختند
و این واقعه در بیست و پنجم ماه رجب سال صد و هشتاد و سه بود از هجرت نبوی و عمر شریف آنحضرت ۱:۱۰۲۳
به پنجاه و چهار رسیده بود و بعضی پنجاه و هفت گفته اند انا لله و انا الیه راجعون
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ٭ للمؤلف
شیعیان اگر شنوید از زین حال ٭ این شاه موسی بن جعفر آمال ٭ جان آن دارد که از چشم ملک ٭

خون

خون روان که سوار اطراف فلک ٭ نالد هر مخلوق از داغش بتین ٭ چشم غوغا شاه مظلومان حسین ٭
یاربا از داغ آن عالیجناب ٭ سینه‌ام پر آه کن چشمم پر آب ٭ روز و شب کارم مرا زاری نما ٭
چشم از غم جگر جاری نما ٭ از غم آن میر زندان جهان ٭ سینه و دل ساز پر آه و فغان ٭
زائر روضهٔ قبر آن عالیجناب ٭ دارم اندر سینه دل الحق کباب ٭ زایرش سازم یا رب جهان ٭
ره نهم بر قبر آن جان جهان ٭ راز دل پوشیده نمیم آشکار ٭ نالم از داغش چو ابر نوبهار ٭
طوف سازم بعد از آن بر کربلا ٭ ره نهم سوی مزار کشتها ٭ چشم به بینم مرقد پاک حسین ٭
زار نالم بر همه اندوه و شین ٭ جان بجا گیها روا سازم نثار ٭ طوطیای چشم سازم زان غبار ٭
ساز یا رب دعایم مستجاب ٭ حق آل احمد و هم بو تراب ٭
خواهم از هر شیعه کار در بر زبان ٭ قول آمین دیگر سبیع المثان ٭

المجلس الثامن والعشرین

در بیان شهادت غریب الغرباء ثامن ائمهٔ هدی مولینا علی بن موسی الرضا علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم ٭
الحمد لله الذی جعل الغربة سبباً للارتقاء الی عالم القرب والعرفان ٭
والبعد عن الاهل والاولاد ٭ والوصل والذبان والاحفاد ٭
طریقاً للوصول الی مقام الوصال والایقان ٭ وانتهی السالکین الیه ٭
والقاصدین لدیه ٭ فی المقامات المتشتتة من الهجران والاوطان ٭
وجعل البطحاء للاحمد وللوصی الکوفان ٭ وللحسن البقیع وللزهراء

بليت بأحزان • وللحسين بكربلاء • ولأهل بيته • وعلي بن الحسين
السير في البلدان • وللباقر الاصطبار • ولجعفر الصادق مدينة
الرضوان • ولموسى بن جعفر مقابر القريش • ولعلي بن موسى الرضا
ارض خراسان • فيا لها من مصيبة من ودع البيت • بل العليل
لبيت • قبل خروجه الى الديار الموحشات • فيا لك من وداع الركن
والحطيم والمقام • والصفاء والمروة ومشعر الحرام • والزمزم والمنى
والعرفات • واغتم ابو جعفر حين نظر الى وداعه • وجلس في الحجر و
هو يأبى ان يقوم • ويقول حين امره ابو الحسن بالقيام • يا ابتاه
كيف اقوم وقد ودعت البيت وداعا لا ترجع اليه • آه آه من
رزية مسموم حين اراد الخروج من المدينة • جمعت عياله •
فامرهم بالعويل والعجيج والبكاء والضجيج • وقال لهم ابكوا علي •
حتى اسمع • فاني لا ارجع الى عيالي ابدا • آه واحزناه • ثم آه وا
كربتاه من عزاء غريب • قال حين خروجه من جوار جده صلع فاني
في غربتي • وادفن في جنب هرون • اعني السيد الغريب • والبعيد
الوحيد بل الطبيب • ريحانة محمد المصطفى سيدنا ومولينا • علي
ابن موسى الرضا صلع آه آه من غربته • ثم آه من كربته • آه آه من احزانه
ثم آه من اشجانه • سبوح حمد و تسبیح و تقدیس نعیم که مدارکات مستدیره ایوان کون را

یا امام رضا ادرکنی

بر عمادم مرکز نقطه کن بر پای برداشت • و قادری را تنزیه و حمد سزا ایم که نیاز نفقه اکبار را بر فلات
ارض جز امکان کذاشت • الوحی را ستایم که در ظلمت کده مبدأ و امکان حضرت نور الانوار را شمس
تابان • و نجوم آل اطهار بنی صب و جبال ذرات و جمله موجودات را چراغان فرمود • مثل
نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كانها كوكب
دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة • مثالی را برستم و بر عهد الستی هستم
که در تحت شجره مزن بحر صلا آفرید • و میاه آن بحر را در جداول عیون انهار تشنه ها آ اقدس سیمین
الرحمن الرحیم جاری ساخت • و بآن میاه بر ترتیب جوی شجرهای اهرنات • و الوان ذرات
زمانیات پرداخت قل ارأيتم الماء الذي تشربون • ءانتم انزلتموه من المزن
ام نحن المنزلون • و آن مارا در هر شجره شخص جلوه اصل • ومن الماء كل شيء حي
و در مظاهر هر یک جنم ابراهیم خلیل کردانید که هوا از خلقت و هیبان از امواج این آب سکان سیم خزد
و محل ظهور آن ابرار • در عینین بستر چون نهرین سلسبیل و تسنیم ساخت • که از آن بحر شان
و بدان نور کریان • و بر آن عیون تشنه بان باشند • وجعل افئدة من الناس تهوي
اليهم • بكم فتح الله وبكم يختم • و میزان جوب و لوات و محک امتحان آن ذرات را
که از آن بحر ریان • مستمد جو شند ولایت ثمره فؤاد حضرت مصطفی و خلف بحر قلب علی
مرتضی و داد نور حدقه حضرت زهرا • و محبت کلمه باقیه حدیقه باقی ائمه هدی حضرت ثامن
موسی الرضا صلع فرموده لقول لا اتنش ذرات محرا زان بحر دانند • و مجتش معرفت بنفس نفیسهم
رسانند • و از آنجمله رت یکی عزیز ابراسش دیده کریان و تمنا تش درغرالی سینه بریان و دستان لش از درد غریبی

الرحمن الرحیم الکاظمین عینا

لمؤلفه

قرین آه و افغان شد ❖ از نهان خانه مرا راز آید ❖ راز من از کریه باو باز آید ❖
می زند حلقهٔ دل را نفس ❖ کآمدت فصل عزاداری طلس ❖ سازش موسی و طورش ظرف است ❖
حرمش خاص و زعیرش عرفات ❖ بابش قبلهٔ ارباب نجات ❖ بنیز این کعبه و خیف عرفات ❖
عرش رحمن خداوند کریم ❖ کعبهٔ اهل سموات و نعیم ❖ او است جاء الله بابی وحده ❖
انّی وجّهت قبله وجهه ❖ آنکه او اصل شدی بر ذرات ❖ آید از چشمهٔ تسنیم آب حیوة ❖
آنکه باشد بهر وی اعمال عباد ❖ باشد او خیمه بی جبل و عماد ❖ آنکه از مولد شد پر ذرات ❖
ینزل الله علیهم برکات ❖ آنکه منزل او در هشتی ❖ نه بتجسیم ولیکن جنت نبی ❖
کعبهٔ هشتم ارباب وفا ❖ قبلهٔ هفتم خلق است رضا ❖ هر که آید حرمش نور است ❖
هر که گردید زعمش آزاد است ❖ حضرت شاه رضا مخزون است ❖ در غم بیدل وی پر خون است ❖

واز حقیقت آن منبع نور ❖ از خرد مهجور سؤال نمودم ❖ باوصاف کمال ❖ در جواب بلسان حال گویا گردید **لمؤلفه**

آنکه در وصف صفی الله است ❖ نوح کردار خلیل الله است ❖
در ره خلقت و در طور دعا ❖ او چه موسی کلیم الله است ❖ عیسوی منظر و ذات مسیح ❖
عیبهٔ علم رسول الله است ❖ فاطمی عصمت و حیدر رفتار ❖ چه حسن از همه جا آگاه است ❖
در شجاعت چه حسین بن علی ❖ همچه سجاد بغم همراه است ❖ باقر عصر و دیگر جعفر دهر ❖
همچه کاظم نظرش در راه است ❖ چه تقی هک نقی کردار است ❖ عسکری منظر و قایم آه است ❖

واز افعال و معجزات عالی وی جستجو نمودم ❖ در مقام گفتگو بر آمد **لمؤلفه**

آنکه دادش از ره اعجاز نشان ❖ روح جان بر نقش شیر از زبان ❖ آنکه اندر خشک سالی یوسفی ❖

از دعا آورد

یا امام رضا ادرکنی

لمؤلفه

چون ای [illegible] بهر شرف آل عمران
در مصر [illegible]
[illegible]

۳۳۶

از دعا آورده و سیر آسمان ❖ آنکه بنهادش بپای جان و سر ❖ هر سباع بر که بود امتحان ❖
آنکه شد از روی لطف و رحمت ❖ ضامن آهو بکوه آهوان ❖ نالم از داغش بکوه و دشت در ❖
بسر در آهوان چون آهوان ❖ آنکه بودش صاحب فصل الخطاب ❖ عارف و دانا لغات آستان ❖
آنکه شد از ذکر او گویا همه ❖ کوه و دشت و بیره و بحر انسی و جان ❖ آنکه غالب بر تمام خلق بود ❖
در نجح جان احمد آخر زمان ❖ آنکه سنگ از کوه تا صحن شریف ❖ آمدی چون طایفان زایران ❖
آنکه شد کوه از رکابش در شتاب ❖ امر فرمودش بیاقف المکان ❖ آنکه چون احمد شب اسرا جمعه ❖
بو معراجش بسوی آسمان ❖ که یکی از مصطفی مشهور شد ❖ از رضا بنگر تو چندین در علان ❖
است مروی این حکایت العزیز ❖ در عوالم زانته والامکان ❖ دیگر اندر کافی آمد این خبر ❖
بشنو ای مومن بیا اندر زبان ❖ قَالَ مَوْلٰينَا الصَّادِقُ عَ لِأَبِي يَحْيَى الصَّنْعَانِيِّ يَا أَبَا

يَحْيَى إِنَّ لَنَا فِي لَيَالِي الْجُمُعَةِ لَشَأْناً مِنَ الشَّأْنِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
وَمَا ذَاكَ الشَّأْنُ قَالَ يُؤْذَنُ لِأَرْوَاحِ الْأَنْبِيَاءِ الْمَوْتَى وَأَرْوَاحِ الْأَوْصِيَاءِ
الْمَوْتَى وَرُوحِ الْوَصِيِّ الَّذِي بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى تُوَافِيَ
عَرْشَ رَبِّهَا فَتَطُوفُ بِهِ أُسْبُوعاً وَتُصَلِّي عِنْدَ كُلِّ قَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ
رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ تُرَدُّ إِلَى الْأَبْدَانِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا فَتُصْبِحُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ
وَقَدْ مُلِئُوا سُرُوراً وَيُصْبِحُ الْوَصِيُّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ وَقَدْ زِيدَ فِي عِلْمِهِ
مِثْلُ جَمِّ الْغَفِيرِ

اظهرکم ر

واز مولف آن سید ممتحن سؤال نمودم بدین اشعار شعار رقم نمود **لمؤلفه**

جان و تن و هستی بخاندان رضا ❖ قد ربطوی کشیدی بر ورخان قضا ❖ بتقیهٔ گذرشتم حسن یکجا مانده ❖

ان ارواحکم تعرض فی الجمعه
وارواحکم فی الارواح
صح

فلک ز روی رضا کرده طعم خاک رضا ؛ از ابو الصلت هروی مرویست که گفت روزی در خدمت حضرت
امام رضا صلوات الله وسلامه علیه بودم آن برگزیدهٔ معبود ؛ دیدهٔ مبارک بگشود و فرمود
که برو بقبّه که در آن قبر رشید است و از هر طرف آن خاک بیاور بعد از آوردن یکیک را بوئیده
سه خاک را رد نمود و یکی را از آن مکانی که الحال قبر آن برگزیدهٔ حضرت ذو الجلال است برداشته
بودم بعد از بوئیدن فرمود که این موضع مدفن من است ؛ و اگر در آن سه طرف هر کلنگی که در
خراسانست بیاورند امکان ندارد که بقدر و جبر توانند حفر نمود ؛ ای ابو الصلت در قبر من
در طرف سر بعد از حفر نداوتی ظاهر شود بعد از اطلاع بر آن کلمه که بتو تعلیم نمایم بخوان ؛ قبر پر آب
شود با ماهیان بسیار ؛ بیرون از تعداد و شمار ؛ بنظرت خواهد پیدا گشت ؛ نانی که بتو دهم
ریز ریز که در آن آب بریز ؛ تا ماهیان بخورند بعد از اکل ماهی بزرگی پیدا شود که همهٔ آن ماهیها را
بخورد و غایب شود ؛ بلی دست بر آب گذار ؛ و کلمهٔ آخر که بتو تعلیم فرمایم بخوان بر سم صواب تا آب
بالمرّه نایاب شود ؛ و اینها را در نظر مأمون خواهی نمود ؛ بدانکه فردا نزد او میروم و حین
الخروج از مجلس او اگر سر را پوشیده باشم ؛ با من حرف مزن ؛ و الا هر چه خواهی بپرس ؛ و چون
صبح شد لباس خود را پوشیده ؛ در محراب تضرّع مشغول مناجات با حضرت قاضی الحاجات
بود که غلامان مأمون لعین بطلب آن امام با تمکین آمده ؛ آنحضرت برخواسته متوجّه شد
مأمون لعین چون آن مسندنشین سرادق عرش برین را دید برخواست از روی تعظیم
و میان هر دو چشم آن قوام زمزم و حطیم را بوسید ؛ و در پهلوی خودش نشاند **لمؤلفه**
موسیی قصر فرعون پا نهاد ؛ تاج عزّت از سر گردون فتاد ؛ تا فراز شاه مظلومان رضا ؛

شد در آن

یا امام رضا ادرکنی

شد در آن بزم غم و محنت فزا ؛ بیت الاحزان شد جهان بر جویان ؛ از جهات آمد آواز فغان ؛
از سرادق‌های عزّت و کبریا ؛ اشک خون بارید تا عرش علا ؛ هر ملک اندر فلک گریان گشت ؛
فاطمه در خلد با دل بریان گشت ؛ از صفوف انبیاء و اولیاء ؛ نالها برخاست از بهر رضا ؛
هر سرشک معجزه سینه چاک ؛ از مقام عقل شد تا روی خاک ؛ پس مأمون لعین از آن طبق انار
و انگور که در نزد وی حاضر بود ؛ خوشهٔ بر داشته گفت انگوری باین لطافت و شیرینی تا امروز ندیده
بودم و نچشیده ام حضرت فرمود محبوب انگورهای خوب که در بهشت باشند ؛ و مأمون آن خوشه را بدست
گرفته پیش آنحضرت نگاه داشت عرض کرد که از این انگور بخور آنحضرت فرمود که مرا معاف دار ؛ باز ابرام
با آن سید انام نمود گفت بی گمان بد می بری ؛ حضرت آن خوشه را از آن ملعون گرفته سه دانهٔ
انگور چیده و میل فرمود و برخواست ؛ مأمون عرض کرد که الی این یعنی بکجا میروی آنحضرت فرمود
الی حیث وجهتنی یعنی بآنجا میروم که تو مرا فرستادی و سر مبارک را پوشیده از
آن مجلس بیرون آمد **لمؤلفه** تا که آن مهر سپهر جان ردا بر سر کشید ؛ فاطمه در باغ رضوان معجر از سر برکشید ؛
صف بصف حور جنان بر سینه و بر سر زنان ؛ مصطفی عمامه را بر نیل نیلوفر کشید ؛
حضرت کرّار از داغ رضای خسته جان ؛ همچنین حسن پیراهن اندر مجمر اخضر کشید ؛
از سرادق چرخ بر سر ترکش نیلی نهاد ؛ شمس خاور رخت غم بر پیکر اختر کشید ؛
از سرادق‌های عرش و تا تخوم ارض فرش ؛ هر تنی از دست خود بر فرق خاکستر کشید ؛
از غم شاه رضا هر دیده خونبار از الم ؛ دود آه از هر دلی تا گنبد اخضر کشید ؛
ذرّه از غم شد خالی ز موجودات کون ؛ تا که آن جان جهان جام شهادت سر کشید ؛

ابا الصلت گوید که چون آنحضرت بدانگونه از مجلس آن خسران مآل بیرون آمد من با وی حرکت نمودم
تا داخل خانه شد و امر فرمود که در را ببندند و بر فراش خود خوابید آن مهر سپهر عزت و کبریائی
که از پرتو خود حقایق و افئدهٔ انبیا و اولیا را منور داشتی در زاویهٔ تحسر آنجان فی سبیل
آرمیدی و آن طاوس حجابات مکرمت و جلالی که عقول ارباب جبروت از الوان انواع
ریاض علوم او مستفیض گردیدی چون طیر نیم بسمل از شدت سم و حرارت و التهاب سم بر صفحهٔ
خاک با آه دل دردناک میغلطیدی و حمامهٔ سرادقات خلوتخانهٔ انس سبحانی که از
رغبت جناح طیور افادتش صومعه نشینان عوالم قدسی تعویذ حفظ علوم و معارف خود مرتب ساختی
از جور و ستم آن خفاش از رحمت یزدان دور باغی سایهٔ سلطان در خرابهٔ خراسان پرافشان
از بیقراری زهر ستم قرار گرفتی سرو قدی که در جویبار رضوان بی مثل و نشان بودی از حمل ثقیل
بار جفا چون کمان خمیده و رعنا قامتی که سرو بستان جنان از رشک عزت آن سر در نقاب
حجاب عزلت کشیدی از کدا انده کمان ستم چون مداه تیر کمان قلوب عارفین آماج گشتی

لمؤلفه

بر بستر حزن و محن از درد غلطید ؛ ز فرط ستم چون مار بنالید ؛ نه خواهر بر سرش و نه برادر ؛
نه فرزندی به پیشش نه یار و یاور ؛ گهی در خویش گاهی رفت از هوش ؛ ز غم کرد از غریبی فراموش ؛
گهی در فکر یاران و وطن بود ؛ گهی در ذکر کافور و کفن بود ؛ گهی بودی به کنج اندر مناجات ؛
حسینان گو که بودی عرض حاجات ؛ ولی پر آه چشمش پر ز خون داشت ؛ ز جور چرخ بخت وارون داشت ؛
گهی رو کو از غم بر مدینه ؛ کجائی خواهر زار حزینه ؛ گهی گفتی تقی آرام جانم ؛
کجائی از فراقت در فغانم ؛ بیا بالین غریب خود گذر کن ؛ بمرد این غم به یکدم سفر کن ؛

بیا بنگر

یا امام رضا ادرکنی

بیا بنگر غریب خویشتن را زار ؛ فتاده از ستم در غم گرفتار ؛ مرا در جان بسپاری نور دیده ؛
تو نگذاری برایت بار دیده ؛ ابوالصلت میگوید که در این حال بودم که ناگاه دیدم جوانی خوشروئی
و خوشبوئی که گویا بعینه امام علیه السلام است پیدا شد پیش رفتم و عرض کردم که در بسته بود از کجا
داخل شدی گفت آن قادری که مرا از مدینه بیکدم باینجا آورد می تواند باین خانهٔ در بسته داخل
نمود عرض کردم که شما کیستید فرمود که من حجت خدا بر تو و بر جمیع شیعیانم منم محمد بن علی ع
و بجانب پدر متوجه شد و امر نمود که با او داخل حجره شوم و چون پدر را دید او را به سینه فشار و او را بخود نزدیک
ساخته بر سینهٔ خویش چسبانید و میان چشمانش را بوسید و با هم بچیزی که مفهوم نبود تکلم نمودند
و بر لب پدر چیزی که از برف سفیدتر بود ظاهر شد و پسر آن را بزبان لیسید و حضرت امام رضا ع
چیزی از میان جامه و سینهٔ خود بیرون آورد شبیه بگنجشکی و پسر او را بلع نمود و مرغ روح آن بزرگوار
جنان از آشیان ابدان بشاخسار رضوان پرواز نمود

لمؤلفه وفقه الله تعالی

طایر قدسی نشان از آشیان پرواز کرد ؛ از حضیض تن باوج قرب حق آغاز کرد ؛
رو بسوی عالم قرب وصال حق نهاد ؛ بعد از آن وقتی که با نور الهی چشمش راز بود ؛
خاک گشت پیچ بر فرق جهان و اهل آن ؛ تا که مرغ روح را با حوریان دمساز کرد ؛

پس حضرت امام محمد تقی ع بمن فرمود که یا اباالصلت باین خانه داخل شو و غسل و آب بیرون آور
عرض کردم که آنچه فرمودی در این خانه نیست فرمود هر چه بتو میگویم بشنو داخل خانه شدم هر دو را حاضر
دیدم بیرون آوردم عزم امدادش نمودم فرمود که با من کسی هست که مرا امداد نماید فارغ بنشین
پدر را غسل داده فرمود کفن و حنوط از حجره برآور داخل حجره شدم هر دو را موجود دیدم بر آوردم

پدر را کفن نمود و بر او نماز کرد امر با حضار تابوت فرمود عزم نزد نجار نمودم فرمود در اینجا حاضر
در حجره موجود است رفته بیرون آوردم آنحضرت بر تابوت گذارد و دو رکعت نماز گذارد هنوز
از نماز فارغ نشده تابوت از زمین بلند شد سقف خانه شکافته شد تابوت ناپیدا شد
عرض کردم که یابن رسول الله این لحظه مأمون خواهد آمد و پدرت را از من خواهد طلبید چه جواب
بگویم فرمود ساکت باش که عنقریب بر میگردد و نمیدانی که اگر پیغمبری در مشرق باشد و وصی او
در مغرب البته جمع میکند حق تعالی میانه روح و جسد ایشان بعد از لحظه باز سقف شکافته شد
و تابوت بجای خود قرار گرفت آنحضرت پدر را از تابوت برآورد و بر فراش خود خوابانید و
آن تابوت ناپیدا شد و گفت که گویا آنحضرت را غسل نداده اند و کفن نکرده اند پس بمن فرمود که
برخیز و در را بر مأمون لعین بگشا در را گشودم دیدم که مأمون لعین با غلامانش با گریبانهای
چاک طپانچه بر سر و رو زنان رسیدند و مأمون بر بالین امام نشست و مرا امر بر تجهیز
نمود و حکم بکندن قبر کرد و فرمایشات حضرت امام بظهور پیوست مأمون گفت ای ابا الصلت
چنانچه در زندگی با عجایب مینمود در مردگی هم مینماید و یکی از معجزاتش که شما را خبر دار
میکند که هر چند که شما بنی عباس از بعث حیوان البسیار باشید و مدت حکومت شما طولانی
شود آخر الامر حق تعالی کسی را بر شما مسلط خواهد ساخت که همه را براندازد و حالت شما را
بر باد دهد مأمون گفت راست گفتی بعد از آن بمن گفت یا ابا الصلت آن کلامی را که بتو یاد داده
بود مرا تعلیم کن و من هر چند فکر کردم بیادم نیامد قسم خوردم که فراموش کرده ام باور نکرده مرا
بحبس فرمود مدتی در حبس ماندم عرصه بر من تنگ شد تا آنکه گفتم خدایا بحق محمد و آل محمد که مرا فرج کرامت

فرما و از این

فرما و از این حبس خلاصی بخش دعایم مستجاب شد محمد بن علی را دیدم حاضر شده فرمود که یا ابا الصلت
دل تنگ شدی عرض کردم ای والله فرمود که برخیز و دست بر زنجیرها می زد همه دور شد و دست مرا
گرفته از زندان بیرون آورد و زندانبانان و خدمه و غلامان مرا میدیدند و هیچکس با من حرف
نزد تا از خانه بیرون آمدم بمن فرمود برو در امان خدا که دیگر مأمون ترا نخواهد دید و تو نیز او را
نخواهی دید تا زنده بود مأمون مرا ندید و بفکر من نیفتاد **مؤلف گوید** که آیا بعد از امر
شهادت حضرت چه گذشت بر بازماندگان و اهل و فرزندان او در فردای آن روز در حالتیکه
امام محمد تقی علیه السلام در مدینه طیبه از حجره طاهره با آه دردناک و گریبان چاک فریاد وا ابتاه
برآورد و شیون زنان از سینه افگار آه آتشبار برکشیدند زنان حرم و دختران محترم
آن سید امام سر آسیمه وار با ناله های زار سر و بحجره آن سید ابرار گذاردند و علت آن حال از آن
برگزیده حضرت جل جلاله از صورت حال سوال نمودند آنحضرت در جواب آن غریبان بیکس و تنهایان
بیغمبر و دیرینش را چگونه فرمود آیا فرمود که اکنون پدران گریبان جامه ها را چاک و بر فرق خونین
خاک از مصیبت پدر دردناک بریزید که آن امام برگزیده از ظلم و جفای مأمون بد ستم
شهید شده و در ارض اقدس طوس آرمیده و اینک من از دفن آنجناب با دیده پر آب و سینه
از غم و حسرت کباب آمده ام خاک کربت بر سر ریزید و اشک حسرت از دیده بریزید
که آن مهر گردون امامت را دیگر رجوع و اقامت در مدینه نخواهد گردید **مؤلفه**

خواهران شیون از حرم آن امام ⁂ همچو صبح محشر و یوم القیام ⁂ دختران در ناله و شیون کنان ⁂
مو کنان مویه کنان بر سر زنان ⁂ هر زنی گوری گریبان چاک چاک ⁂ فرق ها را بر سر از غم کرده خاک ⁂

قوم ماتم جمله در افغان شدند ⁂ سینه زنان ریز از دل و از جا بشنیدند ⁂ آن یکی گفتی غریب من کجاست ⁂
وآن یکی گفتی نصیب من کجاست ⁂ دیگری گفتی چه شد شاه غریب ⁂ آن ز وصل یار و یاران بی نصیب ⁂
وآن دیگر گفتی که این جسم بی‌کسی ⁂ کی بسمت قبله کردی دست و پا کسی ⁂ در غریبی یار و یاور که برد ⁂
در خراسان کو سپارت که بود ⁂ از زمان کز زهر کین گشتی شهید ⁂ کی گریبان در عزایت می‌درید ⁂
از زمان کز زهر سم کردی بدر ⁂ کی بر و در خاک از لخت جگر ⁂ کی برایت چشم حسن آمد و طشت ⁂
اشک کی ریزن داغ غم از سر گذشت ⁂ کی بسر زد از غمت ای بی‌وطن ⁂ آنچه زینب در عزای شاه دین ⁂
زینب اندر قتلگه نالید زار ⁂ کی ترا معصومه آمد در کنار ⁂ بود عبدالله آنجا نزد عمش ⁂
کی بر فن طوس زد بسر دست غم ⁂ بعد قتل شاه مظلومان حسین ⁂ اهل بیتش قتلگاه آمد بشیون ⁂
کی ترا آمد ببالین دختران ⁂ کی زنان بر سر زدند دختران ⁂ **مؤلف گوید** ⁂

که گوا طرح منجلا حسرت معصومه از داغ فراق حضرت امام رضا ع که در بالین او نبود و حسرت دیدار برادر که سو
در گور برد با حال زینب خاتون که در نزد برادر بود و از پرتو جمال مهر مثالش زنگ کدورت از آینهٔ ضمیر
می زدود **لمؤلفه** حضرت معصومه با افغان زار ⁂ چون بود با زینب افکار خوار ⁂
او ز هجران برادر در فغان ⁂ این ز وصل او سر و سینه زنان ⁂ او برادر را دم مردن ندید ⁂
این ز جسم سوی قتلگه دوید ⁂ او ز دوری داشت افسوس و دریغ ⁂ این برادر دید زیر تیر و تیغ ⁂
او ز محرومی به افغان می‌گریست ⁂ این برادر تیر باران بنگریست ⁂ او ز هجران شور شینی داشتی ⁂
این ببلبل داغ حسینی داشتی ⁂ او بسر میزد رضایم کو رضا ⁂ این گریبان چاک در دشت بلا ⁂
نالهٔ معصومه گر بلند بجا ⁂ او کجا و حسرت زینب کجا ⁂ او بجز هجر برادر غم نداشت ⁂

نالهٔ بر گردون

یا امام رضا ادرکنی

ناله بر گردون مینا میفراشت ⁂ لیک زینب را غم از حد و شمار ⁂ هست افزون شیعه افغانی برآر ⁂
از کجا معصومه دید شد کباب ⁂ اکبری صد پاره اصغر دلکباب ⁂ از کجا او عباس قاسم دید زار ⁂
دست و بالش را ز خنجر خونکار ⁂ دستها از تن کجا دیدی سوای ⁂ دید زینب ای جفا و جری ⁂
معجر معصومه کی از سر کشید ⁂ کی بصحرای بلا از غم دوید ⁂ خیمه‌اش کی از ستم غارت نمود ⁂
از طپانچه کی رخش گشته کبود ⁂ سر برهنه کی سوار ناقه‌ها ⁂ او نشد بر شام در بازارها ⁂
از کجا دیدی بیهشی عمل او ⁂ بر سنان راس برادر رو برو ⁂ بازویش کی بست بر زنجیر غم ⁂
گوش قرکی پاره بنمود از ستم ⁂ کی لطمت زد بسر بی رضا ⁂ دید زیر چوب آن مهر و فا ⁂
کی خرابه منزل و ماوی گرفت ⁂ مجلس آل زنا کی جا گرفت ⁂ کی بتجر تر آمدی یا نور عین ⁂
سر گذشت زینب زار حسین ⁂ هر چه گویم داغ وی بالاتر است ⁂ مرهم زخمش خدای اکبر است ⁂
خامه از این شرح بگذر کو ترا ⁂ قوت تحریر و تقریر جفا ⁂ آنچه شد بر زینب محزون زار ⁂
نیست کی را تاب تحریر و شمار ⁂ یا رب با سازی مرا از زائران ⁂ کربلا طوس و کی قتلگه روان ⁂
جان سپارم سازم در این شهیدین ⁂ مشهد شاه رضا هم حسین ⁂ گر چه باشد آرزویم از قدیم ⁂
کربلایم خاک سازی ای کریم ⁂ الغرض گر آن زمانی که سرور ⁂ جان سپارم در رواق آن منور ⁂
شاه دینم گوید این از ما بود ⁂ این دلفکار رضا آرد بود ⁂ بخشیش بر ما خدای مهربان ⁂
این بود کراین بجا و فوج خوان ⁂ استجبنا یا اکرم العالمین ⁂ یا منور قلوب العارفین ⁂
شیعه آمین برآر از کاخ دل ⁂ حمد و اخلاص نور بر خوان متصل ⁂ انا لله و انا الیه راجعون ⁂
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ⁂ الا لعنة الله علی القوم الظالمین ⁂

خاتمه در بیان مجملی از احوال خیر مآل صدف یکتا گوهر صاحب الزمان حضرت نرجس خاتون
سیدهٔ زنان اهل زمان است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی غاب عن درک الحواس ولمس الناس الخفی المستور
والغائب المشهور الذی احتج علی عباده بولاة امره واستخلصهم باوامره
ونهیه واختار من النساء طیباتهن لان تکون صدفا لجواهر
التنزیل وخزینة لمعادن التأویل کالحواء لهابیل والهاجر
لاسمعیل والمریم لعیسی وخدیجة للزهراء والقانتات لائمة
الهدی والنرجس خاتون للقائم المهدی صلعم وانار الله قلبها حتی
رات منامات واجابت الخطیب بالقبول حتی اجلت ورات فی منامها
سیدة النسوان زائرة لها مع مریم بنت العمران وصارت مسلمة
بقبولها الاسلام ونادت واشوقاه الی لقاء ابو محمد علیه السلام
اللهم صل علی محمد وآل محمد وعجل فرج المهدی وظهور الهادی
واشرقت الارض بنور ربها الخلف الصالح وقوام العباد بقیام
القائم ونور عیوننا بنور المنتظر وثبت قلوبنا بجلوة الصاحب
وبضیاء انوار شموس صاحب العصر واکمل بقعة الامکان بظهور
صاحب الزمان استجب دعوتنا یا مجیب الدعوات یا قاضی الحاجات

بحجک

بحجک وولاة امرک آمین یا معین خلاصه حمد مخصوص ذات احد یکتای بی
همتائی است که بجهت تربیت ولاة امر خود اما را امینهٔ چندرا برگزید و مرتبهٔ انوار معینهٔ
ثابته در سرادقات تجرید و توحید گردانید وایشانرا بلباس پرزینت و اساس تقوی و طهارت
متلبس و متحلی ساخت و دامن عفاف عصمت شانرا از آلایش ارجاس مطهر و منزه نمود

لمؤلفه

هر یکی از حسن چشم لعبان حور ÷ از کدورات معاصی جمله دور ÷ مهر از عکس رخ یکی کرد اقتباس ÷
از ضیاء نور شد صاحب اساس ÷ مستفیض از فیضشان عرش برین ÷ کشته روشن در جهان او کرسی نشین ÷
هر سلطان شور ورز فلک ÷ مقتبس زآن نور چشم حور و ملک ÷ هر کجا نوری است از آن مهروان ÷
هر کجا جسمی است از آن گفته خوان ÷ خاتم آن نوریکه شد قائم مقام ÷ قائم او را در رحم نوشاند جام ÷
حضرت نرجس که نور خاور است ÷ حجة را مادر و بقائم مادر است ÷ اوست در ناموس چشم زهرای دهر ÷
در عفاف او ز قطره ذات بکر ÷ بهتر از جمله زنان عصر خویش ÷ مهر گردون سپهر دهر خویش ÷
خواهم از احوال او سازم بیان ÷ تا کنم مسرور قلب شیعیان ÷ در حدیقه هست مروی این خبر ÷
ربع افزاید سرور [illegible] خبر ÷ در کتاب حدیقة الشیعه مقدس اردبیلی از بشر انصاری مرویست که حضرت
ابوالحسن علی الهادی علیه السلام مرا طلبید و فرمود که ای بشر تو از فرزندان انصاری و این محبت [illegible]
و موالات ما وسیله خلفا عن سلف میراث است و من ترا محرم اسرار میگردانم بفضیلتی که بر شیعیان دیگر
سبقت گیری در موالات ما نامهٔ نوشته مهر بر آن نهاد و دستارچهٔ زردی بیرون آورده که دویست و
بیست دینار در آن بسته بود فرمود که این را بگیر و به بغداد برو و در معبر فرات حاضر شو که فردای
چاشت زورقی خواهد رسید که برده گیان در آن باشند و از تجار عمر بن زید نخاس را از آن میان

تفحص نمایند و منتظر باشی که چون وکلای عباسیان • و ظرفای عرب بخریداری آیند • و برده ها را عرض کنند کنیزی
که از عرضه داشتن ابا و امتناع نماید • و نخواهد که کسی او را ببیند • یا آواز وی را بشنود • و خود را پوشیده باید
و صفتش این و این باشد **مؤلفه** در عفاف او چه زهرا باشی ÷ در حیا چون مریم آسیا بیشی ÷
در جمالش حور و غلمانش اسیر ÷ در کمالش هم حوا دلپذیر ÷ باشد اندر مسند عزت مکین ÷
هست او خیر النسا العالمین ÷ و از جمله صفات وی آنها اینکه یکی از خریداران خواهد که بخرد بسیصد دینار
میخرم بجهت عفتش او گوید اگر بالفرض مالک ملک سلیمان باشی که رغبتی بتو نیست بر مال خود شفقت کن
و نخاس گوید که چاره چیست از فروختن او او گوید شتاب چیست خریداری که دل من میخواهد میرسد آنگاه
تو نزد عمرو بن یزید نخاس برو و بگو که با من نامه ایست لطیف یکی از اشراف بزبان رومی نوشته آنخط را
بکنیز ده تا بخواند که در اخلاق صاحب آن میل کند من وکیل او بیم و این کنیز را میخرم بشر گوید که امتثال
امر نموده رفتم چنانچه فرموده بود ذره خلاف نشد تا چشم کنیز در نامه نگریست بگریست و بعمان حال فرمود که
ای سید من **مؤلفه** بکر لطیفت تن دلپذیر ÷ آنچه ترا میگذرد در ضمیر ÷
خوانده شود حرف بحرف سطور ÷ هر که بخواند شود حجتی دو حور ÷ ای بغلام خط دهم نامه ات ÷
جان بنثار خط هر خامه ات ÷ دیده ام از خط روشن شده ÷ کلبه ام از نور تو گلشن شده ÷
آه مرا شوق بپایان رسید ÷ صبح وصال از افق غم دمید ÷ شام فراقم بصف روز شد ÷
موسم از نو موسم نوروز شد ÷ د عمرو را گفت مرا بصاحب این نامه بفروش پس من با صاحبش مناظره کردم
تا بر آن مبلغ قرار گرفت زر داده و کنیز را گرفته بخانه بردم و چون بنشست خندان و شادان نامه را از گریبان
بیرون آورده بوسه میداد و بر چشم میمالید و فدای نامه میشد گفتم نامه را می بوسی و صاحبش را ندیده گفت

ای عاجز

ای عاجز ضعیف در معرفت اولاد انبیا گوش ترا از خود ساز و دل و علم کمال او بدار و از کمالش بخبر گوش
بمن دار و دل حاضر کن تا شمه از حالش بشنوی من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر روم و مادرم از
فرزندان حواریین است و نسبتش بوصی مسیح شمعون الصفا منتهی میشود و جدم قیصر خواست که مرا
ببرادرزاده خود دهد حکم نمود تا قسیسان و رهبان باز اجتماع کردند و سیصد تن برگزیدند
و هفتصد مرد از قایدان و امیران و ملکان انتخاب کردند و چهار هزار مرد از معتمدان لشکر حاضر
شدند و تختی از خزانه بیرون آوردند باضاف جواهر مکلل و در میانه قصر آنرا بر زبر چهل پایه
نهادند و برادرزاده قیصر بر آن تخت برآمد و بر دور او صلیبها دیدند و اسافقه بایستادند
و سفرهای انجیل باز کردند و خواستند نکاه کنند که یکبار قصر بلرزید و صلیبها از بالا در افتادند
و پایهای عرش از جا کنده بدر رفت و آن مرد که بر تخت بود یعنی برادرزاده قیصر از تخت در افتاد مدهوش
شد و رنگ از روی اسافقه برفت و لرزه بر اندامشان افتاد و مهتر ایشان با جدم گفت مرا معاف دار
که از این حال نحوست زوال ظاهر میشود و جدم با اسافقه گفت تا این عمودها راست کنید و صلیبها را برداشته
و برادر این بدبخت را بیاورید تا این کودک را بدو دهم تا از شئامت رفع کنند نحوست را بر السعادت خود
چون چنین کردند بار دوم نیز همان حالت شد که بار اول شده بود و مردم متفرق شدند و جدم
قیصر غمناک بحرمسرای تنها بنشست و بغم فرو رفت و من آن شب بخواب دیدم که مسیح و شمعون علیهما السلام با جمعی از
حواریین در آن کوشک جمع آمدند و منبری از نور نهادند که باسمان برابری میکرد بجایی که جدم قیصر تختش را
میگذاشت بعد از آن محمد رسول الله صلعم با وصیش و یازده کس از فرزندان او علیهم السلام پیدا شده متوجه مسیح شدند
و محمد صلعم فرمود که یا روح الله من نزد تو آمده ام تا از خود از نسب تو بپیوندم و خواهنده کی کنم از وصی تو شمعون ملیکه را

از برای پسرم ابو محمد ع و بدست او اشاره کرد پس مسیح به شمعون نگریست و فرمود که بدرستیکه
شرف تو آمد به پیوند رحم خود را برحم آل محمد ص و او گفت چنین کردم پس بر آن منبر بر آمدند و محمد ص
خطبه خواندند و مرا به پسر خود ابو محمد تزویج فرمود و مسیح و حواریین برین گواه شدند و من از خواب در آمدم
و بترسیدم که اگر این خواب را اظهار کنم کشته شوم **لمؤلفه** مسیح و حضرت شمعون و احمد ع ؛
علی آن محرم خواص محمد ع ؛ دیگر آن علما کردند عیسی ع ؛ مرا خطبه ز بهر ابو محمد ع ؛
پس من خواب خود را پنهان داشتم و دوستی ابو محمد بر دلم زور آورده بنحوی که از طعام و شراب محروم شدم
و شخصم نحیف و جسمم ضعیف گشت و پدرم آنرا بیماری دانست و هیچ طبیبی در شهرهای روم نماند
که حاضر نکردند و دوای درد مرا نطلبیدند و هیچ شفا و بهبودی نبود **فرد**
مریضی که از عشق تب میکند ؛ علاجش و عقاقیر ایسی میکنند ؛ و چون از من نومید شدند **لمؤلفه**
شد تنم از لاغری همچون هلال ؛ لشکر عیشم شد از غم پایمال ؛ گشتم از هجران ضعیف ناصبور ؛
زار و بیمار و نحیف اندر ملال ؛ روزی مرا گفت که ای روشنی چشم من هیچ آرزوئی داری تا اگر حاصل کنم
گفتم درهای فرج بر خود بسته می بینم اگر از این زندانیان خود که اسیر و مسلمانند عذاب
ضعه بر میداشتی و این طایفه را از بند خلاص میدادی امیدوار میشدم که مسیح و مادرش مرا
شفائی دهند چون چنین کردند من جلدی نمودم و اندک طعامی تناول کردم جدّ و پدرم
بر آن شاد شدند و اسیران را اکرام کردند و عزت نمودند و من پس از چهارده شب بخواب دیدم
فاطمه سیده زنان عالم بزیارت من آمد با مریم بنت عمران و با هزار تن از کنیزان بهشتی
و مریم مرا گفت این است سیده زنان عالم مادر شوهرت ابو محمد پس من چنگ در زدم و میگریستم

و با او شکایت

نرجس خاتون

٣٤٤

و با او شکایت از نیامدن ابو محمد ع کردم پس فاطمه ع گفت پسرم بزیارت تو نیاید تا تو
بر مذهب ترسایانی این خواهرم مریم تبرا میکند از دین تو اگر میل برضای خدا و رضای مسیح
داری و زیارت ابو محمد ع میخواهی بگو أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا
رَسُولُ اللَّهِ ص چون من این کلمه بگفتم سیده زنان عالم مرا بسینه خود باز نهاد و دلم را خوش
کرد و فرمود که اکنون منتظر باش که من ابو محمد را بنزد تو میفرستم و من بیدار شدم و میگفتم وَاشَوْقَاهْ
إِلَى لِقَاءِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ **لمؤلفه** تا ز عشقش سوخت جانم زار زار ؛ برد از من صبر و هوش مستدام ؛
بودم اندر غم چو شد آرام من ؛ صید شد در کام کو دام من ؛ عشق نار اتقد اعنی موصده ؛
سوخت از من جان و عقل و فکره ؛ از شب دیگر ابو محمد را در خواب دیدم با او گفتم چرا با من جفا کردی ای
حبیب من پس از آنکه دلم را بجوامع محبت خود مشغول کردی فرمود که تاخیر من از تو نبود مگر به سبب که تو
چون مسلمان شدی هر شب بزیارت تو می آیم تا آنگاه که خداوند میان ما جمع کند و از آن وقت
زیارت او از من منقطع نشده است **لمؤلفه** هر شبی از وصل او ام کامیاب ؛
خورسان میروشم از مهتاب آب ؛ من تن او و جان او جانان او بود ؛ حب او بر جسم ریحان بود ؛
او مراد لبرین او را حوریم ؛ شکر لله قطع شد مهجوریم ؛ فصل وصل او به فیروز من است ؛
این اسیری عید نوروز من است ؛ بشر گوید گفتم که تو چگونه در میان اسیران افتادی فرمود ابو محمد ع شبی
از شبها مرا خبر داد که جد تو در این روزها لشکری بجنگ مسلمانان میفرستد که آنگاه خود از پی ایشان برود
و باید که تو همراه او باشی من با جماعتی از خدمه و غلامان از راه در آمدیم که طلایه مسلمانان بر ما افتادند و
تا کار با اینجا رسید که تو دیدی و در این مدت هیچکس نفهمید که من کیستم بجز تو که با تو گفتم و آن شیخ که من

در غنیمت نصیب وی باشد بودم چنین از نام من پرسید گفتم ز رحمت الهی بشر پرسید که عجب است که تو در روضه الاطهار
و زبان عرب میدانی گفتم جدم بسیار حریص بود برای گوهر ادب آموزد و زنی ترجمان مقرر کرده بود که بامداد و شبانگاه
نزد من می آمد و مرا عربیت می آموخت تا زبان من برای آن مستقیم شد بشر گوید چنین گفت امام علیه السلام رسیدم با او گفت
چگونه تو نمود حق تعالی عز اسلام و خواری نصرانیت و شرف محمد و اهل بیتش را عرض کردم که چگونه وصف کنم
از برای تو ای پسر رسول الله صلعم آنچه تو بر آن اعلم از منی فرمود بشارت باد ترا بفرزندی که شرق و غرب عالم را پر از عدل
و داد کند چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت از آنکه فرمود از آنانکه خواهند که تو را از رسول خدا صلعم است ابدالدهر
در فلانشب از ماه فلان در سال فلان از مریم و قرار او بخواطرت است که مسیح ترا از آن بطلب او کفو ملعی **لمؤلفه**

انکه مرا راحت جان و روان است ÷ هر شب به وصل رخ وی جان صاحب است ÷ بینت جدا از من و من یار او ÷
بو ترسم هجران شوم بیمار او ÷ بر به شمع ابو محمد مراد داد فرمود که از رومی شناسی عرض کرد که بلی از آن که جیران
شده ام بر دولت بسته از آن عالم زیارت غیر از می باز نگرفته بلی امر نمود انگشتر کنیم که خواهرم
حکیمه را که خواهان چنین حکیمه وارد آمد گفت این شب است سر ترا در گردن او کرده و بر امر رسید بلی فرمود بسرا خود کی
برد و از فقه و سنن و دیر ابیات بموز که زن ابو محمد است و مادر قائم آل محمد صلعم

اما الوصیت

پس ای برادران و شیعیان است که اگر بر خطائی از این وجیزه اطلاع یابند در مقام اصلاحش بر آیند
و جسارت بر خلاف واقع آن بودن نورزند زیرا که مسطورات اغلب آن مستنبط از موثرات
اخبار آل اخیار محمد مختار است صلعم و دیگر در نزد هر مومن که نسخه از این یافت شود هیچ نسخه نزد و
بکسی نسخه را آن نیز دارد و دیگر آنکه مصنف و مولف این را بطلب آمرزش و ذکر صلوات یاد نمایند و دیگر
امیدوارم که کریم منان این وجیزه را شهره عالمیان گرداند که شیعیان از آن بهره مند و این

فقیر

فقیر مستمند را بدعای خیر یاد و شاد نمایند **لمؤلفه** دارم امید از کرمت یا کریم ÷
دیده ره مرحمت ای یا رحیم ÷ تحفه خوردم ثنای قبول ÷ حق علی و حسنین و بتول ÷
بر حق این روز که مولود است ÷ مولد آن مهر که محمود است ÷ هست مرا دیده بسوی حسین ÷
در دم مردن رسدم نور عین ÷ گوییم این ناله که با بود ÷ ذاکر و مذکور بر ... بود ÷
جرم خطائی که از او سر زده ÷ دست چو بر دامن ما بر زده ÷ عفو نما از کرم ای مستطاب ÷
سازی ز یاران من او را حجاب ÷ حزب شهیدان من از اشرار ÷ از کرم خویش آیا کردگار ÷
هست ز یاران وفای امید ÷ قولی ز آیین خلاف وحید ÷
دیگر امیدم ز همه یاران ÷ سوره اخلاص سبع المثانی ÷

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بحقهم یا کریم
اللهم اغفر لمؤلفه و لوالدیه و کاتبه و لوالدیه بمحمد و عترته
الطیبین الطاهرین المعصومین برحمتک یا ارحم الراحمین
وحشرهم الله و جمیع الشیعة والمحبین مع آل یس
بالحسین و اجداده و اخیه و اقربه و ابیه و اولاده
الطاهرین آمین یا رب العالمین تمت الکتاب
الهموم العارفین و اکسیر الصادقین علی
ید الحقیر الفقیر المحتاج الی فضل الله ... محمد
محمد مهدی ابن حسینعلی بن علی
فی ٥ شهر ربیع الاول سنة ١٢٤٥

[illegible]

[illegible]
[illegible]